

به نام خدا

مختصر جرم شناسی

خلاصه مباحث جرم شناسی دکتر نجفی ابرند آبادی

تدوین:

مجتبی جعفری

دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه شهید بهشتی

فروردین 1387

دبیاچه

مجموعه ای که پیش رو دارید خلاصه ای است تقریباً کامل و کافی از جزوات جرم شناسی استاد نجفی ابرند آبادی که در طول چندین ترم در دانشکده های مختلف حقوق تدریس شده است. علاوه بر این در تدوین مطالب آن از مقالات و دبیاچه هایی که استاد برای برخی کتابها نوشته اند نیز استفاده شده است. دانشجویانی که با مجموعه ی CD شامل جزوات استاد آشنایی دارند لازم است قبل از مطالعه ی "مختصر جرم شناسی" به چند نکته توجه فرمایند:

1- از آنجا که "مختصر جرم شناسی" در پاسخ به نیاز داوطلبان آزمون دکتری حقوق جزا و جرم شناسی به یک منبع کامل و منسجم جرم شناسی تهیه شده است، لذا باید توجه داشت که مطالب آن صرفاً شامل جزوات مربوط به جرم شناسی و جامعه شناسی جنایی و مقالات و دبیاچه هایی است که در این زمینه ها توسط استاد به نگارش در آمده اند. بنا بر این در تدوین آن از جزوات مربوط به تاریخ تحولات کیفری و سیاست جنایی - که سرفصل آزمون دکتری نیستند - استفاده نشده است.

2- "مختصر جرم شناسی" بر اساس یک اسلوب و متد علمی و با در نظر گرفتن سرفصل های مهم درس جرم شناسی، در قالب یک پلان منطقی و در هفت فصل شامل کلیات جرم شناسی، انحراف، بزهکاری زنان و روسپی گری، پیشگیری، عدالت ترمیمی، بزه دیده شناسی و جامعه شناسی جنایی تدوین گردیده و به نظر می رسد علاوه بر این که به خوبی نیازهای علمی دانشجوی و داوطلب آزمون دکتری را تأمین می کند در یادگیری منسجم و منظم جرم شناسی نیز به او کمک می کند.

3- به هنگام تهیه ی "مختصر جرم شناسی" مجموعه ی CD شامل 27 جزوه بود که از این میان، جزوه ی شماره ی 27 یعنی "جرم شناسی بزهکاری اقتصادی" که مطالب آن تقریباً جدید و غیر تکراری بود استقلال خود را حفظ کرد اما جزوات دیگر مشمول "اختصار" قرار گرفتند. بنابراین دانشجوی و داوطلب گرامی با مطالعه ی "مختصر جرم شناسی" از مطالعه ی 26 جزوه ی نخست بی نیاز است اما "جرم شناسی بزهکاری اقتصادی" و دیگر جزواتی که احتمالاً در آینده به مجموعه ی CD اضافه می شوند را باید مطالعه کند.

امید وارم "مختصر جرم شناسی" که در طول بیش از یک سال مطالعه ی اینجانب تدوین گردیده است برای دانشجویان گرامی و داوطلبان آزمون دکتری مفید و سودمند باشد.

مجتبی جعفری

دماوند

13 فروردین 1387

فصل یکم : کلیات جرم شناسی

Tout homme est un genre humain

مبحث اول: تئوری های کلان جرم شناسی

گفتار اول: مکاتب اولیه

1- انسان شناسی جنایی: نظریه های تحقیقی یا اثباتی

لومبروزو 5907 نفر را مورد آزمایشهای پزشکی، زیست شناختی و روان شناختی قرار داد. لذا جرم شناسی علمی به اعتباری در لباس زیست شناسی جنایی و به اعتبار دیگر در لباس انسان شناسی جنایی مطرح شد. لومبروزو برای پی بردن به علل جرم، مجرمین را به اعتبار شکل، اندازه و خصوصیات فردی مورد مطالعه قرار داد. یکی از آورده های لومبروزو تفکر جبرگرایی است. او معتقد بود که ما با یک مجرم مادرزادی روبرو هستیم که جلوه ارثی نیاکان دور ماست. او ذاتاً مجرم است و باید مشمول تدابیر خنثی کننده همچون تبعید و اعدام قرار گیرد.

البته لومبروزو برای معرفی دیدگاههای خود اقدام به برپایی کنگره هایی کرد که باعث شدند دیدگاه او در تعامل با دیدگاههای دیگر صیقل خورده و تعدیل شود. مثلاً گورینگ در رد عقاید لومبروزو به طنز گفت: به نظر من میان یک دانشجوی انگلیسی و اسکاتلندی فرق بیشتری به چشم می خورد تا میان بزهکار و غیر بزهکار!

اگر چه مطالعات لومبروزو تولد جرم شناسی را نوید داد، همچون صاعقه ای با عمر کوتاه بود و با پیشرفت مطالعات علمی عقاید او نیز به دست فراموشی سپرده شد. مع الوصف یکی از هموطنان لومبروزو به نام **دی تولیو** عمدتاً با توجه به زیست شناسی جنایی و دیدگاه های لومبروزو انجمنی تحت عنوان «جامعه بین المللی جرم شناسی» که دنباله رو راه لومبروزو محسوب

می شد تاسیس نمود. به هر حال دیدگاه‌های جبرگرایی لومبروزو امروزه طرفداری نداشته و مردود می باشد و عوامل کروموزومی دیگر حتی به عنوان یک عامل کوچک در تکوین جرم هم مطرح نیستند.

2- مکاتب جامعه‌شناسی جنایی:

این مکاتب تحت عنوانهای مکتب نقشه برداری (جغرافیای) جنایی (کنله و گری)، سوسیالیست (مارکس و انگلس)، محیط اجتماعی (لاکاسانی)، و جامعه‌شناسی (دورکیم) بعداً در همین جزوه مورد بررسی قرار می‌گیرند.

3- مکاتب ترکیبی یا تعدد عوامل (ستیز نظریه‌های قبل)

الف) دیدگاه ترکیبی فری

فری حقوقدانی با گرایشهای مطالعاتی جرم‌شناسانه بود. وی در ابتدا تحت تأثیر افکار لومبروزو نظریات خود را تحت عنوان جبرگرایی در پدیده مجرمانه مطرح کرد. او مخالف اختیار و آزادی اراده بود لیکن به تدریج پی برد که این دیدگاه یک بعدی است و لذا سعی کرد که تز لومبروزو را وسعت بخشد. وی متعاقباً برداشتهای خود را در «فق‌های نوین حقوق کیفری» منتشر ساخت.

از دیدگاه علت‌شناسی، فری طرفدار کنش میان عوامل متعدد بود و با تکیه بر همین مبنا طبقه بندی دوگانه مجرمین لومبروزو را به طبقه بندی پنج‌گانه وسعت داد. در واقع او علاوه بر مجرمین مادرزاد و دیوانه، که آنها را متأثر از عوامل انسان‌شناسی می‌داند، سه دسته دیگر از مجرمین هم در نظر گرفت که مجرم شدن آنها بیشتر تحت تأثیر عوامل محیط اجتماعی بود: بزهداران به عادت، اتفاقی و هیجانی. در نهایت او برای هر دسته راه حل جداگانه‌ای پیشنهاد نمود.

از نقطه نظر کاربردی، وی معتقد بود که باید به جای مسئولیت اخلاقی بزهدکار مسئولیت اجتماعی وی مطرح شود و درجه خطرناکی معیار اندازه‌گیری این مسئولیت قرار گیرد و بر حسب شدت و ضعف خطرناکی به جای مجازات باید از اقدامات دفاع اجتماعی استفاده نمود، اقداماتی

که عاری از جنبه های قهرآمیز بوده و بیشتر شامل دفاع اجتماعی باشند و با عنایت به خصوصیات هر دسته از مجرمین فردی گردند. وی مفهومی تحت عنوان «جایگزین های کیفی» مطرح می کند و منظور او دقیقاً پیشگیری است.

بنابراین دیدگاه ترکیبی فری یک بعد نظری و یک بعد عملی دارد. بعد نظری، رویکرد او به ماهیت جرم است که منجر به طبقه بندی او از مجرمین می گردد و بعد عملی رویکردش در تأثیر تفکرات وی در عملکرد قانونگذار است. تصویب قانون اقدامات تأمینی مصداق بارز تأثیر تفکرات او در سیاست کیفی تقنینی کشورهاست.

(ب) نظریه اتریشی-آلمانی (مکتب گواتز-لنتز)

این مکتب معتقد بود که جرم ناشی از ائتلاف دو رشته عوامل فردی و اجتماعی است که تأثیر خود را در لحظه جرم نشان می دهد. این دیدگاه طبقه بندی سه گانه ای را جایگزین طبقه بندی پنج گانه فری نمود: نامتعادلان روانی، مجرمین اتفاقی و مجرمین به عادت. لنتز معتقد بود که استعداد مجرمان از طریق کروموزومها به ارث می رسد و چیزی تحت عنوان وراثت اعمال مجرمانه، آنچنان که لومبروزو بدان معتقد بود، وجود ندارد. فون لیست برای نخستین بار این دیدگاه را مطرح نمود.

گفتار دوم: نظریه های جدید در جرم شناسی

در مکاتب جدید با سه دسته مکتب علت شناسی جنایی، جرم شناسی پویا و جرم شناسی واکنش اجتماعی روبرو هستیم. البته در جرم شناسی طبق یک دسته بندی کلی می شود گفت دو جریان عمده وجود دارد:

1- جریان طرفدار مطالعه فرآیند گذار از اندیشه به عمل که به جرم شناسی کلاسیک و علت

شناسی جنایی موسوم است.

2- جریان جرم شناسی واکنش اجتماعی که در آن به جای مجرم و محیط او به میزان تأثیر نهادهای کنترل اجتماعی جرم بر بزهکاری پرداخته می شود.

1- جرم شناسی گذار از اندیشه به عمل

هسته مرکزی علوم جنایی تجربی شامل جرم شناسی گذار از اندیشه به عمل مجرمانه بوده است که اولین رویکرد جرم شناسی نسبت به جرم می باشد و البته امروزه هم علیرغم وجود انتقادهایی نسبت به آن به حیات خود ادامه میدهد و از تحولات رشته های مرتبط با خود استفاده می کند.

دو تئوری پنجره های شکسته و تساهل و تسامح صفر در برابر مجرم بیانگر این می باشد که تفکر برخورد شدید با جرم امروزه دوباره احیا شده است. زیمباردو، روان شناس آمریکایی، در نظریه پنجره های شکسته در صدد برآمد رفتار مردم نسبت به یک اتومبیل رها شده را بسنجد. آیا مردم به پلیس اطلاع خواهند داد یا این که اقدام به سوء استفاده خواهند کرد؟

او دو اتومبیل را در دو خیابان یکی فقیر نشین و یکی مرفه نشین پارک کرد. مشاهده نمود که در محله فقیر نشین چون حاکمیت قانون کم رنگتر است اتومبیل مورد هجوم تدریجی مردم قرار گرفت. هر کس وسیله ای از آن را به تاراج برد تا این که پس از 24 ساعت فقط استخوان آن باقی مانده. اما در محله مرفه نشین حتی پس از گذشت یک هفته اتفاقی نیفتاد. او برای نتیجه گرفتن خود با پتک شیشه اتومبیل را شکست و آن گاه دید که مردم پس از دیدن شیشه شکسته ماشین شروع به تعرض می کنند و خودرو اندک اندک از بین می رود.

نتیجه زیمباردو: هر چه حضور پلیس بین مردم بیشتر و ارتباط آنها همیشگی باشد امنیت و بازدارندگی بالا می رود و این مهم با افزایش پلیس پیاده تحقق پیدا می کند زیرا اگر چه هزینه آن بیشتر از پلیس سواره است و منطقه کمتری را گشت می زند، کارایی آن در این خصوص بالاتر است.

نتیجه گیری جرم شناسان: اگر تا به حال عده ای معتقد بودند که جرم بی نظمی و فساد ایجاد می کند حال باید گفت که این بی نظمی است که جرم را ایجاد می کند. یعنی احساس عدم کنترل باعث می شود که افراد احساس رها شدگی پیدا کنند. در واقع اگر شیشه و پنجره کوچکی از یک

ماشین شکسته و ترمیم نشود این به معنای بی صاحب بودن اتومبیل و بی نظم بودن جامعه است که می تواند باعث ارتکاب جرم گردد.

باید اضافه کرد که زیباردو به تقویت آماج جرم نیز اشاره کرده است. پس وی به نحوی به پیشگیری وضعی اهمیت داده است. به عبارت دیگر از دید زیباردو آماج جرم نایستی به گونه ای باشند که بی صاحب جلوه کنند چرا که در این حالت، درصد احتمال بزه دیدگی افزایش خواهد یافت.

جرم شناسی گذار از اندیشه به عمل مجرمانه دارای عمری سه برابر عمر جرم شناسی های واکنش اجتماعی است که با تلاقی و ترکیب علوم مختلف و رشته های متفاوت بوجود آمده است. هر فرآیندی یک نقطه آغاز، یک جریان و یک نقطه پایان دارد. وقتی گفته می شود جرم شناسی گذار از اندیشه به عمل مجرمانه، این گذار یک پویایی را نشان می دهد. در واقع شرایط باعث انتقال از اندیشه به عمل مجرمانه می شوند. بنابراین در این نوع جرم شناسی به مرحله قبل از گذار پرداخته نمی شود یعنی بر خلاف جرم شناسی واکنش اجتماعی، در جرم شناسی گذار پروسه جرم انگاری مورد بررسی قرار نمی گیرد.

همانطور که گفته شد در جرم شناسی گذار رویکردی چند مبنایی وجود دارد. برای پی بردن به علل بزهکاری از رشته های مختلف تشکیل دهنده جرم شناسی استفاده می شود: تست روانی، بررسی سابقه آموزشی، مصاحبه با والدین، آزمایش ژنتیک. پس از جمع کردن این مطالعات چند بعدی در آزمایشگاه جرم شناسی به علل ایجاد وسوسه های مجرمانه و چگونگی تبدیل شدن آنها به عمل مجرمانه پی برده می شود. جرم شناسی گذار با جرم شناسی بالینی ارتباط تنگاتنگی دارد. جرم شناسی اخیر شاخه کاربردی جرم شناسی است که مبتنی بر علت شناسی جرم می باشد. وقتی جرم شناس علل ارتکاب جرم را مشخص کرد برای رفع آنها راهکارهایی ارائه می دهد.

اوج تحقیقات گذار از اندیشه به عمل، نظریه شخصیت جنایی ژان پیناتل است. به موجب این نظریه، بزهکار مانند بقیه افراد است اما او از طریق یک ویژگی خاص خود را از دیگران متمایز می کند و این ویژگی همان داشتن توانایی و استعداد گذار از اندیشه مجرمانه به عمل مجرمانه است. این ویژگی بیانگر شخصیت جنایی است که از یک هسته و چهار متغیر تشکیل شده است. متغیرها عبارتند از: خودمحور بینی، تلون مزاج، پرخاشگری و بی تفاوتی عاطفی. برای این که جرم شدیداً

ارتکاب یابد باید این چهار خصیصه در فرد وجود داشته باشد. این متغیرهای چهارگانه، نحوه ارتکاب جرم و سیل جرم را تعیین می‌کنند.

منظور از خود محور بینی همان سودجویی و منفعت طلبی است. تلون مزاج باعث می‌شود که فرد نتواند آینده ارتکاب جرم (مجازات) را در خاطر آورد. پرخاشگری به فرد اجازه می‌دهد که موانع موجود بر سر راه ارتکاب جرم را از پیش رو بردارد و بی‌اعتنایی عاطفی فرد را نسبت به التماس‌های بزه دیده بی‌تفاوت می‌کند. اگر قدرت پرخاشگری فرد پایین باشد او به جای توسل به خشونت، حيله و نیرنگ را وسیله ارتکاب جرم قرار می‌دهد. لذا شخصیت جنایی یک ساختار پویا و دارای فرآیند است.

نظریه دیگری که تحت مکانیسم گذار از اندیشه به عمل مطرح می‌شود نظریه مجازات و پاداش و جبران است. در این نظریه اقتصاددانی به نام **گاری بیکر** با استفاده از روش ریاضی و روشهای معمول در علم اقتصاد و تشبیه جرم به سایر فعالیت‌های اجتماعی، خلاف نظریه‌های پیشین، بر این اعتقاد است که بزهکار انسانی است عادی و حسابگر که به دنبال یک سلسله معادلات، مصمم به ارتکاب یا عدم ارتکاب جرم می‌گردد. او احتمالات حضور پلیس در محل وقوع جرم، مقاومت مجنی علیه و نیز درجه احتمال محکومیت کیفری را در نظر می‌گیرد. او حتی سیاست کیفری را نیز ارزیابی کرده و میزان احتمال اجرای محکومیت را حساب می‌کند: تا چه حد این محکومیت ممکن است مشمول تعلیق واقع شود و یا گذشت مجنی علیه تا چه حد موجب تخفیف مجازات می‌گردد، درجه احتمال عفو چه میزان است؟ همه اینها در تصمیم‌گیری نهایی او دخیل هستند.

بیکر می‌گوید: همانطور که هر قدر ریسک یک فعالیت مشروع بالاتر برود به همان میزان انجام آن فعالیت کمتر می‌شود در بزهکاری نیز باید ریسک ارتکاب جرم را برای مباشر جرم بالاتر ببریم به صورتی که ضرری که از مجازات متحمل می‌شود بیش از سود و لذتی باشد که از جرم به دست می‌آورد. بنابراین اولاً «**زردخانه کیفری**» باید متنوع باشد و میزان مجازات نیز تشدید شود و ثانیاً باید عملکرد دستگاه قضایی دورنمای وحشتناکی برای کسی که قصد ارتکاب جرم دارد ترسیم نماید.

1- در این جرم شناسی فقط تولیدات سیستم پلیسی و قضایی مورد بررسی قرار می گیرند. سوال این است که آیا همه بزهکاران رسمی مجرم هستند؟ آیا افرادی که مشمول غرض ورزی های پلیسی و اشتباه قضایی می شوند وجود ندارند؟ بدون شک جواب هر دو سؤال منفی است. لذا نظریات جرم شناسی کلاسیک نسبی است و نمی توان با استفاده از آنها به تفاوت قطعی میان بزهکاران و غیر بزهکاران نائل گردید.

2- از آنجا که جرم شناسی کلاسیک از روش بالینی استفاده می کند بنابراین در برخورد با مجرم سعی دارد که او را بیمار قلمداد کند و جرم شناسان این مکتب نیز مایلند خود را پزشک بزهکاران معرفی کنند. این نگرش باعث می شود که برای مجرمین بتوان عذر پزشکی ایجاد کرد و از این جهت اعمال آنها را توجیه نمود در حالی که این دیدگاه امروزه کنار گذاشته شده است.

3- جرم شناسان این مکتب ابزاری هستند در دست حکومتها. زیرا در تحلیل علت شناختی جرم هیچگاه طرز کار دستگاه های قضایی و پلیسی و تأثیر آن در ارتکاب جرم در فرضیات آنها وارد نشده است و آنها به جرم شناسی کلان نمی پردازند و تأثیر نظام سیاسی، اقتصادی و فرهنگی موجود را در مطالعات خود وارد نکرده و برای علت شناسی فقط عوامل خرد بزهکاری را بررسی می کنند.

ب) پاسخ به ایرادات مذکور

1- در پاسخ به ایراد اول، جرم شناسان مکتب کلاسیک جواب داده اند که آماري که به آن ایراد گرفته می شود مورد استفاده خود جرم شناسان واکنش اجتماعی هم برای ایراد گرفتن به جرم شناسی کلاسیک قرار می گیرد. چگونه است که اینجا استناد به این آمار درست اما آنجا غلط است؟ البته جرم شناسان کلاسیک به نسبی بودن نظریات خود اعتراف کرده اند و پذیرفته اند که بین بزهکار و غیر بزهکار تفاوت قطعی وجود ندارد.

2- در پاسخ به ایراد دوم، شکست جرم شناسی کلاسیک در اصلاح و درمان ناشی از برنامه های اصلاحی نبوده است بلکه به دلیل بی توجهی دولت و اختصاص کم منابع مالی در این راستا بوده است. واضح است که در کشورهای جهان سوم، دولت ها بیشتر در جهت

اشتغال زایی سرمایه‌گذاری می‌کنند. برای این که خرده‌فرهنگ مجرمانه خنثی گردد بایستی امکانات مادی لازم در اختیار نظام زندان‌ها قرار گیرد تا زمینه جهت فردی کردن مجازات‌ها فراهم شود. علاوه بر همه این‌ها اصلاح و درمان مجرمین نیاز به تخصص دارد.

3- در پاسخ به ایراد سوم گفته شده است که گر چه یکی از اهداف جرم‌شناسی بالینی، بازگرداندن فرد به جامعه و هم‌نو کردن او با ارزش‌های جامعه است، این هم‌نو سازی به معنای پایبند کردن فرد به معیارهای حکومت نیست. از طرفی همه جرایمی که قانونگذار وضع می‌کند جرایم اعتباری نیستند و همه آنها در جهت تأمین منافع طبقه حاکم وضع نشده‌اند بلکه عمده جرم‌انگاری‌ها نشان‌دهنده حمایت مقنن از ارزش و هنجارهای اجتماعی است.

2- جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی

نظریه‌های واکنش اجتماعی دورین مطالعاتی خود را از بزه دیده و مجرم برداشته و به روی نهادهایی که متولی مبارزه با جرم و کنترل جرم هستند قرار می‌دهند. یعنی جرم‌شناس در این نظریه‌ها بزه‌کار را یک کنشگر می‌داند اما کنشگری که واکنش نهادهای دولتی او را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. جریان واکنش اجتماعی معتقد است که جرم‌شناسی کلاسیک یک نوع جرم‌شناسی خرد است و عوامل خرد مثل فقر، طلاق و لذت و رنج را به عنوان عامل جرم مطالعه می‌کند.

در بحث جرم‌شناسی واکنش اجتماعی ابتدا باید متعرض تعریف و مصادیق جرم شویم. امروزه به جای اصل قانونی بودن جرم در رویه دیوان اروپایی حقوق بشر صحبت از اصل کیفی بودن جرم است. در این جا صحبت از این است که آیا کیفیت قانون به گونه‌ای هست که برای فرد قابل فهم باشد یا خیر؟ پس اصل کیفی بودن فراتر از اصل قانونی بودن است:

اولاً قانون باید از اصل قابل پیش بینی بودن آثار آن تبعیت کند (مجرم بتواند عواقب جرم را

در نظر بگیرد)؛

ثانیاً قانون نباید دوپهلوی و مبهم باشد؛

ثالثاً قانون باید قابلیت دسترسی داشته باشد. علاوه بر تنه اصلی (حقوق کیفری متداول یا حقوق جزای اختصاصی و حقوق جزای عمومی) پیوندهای به این تنه اصلی (حقوق کار و ...) نیز در دسترس همگان باشد.

به هر حال جرم شناسی واکنش اجتماعی شعاع مطالعات خود را به زمان جرم انگاری تسری می دهد و فرآیند جرم انگاری در دستور کار مطالعه آنها قرار می گیرد. این نظریه ها ابتدا در آمریکا مطرح شدند و جامعه شناسان معترض به سیستم حاکم آن را مطرح کردند. دهه 60 که آمریکا مصادف با اشغال ویتنام و مخالفت مردم این کشور با این حرکت نظامی و همین طور جنبش فمینیستی بود، دوره جوشش و خروش علیه دولت و سیاست های رسمی به حساب می آید. برخی نظریات واکنش اجتماعی اعتراضی است به نظام قضایی و پلیسی و نظام کیفری آمریکا. در نظام کیفری آمریکا، پلیس و ضابطین دادگستری دارای پاره ای اختیارات قضایی هستند (مثل معامله اتهام) که این اختیارات خاص پلیس تالی فاسد دارد. چه بسا پلیس علیه مردم از قدرت خود سوء استفاده کند. همین را به عنوان علت جرم مطرح می کنند.

این جرم شناسی ها را به یک گسست یا انقطاع معرفت شناختی نسبت به نظریه های قبلی در جرم شناسی تعبیر کرده اند. یعنی رویکرد جرم شناسی های واکنش اجتماعی کاملاً با نگرش نظریه های قبلی متفاوت است. این انقطاع کلی با سنت جرم شناسی را می توان در سه گروه انتقادی جستجو کرد که علیه نظریه های قبلی توسط جرم شناسان واکنش اجتماعی مطرح شده اند:

- 1- در سنت جرم شناسی، نقش حقوق کیفری و نهادهای کنترل جرم در تعریف جرم و تعریف فرآیند کیفری مورد مطالعه قرار نگرفته است. جرم شناسان کلاسیک در پرتو تعاریف نظام کیفری از جرم، مجرمین را مطالعه و علل بزهکاری را در خود فرد و اطرافیان وی جستجو می کردند اما هیچ گاه در صدد اصلاح تعاریف و روش ها بر نمی آمدند.
- 2- در سنت جرم شناسی تا دهه 60 فرض بر این بود که بین بزهکار و غیر بزهکار تفاوت است و سعی در تبیین این تفاوت شده است حال آن که بین این دو گروه تفاوتی نیست زیرا:

اولاً رقم سیاه نشانگر عدم اعتبار آمار دستگاه قضایی است. ثانیاً هر چه نهادهای پلیسی و قضایی فعالتر عمل کنند تعداد جرایم کشف شده بیشتر می شود پس رقم موجود واقعیت مجرمانه

را نشان نمی دهد. حتی پلیس و ضابطین بیشتر دنبال یقه آبی ها هستند و به یقه سفیدان کاری ندارند چون سوء ظن پلیس را بر نمی انگیزند. ثالثاً فردی که مرتکب جرم می شود چه بسا به صورت اتفاقی و تصادفی مرتکب جرم شده لذا ارتکاب جرم نمی تواند دلیل تفاوت او با دیگران باشد.

3- جرم شناسی کلاسیک یک نگرش جبر پندار داشته و معتقد است که بزهکاری محصول فرهنگ، بستر شهری، تنش های اجتماعی و اختلاف بین آرزوها و امکانات دستیابی به آنها است.

الف) خصوصیات جرم شناسی های واکنش اجتماعی

- 1- جنبه اعتراضی و انتقادی دارند (تحت تأثیر تفکرات مارکسیستی بوجود آمدند)؛
- 2- تا اندازه ای رنگ سیاسی و مبارزاتی به خود می گیرند؛
- 3- جنبه جامعه شناختی دارند و از ملاحظات جامعه شناختی استفاده می کنند اما در عین حال از جامعه شناسی جنایی جدا هستند؛
- 4- حاصل مطالعه، تحقیق، نمونه برداری، مقایسه و بررسی آمار جنایی نیستند بلکه عمدتاً ناشی از تفکرات فلسفی و جامعه شناختی می باشند؛
- 5- در اروپای قاره ای متولد نشده اند بلکه در کشورهای انگلوساکسون بوجود آمدند لذا بی ارتباط با فرهنگ و روح حقوق کامن لا نمی باشند؛
- 6- فراتر از علت شناسی جنایی به جامعه شناسی کیفری پرداختند. راجع به این که چرا یک عمل، جرم شناخته می شود به مطالعات جامعه شناختی پرداختند. به عبارت دیگر در مکاتب جرم شناسی واکنش اجتماعی مطالعه با وقوع جرم آغاز نمی شود بلکه با تولد جرم در قانون آغاز می شود.

ب) مسیرهای مطالعاتی واکنش اجتماعی

- 1- اولین مسیر بر این فرض استوار است که برای پی بردن به علل شکست نظریه های قبلی باید دید تا چه اندازه به مجازات بها داده می شود؟ در واقع ارتکاب جرم در تضعیف مجازاتها نهفته است و باید به مجازات های سستی - بویژه از نظر اجرا - برگردیم و آئین

دادرسی کیفری نیز باید در قبال مجرمین تمهیدات شدیدتری ایجاد نماید. (بازگشت به حقوق کیفری کلاسیک و نظریه های بنّام و بکاریا)

2- شاید روش های کاربردی برای اصلاح و درمان مجرمین به شیوه ای که امر درمان را محقق نماید کهنه گردیده و همزمان با تحول ارتکاب جرم متحول نگردیده اند. لذا باید در روشهای پیشگیری و باز پروری تجدید نظر نماییم و روش های بالینی را عملی تر کنیم. طرفداران این مسیر - که بیشتر در حقوق فرانسه دیده می شود - معتقدند که علت شکست مکاتب علت شناسی آن بوده که همزمان با وضع مقررات، امکانات و بودجه لازم در جهت آرایش زندانها اعمال نشده، مجالی برای اجرای رژیم های مختلف مجازات زندان و نیز تربیت متخصصین اداره زندانها فراهم نیامده است.

3- مسیر سوم معتقد است که اصولاً بایستی شخصیت بزهکار و بررسی مکانیسم گذار از اندیشه به عمل کنار گذاشته شده و به جای آن پدیده واکنش اجتماعی که تاکنون مورد توجه جرم شناسان قرار نگرفته مورد توجه قرار گیرد. عده ای در پاسخ به این نظریه گفته اند: این جرم شناسی واکنش اجتماعی نیست که اولین بار واکنش اجتماعی را مورد توجه قرار داده است بلکه قبل از آن جرم شناسی بالینی برای اصلاح مجرمین پدیده واکنش اجتماعی را مورد توجه قرار داده و تحول آن را در راستای اصلاح مجرمین لازم دانسته است. مخالفان نیز در پاسخ معتقدند در جرم شناسی بالینی، واکنش اجتماعی به عنوان یک دارو مطرح شده در حالی که در نظریه های واکنش اجتماعی علیه جرم مجازات ها عمدتاً به عنوان عاملی مؤثر در جهت ردّ شخصیت بزهکار (تخریب روانی وی) و نیز به مثابه پدیده ای جرم زا مورد توجه قرار می گیرند نه به عنوان دارو.

ایده اصلی دیدگاه های واکنش اجتماعی این است که هنجارهای حقوقی و ضمانت اجرایی را مقنن یعنی دولت ایجاد می کند و جرم انگاری کار دولت است. از این امر نتیجه گرفته اند که مجرمین را هم دولت ایجاد می کند. لذا جرم شناسی واکنش اجتماعی اعتقادی به وجود مجرم به خودی خود ندارد بلکه مجرم را کسی میدانند که کارگزاران دولتی برچسب مجرمانه به وی زده اند و لذا رفتار نهادهایی که با مجرم سرو کار دارند باعث تقویت آن برچسب مجرمانه می شود و به این ترتیب آنها از جامعه حذف می شوند.

این جرم‌شناسی معتقد است که فرآیند کیفری و عوامل کشف و کنترل جرم دست به گزینش بزهکاری می‌زند و با این کار مرتکب تبعیض می‌شوند و از سوی دیگر این عوامل کنترل جرم می‌خواهند با اجرای قوانین ساخته خود ایدئولوژی مطلوب جامعه را نزد مجرمین بازتولید کنند. پس دولت‌ها به دنبال بازتولید قاعده و هنجار هستند. هنجارهای کیفری، هنجارهای دولتی هستند و دولت به اقتضای ایدئولوژی حاکم و برای استمرار حاکمیت خودشان قواعدی را وضع می‌کنند و برای آنها ضمانت اجرا می‌گذارند. بنابراین بوجود آوردن جرم و مجرم در جهت استمرار حکومت است نه در جهت سعادت افراد. هدف از برنامه‌های بازپرورانه این است که بزهکار بعد از تحمل مجازات به یک شهروند هم‌نوا یا به عبارتی قانون‌گرا تبدیل شود و مخالفت نکند.

ج) آورده‌های جرم‌شناسی واکنش اجتماعی

- 1- جرم‌شناسی واکنش اجتماعی هشدار داده است که اغلب قواعد کیفری جنبه ساختگی و مصنوعی داشته و فی حد ذاته قبیح نمی‌باشند بلکه قانونگذار آنها را تقبیح کرده است. مثل لایحه جرایم اینترنتی. از نظر جرم‌شناسی این مسأله مهم است چرا که از دید یک جرم‌شناس کسی که بابت بدحجابی به حبس محکوم می‌شود با کسی که بابت سرقت به حبس محکوم می‌شود متفاوت است و این دو نباید در یک سلول حبس شوند زیرا این امر باعث انتقال فرهنگ بزهکاری می‌شود. بنابراین در جرم‌شناسی واکنش اجتماعی متعرض قانونگذار می‌شویم که چرا فلان عمل را جرم‌انگاری کرده است؟
- 2- جرم‌شناسی واکنش اجتماعی نشان داده است که همه جرایم اولاً قابل رؤیت و ثانیاً قابل گزارش نیستند مثل جرایم جنسی (رقم سیاه بالا می‌رود).
- 3- آمار جنایی بیانگر گزینش دستگاه قضایی است و به تبع آن نیم رخ ارائه شده از مجرمین قابل تعمیم و تسری به همه مجرمین نیست چرا که نیم رخ مذکور فقط نیم رخ بزهکاران پلیسی می‌باشد (اغلب یقه آبی‌ها و فقرا).
- 4- این مکاتب بین بزهکار و غیر بزهکار تفاوتی قائل نمی‌شوند چرا که برخی از افراد بزهکار قبل از وقوع جرم زندگی شرافتمندانه‌ای دارند و بعد از وقوع جرم نیز زندگی شرافتمندانه‌ای را دنبال می‌کنند. علاوه بر این چه بسا بین افراد داخل در دستگاه قضایی افرادی وجود داشته باشند که به خاطر صحنه‌سازی و اشتباه پلیس و یا عدم توانایی در

دفاع از خویش محکوم شده باشند. پس همه افرادی که دستگیر شده اند مجرم نیستند و همه مجرمین هم دستگیر نمی شوند.

(د) *تنوری های موجود در زمینه جرم شناسی واکنش اجتماعی*

1- انحراف اولیه و انحراف ثانویه

ادوین لی مرت - جامعه شناس آمریکایی - می گفت رفتار مجرمانه مبتنی است بر واکنش اجتماعی. او بین دو مفهوم قائل به تفکیک می شود: انحراف اولیه و انحراف ثانویه. انحراف اولیه از این موضوع ناشی می شود که هر شهروندی در زندگی خود در هر لحظه می تواند هنجار و قاعده گروه را نقض کند. گرایش به سمت بزهکاری محصول بسترهای اجتماعی و فرهنگی و روان شناختی مختلف است. اگر جامعه در برابر انحراف اولیه فرد که انحراف ساده است (مثل مصرف مواد مخدر سبک یا سوار شدن به اتوبوس بدون بلیط) واکنش نشان دهد، این رفتار مجرمانه اولیه را که ساده و ابتدایی است تبدیل به رفتاری مرکزی و اصلی در مسیر زندگی فرد می کند چندان که آن رفتار در زندگی فرد تجدید می شود.

پس اگر انحراف اولیه با واکنش نهادهای اجتماعی روبرو نشود ممکن است در فرد گذرا باشد اما اگر پلیس و سایر نهادهای کنترل اجتماعی نسبت به آن واکنش نشان دهند ممکن است این انحراف ساده به انحراف جا افتاده (انحراف ثانویه) تبدیل شود. بدین ترتیب فرد منحرف از جامعه منزوی شده و هویت اجتماعی او تخریب می گردد. لی مرت می گوید: «این انحراف یا جرم نیست که به مجازات یا کنترل اجتماعی ختم می شود بلکه کنترل اجتماعی و مجازات است که به انحراف (ثانویه) ختم می شود.»

□ *ایرادات وارد بر این نظریه*

1- این نظریه با تأکید بر انحراف ثانویه از مطالعه انحراف نخستین یا اولیه غافل بوده و اهمیتی برای آن قائل نمی شود.

2- در این نظریه به انحراف گروه‌های ثروتمند و قدرتمند که هرگز برچسب نمی‌خورند توجه نشده است. افراد متعلق به این گروه‌ها به علت موقعیت اجتماعی و قدرتی که دارند مورد تعقیب قرار نمی‌گیرند.

3- برچسب خوردن را نمی‌توان تنها علت انحراف ثانویه در نظر گرفت. در بسیاری از موارد افراد به علل گوناگون مرتکب جرم می‌شوند بدون این که برچسبی بخورند.

4- به عقیده برخی این نظریه شرایط لازم برای یک نظریه را ندارد. زیرا یک نظریه باید بتواند قضیه‌های مربوط به هم را که دارای پیوستگی منطقی و قابل آزمایش هستند ارائه دهد و دارای قدرت تبیین باشد. این دیدگاهی است که فقط به یک بُعد (انحراف ثانویه) توجه دارد.

2- مارکسیسم

مارکس رهیافتی کلان از اقتصاد داشته، معتقد بود که کل سیستم سیاسی - اقتصادی جامعه باید زیر سؤال برود و از آنجا که اقتصاد فرهنگ‌زا است و حقوق، جرم‌زا می‌باشد باید نگرش موجود از اقتصاد عوض شود. بیکر نیز اقتصاددان و معتقد به افزایش مجازات جهت ایجاد انحراف در مجرم بود. در جرم‌شناسی این دیدگاه‌ها به دیدگاه‌های کلان معروفند چرا که اصولاً کل دستگاه قضایی را زیر سؤال می‌برند. برای مطالعه تفصیلی اندیشه‌های مارکس و مکتب سوسیالیسم به بخش‌های دیگر این جزوه مراجعه کنید.

3- نظریه برچسب زنی (تعامل گرایی)

این موضوع ابتدا در سال 1938 توسط یک آمریکایی آلمانی تبار به نام تانن بام در «جرم و اجتماع» مطرح شد. او در این کتاب نقش اجتماع یا جامعه محلی را در بوجود آمدن حیات و شغل مجرمانه تعریف می‌کند. او می‌گوید: بزهکاری معمولاً با رفتارهای ساده و کم اهمیت شروع می‌شود. مثلاً طفل شیشه ساختمانی را می‌شکند، ازدیوار بالا می‌رود و یا از مدرسه فرار می‌کند. به این ترتیب، جامعه به تدریج میزان تسامح و تساهل خود را کم می‌کند. بخاطر مشکلاتی که این جرایم بسیار ساده برای جامعه ایجاد می‌کنند، گذشت جامعه در برابر این رفتارها به سمت صفر متمایل می‌شود. لذا تعریف جرم و انحراف تغییر می‌کند. مثلاً والدین طفل را مؤاخذه می‌کنند یا

به پلیس خبر می دهند. این رفتار جامعه همچون برچسب منحرف زدن به آن فرد است. به این ترتیب که آن فرد نوجوان وقتی با اعتراض افراد محل روبرو می شود از آن پس به عنوان فردی متفاوت از دیگران زندگی می کند. به این ترتیب شاهد فرآیند «ایجاد مجرم» هستیم که حاصل پایین آمدن آستانه تحمل اعضای محله است. این گرایش امروزه تحت عنوان «تساهل صفر» یا «zero tolerance» در سیاست جنایی آمریکا مطرح است.

سیاست تسامح صفر اختیار ضابطین را در بایگانی کردن پرونده و تعلیق تعقیب سلب می کند. حتی در برخی ایالات آمریکا دستورالعمل ها یا اصول حاکم بر تعیین مجازات وجود دارد که قاضی را به عامل اجرای حقوق بدون در نظر گرفتن خصوصیات فردی بزهکار تبدیل کرده اند.

اندیشه مبنایی سیاست تساهل صفر این است که جرم از بی نظمی بوجود نمی آید بلکه از تسامح و تساهل نسبت به انحرافات کوچک بوجود می آید. چنان چه جامعه و مردم و ضابطین جرایم بسیار خفیف و انحرافات جزئی را با اغماض برخورد کنند، سبب می شود که در آن منطقه و محله بی نظمی بوجود آید و چنین تصور شود که آن محله و گروه صاحب ندارد که به انحرافات پاسخ دهد. از دل این بی نظمی، جرایم بزرگ و شدید بوجود می آیند. جرم منجر به بی نظمی نمی شود بلکه جرم ناشی از استمرار بی نظمی است. برخورد قوی با جرایم ساده از جرایم بزرگتر جلوگیری می کند اما ایراد این نوع سیاست آن است که منجر به فرهنگ سازی نمی شود و نقش مقطعی دارد.

تانن بام معتقد است به دلیل عدم گذشت جامعه نسبت به انحرافات جزئی به تدریج آن فرد نوجوان در محله برچسب می خورد و در دنیایی متفاوت از دیگران سیر می کند. به قول آقای *کوهن کم کم* مدرسه را ترک کرده به سمت گروه ها یا افرادی هدایت می شود که او را قبول دارند یا خود به آنها تمایل دارد.

این تفکر *تانن بام* عنوان برچسب زنی نگرفت. در سال 1960 جامعه شناس دیگری به نام *هوارد بیکر* در «جامعه شناسی انحراف» فصلی را به افرادی که خارج از قانون متعارف عمل می کنند اختصاص داد یعنی به کسانی که خارج از قانون مشروع زندگی می کنند. بدین ترتیب کژمداران مشتمل بر افراد غیر اجتماعی (منحرف) و ضد اجتماعی (ضد قانون) می باشند. افراد غیر اجتماعی را کجرو و حاشیه نشین هم می گویند.

بیکر، جرم را عبارت از فعل یا ترک فعلی می‌داند که موجب نقض ارزشهایی می‌شود که ساخته و پرداخته گروه اجتماعی حاکم است. بر این اساس نباید جرم یا انحراف را در عملی که فرد مرتکب شده است جستجو کرد بلکه باید دید طی چه فرآیندی عملی که زمانی مشروع بوده نا مشروع تلقی گشته است و چرا در فرآیند غربال‌گیری عده‌ای مشمول این برچسب واقع شده، عده‌ای دیگر فرار کرده‌اند. وی در ادامه نتیجه می‌گیرد که جرم و انحراف نتیجه قانونگذاری اجتماع و اجرای ضمانت اجرای قانون است. بر این اساس انتقاداتی نیز مطرح می‌کند:

1- علت شناسی جنایی یا نظریه‌هایی که به دنبال کشف علل جرم هستند اغلب به مطالعه شخص مجرم یا عوامل بیرونی مؤثر در ارتکاب جرم می‌پردازند. به عقیده بیکر باید علمکرد مجریان قانون و مسئولین اجرای آن را مورد مطالعه قرار داد زیرا فرآیند کیفری باعث می‌گردد عده‌ای دستگیر شده برچسب مجرمانه بخورند و عده‌ای دیگر از این برچسب فرار نمایند.

2- جرم‌شناسان تاکنون به بررسی وجوه افتراق میان بزهکاران ظاهری و افراد ناکرده بزه نپرداخته‌اند در حالی که ادعا کرده‌اند میان این‌ها تفاوت ذاتی و فطری وجود دارد. بدین معنا که بزهکاران افرادی غیر عادی و غیر بزهکاران افرادی سالم می‌باشند. به عقیده بیکر میان این دو تفاوتی وجود ندارد و این دیدگاه به چند دلیل مردود است:

اولاً ما در جرم‌شناسی با رقم سیاه مواجهیم که خود مسأله‌ای است. یا رقم خاکستری داریم که ما را دچار تردید می‌کند. محقق با این رقم، از مرتکبین واقعی بی‌اطلاع است. تفاوت واقعی میان بزهکاران و ناکرده بزه‌ها را باید در چگونگی و نحوه برخورد دستگاه عدالت کیفری، پلیس و کارگزاران کنترل اجتماعی جستجو کرد. به این معنی که هر چه کارایی و میزان فعالیت آنها زیاد باشد رقم سیاه کمتر و تعداد واقعی مجرمین مشخص تر خواهد بود.

ثانیاً پدیده‌های انحرافی، هنجارهای مجرمانه و هنجارهای مشروع دارای ماهیت پیچیده‌ای هستند. این حقیقت که چرا عده‌ای از مجرمین بعد از تحمل محکومیت به رفتار بهنجار برمی‌گردند و عده‌ای دیگر تبدیل به بزهکار حرفه‌ای می‌شوند نشانگر این است که پدیده‌های مشروع از لحاظ وسوسه‌ای که در افراد مختلف دارند بسیار پیچیده‌اند.

ثالثاً در فرآیند ارتکاب جرم باید عمل مجرمانه را نتیجه کنش و تأثیر و تأثر متقابل میان فرد و جامعه بدانیم، جامعه‌ای که در نهایت روی واکنش‌های فرد از خود واکنش نشان می‌دهد و اگر

اعمال فرد از نظر جامعه نامطلوب باشد او را مجازات می کند و بدین ترتیب او معتقد است که به جای نگرش علت شناسی جنایی باید نقش قانونگذار را بررسی کنیم.

در مورد مکتب تعامل گرایی دو مطلب دیگر قابل بررسی است: نحوه مطالعه جرم و ایرادات وارد به نگرش علت شناسی جنایی.

1) نحوه مطالعه جرم از دیدگاه نظریه پردازان مکتب تعامل گرایی

از نقطه نظر مکتب تعامل گرایی (برچسب زنی)، روندی که فرد در نقطه پایانی آن جایگاه و هویت مجرم را کسب می کند و به او برچسب مجرم زده می شود در دو سطح گروه (جامعه) و فرد قابل بررسی است.

1- جنبه های گروهی کسب هویت بزهکاری

به اعتقاد بیکر، انحراف و جرم پدیده ای است که به وسیله گروه و جامعه از طریق وضع ممنوعیت های کیفردار بوجود می آید؛ ممنوعیت هایی که نتیجه اجرای آن «انگ» و برچسب مجرمانه است که بر بزهکار زده می شود. لذا بیکر معتقد است که قوانین کیفری را باید از سه جنبه مورد بررسی قرار داد:

اول: چرا امروزه در اکثر کشورها قانونگذاران از طریق جرم انگاری و صدور محکومیت سعی در توسعه قلمرو اعمال و اقتدار حقوق جزا دارند؟

دوم: چرا امروزه در اکثر جوامع کنترل اجتماعی جرم در حقوق جزا و نهادهای کیفری خلاصه می گردد و این جوامع از روش های سنتی استفاده نمی کنند؟

در این جا او معتقد است در مراحل وضع قوانین کیفری هر چقدر مکانیسم جرم انگاری قانونی و فعال تر و اعتماد به کارآیی و اقتدار حقوق جزا بیشتر باشد، سیاهه جرایم قانونی و به تبع آن سیاهه جرایم واقعی نیز افزون تر می گردد و این امر موجب جرم انگاری افراطی و بی رویه در سیستم عدالت کیفری خواهد شد.

بنابراین بیکر به دو چیز ایراد می گیرد: این که حقوق سرکوبگر را تنها راه مبارزه با جرم انگاری بدانیم و این که نگرش درمان و اصلاح را بیش از حد پر و بال دهیم (پزشکی کردن حقوق جزا).

سوّم: حقوق جزا نقض چه ارزش هایی را جرم تلقی می کند؟
 از نظر وی این ارزش ها گزینشی بوده و متعلق به توده مردم نمی باشند بلکه در جهت تأمین منافع قدرت سیاسی حاکم قرار دارند. رویه یا تصمیماتی که کارگزاران یا کارآفرینان واکنش اجتماعی اتخاذ می کنند در میزان ارتکاب جرم و برچسب زنی کاملاً مؤثر می باشد.

2- جنبه های فردی کسب هویت بزهکاری (جایگاه مجرمانه)

بیکر معتقد است فرآیند برچسب زنی به دو شیوه تحقق می یابد:
 ا. در نتیجه ارتکاب جرم (عملی که قانونی آن را منع کرده) که وی آن را *انحراف اولیه* نام می نهد؛
 ب. در نتیجه اشتباه قضایی یعنی مواردی که سیستم فردی را اشتبهاً دستگیر، محاکمه و مشمول حکم مجازات قرار می دهد. البته چند مرحله ای بودن رسیدگی های کیفری تا حدی موجب کاهش میزان اشتباهات قضایی است لیکن علاوه بر مجرمین واقعی، گاه با عده ای که بی جهت مجرم و منحرف تلقی شده اند (مجرمین منحرف) روبرو هستیم. برخی هم هستند (دسته سوم) که بزه را مرتکب شده اما از چنگال عدالت کیفری گریخته اند.
 به هر حال در مورد تمام این بزهکاران یا ناکرده بزه ها باید روند کنش متقابل فرد و عملکرد نهادها و عوامل قهریه را از یک سو و عملکرد پلیس و دادگستری را از سوی دیگر بررسی کنیم. علاوه بر آن قضاوت افراد و نحوه برخورد آن ها با فرد نیز در سوق دادن او به بزهکاری مؤثر است و باید بررسی شود. به عبارت دیگر، قضاوت دیگران در مورد این که وی تا چه حد قادر به ایفای نقش مطلوب جامعه است تأثیر بسزایی در کسب این پایگاه منحرفانه و چگونگی عملکرد فرد خواهد داشت.

2) ایرادات عمده ای که دیدگاه تعامل گرایی به علت شناسی جنایی می گیرد به طور خلاصه عبارتند

از:

- 1- علت شناسی جنایی تنها عامل مجرمانه یا شخصیت مباشر و مرتکب جرم را مورد مطالعه قرار می دهد؛
- 2- علت شناسی جنایی بین عمل مجرمانه و غیر مجرمانه تفاوت ذاتی و فطری قائل شده است؛

3- علت شناسی جنایی در فرآیند ارتکاب جرم و مکانیسم گذار از اندیشه به عمل مجرمانه، همواره قانون و مجریان قانون را مانعی در مقابل جرم انگاشته حال آن که در این فرآیند باید عمدتاً خود جامعه و مجریان ارزشهای آن را نیز مورد بررسی و مطالعه قرار داد. به این ترتیب دیدگاه تعامل گرایی معتقد است که جرم یا انحراف پدیده ای است که گروه یا کارگزاران حکومت خود آن را ایجاد و طی غربالی که انجام می دهند عده ای را مجرم و عده ای را غیر مجرم معرفی می کنند.

□ مراحل حرفه ای شدن بزهکار

رفتار مجرمانه باید به عنوان حرفه ای بررسی شود که در یک فرآیند مرحله ای و در طول مراحل پیاپی شکل می گیرد. این مراحل به تعبیر بیکر شامل چهار مرحله است:

مرحله اول: نقض یک هنجار؛ در اغلب اوقات نقض یک هنجار عمدی و با سبق تصمیم نبوده است بلکه آن عمل انحرافی برای فرد حاکی از همنوا و همسو کردن خود با شیوه تفکر و اقدام در محیطی است که فرد در آن زندگی می کند. پس در ذهنیت فرد عمل نقض آمیزی رخ نداده بلکه او خود را با شرایط گروه همنوا کرده است. در این مرحله جستجوی انگیزه و علل عمل نقض آمیز بیهوده است زیرا همه انسان ها در حیات شغلی خود وسوسه هایی مجرمانه داشته اند.

سؤال: چرا عده ای تسلیم این وسوسه ها گشته و از میل به عمل آمده اند؟

بیکر معتقد است که انحراف را باید در درگیر شدن فرد با محیط خود و هنجارها و نهادهای جامعه جستجو کرد. لذا اگر بتوانیم ظاهر خود را مطابق متعارفات جامعه نگه داریم و ظاهر شخص آن عمل نقض آمیز را تکذیب کند او موفق می شود از فرآیند برچسب زنی فرار کند. ظاهر الصلاح بودن او باعث می شود که گرفتار برچسب منحرف نشود (بقه سفیدان).

مرحله دوم: آن عمل منحرفانه بسیار سبک و ابتدایی به یک شیوه زندگی تبدیل می شود و فرد با نقض هنجار خو می گیرد؛

در اینجا ما با فرآیند یادگیری و تعامل با افراد دیگر روبرو هستیم. یعنی فرد منحرف در تعامل با دیگران در یک فرآیند فراگیری، عمل مجرمانه ساده را فرا می گیرد. این تجربه، اتفاقی است اما در اثر انگیزه هایی که در تماس با دیگران کسب می کند همین تجربه اتفاقی تبدیل به یک شیوه زندگی می شود.

مثال بیکر در مورد مواد مخدر (فرد معتاد):

برای این که فرد مصرف کننده حرفه ای مواد شود لازم است (به ترتیب):

- 1- با کسانی که قبلاً مواد مصرف کرده و فنون مصرف را بلدند آشنا شود؛
- 2- با فراگیری مصرف مواد درک یا تأثیر آثار مواد را فرا بگیرد (لذت مصرف مواد را لمس کند)؛ [مصرف کنند مواد در تعامل با دیگران تبدیل می شود به مصرف کننده حرفه ای].
- 3- مصرف کننده مواد باید یاد بگیرد که آثار ناشی از نشنگی را دوست بدارد (این حالت کم کم او را با دنیای مواد مخدر آشنا می کند)؛
- 4- چگونه عوامل کنترل جرم و عواملی که امکان شناسایی وی را فراهم می کنند را خنثی کند؛
- 5- چگونه مواد خود را تهیه کند بدون این که این کار رؤیت شود (چون رؤیت آن برای وی آثار کیفری و طرد کننده خانوادگی دارد)؛ در این جا نیاز به خنثی کردن پلیس درونی خود دارد: تلقین کند که مصرف مواد از شرب خمر بهتر است.

مرحله سوم: فرد منحرف می شود (برچسب زنی واقعی)؛

استقرار برچسب مجرم یا منحرف بر روی کسی تصویر اجتماعی او را تغییر می دهد، مثلاً به عنوان معتاد شناخته می شود. بار منفی خود این برچسب بسیار شدیدتر از مجازات است. کسب این هویت منحرفانه از یک سو دارای خصایص اصلی (انحراف) و از سوی دیگر دارای آثار تبعی است. مثلاً کافی است کسی در عمرش مرتکب یک جرم کوچک شود، اگر چه عمل او برای حقوقدانان یک تعبیر و تعریف خاصی دارد - بر حسب شدت و ضعف - از نظر مردم چنین نیست و او در نگاه مردم عادی مجرم است. از طرفی پیشینه کیفری یک مجرم تأثیر بسیار زیادی در

تحقیقات و رفتار پلیس با آن فرد دارد. در حالی که اگر فرد دارای سابقه‌ای نباشد پیش داوری کاملاً متفاوتی برای ضابطین قضایی ایجاد می‌کند.

این واکنش نسبت به سابقه کیفری فرد - که چه بسا مرتکب یک جرم ساده و تصادفی شده باشد - منجر به رویه و رفتار جدیدی می‌شود. فردی که یک بار مرتکب جرم شده دیگر به دشواری می‌تواند در گروه آبرومند و متعارف قرار گیرد. به عبارت دیگر هر چه خوبی کاشته به اعتبار همان یک جرم از بین می‌رود. (توجه به عدم اشتها به فساد در برخی مقررات استخدامی برخی سازمان‌ها ناشی از همین امر است.)

سؤال: پس اعاده حیثیت چه کارکردی دارد؟

پاسخ: اعاده حیثیت یک نهاد حقوقی است. در بحث ما آن چه مهم است، مجازات‌های کمانه‌ای است. مجازات کمانه‌ای آثار اجتماعی مجازات قانونی است. فرد در اثر برچسب پلیس و دیگران پایگاه اجتماعی خود را از دست می‌دهد و به سمت یک پایگاه منحرفانه سوق پیدا می‌کند. این جا است که انحراف ثانویه شکل می‌گیرد. در واقع قضاوت مردم شخص را به سمت این انحراف سوق می‌دهد. خارج شدن از قالب این عنوان برای فرد بسیار مشکل و زمان‌بر است.

بیکر در ادامه می‌گوید: این طور نیست که همیشه هر کس انگ و برچسب مجرمانه می‌خورد به سمت ارتکاب جرایم شدیدتر و بیشتر سوق پیدا کند. بلکه برخی این توانایی را دارند که به هنجارهای متعارف جامعه و گروه بازگشته و خود را از پرتگاه جرم نجات دهند. در خصوص این دسته از منحرفین باید گفت که توفیق آن‌ها در بازگشت به هویت آبرومند بستگی دارد به حمایت یا مقاومت دیگران و افراد پیرامون. اگر اطرافیان همچنان فرد را منحرف بدانند بازگشت وی دچار مشکل می‌شود.

مرحله چهارم (آخر): فرد منحرف وارد یک گروه سازمان یافته مجرمانه می‌شود؛

افرادی که احساس می‌کنند از جامعه متعارف اخراج شده‌اند و تلاش آن‌ها به جایی نرسیده ممکن است برای دور زدن یا خنثی کردن برچسب مجرمانه و فشارهایی که روی آنها وارد می‌شود تصمیم بگیرند حول یک فرد یا گروه جمع شوند و با این تجمع به همدیگر قوت و انرژی دهند

چون سرنوشت مشترک دارند. بدین ترتیب آنها یک خرده فرهنگ را تشکیل می دهند تا فشارهای جامعه متعارف را بهتر تحمل کنند.

تعلق به یک خرده فرهنگ برای آن ها هویتی بوجود می آورد که از منظر اعضای گروه نجات بخش است.

□ نتایج نظریات بیکر:

پیام بیکر را می توان در چهار بُعد خلاصه کرد:

- 1- او می خواهد بگوید انحراف پدیده ساده ای است و اشخاصی که منحرف و بزهکار می شوند اشخاص متفاوتی نسبت به دیگران نیستند. انحراف این اشخاص شبیه فعالیت مشروع اشخاص دیگر است.
- 2- انحراف یک فعالیت جمعی است که در آن فرد منحرف اصولی را فرا می گیرد (مثل این که چگونه نقش خود را انجام دهد و چگونه به هنجارهای آن خرده فرهنگ اقتدا کند).
- 3- برچسب منحرفانه خوردن آثار قابل توجهی روی حیات آینده فرد دارد. به عبارت دیگر برچسب زنی دارای آثاری است که دامن فرد و حتی خانواده اش را می گیرد. منظور بیکر این است که فردی که برچسب می خورد خیلی دشوار است که به زندگی عادی و هنجار خود ادامه دهد. لذا اولاً مقنن باید حتی المقدور از ایجاد جرایم جدید خودداری کند و از ساز و کارهای دیگری برای کنترل رفتارها استفاده نماید. ثانیاً پلیس و دستگاه قضایی از قضایی کردن و دادگاهی کردن افراد مجرم خودداری کنند. ثالثاً تا حد امکان مدت اقامت یا رفت و آمد فرد با دادگستری و کلانتری و نظایر آن کم باشد.

□ انتقادات وارد بر نظریه برچسب زنی

- 1- در مورد این که چرا برخی از افراد تمایل به نقض هنجارها دارند اما برخی دیگر چنین نیستند نظریه تعامل گرایی توضیح قانع کننده ای نمی دهد. بیکر چنین وانمود کرده است که فرد صرفاً بخاطر برچسب دیگران وارد حرفه مجرمانه می شود غافل از این که خصایص شخصی و اوضاع و احوال محیطی که فرد در آن زندگی می کند نیز او را به سوی ارتکاب جرم سوق می دهد.

2- عده ای از طرفداران نظریه تعامل گرایی معتقدند که به برخی از جرایم و انحرافات اجتماعی نباید پاسخ داده شود تا این رفتارها از بین بروند و بر عکس به برخی دیگر باید پاسخ و واکنش نشان داد تا برچسب مجرمانه اتفاق نیفتد. یعنی برای جلوگیری از ارتکاب جرم باید نسبت به برخی از جرایم واکنش نشان داد. اما بیکر در مورد کیفیت پاسخ به جرم چیزی نگفته است و در واقع در دیدگاه او به پاسخ های اجتماعی مناسب یا پاسخ های رسمی و دولتی مناسب اشاره ای نشده است.

به طور کلی ایراد مکاتب واکنش اجتماعی و از جمله مکتب تعامل گرایی آن است که راجع به چگونگی شکل گیری جرم اولیه چیز خاصی نگفته اند. مثلاً در فاز دوم حیات مجرمانه بیکر اشاره می کند که فرد از طریق آشنایی با دیگران با مواد مخدر آشنا می شود اما نمی گوید همان دیگران چگونه با مواد آشنا شده اند.

3- بیکر در مورد بزهکاری افرادی که درگیر فرآیندهای رسمی کنترل جرم نشده اند توضیحی نمی دهد.

4- رادیکالیسم (جرم شناسی رادیکال)

جرم شناسی رادیکال (انتقادی، جدید، بنیادگرا) رویکردی سیاسی - عقیدتی نسبت به جرم می باشد و برخی نام آن را جرم شناسی اختصاصی (خاص) نهاده اند. اساس این دیدگاه که در پایان سال های دهه 60 در کشورهای انگلوساکسون - بویژه آمریکا - قد علم کرد عبارت از اعتراض و انتقاد نسبت به جرم شناسی های گذشته بود.

اصولاً از آغاز دهه 70 شاهد دو واقعه مهم در غرب و به ویژه آمریکا می باشیم:

1- جنبش های رهایی بخش در کشورهای استعمار شده افکار عمومی مردم این کشورها و حتی دیگران را علیه سلطه استعمار شوراندند. بویژه در آمریکا جنگ ویتنام شدیداً مورد اعتراض قرار گرفته بود؛

2- عده ای از دانشمندان اروپایی در این سالها در فرار از خفقان جامعه اروپا به آمریکا رفته و با الهام از دیدگاه های اعتراضی و انتقادی مارکس نسبت به سرمایه داری، علیه شرایط حاکم اعتراض نمودند.

امتزاج دیدگاه های اعتراض آمیز مارکس نسبت به جامعه سرمایه داری، با اعتراض مردم علیه استعمار موجب گردید که جنبش های اعتراضی علیه سلطه اقتصادی و فرهنگی محدوده دانشگاه های پیشرفته علوم انسانی را نیز در بر گیرد و تجدید نظرهایی را فراهم آورد. از این رو عده ای از جرم شناسان مبنای تئوریک این نظریه را بنا نهادند. این دیدگاه عمدتاً بر این باور است که باید با شناخت کافی نسبت به قوانین و مقررات دنیای حاضر و نظام سرمایه داری، آن را تغییر داد. پس شناخت قوانین و مقررات کافی نیست و این شناخت باید به منظور تغییر بنیادی در این جوامع صورت بندد.

رادیکالیسم در آمریکا با آنچه در اروپاست متفاوت است. در اروپا منظور از رادیکالیسم اصلاح و به سازی است اما در آمریکا یعنی پشت کردن به گذشته و بریدن از آن. بدین ترتیب جرم شناسی رادیکال در مقابل جرم شناسی لیبرال یا همان علت شناسی جنایی قرار می گیرد. برخی به این جرم شناسی (رادیکال) عنوان جرم شناسی خصوصی داده و گفته اند همان گونه که عدالت خصوصی یعنی اعمال عدالت خارج از هنجارهای موجود، جرم شناسی رادیکال نیز محور مطالعات خود را خارج از حقوق جزای حاکم بنا می کند و در مقابل جرم شناسی عمومی و رسمی که کادر مطالعات آن قانون جزای رسمی است، قرار می گیرد.

بنابراین جرم شناسی رسمی حاصل کار جرم شناسانی است که در درون سیستم رسمی و لیبرال با قبول تعریف قانونی جرم و نظام کیفری موجود به مطالعه جرم می پردازند ولی جرم شناسی رادیکال مبتنی بر انتقاد کامل بر کل دستگاه عدالت کیفری و به عبارت بهتر عدالت جنایی است. اما این انتقاد بدون ارائه پیشنهاد نیست.

1) ایرادات جرم شناسی رادیکال بر جرم شناسی کلاسیک (علت شناسی جنایی)

1- جرم شناسی کلاسیک یا لیبرال با دیدگاهی خرد به مطالعه جرم پرداخته، پدیده هایی مانند تبعیض نژادی، تبعیض جنسی، استعمار و استثمار را که پدیده هایی ضد بشری هستند مورد مطالعه قرار نداده است.

تحقیقات و مطالعاتی که تاکنون در قلمرو جرم‌شناسی صورت گرفته عمدتاً بر روی آن دسته از رفتارهایی بوده که صراحتاً در قانون جرم دانسته شده است. جرم‌شناسی کلاسیک به نام اصل قانونی بودن جرم و مجازات از مطالعه سایر پدیده‌های ضد انسانی خودداری نموده است.

2- مطالعات جرم‌شناسی لیبرال ناقص است چرا که صرفاً به مطالعه جرایم «یقه‌آبی‌ها» و کارگران زحمت‌کش پرداخته، پدیده‌هایی چون فرار از پرداخت مالیات، احتکار، تقلبات ارتكابی نسبت به مصرف‌کنندگان و ... مورد توجه این جرم‌شناسان قرار نگرفته است.

3- روشی که جرم‌شناسی لیبرال در سیاست جنایی خود پیشنهاد می‌کند مبتنی بر اصلاح و درمان است. تا آن جا که اغلب کشورها مجازات‌ها را به گونه‌ای تنظیم کرده‌اند که زمینه بازپروری و بازپذیر شدن محکومین فراهم گردد. برای همین دست به اصلاحات روبنایی (اشکالات ظاهری) زدند. اصلاح و درمان در سیاست جنایی لیبرال برای سازگاری با جامعه موجود است در حالی که به اعتقاد جرم‌شناسان رادیکال این اصلاح و درمان باید برای سازگاری با جامعه ایده‌آل باشد.

4- جرم‌شناسی لیبرال دارای نگرشی خرد است. لذا بیشتر مطالعات آن جنبه بالینی و موردی دارد و جامعه را در سطح کلان مورد توجه قرار نمی‌دهد. این جرم‌شناسی بدون توجه به مسائل اقتصادی مربوط به ماهیت جامعه و نوع حاکمیت آن صرفاً به مطالعه موردی مجرمین پرداخته به دستگاه عدالت کیفری به عنوان مسئول در شکل‌گیری فرآیند مجرمانه چندان اهمیتی نمی‌دهد.

5- جرم‌شناسان لیبرال به دلیل وابستگی مالی و بودجه‌ای خود به مراکز قدرت و حکومت در تحقیقات و پژوهش‌های خود و نتایجی که ارائه می‌دهند غالباً نظر آن‌ها را نیز لحاظ و در واقع نوعی مصلحت‌گرایی می‌کنند.

2) پیشنهادهای جرم‌شناسی رادیکال:

1- باید دنیای کوچک جرم‌شناسی کلاسیک را شکست و جرم‌شناسان کلاسیک را که برای ادامه حیات علمی و مادی خود از نظر سیاسی بی‌تفاوت هستند صاحب رسالت اجتماعی کنیم.

2- حقوق کیفری و مبانی و اصول و تعریفی که از جرم ارائه شده را مورد بازبینی قرار دهیم. اگر ما تعریف جرم را از تعریف فنی به یک تعریف فلسفی تغییر دهیم که مبانی و جهت‌گیری حقوق کیفری در آن منعکس باشد می‌توان گفت که حقوق کیفری امکان ایجاد تحولات عمیق در جامعه را دارد. این تعریف از نظر فنی قابل قبول نیست - زیرا بسیار کلی است - اما معنای فلسفی دارد. به موجب این تعریف: «جرم رفتاری است که به حقوق بنیادی اشخاص که از نظر سیاسی تعریف شده است لطمه بزند.» حقوق بنیادی حقوقی است که در قانون اساسی در بخش حقوق ملت آمده و در میثاقین ذکر شده است.

طبق این تعریف، جرم ممکن است حتی ناشی از مأموران دولت و یا اشخاص حقوقی باشد.

اما دولت چگونه مرتکب جرم می‌شود؟

می‌دانیم که تأمین اشتغال و وظیفه دولت است. حال اگر دولت در اثر ریخت و پاش و بازی‌های سیاسی از انجام این وظیفه غافل شد مرتکب جرم شده است. مقنن باید برای آن ضمانت اجرا تعیین کند.

رادیکال‌ها البته مرز حقوق بنیادی را مشخص نمی‌کنند. این خطر در جرم‌شناسی رادیکال هست که اگر فردا یک جنبش رادیکال‌تر مدعی شد که حقوق موجود کافی نیست و بنابراین باید تعریف دیگری را وارد حقوق کیفری کرد ما شاهد تزلزل حقوق کیفری خواهیم بود و هیچ‌گاه به ثبات نخواهیم رسید. بنابراین این ایراد بر جرم‌شناسی رادیکال وارد است که گفتمان آن علمی و مبتنی بر مشاهده و آزمون نیست بلکه یکسری تأملات ایدئولوژیک است که اگرچه در جای خود مفید است، می‌تواند خطری برای ثبات حقوق کیفری و مطالعات جرم‌شناسی باشد.

اما جرم‌شناسی رادیکال (بطور کلی رادیکالیزم کیفری) آثار مثبتی هم داشته است:

تصویب کنوانسیون‌های بین‌المللی مثل رفع تبعیض علیه زنان، منع شکنجه، حقوق کودک، مریدا و تشکیل دادگاه‌های کیفری بین‌المللی رواندا و یوگسلاوی و... همگی آثار مبارزات جنبش‌های رادیکال در حقوق کیفری است که معتقدند حقوق کیفری نباید اعمال و رفتار دولتمردان و صاحب‌منصبان را نادیده بگیرد.

انتقادات وارد بر جرم‌شناسی رادیکال:

- 1- این جرم‌شناسی دیدگاهی علمی نبوده بلکه دیدگاهی فلسفی - سیاسی است که مطالعات علمی را لوٹ می‌کند چرا که در مطالعات علمی عینیت بر کار انسان حاکم است نه ذهنیت. محقق در یک مطالعه علمی باید آنچه را که می‌بیند بیان کند نه آنچه را که دوست دارد.
 - 2- برخلاف دیدگاه برچسب‌زنی که عمدتاً در سیستم‌های کیفری که پلیس و قوای قهری از اختیار زیاد برخوردار می‌باشند قابل استفاده است، دیدگاه جرم‌شناسی رادیکال خاص یک کشور نبوده بستر جغرافیایی آن وسیع و در هر حال قابل استفاده است.
 - 3- درست است که موضوع مطالعه جرم‌شناسی «پدیده مجرمانه» است نه سیستم سیاسی حقوق حاکم و تمام تلاش جرم‌شناسان صرف پی بردن به علل جرم گشته و در یک جرم‌شناسی کلان نیز نظام سیاسی در قالب مطالعات علت‌شناختی مورد توجه قرار گرفته است، اما اگر تا آن جا پیش برویم که در مطالعات خود جامعه را زیر سؤال ببریم، آن را تبدیل به یک دیدگاه سیاسی - انتقادی کرده‌ایم.
 - 4- هر جامعه‌ای - حتی آنچه رادیکال‌ها می‌خواهند - دارای یک نظام ارزشی بوده ناچار است دست به گزینش بزند و پاره‌ای از اعمال را جرم و پاره‌ای دیگر را هنجار بداند. زیر سؤال بردن کل یک سیستم بدون پیشنهاد یک سیستم جایگزین به منزله ایجاد هرج و مرج و آناشسیسم خواهد بود.
 - 5- اینکه گفته می‌شود جرم‌شناسی لیبرال محدود به جرایم جاری و تابعی از دیدگاه حاکم است صحیح نمی‌باشد. عدم تنوع در مطالعات آنان عمدتاً ناشی از محدودیت‌های موجود است نه رفتار و طرز تلقی خاص جرم‌شناسی.
- البته نکات مثبتی در نظریات جرم‌شناسی رادیکال وجود دارد. یکی از آنها دیدگاه کلان این جرم‌شناسی است که نظام سیاسی جامعه و حاکمیت آن را زیر سؤال می‌برد. دومین نکته مثبت وسعت بخشیدن به سیاهه جرم و همانطور که قبلاً گفتیم پیش‌بینی جرایمی چون نقض حقوق بشر، قاچاق انسان و جرایم علیه محیط زیست است. بدین ترتیب رویکرد جدید این جرم‌شناسی عبارت از توسعه حقوق جزا و دستیابی به دیدگاه‌های کلی در جرم‌شناسی بوده است.

البته آقای گسن با این دیدگاه مخالف بوده و معتقد است که این دیدگاه هیچ پیشرفتی در علم جرم‌شناسی و نیز حقوق جزا ایجاد نمی‌کند چرا که دیدگاهی مبارزه‌گر است نه علمی. مضافاً اینکه رهیافت‌های این جرم‌شناسی خود پشتوانه‌ای برای اعمال تروریستی و ضد حکومتی محسوب می‌شود.

5- جرم‌شناسی سازمانی یا تشکیلاتی

جرم‌شناسی سازمانی که آن را جرم‌شناسی تشکیلاتی، کنترل‌شناسی یا جرم‌شناسی تکنولوژیک نیز می‌نامند عملکرد مطالعاتی بسیار وسیعی دارد. این دیدگاه مطالعات خود را از نهاد قانونگذاری آغاز می‌کند و تا نهادهایی که مسئول اجرای مجازات هستند به پیش می‌برد و بدین ترتیب کل نهادهای کیفری را در قلمرو مطالعاتی خود بررسی می‌نماید.

تفاوتی که این جرم‌شناسی با دیدگاه تعامل‌گرایی دارد آن است که جرم‌شناسی تعامل‌گرا به تشکیلات دستگاه عدالت کیفری به عنوان نهادها و فرآیندهای برچسب‌زنی و مؤثر در ارتکاب جرم می‌نگرد و در واقع نقش منفی آنها را مورد مطالعه قرار می‌دهد. ولی جرم‌شناسی سازمانی کلیه نهادهای کیفری را از نظر منش مبارزاتی علیه جرم و نیز کارایی، تأثیر و نتایج مثبتی که از آن انتظار می‌رود مورد توجه قرار می‌دهد.

این دیدگاه با این هدف به مطالعات سنجشی یا ارزیابی می‌پردازد و در جهت پاسخ به این پرسش که آیا واقعاً مجازات در مهار جرم مؤثر بوده و نهادهای کیفری به نحوی هماهنگ عمل کرده‌اند یا حرکات آنها ضد و نقیض بوده است گام برمی‌دارد.

فرض اولیه این دیدگاه عبارت بود از بیان‌گیری از نهادهای مختلف در خصوص شکست در مبارزه علیه تکرار جرم و درک این حقیقت که آیا انواع مجازات‌ها که شاخص حقوق جزا و در واقع بازوی مسلح و قهرآمیز آن را تشکیل می‌دهند عملاً بدانگونه که منظور مقنن بوده است موجب ارعاب فردی و جمعی گردیده‌اند؟ در اینجا بحث از کارایی مجازات است و اینکه بودجه‌ای که صرف اجرای مجازات‌ها می‌کنند تا چه حد با بازدهی آن منطبق است؟

قسمت اعظم مطالعات جرم‌شناسی سازمانی پیرامون دستگاه عدالت کیفری است؛ عدالت کیفری نه تنها شامل دادگاه‌ها بلکه شامل هر آنچه که به اصطلاح، درمان و پیشگیری نامیده می‌شود می‌باشد. بنابراین تشکیلات دستگاه عدالت کیفری یعنی اداره و مدیریت آن دسته از دستگاه‌های

تخصصی که مسئول اصلی مجازات نسبت به اعمالی هستند که لطمه و صدمه به ارزش‌های اساسی جامعه محسوب می‌شوند. اولین نهادی که دستگاه عدالت کیفری را برای ما ترسیم می‌کند دستگاه قانونگذاری است که جرم را از انحراف تفکیک و دست به جرم‌انگاری می‌زند.

دومین نهاد دستگاه‌های تخصصی هستند که مجازات را به اجرا می‌گذارند. امروزه اجرای مجازات با اتمام دوره مجازات ختم نمی‌شود و در واقع دستاوردهای کیفری اجرای مجازات شامل مرحله پس از خروج از زندان نیز می‌گردد. بدیهی است که میزان پیچیدگی این سازمان تخصصی یا عدالت کیفری رابطه مستقیم با درجه پیشرفت یک جامعه دارد. هر قدر جوامع از نظر تخصصی متحول‌تر باشند دستگاه عدالت کیفری پویاتری خواهیم داشت.

جرم‌شناسی سنتی و کلاسیک از طریق مطالعه محصولات نظام کیفری یعنی محکومین زندان‌ها به مطالعه جرم می‌پرداخت. جرم‌شناسان کلاسیک از طریق بررسی و ارزیابی اعداد و ارقام قضایی و پلیسی این محصولات را مطالعه و به محض مشاهده تکرار پاره‌ای از عوامل در جرمی خاص آن عامل را علت اصلی بروز آن جرم معرفی می‌کردند. در حالی که این تکرار چه بسا امری کاملاً تصادفی و نتایج حاصل از آن نیز نتایجی ظاهری بوده باشد. با این وصف دو مقوله مهم مطالعات جرم‌شناسی کلاسیک را تحت تأثیر قرار داد:

1- رقم سیاه؛

2- رقم خاکستری.

این دو مقوله سبب ایجاد روشی تکمیلی - تحقیقی برای دستیابی به رقم سیاه و خاکستری جرایم گردید.

L'enquête d' auto confession

1- تحقیقات مبتنی بر اعتراف بزهکاران؛

L'enquête de victimisation

2- تحقیقات مبتنی بر اظهارات بزه‌دیدگان.

در روش اول محقق برای پی بردن به رقم سیاه دست به نمونه‌برداری می‌زند. مثلاً از یک جمعیت (مدرسه) چند نفر را جمع می‌کند و با توزیع پرسشنامه بین آنان و توجیه آن افراد مبنی بر اینکه موضوع تحقیق چیست از آنها می‌پرسد که مثلاً در پنج سال گذشته مرتکب جرم خاصی شده‌اند یا خیر؟ پاسخ‌های این نمونه‌ها در بسیاری از موارد حاکی از ارتکاب جرم مشخصی (مثل سرقت) است.

در روش دوم، محقق به نمونه‌ای از شهروندان مراجعه و با توزیع پرسشنامه و توجیه آنان سعی در یافتن پاسخ به این سؤالات را دارد:

- 1- چرا مجنی علیه برخی از جرایم شناخته نمی‌شوند؟
- 2- چرا بعضی از بزه‌دیدگی‌ها منعکس نمی‌گردند؟
- 3- بزه‌دیدگی‌های منعکس نشده کدام‌ها هستند؟
- 4- آیا منعکس نشدن این بزه‌دیدگی‌ها نتیجه عدم کارایی پلیس است یا اینکه خود مجنی علیه از انعکاس بزه وارده بر خود اکراه می‌ورزد؟

محقق با بهره‌گیری از این دو روش در می‌یابد که رقم سیاه بالای برخی از جرایم ناشی از عواملی مستقل از اراده مجرم است. عواملی مثل عدم کارایی پلیس و دادسرا و عدم انطباق تصور افراد جامعه از قبح اجتماعی با ذهنیت قانونگذار که در نتیجه آن افکار عمومی در انعکاس جرم همکاری نمی‌کنند.

بدین ترتیب جرم‌شناسی سنتی که عمدتاً شامل مطالعه جرایم اشخاص «یقه‌آبی» بود تبدیل به جرم‌شناسی شد که به مطالعه کلیه جرایم ارتكابی می‌پرداخت، مطالعاتی که رقم سیاه و خاکستری جرایم را نیز در بر می‌گرفت. بدین سان مسأله بزهکاری یقه‌سفیدی یا طلایی یا جرایم افراد متنفذ وارد مقوله جرم‌شناسی گردید. اینجاست که باید پرسید نقش بازیگران دستگاه عدالت کیفری در برخورد با بزهکاران یقه سفید چگونه است؟ برای پاسخ به این سؤال پلیس، دادسرا، قضات و خود متهم و مجرم را جداگانه بررسی می‌کنیم:

أ. نقش پلیس: مطالعات ارزیابی کننده که در آلمان صورت گرفته این نکته را روشن می‌کند که نیمی از پرونده‌هایی که از نظر پلیس خاتمه یافته تلقی و مجرمیت در آن به اثبات رسیده است در دادسراها و دادگاه‌ها با واقعیت روبرو نمی‌شوند. به عبارت دیگر، غالباً میان ارزیابی پلیس و ارزیابی قضایی انطباقی وجود ندارد و بسیاری از پرونده‌هایی که به دادسرا فرستاده می‌شوند یا جرم تلقی نمی‌گردند یا در اثر نبود دلیل کافی، فقدان شهود و... بایگانی می‌شوند.

ب. نقش دادسرا: قضات در دادسرا وظیفه تعقیب مجرمین و اجرای مجازات را به عهده دارند. در سیستم‌هایی که دادسرا دارند، چرخ‌های عدالت کیفری معمولاً تحت نفوذ دو اصل به حرکت در می‌آید:

légalité de poursuite

1- اصل قانونی بودن تعقیب

oportunité de poursuite

2- اصل مفید بودن تعقیب

منظور از اصل قانونی بودن تعقیب همان اجباری بودن تعقیب است یعنی به محض اطلاع از وقوع جرم دادستان باید نسبت به تعقیب آن و جمع‌آوری ادله و شواهد اقدام کرده و در این راه از هرگونه مصلحت‌سنجی دوری گزیند...

طبق اصل مفید بودن تعقیب، نوعی مصلحت‌سنجی به دادستان اجازه داده شده است و او می‌تواند از تعقیب برخی از جرایم کم‌اهمیت خودداری کند. فایده این سیستم اولاً از این روست که به دادستان اجازه می‌دهد که با به حرکت درآوردن چرخ تعقیب کیفری برای جرایم مهم‌تر در واقع فایده و سودمندی تعقیب جرایم و مجازات را سنجیده و تعقیب کیفری را فردی کند. ثانیاً از این روست که امکان عدم تعقیب مجرمین بی‌سابقه و مقابله با تراکم پرونده‌ها در دستگاه قضایی را فراهم می‌کند. با این استدلال که همان تماس اولیه با دادسرا برای عده‌ای از متهمین می‌تواند آنان را متنبه کند و فی الواقع دادستان احراز می‌کند که همین اندازه رفت‌وآمد به دادسرا برای تنبیه او کافی بوده است. ملاحظه می‌شود که دادسرا برحسب اینکه تابع اصل قانونی بودن یا اصل مفید بودن تعقیب کیفری باشد در تولید جرم و محتوای آمار جنایی تأثیر بسزایی دارد.

ج. نقش قضات: قاضی در محکمه سگان‌دار امر قضاست. وی در نهایت به ارزیابی ذهنیات دادسرا و متعاقباً بررسی جرم می‌پردازد. مطالعات صورت گرفته در خصوص جرم‌شناسی قضایی و تشکیلات محاکم نشان می‌دهد که اصولاً قضات محاکم رسالت خود را در امر قضا عبارت از تعیین نوع جرم و میزان مجازات می‌دانند. بنابراین اولاً صدور حکم محکومیت و محتوای آن برآیندی از شخصیت قاضی است و ثانیاً قضات کیفری بیشتر کیفرگرا بوده رسالت خود را در تعیین کیفر می‌بینند تا تخفیف و اغماض. به همین جهت استفاده از نهادهای مبتنی بر تخفیف کیفری همچون تعلیق اجرای مجازات، خدمات عام‌المنفعه و... در عمل کمتر از آزادی مشروط می‌باشد.

د. نقش متهم و مجرم: برای مطالعه این قسمت به مجموعه CD مراجعه کنید.

به عنوان نتیجه‌گیری باید بگوییم که جرم‌شناسی سازمانی در واقع ادامه مطالعات دو دیدگاه جرم‌شناختی قبلی یعنی تعامل‌گرایی و رادیکالیسم، بر روند عدالت کیفری است. روش این جرم‌شناسی بررسی و تحقیقات ارزیابی‌کننده و رادیکالیسم، بر روند عدالت کیفری است. روش این جرم‌شناسی بررسی و تحقیقات ارزیابی‌کننده بوده و در صدد بررسی نرخ افزایش یا کاهش آمار جنایی و میزان هماهنگی بازیگران دستگاه عدالت کیفری می‌باشد. عدم هماهنگی در گردش چرخ‌های عدالت برابر است با بحران در عدالت کیفری و غرق آن در زیر پرونده‌ها و جرایمی که ریشه کیفری دارند.

** (ایرادات وارد بر جرم‌شناسی واکنش اجتماعی

دو گونه ایراد نسبت به جرم‌شناسی واکنش اجتماعی مطرح شده است:

ایرادات نوع اول:

1- درست است که این جرم‌شناسی درباره قبل از جرم‌انگاری توضیحاتی را بیان و به انحراف ثانویه اشاره می‌کند، اما در مقابل این پرسش که چرا فقط عده ای از انسانها و تابعان حقوق کیفری قواعد کیفری را نقض می‌کنند پاسخی ندارد. به عبارت دیگر، راجع به بزهکاران اولیه و بزهکاران بی سابقه سخنی ندارد.

توضیح جرم‌شناسی واکنش اجتماعی در مورد انحراف ثانویه این است که زندان مدرسه جرم است و اجرای قانون باعث انگ‌زدن به فرد می‌شود و از این پس او هم رفتاری از جنس مجرمین بروز می‌دهد. (نهاد، من و فرامن)

2- در جرم‌شناسی واکنش اجتماعی عقیده بر این است که کسانی مرتکب جرم می‌شوند که منافعشان با منافع قانونگذار در تعارض باشد. اما این عقیده اشتباه است چرا که اولاً همه کسانی که منافعشان با منافع قانونگذار در تعارض است مرتکب جرم نمی‌شوند و ثانیاً همه

کسانی که منافعشان با منافع قانونگذار مطابقت دارد از جرم بری نیستند. بلکه در سیاهه جرایم، جرایمی مشاهده می‌شود که مخصوص افراد ثروتمند است (یقه سفید). البته افراد یقه سفید به لحاظ داشتن هوش، تدبیر، روابط و موقعیت اجتماعی برتر این شانس را دارند که اعمالشان کشف و شناسایی نشود یا اگر هم شناسایی می‌شود مورد محکومیت قرار نگرفته و در آمار کیفری وارد نشود اما به هر حال نمی‌توان انکار کرد که افراد یقه‌سفید هم مرتکب جرم می‌شوند.

ایرادات نوع دوم:

- 1- این مکاتب صرفاً جنبه فلسفی و فکری دارند و جرم‌شناسی علمی نیستند چرا که از مطالعات میدانی، آماری و مقایسه با گروه شاهد به دست نیامده‌اند.
- 2- این جرم‌شناسی بیشتر جنبه انتقادی دارد و به صورت کمی به انتقاد از جرم‌شناسی کلاسیک و وضع موجود می‌پردازد بدون آنکه با تحلیل علت‌شناختی دقیق نسخه ای را جهت پیشگیری از جرایم پیشنهاد نماید.
- 3- در این مکاتب، تعامل فرد با جامعه معیار قرار می‌گیرد و وسائل دیگر محیطی کنار گذاشته می‌شوند. علاوه بر این مکاتب مذکور دچار یک نوع افراط شده‌اند چرا که در بیان تأثیر قانون و تورم کیفری بر جرم زیاده‌روی کرده‌اند. سؤال ما از جرم‌شناسان واکنش اجتماعی این است که اگر به انتقاد می‌پردازید پس پیشنهاد شما چیست؟ اصلاً این پیشنهاد احتمالی شما آیا مورد اعتراض افراطی‌ترها قرار نمی‌گیرد؟
- 4- مکاتب جرم‌شناسی واکنش اجتماعی بیشتر جامعه‌شناسی کیفری هستند تا جرم‌شناسی. توضیح اینکه موضوع جرم‌شناسی علت‌شناسی جرم است نه تحلیل نهادهای کیفری.

مبحث دوم - جهت‌گیری‌های امروزیین حقوق کیفری

سؤال: آیا حقوق کیفری بیشتر تحت تأثیر مطالعات جرم‌شناسی پیش می‌رود یا بیشتر به دنبال اشکال نوین جرم و سازمان یافته شدن جرایم، تأسیسات خود را متحول می‌کند؟

برای پاسخ به این سؤال باید حقوق کیفری کلاسیک را از حقوق کیفری مدرن جدا کرد. تابعان حقوق کیفری کلاسیک عمدتاً اشخاص حقیقی هستند لذا عمده اصول حقوق کیفری کلاسیک حول اشخاص حقیقی تعریف و تعیین شده است. از سوی دیگر، در حقوق کیفری کلاسیک، تحت تأثیر مکتب دفاع اجتماعی انسان مجرم دشمن جامعه تلقی نمی‌گردد بلکه شخصی است که موقتاً از راه راست خارج شده و قابل اصلاح، بازپروری و بازگشت به جامعه است. به این ترتیب، در حقوق کیفری کلاسیک، در آئین دادرسی کیفری، تضمین‌های زیادی برای متهم در نظر گرفته شده است، زیرا امید به بازگشت او به جامعه بسیار زیاد است: اماره برائت، دادرسی عادلانه، حق استفاده از وکیل، امکان پرسش از شهود، دو درجه‌ای بودن رسیدگی، برابری اطراف دعوی کیفری، حقوق دفاعی متهم و... از دست‌آوردهای این دیدگاه است.

با تحولات اخیر و پیدایش اشکال جدید بزهکاری، به ویژه انواع تروریسم و سازمان یافته شدن و فراملی شدن بزهکاری، حقوق کیفری با نسل جدیدی از جرایم و مجرمین سروکار پیدا کرده است که سازوکارهای کیفری کلاسیک نسبت به آنان کارآیی کافی ندارد. حدود 15 سال است که شاهد شکل‌گیری حقوق کیفری جدید هستیم که دشمن مدار یا به تعبیر دیگر، امنیت‌مدار است. حقوق کیفری کلاسیک مجرم را یک فرد خودی می‌داند و لذا برخورد عادلانه با وی را توصیه می‌کند اما در حقوق کیفری مدرن فرد مجرم یک دشمن است. و تأمین امنیت جامعه برخورد شدید با وی را توجیه می‌کند. بدین سان شاهد عقب‌نشینی حقوق کیفری حقوق بشری شده، دست کم در قبال پاره‌ای جرایم، هستیم.

أ. عوامل شکل‌گیری و ویژگی‌های حقوق کیفری امنیت‌مدار

1- عوامل شکل‌گیری:

1- از نظر سیاسی، دولت‌ها متولی امنیت هستند. حق بر امنیت یکی از حقوق بشری است که بر مبنای آن دولت‌ها مکلف هستند امنیت جانی، مالی و حیثیتی شهروندان را تضمین نمایند. لذا در دولت‌های مردم‌سالار که اعضای حکومت از بالا تا پایین با رأی مردم تغییر می‌کنند گفتمان امنیتی گاه رأی‌آور است و مردم بیشتر به حزب و شخصی رأی می‌دهند که تأمین امنیت مردم یکی

از شعارهای سیاسی او باشد. با توجه به رشد جرایم سستی و شکل‌گیری جرایم تروریستی در جامعه امروز، مردم بیش از پیش خواستار امنیت هستند؛

2- از نظر جرم‌شناسی، هدف مجرمین سازمان‌یافته و تروریست‌ها فقط کسب مال و ثروت نیست بلکه آنها به دنبال تغییر نظم سیاسی حاکم هستند. پس این یک مبارزه مجرمانه سیاسی است. در چنین شرایطی بزهکاران خود را آشکارا از جامعه جدا می‌کنند؛

3- از نظر اقتصادی، بزهکاری به ویژه نوع سازمان‌یافته آن بیش از پیش بودجه کشور را به خود اختصاص داده و دولت‌ها را از درآمد هنگفتی محروم می‌کند و همزمان نیروی زیادی برای مبارزه با آن لازم است. با توجه به عدم امید به اصلاح این قبیل بزهکاران خوب است بجای صرف هزینه زیاد برای این کار، به طرد و حذف آنها روی آوریم.

2- خصایص و ویژگی‌ها:

1- گفتمان مقنن و دولت در حقوق کیفری جدید (امنیت‌مدار) یک نوع گفتمان رزمی خطاب به مجرمین است؛

2- حقوق کیفری امنیت‌مدار از آنجا که رفتار مجرمین را نوعی خصومت با نظم خود می‌داند لذا آن بزهکاران را دشمن خود تلقی می‌کند؛

3- از آنجا که مجرمین نسل جدید منکر نظم موجود بوده و اساس نظم سیاسی یک کشور یا حتی نظم عمومی بین‌المللی را تهدید می‌کنند مقنن در اینجا یک گفتمان طرد و اخراج از جامعه را نسبت به این قبیل مجرمین ترویج می‌کند (جامعه در پی اصلاح آنها نیست)؛

4- اصول دادرسی منصفانه مثل اصل تساوی سلاح‌ها و اصل علنی بودن محاکمه تا اندازه‌ای تضعیف می‌شود. در خصوص برخی جرایم اماره مجرمیت جای اماره بیگناهی را می‌گیرد.

5- تمهیداتی برای تغییر هویت و صورت و مکان زندگی قضات و شهود و وکلای این جرایم اندیشیده است؛

6- به جای مفهوم تقصیر و مجرمیت، مفهوم خطرناکی مطرح است لذا اصل تناسب جرم و مجازات در این نوع حقوق کیفری منتفی است. در گوانتانامو مجازات بر مبنای خطرناکی افراد

تعیین می‌شود. این حالت خطرناک با حالت خطرناک مورد نظر مکتب تحقیقی تفاوت دارد. حالت خطرناک مورد نظر مکتب تحقیقی آن چیزی بود که حکایت از نوعی بیماری و تفاوت فرد با دیگران می‌کرد. اما حالت خطرناک مورد نظر حقوق کیفری دشمن‌محور حمایت از نوعی خطرناکی آگاهانه دارد. یعنی مجرم تروریست یا سازمان‌یافته آگاهانه برای جامعه خطر می‌آفریند. در حقوق کیفری دشمن‌مدار به جای بحث مسئولیت کیفری مبتنی بر اخلاق، مسئولیت کیفری مبتنی بر ملاحظات اجتماعی مطرح می‌شود که موجب عدم تناسب جرم و مجازات می‌گردد.

ب. نمونه‌هایی از حقوق کیفری مدرن

کافی است نمونه‌های این حقوق کیفری را در بعضی اسناد بین‌المللی برشماریم:

1. اساسنامه‌های دیوان‌های کیفری بین‌المللی روانادا، یوگسلاوی و دیوان کیفری بین‌المللی دائمی (رم)؛

2. کنوانسیون سازمان ملل متحد برای مبارزه با فساد مالی (میریدا- 2-3)؛

3. کنوانسیون مبارزه با جرم سازمان یافته فراملی (پالرمو، 2000).

در این اسناد می‌بینیم که چگونه دغدغه تضمین امنیت بر دغدغه‌های عدالت پیشی گرفته و اسناد بین‌المللی در جهت تحقق امنیت پاره‌ای از اصول مسلم حقوق کیفری کلاسیک را تعدیل کرده و حتی در شرایطی کنار می‌گذارند.

به موازات حقوق کیفری امنیت‌مدار، جرم‌شناسی امنیت‌مدار هم مطرح شده است. چنانکه مثلاً در سطح شهر لندن میلیون‌ها دوربین مخفی در مؤسسات، خیابان‌ها، متروها و... کار گذاشته شده است که افراد را کنترل می‌کنند (پیشگیری وضعی). می‌توان گفت که در خصوص برخی جرایم (جرایم تروریستی و سازمان یافته) ما از یک سیاست جنایی کلاسیک و شهروندمدار که حاصل حدود نیم قرن تلاش و مبارزه است به سمت یک سیاست جنایی امنیت‌مدار و دشمن‌محور در حال تحوّل هستیم. دستاوردهای حقوق بشری تحت تأثیر فشار برخی مجرمین دستخوش تغییر شده است. تروریست‌ها بطور غیر مستقیم این دستاوردها را در معرض خطر قرار داده‌اند.

در حقوق کیفری شهروندمدار نسبت به بزهکار یک احساس همدردی وجود دارد و چه بسا آنان قربانی جامعه و سیاست دولت تلقی می‌شوند، اما در حقوق کیفری دشمن‌مدار نسبت به

بزهکاران نوعی خصومت وجود دارد. چالش پیش روی حقوق کیفری این است که آیا با حفظ اصول دادرسی منصفانه می‌توان با بزهکاران و اشکال جدید بزهکاری مبارزه کرد یا اینکه لازم است از آن اصول تا حدی عدول شود.

برخی نهادهای حقوق کیفری دشمن‌مدار در حقوق داخلی را می‌توان این‌گونه برشمرد:

1. اماره مجرمیت به جای اماره برائت؛
 2. غیر علنی کردن برخی دادرسی‌ها؛
 3. توسعه کیفیات مشدده؛
 4. سلب اختیارات قاضی و تمایل به مجازات‌های ثابت؛
 5. افزایش اختیار پلیس و ضابطان در کنترل هویت افراد در اماکن عمومی بدون وقوع جرم مشهود؛
 6. افزایش موارد و مدت بازداشت موقت مثلاً در جرایم مواد مخدر؛
 7. جرم‌انگاری کلیه موارد شروع به جرم در جرایم تروریستی، اقتصادی و سازمان‌یافته؛
 8. مادی شدن جرایم؛
 9. جرم‌انگاری شرکت و معاونت در این‌گونه جرایم؛
 10. تسهیل معاضدت قضایی و پلیسی بین‌المللی در این قبیل جرایم و...
- از جهت اقدامات پیشگیرانه هم در حال حاضر در جرم‌شناسی بحث پیشگیری اجتماعی و بالینی کمرنگ شده و گفتمان غالب در جرم‌شناسی پیشگیرانه همان «پیشگیری وضعی - فنی» است.

مبحث سوم - نظریه‌های عمل مجرمانه

حقوق کیفری کلاسیک مدت‌ها در پی اصلاح و درمان مجرمین بود، به خصوص مکتب دفاع اجتماعی نوین بر تحقق هدف مذکور اصرار داشت. اساس سیاست «اصلاح و درمان» بر مطالعه مجرم است چرا که مکتب دفاع اجتماعی نوین از جمله مکاتبی است که ریشه در مکتب تحقیقی دارد، مکتبی علمی که مطالعات و نظریات خود را از تحقیقات بالینی استخراج می‌کرد.

بنیان‌گذاران مکاتب کلاسیک و نئوکلاسیک مثل **بتنام**، **اوتولان** و **ورسی** جرم را مورد توجه قرار می‌دادند بنابراین انعکاس این نگرش در حقوق کیفری تقویت میزان مجازات برای بازدارندگی و ایجاد مانع برای ارتکاب جرم بود. این نظریه‌ها که مبتنی بر مطالعه «عمل مجرمانه» هستند به تئوری‌های اصلی عمل جنایی معروفند. جرم‌شناسی عمل مجرمانه در مقابل جرم‌شناسی مباشر جرم قرار دارد. در اولی، محور اصلی مطالعه «عمل مجرمانه» است که از آن به «مجرم» می‌رسند اما در دومی برعکس. همچنین تئوری‌های «عمل مجرمانه» برخلاف جرم‌شناسی‌های «مباشر جرم» مخالف علت‌شناسی جنایی هستند. این نظریه‌ها معتقدند که عمل مجرمانه از یک انسان با منطق و سالمی سرزده و باید به عنوان یک عملی که از دیدگاه مباشر آن منطقی بوده مورد توجه قرار گیرد.

تئوری‌های «عمل مجرمانه» عبارتند از:

1. تئوری کف نفس رکلس یا نظریه تعهد یا خویشنداری؛
2. تئوری اقتصادی جرم - گاری بیکر؛
3. تئوری سبک زندگی روزمره بزه‌دیدگان بالقوه و واقعی؛
4. تئوری تحلیل استراتژیک بزهکاری از موريس کوسن.

1- تئوری کف نفس رکلس*

این نظریه مبتنی بر دو محور است:

اولاً- یک دسته عوامل به نام عوامل بازدارنده وجود دارند که مانع بروز عمل مجرمانه می‌شوند؛ ثانیاً- برحسب اینکه این موانع در یک فرد ضعیف باشند یا وجود نداشته باشند یا به عکس قوی و مؤثر باشند جرم از قوه به فعل در می‌آید و یا جرمی به وقوع نمی‌پیوندد.

به نظر رکلس دو دسته عوامل بازدارنده انسان را از ارتکاب جرم باز می‌دارند که عبارتند از:

- موانع داخلی: همان بحث من و فرامن و نهاد؛
- موانع خارجی: آنچه در پیرامون فرد که وی را به احترام یا نقض قانون تشویق می‌کنند (کنترل اجتماعی جرم).

* نظریه‌های دیگر را در جامعه‌شناسی جنایی می‌خوانیم.

این موانع در همه جوامع به یک میزان و تأثیر وجود ندارند. هرچه این دو دسته از موانع خوب عمل کنند احتمال وقوع جرم ضعیف می‌شود و هنگامی که موانع وجود نداشته یا ضعیف باشند شخص شدیداً در معرض آسیب‌پذیری و ارتکاب جرم قرار می‌گیرد.

رکلس می‌گوید در جوامعی که ساختار اجتماعی محیط فرد قوی عمل می‌کند و همه‌جا حضور دارد «موانع خارجی» عامل مهمی برای جلوگیری از عبور به دنیای بزهکاری هستند مانند جوامع سنتی و مذهبی که فرد در جمع حل می‌شود. در جوامع سرمایه‌داری غرب که مبتنی بر «فردگرایی» هستند، نیروی «من» باید تقویت شود تا شخص مرتکب جرم نگردد. در اینجا مانع داخلی مؤثرتر خواهد بود.

■ اشکال عمده بر نظریه رکلس

اشکال عمده این نظریه این است که رکلس مجرمین را انسان‌هایی سالم تلقی می‌کند و هر رفتاری را در چارچوب این موانع قابل بروز یا غیر قابل بروز می‌داند. در حالی که در حقوق کیفری و جرم‌شناسی بزهکارانی داریم که نیمه مسئولند یا اصلاً مسئولیتی ندارند و اقدامات تأمینی - ترتیبی نسبت به آنها اعمال می‌شود. نظریه «کف نفس» رکلس در مورد این قبیل مجرمین قابل اعمال نیست زیرا در اینجا با انسان سالم و منطقی روبرو نیستیم. علاوه بر این، امروزه جوامعی وجود دارند که رفتارهای مجرمانه نزد آنها «نهادینه» شده است. رفتارهای مجرمانه برخی گروه‌های مجرمانه عمدتاً برای امرار معاش صورت گرفته و یک امر عادی است. در ذهنیت آنها موانع به گونه‌ای که در انسان‌های عادی وجود دارد عمل نمی‌کند. به عنوان مثال می‌توان به «مافیا» اشاره کرد که ساختار آن بر اساس کسب درآمد در قبال ارتکاب جرم است.

در ادامه این انتقادات، رکلس اعلام می‌کند که نظریه او «نظریه حد وسط» است و فقط برای مجرمین عادی که بین مجرمین دیوانه و روانی و مجرمین خطرناک نهادی و سازمان‌یافته قرار دارند قابل اعمال است.

2- نظریه «تحلیل استراتژیک جرم»: جرم‌شناسی تجربی

قبلاً در خصوص نظریه «تحلیل استراتژیک جرم» صحبت کردیم. در این قسمت این بحث را بطور تفصیلی مطرح می‌کنیم. بحث در خصوص نظریه تحلیل استراتژیک جرم یا مکتب جرم‌شناسی کانادا به دو بخش عمده تقسیم می‌گردد:

در بخش نخست علل و ابعاد شکست جرم‌شناسی‌های اصلاح و درمان بررسی می‌شود و در بخش دوم ابعاد گوناگون جرم‌شناسی تجربی و تئوری تحلیل استراتژیک جرم مورد توجه قرار می‌گیرد.

الف- بررسی شکست جرم‌شناسی اصلاح و درمان

1- علل شکست جرم‌شناسی اصلاح و درمان

عوامل شکست جرم‌شناسی اصلاح و درمان سه مورد است:

1-1. عدم وجود یک پیش‌فرض علمی

اصل و پایه در نحوه نگرش جرم‌شناسی اصلاح و درمان «انسان» است و نه تظاهرات مجرمانه او که از دیدگاه قانون جرم تلقی می‌شود. اگر جرم‌شناسی در بررسی بزهکاری و توصیف جلوه‌های آن موفق بوده در عوض در شناخت شخصیت مجرم که یک انسان است موفق نبوده است. اولین جلوه جرم‌شناسی مبتنی بر علت‌شناسی است و به زعم طرفداران آن جرم‌شناسی می‌بایست به زودی به علل ارتکاب جرم دست می‌یافت اما این مهم بدون شناخت فرد مرتکب که دارای شخصیت پیچیده است میسر نیست. بنابراین پیش‌فرض علمی جرم‌شناسی‌های علت‌شناسی که طرفدار اصلاح و درمان هستند یک پیش‌فرض غلطی بوده است زیرا شناخت انسان به لحاظ پیچیدگی شخصیت او مشکل است.

2-1. جزم‌گرایی و تبعیت از دوگم

دومین علت شکست جرم‌شناسی اصلاح و درمان تبعیت جزمی و کورکورانه از مکتب مارکسیست و جرم‌شناسی مارکسیستی است. به نظر مارکس سیستم یک جامعه متشکل از دو ساختار است: زیربنا و روبنا. روبنا جلوه‌هایی از زیربناست که حقوق یکی از آنها است. بنابراین حقوق تابعی است از سرمایه، اقتصاد و اهرم‌های اقتصادی در نظام‌های سرمایه‌داری. حقوق برای

حفظ منافع طبقه سرمایه‌دار و اهرم‌های اقتصادی وضع شده است. با جلوس جامعه کمونیستی و سوسیالیستی به لحاظ توزیع ثروت و از میان رفتن قدرت جرم از بین می‌رود. منتقدین می‌گویند چون طرفداران اصلاح و درمان موفق نشده‌اند سیستم سرمایه‌داری را نابود کنند سعی کرده‌اند این سیستم را از طریق تضعیف مجازات‌ها و تعدیل نظام کیفری تضعیف کنند. بدین ترتیب که با حفظ نظام کیفری مارکسیستی در مقابل مجرمین ابزار کیفری را بی‌رنگ و کم‌صبغه نموده‌اند و همین امر یکی از علل شکست جرم‌شناسی اصلاح و درمان شده است.

3-1. عدم وجود امکانات و ابزارهای مطلوب برای تحقق اهداف جرم‌شناسی اصلاح

و درمان

جرم‌شناسی اصلاح و درمان برای تحقق اهداف پیشرفت خود مستلزم زمینه‌های فکری و مالی و انسانی وسیعی است. اگر دادگستری را داعیه دار اصلاح می‌دانیم و اگر زندان را یک درمانگاه برای مجرمین می‌شماریم باید آنها را ابزارمند کنیم.

2- ابعاد شکست جرم‌شناسی اصلاح و درمان

بسیاری از کشورها قوانین خود را بر اساس عقاید این مکتب درمانی و بخصوص مکتب دفاع اجتماعی مارک آنسل اصلاح کردند (توضیح اینکه مکتب دفاع اجتماعی دو گرایش دارد: آنسل و گراماتیکا). مطابق این نگرش، نظام کیفری باید از حالت قهرآمیز و سرکوبگر خارج شده و حالت اصلاحی و درمانی به خود بگیرد. این تفکر به تدریج از طریق دکترین‌ها و قانونگذار وارد حقوق کیفری شد. منتقدین این تفکر ابعاد شکست در عمل را طی چهار مرحله بررسی می‌کنند:

اول- مرحله جرم‌نگاری

قانونگذار علی‌الاصول با اعطاء وصف یا عنوان مجرمانه به یک فعل یا ترک فعل جرمی را وضع کرده به وجود می‌آورد. به این عمل قانونگذار «جرم‌نگاری» می‌گویند. بنابراین یک فعل باید دارای ارکان اختصاصی و عمومی باشد تا جرم فرض شود. بنابراین در قانون ما با تعریف جرم روبرو هستیم نه با تعریف «وصف یا حالت مجرمانه».

انتقادی که به مکتب اصلاح و درمان وارد است اینکه تحت تأثیر جریان طرفدار اصلاح، پاره‌ای از قانونگذاران کیفری بجای وضع «جرم»، «حالت‌های مجرمانه» را پیش‌بینی کرده‌اند. شرب خمر یک جرم است اما «الکل‌سِم» یا «حالت خطرناک» حالت‌های مجرمانه هستند که قابل اندازه‌گیری نمی‌باشند یا مستی و ولگردی هم همینطور. بیشتر قانونگذاران برای پیشگیری از وقوع جرم این حالت‌ها را مجرمانه تلقی کرده‌اند و قابل مجازات دانسته‌اند. آیا اینها تهدید آزادی نیست؟

دوم- مرحله تحقیقات

به محض اینکه جرمی به وقوع می‌پیوندد به شرط کشف آن و دستگیری مباشر ما با دادسرا و پلیس مواجهیم. در نظام‌هایی که تحت آموزه‌هایی اصلاح‌گرانه بوده‌اند تشکیل پرونده شخصیت در موارد جنایی تکلیفی است برای قاضی و این یعنی تحقیق و تفحص و جستجو در زندگی خصوصی یک فرد. انتقادی که جرم‌شناسان آمریکای شمالی (کانادایی) به این تفکر می‌گیرند این است که در دادسرا اصل بر براءت است بنابراین آیا حقوق بشر اجازه می‌دهد که با تشکیل پرونده شخصیت در زندگی شخصی فردی تجسس کنیم که هنوز وضعیتش مشخص نیست؟ آیا پرونده شخصیت پس از رفع اتهام زمینه سوء استفاده را باز نخواهد کرد؟ آیا پرونده شخصیت ادامه مسیر کیفری را تحت تأثیر قرار نداده و متصدیان امر را دچار یک پیش‌داوری نمی‌کند؟ ...

سوم- مرحله محاکمه

«l'étape de jugement»

قانون برای تأمین اهداف اصلاحی و تربیتی و درمانی دو ابزار مهم در اختیار قضات محاکم قرار داده است. «اصل فردی کردن قانونی» به قاضی تکلیف می‌کند که در صورت حصول شرایط خاص در مورد یک محکوم علیه مجازات‌های خاص مورد نظر قانون را در مورد او در نظر بگیرد. به موجب اصل «فردی کردن قضایی» این اختیار برای قاضی پیش‌بینی شده است که با توجه به پرونده شخصیت مجرم مجازات متفاوتی برای او در مقایسه با مجرمین دیگر که همان جرم را مرتکب شده‌اند اما دارای ویژگی‌هایی مثل او نیستند صادر کند. در اینجا سؤال این است که آیا این اصول لطمه به اصل قانونی بودن مجازات‌ها وارد نمی‌کنند؟

چهارم- مرحله اعمال و اجرای مجازات

تحت تأثیر مکتب دفاع اجتماعی نوین امروزه اغلب نظام‌های کیفری مرحله اجرای مجازات را هم مانند سایر مراحل کیفری مدنظر قرار می‌دهند و برای آرایش و چگونگی اجرای مجازات‌ها قوانین خاصی را وضع می‌کنند. در نظام کیفری فرانسه همان‌طور که برای مرحله تحقیق قاضی خاص وجود دارد برای اجرای مجازات‌ها هم قاضی خاصی به نام «قاضی اجرای مجازات‌ها» پیش‌بینی شده است. او در خصوص شکل بخشیدن به اجرای محکومیت از اختیارات خاص و وسیعی برخوردار است. وی در ارتباط مستقیم با محکومین است یا اینکه مع الواسطه از طریق نمایندگان با آنها ارتباط دارد. قاضی در این مرحله باید مجازات را با نام محکوم منطبق کند یعنی آن چیزی که امروزه «*رژیم‌های مختلف اجرایی مجازات‌ها*» نام دارد. این امر در جهت اصلاح مجرمین است تا اینکه محکومیت‌ها دارای ارزش شوند. مثلاً در فرانسه در کنار جریمه که یک محکومیت مالی است نهادی به اسم «*روزهای جریمه‌دار*» در نظر گرفته شده است که مصداق واقعی و بارز فردی کردن اجرای مجازات جزای نقدی می‌باشد و با توجه به نوع جرم، شغل و درآمد محکوم علیه در زمان تقسیط می‌شود.

انتقادی که جرم‌شناسان کانادا به این مرحله می‌گیرند این است که آیا با فردی کردن اجرای محکومیت‌ها و آرایش افتراقی اجرای محکومیت‌ها برحسب نوع محکومیت و بر اساس هر محکوم نهاد مجازات و اجرای آن را تضعیف نمی‌کنیم؟ آیا با آزادی مشروط و تعلیق حقوق کیفری را از محتوی قهری و کیفری‌اش خالی نمی‌کنیم؟

پنجم- مرحله بعد از اجرای مجازات

امروزه تحت تأثیر توصیه‌های اصلاح‌گرا مجازات محکومین و مجرمین یا به عبارتی «اصلاح» مجرمین با اتمام دوران حبس و کیفر متوقف نمی‌شود و بدین ترتیب نهادهایی به اسم «*مراقبت‌های بعد از خروج*» وجود دارد. محکومی که مجازات درباره او اعمال شده است بعد از تحمل کیفر به حال خود رها نمی‌شود بلکه قانونگذار با ایجاد اداره‌ای به نام «*دائرة مراقبت بعد از خروج* و کمک به مجرمین بعد از مجازات» حمایت خود را به مرحله بعد از اجرای مجازات هم تسری داده است.

انتقادی که جرم‌شناسان آمریکای شمالی به این تفکر می‌گیرند این است که آیا اصلاح و درمان مجرمین که با تحمل کیفر دین خود را به جامعه ادا کرده است درست است؟

آیا درست است که به نام اصلاح و درمان به زندگی خصوصی او پس از اجرای مجازات تعرض کنیم؟ آیا درست است که نظام کیفری که برای اصلاح و درمان محکومان و مجرمین متحمل هزینه‌های زیادی شده است با پیش‌بینی نهاد بعد از خروج از زندان هزینه‌های اضافی متحمل شود که در نهایت بر مالیات دهندگان که افراد درستی هستند فشار بیشتری وارد آید؟

Tout homme est un genre humain

فصل دوم: انحراف

Tout homme est un genre humain

1- اعتبار اصل قانون مندی

رابطه‌ی جرم با قانون نسبت به دو قرن قبل تضعیف شده است. به این معنی که در حقوق فرانسه، به موجب اصل 55 قانون اساسی جمهوری پنجم، کلیه‌ی جرایم خلافی برعهده‌ی قوه‌ی مجریه و هیأت وزراست و صرفاً وضع جرایم جنایی و جنحه در صلاحیت قوه‌ی مقننه و مجلس ملی آنها می‌باشد. پس اصل قانونمندی بدین ترتیب تضعیف شده است. براساس یافته‌ها و نظریه‌های جرم‌شناسی فردی کردن مجازات و انتخاب یک مجازات برای محکوم‌علیه حقی است که به قاضی سپرده شده است. از طرفی می‌بینیم بین مجازات قانونی، مجازات قضایی و مجازات اجرایی تفاوت وجود دارد یعنی با هم تناسب ندارند. بنابراین رابطه‌ی جرم و مجازات با قانون و اصل قانونمندی تضعیف شده است. در ایران هم گاه مرجع جرم‌انگاری مرجعی غیر از مجلس است (مجمع تشخیص یا حتی خود رهبر).

2- تعریف جرم‌شناسی از جرم

از نظر جامعه‌شناسی، هر عملی که ارزشهای اساسی جامعه را نقض کند جرم است. حقوق کیفری محل تبلور ارزشهای اساسی مورد قبول جامعه است. مثلاً جرم طفل‌کشی در جهت حمایت از طفل به عنوان عضوی از خانواده است. ساترلند، جرم را نقض قواعد معمول در یک فرهنگ می‌داند و این نظر بیانگر نسبی بودن ارزشهاست چرا که با تغییر فرهنگ‌ها ارزش‌ها نیز تغییر می‌یابند.

دورکیم هم جرم را تعریف کرده است. او دو نظریه دارد:

یکی نظریه‌ی آنومی و دیگری نظریه‌ی بهنجاری بودن جرم. او در تعریف جرم می‌گوید: جرم عملی است که حالات قوی وجدان جمعی را خدشه‌دار می‌کند. به نظر او زمانی آنومی و خلاءهنجاری در جامعه بوجود می‌آید که وجدان و خرد جمعی پاره پاره شده و به خرده‌های خرد تقسیم شود که در این صورت فرد بین باید‌ها و نباید‌های جمعی و باید‌ها و نباید‌های گروه خود در نوسان است. در اینجا نوعی خلاء هنجاری بوجود می‌آید.

اما نظریه‌ی دوم دورکیم این است که جرم عملی است بهنجاری و نرمال به این علت که جرم دو کارکرد دارد:

1- جرم باعث می‌شود غیر جرم را بشناسیم؛

2- جرم در واقع نشانگر تحول اخلاق جامعه است.

کارکرد اول: آیا این دیدگاه دورکیم در مورد جرایم فنی امروزی نیز صادق است؟ در صد سال گذشته رابطه‌ی اخلاق با حقوق کیفری رابطه‌ی نزدیک و تقریباً یکسانی بود. امروزه جرایمی وجود دارند که اصولاً قبح اجتماعی نداشته و حتی ممکن است جامعه قضاوت ارزشی یا اصلاً اطلاعی از آنها نداشته باشد مثل جرایم کامپیوتری و.. پس کارکرد اول را باید با توجه به زمان خود دورکیم و تحولات یکصد سال اخیر ملاحظه نمود.

کارکرد دوم: به این معنی است که شیوع برخی از جرایم نشانگر از بین رفتن قبح آن عمل است و قانونگذار را به این سمت هدایت می‌کند که از آن عمل جرم‌زدایی کند. در قضاوت تابعان حقوق کیفری هم این فعل یا ترک فعل جزء اعمال مباح تلقی می‌شود لذا یا از آن عمل جرم‌زدایی و یا قانون متروک می‌شود. به نظر دورکیم، ممکن است عملی که فعلاً جرم است در آینده پسندیده و مورد ستایش بشود و قضاوت جامعه نسبت به عملی تغییر بیابد. بنابراین برخی جرایم کارکرد مثبتی

در جهت دگرگونی و تحول اخلاق جامعه دارند. البته دورکیم از جرم طرفداری نمی‌کند. بلکه به نظر او جرم از این جهت بهنجار است که در طول تاریخ همیشه وجود داشته و دارد و کارکردهایی برای آن متصور است. به اعتقاد وی هر گاه میزان جرایم در یک جامعه از نرخ متوسط آن جامعه بیشتر شد نشانه‌ی بیماری آن جامعه است که همین نظر در قانون اشباع جنایی و فوق اشباع جنایی فری نیز تاثیر گذارده است.

در واقع دورکیم برای وجود جرم در زمان و مکان توجیه اجتماعی ارائه می‌دهد. به نظر می‌رسد نظر دورکیم راجع به کارکرد دوم جرم صحیح است. چون توده‌ی جرایم قراردادی و اعتباری هستند. ارتکاب آن اعمال و تعامل جامعه با این قوانین منجر به تحول قوانین می‌شود. وجدان جمعی در عصر دورکیم دارای نوعی انسجام و یکپارچگی بوده است. اما قرن 19، آغاز عصر متکثر شدن فرهنگ‌ها و اخلاق است. امروزه پلورالیسم سبب شده که خرد و وجدان جمعی پاره پاره گشته و به وجدان‌های گروهی تبدیل شود. مثلاً بعد از انقلاب استفاده از ویدئو جرم بود اما استفاده‌ی زیاد مردم از این وسیله سبب شد که نگرش دولت نسبت به ویدئو عوض شده و نتیجتاً اخلاق دولت هم متحول شود.

به نظر برخی از صاحب‌نظران همه‌ی جرایم قراردادی هستند که البته از دید حقوقی این نظر صحیح است چون قانون نوعی قرارداد است ولی از دید جرم‌شناسی و جامعه‌شناسی، جرم قبل از هر چیز یک پدیده‌ی انسانی- اجتماعی است. از این حیث برخی از جرایم مثل قتل و سرقت طبیعی هستند. البته در برخی جوامع سرقت نوعی هنجار است.

البته کارکرد دوم در مورد برخی از جرایم است نه همه‌ی آنها. زمانی که دورکیم کتابش را نوشت هنوز قوانین حمورابی و دیگر قوانین قبلی کشف نشده بودند.

جرم از منظر جرم‌شناسی هم تعریف خاصی دارد:

یک عمل ضد اجتماعی و ضد اخلاقی شدید که قانون آن را منع کرده و ناشی از فرآیندهای دارای ماهیت جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و زیست‌شناختی است. قسمت اخیر این تعریف نشان می‌دهد که جرم علل فردی، زیستی و اجتماعی دارد. بنابراین جرم قراردادی است و در جوامع مختلف متغیر و متحول است.

این تعریف مورد انتقاد جرم‌شناسان رادیکال واقع شده است که معتقدند جرم فعل یا ترک فعلی است که حقوق سیاسی تعریف شده و ضمانت اجداد افراد را نقض می‌کند. طبق این تعریف که یک تعریف سیاسی در پاسخ به تعریف حقوقی است حکومت‌ها هم می‌توانند مرتکب جرم شوند. یکی از دلایل پایین بودن نرخ بزهکاری زنان این است که مردان نگرش مردانه نسبت به جرم دارند و معمولاً اعمالی را جرم‌انگاری می‌کنند که زنان در آن دخالتی ندارند. جرم حاصل یک فرآیند است: فرآیند مربوط به تولد، جریان و به فعل درآوری اندیشه‌ی مجرمانه. اما در جرم‌شناسی انحراف هم مطالعه می‌شود. انحراف به معنی دور شدن از یک هنجار و پشت کردن به آن است. هنجارهایی که به لحاظ اهمیت مورد توجه قانونگذار کیفری قرار می‌گیرد هنجار کیفری یا قانون کیفری نام می‌گیرد. پس جرم و انحراف، هر دو مصداق پشت کردن به هنجارهای اجتماعی است اما انحراف دور شدن از هنجارهایی است که ضمانت اجرای جامعی آن تقبیح و سرزنش است اما جرم دارای ضمانت اجرای کیفری است.

در حقوق کیفری تمایل به جرم‌انگاری پاره‌ای از انحرافات به عنوان جرایم مانع و یا بازدارنده وجود دارد. جرم مانع جرمی است که فی‌حدنفسه قبح اجتماعی ندارد ولی استمرار آن فرد را در معرض ارتکاب جرم قرار می‌دهد. مثل رانندگی با سرعت غیرمجاز یا تهدید. اینها همه نوعی انحراف هستند.

3- انحراف

la déviance

انحراف، اصطلاح و مفهومی است که شامل جرایم هم می‌شود. در قضاوت ارزشی منفی کلیه‌ی رفتارها و حالت‌های حاکی از پشت کردن به هنجارهای اجتماعی نوعی انحراف هستند. لذا همه‌ی جرایم انحراف هستند. البته همه‌ی مجرمین منحرف نیستند. به این معنی که همه‌ی انحرافات جرم نیستند. البته مجرمین از منظر حقوق کیفری منحرف تلقی می‌شوند. ولی اینطور نیست که از نظر جرم‌شناسی همه‌ی مجرمین با هنجاری اجتماعی ناسازگار باشند. از منظر قانون کیفری مجرمین یقه سفید مثل سارقین منحرف هستند اما از منظر جرم‌شناسی مجرمین یقه سفید نه تنها منحرف نیستند بلکه بیش از حد سازگار هستند.

پس همه‌ی انواع انحراف از نرم‌های اجتماعی قبیح هستند ولی تنها آن انحرافات که در قوانین کیفری منعکس شوند جرم هستند. همچنین از منظر قانونی، همه‌ی انواع هنجارگریزی‌ها انحراف محسوب می‌شوند اما از منظر جرم‌شناسی چنین نیست. اگر چه سقراط و گالیله را مردم آن زمان منحرف می‌دانستند در واقع اینطور نبودند زیرا آنها از سطح عادی جامعه بالاتر می‌اندیشیدند. پس جرم‌شناسی به این دلیل برخی را منحرف نمی‌داند که:

«یا بیش از آن که تصور شود در واقع سازگارند یا بالاتر از مردم دیگر فکر می‌کنند».

انحراف از منظر جرم‌شناسی از رفتارهای بیرونی فرد شناخته می‌شود:

اولا- انحراف فردی نبوده و گروهی است مفهوم انحراف شامل رفتارهای گروهی می‌شود؛

ثانیا- اصطلاح انحراف یا منحرف ساخته‌ی حکومت و رسانه‌های گروهی یا مردم است.

انحراف اشکال و منشاء و منابع مختلفی دارد اما همه‌ی اینها از منظر جرم‌شناسی ارزش یکسانی

ندارند. برخی از انحرافات تحت عنوان «جرم بازدارنده» از این جهت انحراف انگاری یا جرم-

انگاری شده‌اند که فرد را در آستانه‌ی جرم و تخلف قرار می‌دهند. از طرف دیگر، به نظر می‌رسد جوامع امروزی به لحاظ صنعتی شدن و اینکه سرنوشت انسانها با صنعت و ماشین عجین شده است. برای جلوگیری از جرایم خیلی از رفتارهای مرتبط با فن‌آوری‌های جدید را جرم‌انگاری می‌کنند. مثلاً در فرانسه کلیه‌ی «دست‌آوردهایی که سلامت و حقوق و آزادی‌ها و بهداشت دیگران را به خطر می‌اندازد» جرم‌انگاری شده است.

انحراف، در واقع برزخی است بین اعمال مشروع و اعمال مجرمانه. بطور کلی سه نوع اعمال داریم: اعمال مشروع و مباح، اعمالی که انحراف اجتماعی تلقی می‌شوند و اعمالی که انحراف قانونی هستند. حقوق کیفری قلمرو مداخله‌اش را در اعمال مجرمانه و انحرافات قانونی متوقف می‌کند و متعرض انحرافات اجتماعی نمی‌شود. عده‌ای معتقدند که انحراف حاشیه‌ی امن و فضای مانور انسانها است که هر چه این فضا گسترده‌تر و وسیع‌تر باشد نشان‌دهنده‌ی میزان بالای تساهل و تسامح جامعه است. اصولاً بین حقوق بشر و حقوق کیفری رابطه‌ی پرتنش است. جوامع تا چه اندازه درباب انحراف از خود تساهل و تسامح نشان می‌دهند؟ هر چه حقوق کیفری با رویکرد حداقلی انحراف کمتری را جرم‌انگاری کند فضای آزادی و مانور بیشتری برای شهروندان وجود خواهد داشت. جرم‌انگاری موسع - که در حقوق کیفری جز در مورد اطفال و مواد مخدر ممنوع است - باعث می‌شود برزخ بین جرم و اعمال مباح از بین برود و این خلاف اصل تفسیر مضیق و به نفع متهم می‌باشد.

4-هنجار در مفهوم درون‌گروهی

انحراف شامل دو شکل است: شکل عمومی که نوعی پیشگویی از جرم است و شکل خاص که هنجارگریزی درون‌گروهی و پشت کردن به هنجارهای یک گروه است. همانطور که در سازمانهای قانونی هنجارگریزی یا فرار از اساسنامه و مرامنامه‌ی آن سازمان مساوی با تخلف انضباطی است و ضمانت اجرای درون‌گروهی دارد، در سازمانهای جنایی هم گریز از مرامنامه و اساسنامه‌ی آن سازمان انحراف تلقی و از نظر جرم‌شناسی قابل مطالعه است. مطالعه‌ی این نوع از انحرافات در جرم‌شناسی از این جهت است که در کشف و شناسایی اعضای سازمانهای جنایی به پلیس و مقامات امنیتی کمک می‌کند. اتفاقاً مقنن کیفری با پیش‌بینی تدابیر و مقررات خاصی انحراف از مقررات سازمانهای مجرمانه را تشویق نموده و به آن پاداش می‌دهد. عناصر مخبر و نادم از جمله افرادی هستند که از منظر جامعه به دامن جامعه برمی‌گردند اما از منظر آن گروه مجرمانه افراد منحرف و خائن محسوب می‌شوند.

بنابراین بررسی چگونگی انحراف با دور شدن اعضای یک گروه از مرامنامه‌ی آن سازمان جنایی از منظر مبارزه با سازمان‌های جنایی بسیار اهمیت دارد. لذا در کنوانسیون‌های بین‌المللی می‌بینیم تسهیلات زیادی برای کسانی که در پیشگیری و مبارزه با جرایم سازمان یافته با پلیس و دستگاه قضایی همکاری کنند در نظر گرفته شده است: حمایت از قربانیان و شهود در جنایات بین‌المللی. بنابراین حقوق کیفری صرفاً سزادهنده نیست بلکه پاداش‌دهنده هم هست. مثلاً برای کشف جرایم مهم از برخی از اصول خود مثل دستگیری و مجازات مرتکب عقب‌نشینی و بلکه به او وعده‌ی عفو یا تخفیف می‌دهد. پاداش‌های حقوق کیفری برای مبارزه با سازمان‌های مجرمانه و تشویق انحراف از مرامنامه‌های سازمانهای جنایی است. اهمیت این شیوه آنگاه مشخص می‌شود که

بدانیم تنها یک چهارم جرایم با اقدامات کنشی پلیس کشف می‌شود و برای کشف باقی جرایم پلیس نیازمند همکاری مردم، شهود و خود بزه دیده است.

واژه‌ی انحراف یا کژمداری امروزه وارد جرم‌شناسی و حقوق کیفری شده است. در حقوق کیفری این مفهوم جایگاهی ندارد لیکن زیر عنوان جرایم بازدارنده قابل بررسی است. اما جرم-شناسی به مطالعه‌ی آن دسته از انحرافات که پیشگوکننده‌ی جرم هستند می‌پردازد. مضافاً این که در مورد اطفال سخن گفتن از جرم نوعی نقض غرض است. لذا در ادبیات حقوقی جدید صحبت از انحراف، ناسازگاری، ناهمنوایی و ... می‌شود. بنابراین در جرم‌شناسی اطفال صحبت از ناسازگاری و انحراف می‌کنیم نه از جرم. زیرا رفتارهای آنها که بیشتر در غالب فرار از خانه، غیبت یا فرار از مدرسه و ... می‌باشد بیشتر یک نوع اعتراض و ناسازگاری است و علت جرم‌انگاری آنها کنترل کیفری آنها است یعنی در واقع می‌توان گفت این اعمال نه جرم واقعی بلکه جرم مانع هستند. البته ممکن است طفلی مرتکب تخلف و جرم هم بشود و آن مربوط به بحث پیشگیری زودرس است. یعنی این نوع جرایم ناشی از دوستان ناباب است، که با اعمال پیشگیری زودرس از استقرار آن حالت در طفل جلوگیری می‌کنیم. در مورد اطفال بیشتر از واژه‌ی *child at risk* صحبت می‌شود، یعنی طفلی که مرتکب تخلف یا جرم نشده است لیکن بخاطر موقعیت خود و خانواده‌اش بالقوه استعداد ارتکاب جرم دارد. در اینجا صحبت از پیشگیری اولیه یا ثانویه است. انحراف، ناسازگاری و حاشیه‌نشینی مترادف هستند و *délinquance* ناظر به این حالتهاست نه ناظر به جرم.

5- تبیین واژه انحراف

واژه‌های انحراف و کژمداری بسیار به کار برده می‌شود و منظور از مفاسد اجتماعی هم همان انحراف اجتماعی است. در حقوق خارجی در مورد اطفال از اصطلاح انحراف یا (incivilité) استفاده می‌کنند و منظور از آن رفتارهای غیراجتماعی مثل دیوارنویسی، خط کشیدن روی ماشین و... است. که از منظر حقوقی به آنها «جرایم خرد» گفته می‌شود. معمولاً منحرف به گروه‌هایی گفته می‌شود که بدون داشتن بیماری روانی - جسمانی، همانند متوسط و میانگین جامعه نیستند. اصولاً جامعه بایستی تحمل حدودی از انحرافات را داشته باشد. گروه منحرفین افرادی هستند که از متوسط جامعه دور شده و خود را در مرامنامه‌های نانوشته حبس می‌کنند. گاه نگرش و قضاوت جامعه ممکن است باعث نهادینه شدن رفتار آن گروه شود. در این صورت انحراف اولیه منجر به انحراف ثانویه می‌شود. این دومی ناشی از عملکرد مجریان قانون است.

طبیعتاً بحث انحراف همانند جرم به فرایند جامعه‌پذیری فرد ارتباط پیدا می‌کند یعنی آموزش و پرورش که انسان در دوران زندگی یاد گرفته و تجربه می‌کند. هر چه آن اوامر و نواهی عمومی و اجتماعی محیط فرد کارکردشان را درست انجام دهند این قواعد اجتماعی در فرد درونی شده و این وجدان و موانع اخلاقی مانع خروج افراد از قواعد اجتماعی و منحرف شدن آنها می‌شود. یعنی بدون اجبار و الزام، فرد جامعه‌گرا می‌شود. عدالت کیفری هم در جهت مبارزه با جرم و انحراف کار می‌کند اما آنرا کنترل اجتماعی از راه دور می‌گویند و موانع درونی هم ابزار کنترل اجتماعی جرم از راه نزدیک نام دارند مثل وجدان فرد و نظارت خانواده و جامعه‌ی محلی. عده‌ای معتقدند افزایش انحراف دلیلی بر شکست نظام عدالت کیفری است. زیرا دولتها در مواقع بحرانی به غلط تصور می‌کنند که رفتارهای منحرفانه با کنترل اجتماعی راه دور مهار خواهند شد و لذا متوسل به تشدید مجازات می‌شوند اما مطالعات نشان داده که شدت کیفر زمانی در کنترل جرم موثر خواهد

بود که فرد مجهز به موانع اخلاقی باشد. هر گاه افراد فاقد موانع اخلاقی باشند شداد و غلاظت کفیری بی اثر خواهد بود. انحراف ممکن است فعال (آگاهانه) یا منفعل (حاشیه‌نشینی) باشد در هر صورت بیانگر تنوع انسان اجتماعی یعنی حق متفاوت بودن است.

مرز انحراف کجاست؟ آیا همه جرایم مسبوق به انحراف هستند؟

آیا بین انحراف و جرم تقدم و تاخر وجود دارد؟ آیا مجرمین فعلی منحرفین قبلی هستند؟ برخی به این سوالها پاسخ مثبت داده‌اند لیکن این موضع امروزه مردود است به این علت که همه‌ی مجرمین سابقه‌ی انحراف ندارند و مجرمین امروز لزوماً منحرفین دیروز نیستند. بزهکاری زودرس بخاطر مشکلات خود طفل نیست و چه بسا بخاطر مشکلات محیط، خانواده و دوستان باشد. بنابراین در بزهکاری زودرس صحبت از پیشگیری زودرس است اما فرقی با پیشگیری‌های دیگر در این است که اخذ نتیجه در این نوع پیشگیری در آینده‌ی نسبتاً دور است.

انحراف ممکن است ناشی از ظهور وضعیت آنومی یا خلاء هنجاری باشد یعنی محو قواعد مشترک و ضمانت اجراهای آن بطوری که افراد خود را مقید به قواعد و هنجاری نمی‌دانند و کنترل و نظارتی را به رفتار خود نمی‌بینند. آنومی ممکن است ناشی از تغییر وضعیت باشد (مثل مهاجرت روستایی به شهر) شکاف هنجاری که در این حال بوجود می‌آید موجب انحراف و جرم می‌شود.

رابرت مرتون این بحث خلاء هنجاری را در بحث اهداف و وسایل در نظریه‌ی فشار مطرح کرده است. بحث کامل این نظریه در اینجا مهم است که از جامعه‌شناسی جنایی باید آموخت. اما مارکسیست‌ها اعتقاد دارند که انحراف زمانی مطرح می‌شود که افراد در فرآیند تولید گروهی شرکت نکرده و از قواعد کار تبعیت نکنند. بنابراین انحراف یک بحث اقتصادی است. این افراد از فرآیند تولید عقب‌مانده و منحرف تلقی می‌شوند.

در جوامع سرمایه‌داری، پدیده‌ی بیکاری تبدیل به یک پدیده‌ی همه‌گیر و بهنجار شده است. برای این که بیکار یک فرد منحرف و غیرعادی تلقی نشود در این جوامع برای او هویت و حقوق اجتماعی در نظر گرفته‌اند. در این صورت مشکلی که در مورد بیکاری می‌ماند مشکل روانی است. به این معنی که انسان به یک سلسله نیازهای روانی که هویت اجتماعی او را تشکیل می‌دهد نیاز دارد. کشورهای سرمایه‌داری با عادی و بهنجار کردن بیکاری در صدد از بین بردن این خلاء روانی بیکاران هستند یعنی جامعه، بیکاری را نقص خود تلقی می‌کند نه عیب بیکار.

وقتی جامعه‌ای به دوران تشتت فرهنگی، اقتصادی، سیاسی می‌رسد پدیده‌های نابهنجار و منحرفانه بروز می‌کنند. در شرایط غیرعادی مثل زلزله، جنگ، سیل، .. انحرافات بصورت آشکار بروز می‌کند یعنی همان آنومی که در آن افراد به مقررات و عرف نانوشته پایبند نیستند. در دوران گذار، عرف و قواعد نانوشته الزام‌آور از بین می‌رود که در این حالت شاهد انحرافات آشکار هستیم.

در جوامعی که دارای ساختار قوی کیفی هستند و هیچ انحرافی را تحمل نمی‌کنند، رفتارهایی که نمود انحراف داشته بشاند کم می‌شوند چون آنقدر سختگیری اجتماعی زیاد است که شخصاً نمی‌تواند احساس واقعی خود را در خود ببیند و قادر به شناخت هویت و جایگاه خود نیست.

اما بطور کلی در جوامع حالت‌های حاکی از متفاوت بودن وجود داشته است که اگر به درجه‌ای از شدت برسد عنوان جرم دارد. در چنین جوامعی کسیکه قاعده‌ی اجتماعی را نپذیرد با واکنش جامعه روبرو می‌شود. انحراف در جوامع باستانی به نحوی بوده است که حیوانات و حتی درختان را هم مجازات می‌کردند و برای بیگانگان مجازات مضاعف در نظر گرفته می‌شد. جوامع بشری آن است از رفتارهایی را که از منظر متوسط جامعه پایین‌تر یا بالاتر هستند انحراف تلقی می‌کنند.

6- انحراف در جوامع مختلف

در جوامع باستانی انحراف و جرم مرز مشخصی نداشته‌اند. در این جوامع انحراف موضوعیتی ندارد. چون عده‌ای که از اخلاق متوسط جامعه دور شوند خیلی کمند. بعلاوه در چنین جوامعی باید و نبایدها مشخص نیست.

از حدود 200 سال پیش به این سو حقوق کیفری مدرن جامعه آرمانی را ترسیم می‌کند. مطالعه‌ی انحراف و جرم به عنوان چرائی انحراف محصول 150 سال اخیر است. هر قدر جوامع پیچیده شوند روابط بین انسانها پیچیده می‌شود و بحث سازگاری با جامعه مطرح می‌گردد و جامعه‌پذیری هنگامی مطرح می‌شود که روابط پیچیده و متعدد باشند.

7- شیوه‌های جامعه‌پذیری

1- وسایل اقناع‌آور (متقاعدکننده)؛ مثل خانواده، مدرسه، ... و حتی کار کردن
 2- وسایل قهرآمیز؛ هنگامی که وسایل اقناع‌آور کافی نیستند.

جامعه‌پذیری یعنی عدم متفاوت بودن و عدم انحراف و هم‌نوایی عمومی. از نظر مارکسیست‌ها، در جوامع سرمایه‌داری چون رقابت است و عده‌ای امکانات رقابت ندارند اینها حاشیه‌نشین می‌شوند و بدین ترتیب انحراف و منحرف بوجود می‌آید. رفتارهای اجتماعی چنانچه خارج از الگوی طبقه‌ی سرمایه‌دار حاکم باشند غیرعادی و منحرفانه تلقی می‌شوند. حال آنکه از نظر مارکسیست‌ها این رفتارها برای از بین بردن طبقات لازم است.

پس به نظر مارکسیست‌ها انحراف در جوامع سرمایه‌داری وجود دارد. اما در کنار انحرافات ناشی از نابرابری اقتصادی و اجتماعی در جوامع سرمایه‌داری، ما انحراف زیستی و بیولوژیکی هم داریم. منحرفین زیستی کسانی هستند که با الگوی نژادی- سیاسی حاکم منطبق نیستند. هیتلر

نژادهای غیرژرمن بویژه نژاد سامی را منحرف و خطرناک می‌دانست. نازی‌ها معتقد بودند ادامه‌ی حیات نژاد سامی سبب آلودگی نژاد ژرمن می‌شود. نتیجه‌ی این تئوری بدبینانه‌ی مجرم و منحرف بالفطره حذف فیزیکی منحرف است. انحراف بیولوژی در مقابل انحراف جامعه‌شناختی قرار دارد. اولی ریشه‌ی سیاسی و ناشی از سوءاستفاده از علوم است ولی دومی ناشی از قضاوت متوسط جامعه است.

در مورد منحرفین زیستی می‌توانیم بگوئیم جامعه قصوری ندارد. اما انحراف جامعه‌شناختی را جامعه با مسائل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و با قضاوت خود ایجاد می‌کند. طبیعتاً یک نوع آمادگی‌های شخصی به همراه یک نوع شرایط محیطی و جامعه‌شناختی این نوع انحراف را بوجود می‌آورند. در بحث انحراف آنچه مهم است آن قضاوت ارزشی است که نسبت به انحراف باید صورت گیرد و نمونه‌ی خطرناک آن را در رفتار و حکومت هیتلر دیدیم. غیرژرمنی‌ها فقط ساخته و پرداخته‌ی حکومت بودند و منحرف نبودند. پس بحث انحراف زیستی و سیاسی که از بالا القا می‌شود با انحراف اجتماعی متفاوت است و لزوماً مورد قضاوت ارزشی منفی نبوده بلکه اعتباری است. همانطور که جرایم را براساس معیار سن، جنس، تابعیت و... تقسیم می‌کنیم و هدف ما از یک سو شناخت بهتر بزهکاری و از سوی دیگر شناخت راههای مقابله با آن است در مورد منحرف هم سعی شده نوعی تیپولوژی یا دسته‌بندی صورت گیرد.

8- انواع انحراف

(الف) در یک دسته‌بندی می‌توانیم انحراف را در سه نوع مطالعه کنیم:

- 1- انحراف بخاطر فقدان شرایط و هویت اجتماعی (مثل نداشتن کار و شغل)؛
- 2- انحراف بخاطر مشکلات روانی شخص که باعث می‌شود فرد نتواند وارد اجتماع شود؛

3- انحراف بخاطر ویژگی‌های طبیعی فرد (مثل بازنشستگی) یا انتخاب فرد (مثل ولگردی).

ب) طبقه‌بندی (انواع) انحراف از زاویه‌ی انحراف فردی

از این زاویه، انحراف یا عمدی است که در آن باید انحراف آشکار را از انحراف ضمنی تفکیک

نمود و یا غیرعمدی است:

1- انحراف عمدی:

آشکار:

رفتاری که فرد خود انتخاب می‌کند. مثلاً می‌داند که با عدم رعایت روابط متعارف جنسی متهم

به همجنس بازی می‌شود.

ضمنی:

فرد از طریق فرار از قواعد جامعه و حاشیه‌گریزی رابطه‌اش را با جامعه قطع می‌کند. مثلاً بزشک

به دامداری می‌پردازد.

2- انحراف غیرعمدی:

انحرافی است که به فرد تحمیل می‌شود. مثلاً خارجی بخاطر شیوه‌ی بودنش با بومیان متفاوت

است و ناخواسته منحرف تلقی می‌شود. این انحراف ممکن است با استقرار قضاوت نسبت به

مهاجرین تبدیل به یک انحراف ثانوی بشود و آن در صورتی است که مهاجرین پی به تفاوت خود

با بومیان برده و به حاشیه پناه می‌برند و این برخلاف سیاست دولت مهاجرپذیر است. یعنی این

نوع منحرفین با آگاهی از متفاوت بودن خود از دیگران خواستار به رسمیت شناخته شدن حالتی که

آنها دارند می‌شوند.

ج) طبقه‌بندی (انواع) انحراف از زاویه انحراف گروهی و جمعی

انحراف غیرعمدی انحرافی است که بر فرد تحمیل می‌شود و می‌تواند ناشی از سه علت باشد:

ناشی از خارجی بودن، ناشی از بیکار بودن و ناشی از کهنسال بودن

همین نوع انحراف ممکن است به گروه تحمیل شود. مثلاً در مورد مهاجرین برخی از آنها در فرهنگ کشور میزبان ذوب می‌شوند. لذا انحرافی از آنها سر نمی‌زند. برخی دیگر خارجی بودن خود را از طریق رفتار اجتماعی خود نشان می‌دهند و در فرهنگ میزبان حل نمی‌شوند که در این حالت این رفتارها منحرفانه محسوب می‌شوند. بحث تعارض فرهنگ‌ها از مشکلات جوامع غربی است. یعنی در ورود یک یا چند خارجی به یک کشور ممکن است فرهنگ وارداتی در فرهنگ میزبان ذوب بشود یا در کنار آن باقی بماند و گاه ممکن است با آن در تعارض قرار گیرد. در اینجاست که بزهکاری مطرح می‌شود. مطالعه نظریه سلین راجع به تعارض فرهنگ‌ها در این قسمت به فهم مطلب کمک می‌کند.

گروه دوم از منحرفین بیکاران هستند. چون کار و کار کردن هویت شخص را تشکیل می‌دهد و بیکاری برابر با بیهودگی است و شخص بیکار بدون آنکه خود بخواهد از جامعه کنار زده و منزوی می‌شود.

بین جرم و انحراف تعامل وجود دارد. ممکن است جرمی تبدیل به انحراف شود مثل همجنس‌بازی در غرب و ممکن است انحراف تبدیل به جرم شود مثل اعتیاد در قبل و بعد از انقلاب و ممکن است عمل و پدیده‌ی مباح امروز تبدیل به انحراف یا جرم در آینده شود یا جرم و انحراف امروز تبدیل به پدیده‌ی مباح آینده شود.

نمونه‌ی دیگر انحراف غیر عمدی، افراد کهنسال هستند که کارکرد اجتماعی ندارند و محتاج به دیگران هستند. فرد کهنسال در قدیم نماد پیوند دو نسل بوده است. در مرحله‌ی بعد نماد پختگی و تجربه و در مرحله‌ی بعد از آن نماد تجمع اعضای خانواده بود. امروزه، اما او موقعیت و نفوذ خود را با توجه به صنعتی شدن جوامع و توجه جوانان به تفریحات و ... از دست داده است. لذا فرد کهنسال از دید عموم منحرف است اما از نظر دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی خیر بلکه از او حمایت می‌شود.

پیش از آن که به انحراف از منظر جامعه اشاره کنیم لازم است بگوئیم که پدیده‌ی فرهنگ‌پذیری از چهار راه محقق می‌شود: مهاجرت، استعمار، اشغال و هم‌جواری. بحث تعارض فرهنگ‌ها در پی این است که کدام فرهنگ غالب می‌شود.

انحراف اجتماعی: تفاوت رفتاری مختص گروهی با کل جامعه به مرور زمان و با رفتار جمع و گروه به یک انحراف جا افتاده و رسمی تبدیل می‌شود. مثلاً حجاب دختران مسلمان در فرانسه یا همجنس‌گرایی در فرانسه یا مساله کار¹.

در انحراف از منظر جامعه، واکنش جامعه نسبت به رفتار گروه باعث می‌شود که گروه این انحراف را بپذیرد ولی در انحراف از منظر فرد وی تمایل به ابراز انحراف ندارد (تعارض فرهنگ-ها). اصولاً ما در بحث تعارض فرهنگ‌ها می‌خواهیم نقش معاشرت و تاثیر فرهنگ نیاکان و فرهنگ کشور مهاجرپذیر را بررسی کنیم و در مقام مقایسه و انتخاب هستیم که در این حالت فرد مهاجر احساس منحرف بودن نمی‌کند. مثلاً مسلمان‌ها در اروپا در مورد ذبح گوسفند احساس منحرف بودن نمی‌کنند ولی این عمل در دید خود اروپاییان انحراف است.

¹ - این مسائل را استاد بطور مفصل در صص 1735 تا 1737 جزوه (CD) بیان کرده‌اند.

9- جامعه‌عاری از انحراف

جرم‌شناسان آرمان‌گرا نوید جامعه‌ی عاری از جرم را می‌دادند و این توقع را نزد جامعه ایجاد کردند که جرم‌شناسی می‌تواند جامعه‌ی عاری از جرم و انحراف درست کند. بعد از آن که این آرمان نتوانست جامعه‌ی عمل بپوشد مردم جرم‌شناسی را تخطئه کردند و آنرا علم ندانستند. اما جرم‌شناسان واقع‌گرا می‌گویند رسالت جرم‌شناسی فراهم کردن زمینه‌ی کاهش جرایم در سطحی است که برای عموم مردم قابل تحمل باشد. این جرم‌شناسان سبب شدند که انتقادات وارد بر جرم‌شناسی کمتر شود.

اصولا جرم‌شناسی کاربردی دارای سه شاخه است:

- 1- جرم‌شناسی پیشگیرانه؛ که به دنبال کاهش وقوع جرایم است؛
- 2- جرم‌شناسی بالینی؛ که در پی جلوگیری از تکرار جرم است؛
- 3- جرم‌شناسی انتقادی؛ که رسالت آن نقد حقوق کیفری و تاسیسات و بیان حقوق کیفری است.

بنابراین جرم‌شناسی تنها علم علت‌شناسی جرم نیست که مورد انتقاد قرار گیرد. بلکه رسالت جرم‌شناسی انتقاد از حقوق کیفری و نزدیک کردن تاسیسات حقوق کیفری با طبیعت و شخصیت مجرمین نیز هست.

با این همه عده‌ای آرمانگرا حتی نوید جامعه‌ای عاری از جرم و انحراف را هم می‌دهند یعنی جامعه‌ای که هیچ کس اجازه‌ی تخطی از هنجارهای جامعه را به خود ندهد. زیرا وقتی نیازهای حیاتی همه برآورده شود دیگر نیازی به تغییر نیست و وقتی تغییر نباشد دیگر مجالی برای ناهمنوایی و هنجارگریزی وجود ندارد. چنین جامعه‌ای که در آن ایستایی و عدم تحرک وجود دارد

همواره در حال تکرار ارزش‌های موجود است و طرفداران این نظریه مخالف تعامل و گفتگوی فرهنگ‌ها، مسافرت اتباع خود و توریسم هستند. زیرا سفر نکردن یعنی ضربه نزدن به فرهنگ بومی.

شوروی و کمونیست‌ها از این نظر حمایت می‌کردند اما بعد از فروپاشی این نظام معلوم شد که در این کشورها نیز جرم و انحراف وجود داشته است. آنها در مقام توجیه چند دلیل را برای این جرایم در شوروی بیان کردند:

1- شوروی هنوز در مرحله‌ی سوسیالیسم و به مرحله‌ی کمونیستی نرسیده است (مرحله گذار)؛ تفاوت این دو مرحله در این است که در جامعه‌ی سوسیالیست به هر کس به اندازه‌ی استعداد و کارش می‌دهند اما در جامعه کمونیست به هر کس متناسب با نیازش می‌دهند؛ براساس تئوری مارکسیست‌ها، برای آن که جامعه‌ی عاری از انحراف بوجود آید جامعه‌ی کمونیستی محقق شود و ابتدا با تحقق این جامعه زمینه‌ی انحراف از بین برود که به تبع آن خود انحراف از بین می‌رود. یعنی باید مظاهر تجمع قدرت و ثروت در دست کارفرما (سرمایه‌داری) از بین رفته و مالکیت خصوصی تبدیل به مالکیت عمومی شود. در چنین جامعه‌ای است که جرم و انحراف بوجود نمی‌آید.

این تئوری و اعتقاد مارکسیست‌ها بود اما آنچه در عمل اتفاق افتاد عکس این قضیه بود. آنها 70 سال به جای مبارزه با علت با معلول و به جای مبارزه با زمینه‌های جرم و انحراف با مظاهر انحراف مبارزه کردند. آنها سعی کردند از طرق اجبار، الزام و اقدامات اجباری (مثل جرم‌انگاری انحرافات علیه ارزش‌های کمونیستی) انحراف را از بین ببرند و نه از راه فرهنگی و اقتصادی و...

بنابراین جامعه‌ی عاری از انحراف جامعه سراب‌پنداری است..

- 2- جامعه‌ی کمونیستی تحت تاثیر فرهنگ سرمایه‌داری غرب قرار دارد؛ (تهاجم فرهنگی غرب)
- 3- برخی از دیوانگان در جامعه‌ی کمونیستی قدرت درک واقعیات این جامعه را نداشته فلذا مرتکب جرم یا انحراف می‌شوند.

در مسائل جهانی شدن حقوق دو محور وجود دارد: یکی محور اقتصاد و دیگری محور حقوق بشر. در محروم اقتصاد چون از نظر شرعی مشکلی دارد می‌توانیم خود را با جامعه‌ی جهانی هماهنگ کنیم اما در مورد حقوق بشر مسائلی وجود دارند که از نظر ما جزء محکات دین هستند و لذا نمی‌توانیم آنها را نادیده بگیریم و بنابراین نمی‌توانیم خود را با جامعه‌ی جهانی منطبق نمائیم. در عین حال مسائلی وجود دارند که جزء محکات دین نیستند و ما می‌توانیم در راستای جهانی شدن از آنها صرف‌نظر کنیم مثل فزونی دیه‌ی مسلمان برویه‌ی اقلیت یا سن مسئولیت کیفری کودک.

طرفداران جامعه‌ی عاری از انحراف معتقدند که انحراف سوء قصد به وحدت جامعه است. آرمان جامعه‌ی کمونیست انسجام مردم است و انحراف مانع آن است. در حقوق کیفری هم قانونگذار با وضع مجازاتها و ارباب مجرمین بالقوه و تهدید بالفعل و اجرای مجازات در مقام تحقق و استقرار جامعه‌ی عاری از جرم و انحراف است. جامعه‌ی عاری از انحراف جامعه‌ای منظم، ثابت و ایستاست که در آن قانون و نظم حاکم است. یعنی جامعه‌ای که الگوهای خود را باز تولید و تکرار می‌کند. مثلا در دیدگاه طرفداران جامعه‌ی عاری از جرم سفر کردن و جابجا شدن سبب ورود دگراندیشی و انحراف می‌گردد.

سوال: عوامل انحراف‌زا مگر همان عوامل جرم‌زا نیستند؟ آیا تداخل بحث‌های راجع به جرم و انحراف آگاهانه است؟

در واقع آنچه که ما با دیدگاه حقوقی آنرا جرم می‌دانیم برای جامعه‌شناسان انحراف محسوب است. در آمریکا و کانادا چون جرم را به عنوان یک واقعیت انسانی - اجتماعی مورد بررسی قرار

می‌دهند از آن با واژه‌ی «انحراف» یاد می‌کنند (جامعه‌شناسی انحراف). پس وقتی ما از علل انحراف و جامعه‌ی عاری از انحراف صحبت می‌کنیم ادبیات ما جامعه‌شناسی است ولی وقتی از علل جرم و جامعه‌ی عاری از جرم صحبت می‌کنیم ادبیات ما ادبیات حقوقی است. جرم‌شناس و جامعه‌شناس می‌گویند خاستگاه جرم در انحراف است چون همه‌ی جرایم انحراف هستند اما همه‌ی انحرافات جرم نیستند. لذا بحث‌های ما ممکن است بعضاً با بحث‌های جرم‌شناسی و حقوقی تداخل داشته باشد.

بحث‌های جرم و انحراف نسبی هستند و وجه فارق آنها مداخله‌ی قانونگذار کیفری است و چه بسا جرم به مرور زمان وصف جرم بودن را از دست بدهد ولی کماکان از منظر جامعه انحراف محسوب شود مثل اعتیاد. برای رسیدن به جامعه‌ی عاری از انحراف آیا باید عوامل و زمینه‌های انحراف را از بین برد یا با مظاهر آن مبارزه کرد؟ دیدیم در جوامع کمونیستی، برخلاف آنچه که اعتقاد داشتند، با مظاهر آن مبارزه می‌شد. انحراف در این دیدگاه حالتی هستند که مانع ظهور و تولد و تحقق استقرار خود فرد به عنوان عضوی از جامعه می‌شود، لذا باید با آن برخورد کرد. از طرفی، در این دیدگاه، چون انحراف نوعی خدشه و تجاوز به وحدت و یکسان بودن - که باعث سعادت است - می‌باشد و باعث تکثر اجتماعی می‌شود باز هم باید با آن مبارزه کرد.

استعمارگران با همین طرز تفکر اقدام به نابود کردن فرهنگ‌های مغایر با فرهنگ یکپارچه‌ی خود می‌کردند. هیتلر برای حفظ وحدت نژاد ژرمن آن جنایات را مرتکب شد. مثلاً فرانسه هم با استعمار برخی کشورها در صدد حاکم کردن فرهنگ خود در آن مناطق بود. در ایران رضاخان از متحدالشکل کردن لباس‌ها به دنبال وحدت فرهنگی و در نتیجه جامعه‌ی عاری از انحراف بود.

10- ابزارهای پیشگیری از انحراف (کنترل اجتماعی)

کنترل یا مراقبت دو بازو دارد که یکی جنبه‌ی اجتماعی و اقناعی و دیگری جنبه‌ی قهرآمیز دارد:

1- ابزارهای افتاح آور:

به بیان دیگر می‌توان آن را کنترل اجتماعی از درون نامید. در واقع هر جامعه‌ای یک سلسله ابزارهایی را برای کنترل اجتماعی انحراف اعمال می‌کند. در جوامع کوچک و سنتی کنترل اجتماعی به منظور هم‌نوا کردن اعضای گروه با هنجارهای آن گروه جنبه‌ی درونی و خودی دارد. یعنی اعضای جامعه‌ی کوچک نسبت به یکدیگر نظارت متقابل و مستمر دارند که این نظارت ناخودآگاه و نانوشته است. اعضای یک روستا همواره تحت نظارت همسایه هستند که این نظارت جنبه‌ی محلی و غیرالزام‌آور دارد.

2- ابزارهای قهرآمیز:

این ابزارها را می‌توان کنترل اجتماعی از بیرون نامید. در جوامع متکثر و بزرگ ما شاهد این نوع از کنترل اجتماعی هستیم مثل کنترل پلیس و نیروی انتظامی. به عبارت دیگر ابزارهای کنترل اجتماعی در این جوامع افراد گمنام و خارجی نظیر پلیس هستند. در جامعه‌های بزرگ، کنترل اجتماعی توسط ابزارهای مدرن و جایگزین اعمال می‌شود. این ابزارها رفته رفته مدرن‌تر و همسو با تکنولوژی می‌شوند. مثلاً اطلاعات افراد امروزه رایانه‌ای شده و هویت همگان در دست پلیس قرار دارد.

راجع به تاثیر کنترل اجتماعی در جوامع سنتی و مدرن دو دیدگاه وجود دارد:

1- دیدگاه جامعه‌شناسان آمریکایی:

کنترل اجتماعی به معنای ابزارهای قهرآمیز و الزام‌آور مثل قانون و پلیس در واقع نیاز نیست. بلکه خود جامعه فی حد ذاته تاثیر سامان ده و کنترل‌کننده دارد. جامعه به عنوان یک شخصیت مستقل از اعضای خود نوعی پیشگیری از انحراف و هم‌نواسازی است. جامعه یک قدرت و مشروعیت ذاتی دارد.

2- دیدگاه جامعه‌شناسان فرانسوی:

در دموکراسی‌های اروپایی کنترل اجتماعی در خود جامعه و مشروعیت کل نهفته نیست. جامعه حتی در اوج قدرت نیز بی‌نیاز از مراقبت، بازرسی و کنترل نیست. النهایه در جوامع مردم سالار این کنترل باید نهادینه شود و طبق ضوابطی باشد.

طبق این دیدگاه امروزه می‌بینیم که جوامع در مقابل انحراف واکنش نشان می‌دهند. این واکنش سه جنبه ممکن است داشته باشد:

- 1- جنبه‌ی اجتماعی؛ مثل مجازات و اقدامات تأمینی و تربیتی.
- 2 جنبه‌ی حقوقی؛ همانند حذف حقوقی مثل مرگ مدنی، محرومیت از حقوق مدنی.
- 3- جنبه‌ی «تحت نظارت و کنترل قرار دادن» دیگری (خنثی کردن حالت منحرفانه و خطرناک). این نوع سوم در حقیقت آشناسازی و بهنجارسازی فرد یعنی مانوس کردن او با هنجارهای جامعه است. در جرم‌شناسی دو تاسیس داریم به اسم «طفل در معرض خطر» و «حالت خطرناک». اینها با اصل قانونی بودن در تعارض هستند. در معرض خطر ارتکاب جرم بودن در واقع خود حالت خطرناک است. آنچه در مورد حالت خطرناک باید استفاده کرد اقدامات تأمینی است. این اقدامات اولاً ذاتاً صیغه‌ی کیفری و اخلاقی ندارند. ثانیاً مستلزم ارتکاب قبلی جرم نیستند. ثالثاً مدت

هم ندارند اما حقوق کیفری آنها را، با توجه به اصل قانونی بودن، بعد از ارتکاب جرم اعمال می‌کند.

از آنجا که «در معرض خطر ارتکاب جرم بودن» ارتکاب جرم نیست بعضی از نظام‌های حقوقی که اقدامات تأمینی را در مورد افراد دارای حالت خطرناک و اطفال در معرض خطر اعمال می‌کنند مفهوم در معرض خطر بودن را استثنایی بر اصل قانونی بودن تلقی می‌کنند. درست است که طفلی که در موردش اقدامات تأمینی اجرا شود آزادیش سلب می‌شود اما این سلب آزادی در جهت اصلاح و بازپروری او می‌باشد و مجازات محسوب نمی‌شود. در حقوق ایران سلب آزادی طفل در معرض خطر در دو مورد پذیرفته شده که هیچکدام کیفری نیستند:

1- ماده‌ی 1173 قانون مدنی؛ در این ماده حالت خطرناک طفل مربوط به خود او نیست بلکه ناشی از انحطاط اخلاقی والدین یا عدم مراقبت آنهاست. گاهی هم بخاطر حالت خود طفل از قبیل اعتیاد؛ فراری بودن و... می‌باشد.

2- آیین‌نامه‌ی پیشگیری از اعتیاد، درمان معتادان و حمایت از افراد در معرض خطر اعتیاد، ماده‌ی 3 این آیین‌نامه مصداق کنترل اجتماعی نوع سوم است (تحت نظارت و کنترل قرار دادن دیگری)

در حالت سوم کنترل اجتماعی (تحت نظارت قرار دادن دیگری) هدف این است که فرد در معرض خطر ارتکاب جرم از حالت اضرار به غیر و از قابلیت مجرمانه و گذار از اندیشه مجرمانه به فعل مجرمانه دور بشود و از سوی دیگر با اقدام‌های پرورشی و آموزشی با هنجارهای جامعه آشنا شده و در گروه ادغام شود. در این صورت ما گفتمان جامعه‌پذیری از طریق نهادهای اجتماعی و توافقی و سازگار سازی افراد با هنجارهای جامعه را جامعه‌ی عمل می‌پوشانیم. بدین ترتیب می‌-

توانیم کنترل اجتماعی را بدین گونه تعریف کنیم:

«مجموعه فرآیندها یا روندهای آگاهانه یا ناآگاهانه و خودجوش است که ایجاد، تعریف و تحمیل شده تا جامعه از طریق آنها شرایط بازتولید، استقرار و استمرار خود را در زمان تضمین و وحدت و انسجام خود را حفظ نماید و تنش‌هایی را که این وحدت را به خطر می‌اندازند حتی می‌کند.»

حقوق کیفری امروز حقوق کیفری دیروز نیست و متحول شده است. این تحول در سایه‌ی جهانی شدن اقتصاد از یک سو و جهانی شدن حقوق بشر از سوی دیگر بوده است. بسیاری از اصول کلاسیک و ثابت حقوق کیفری تزلزل نسبی پیدا کرده است. بطور مثال می‌توان به «اصل براءت» اشاره کرد. علیرغم این که اماره‌ی مجرمیت برای بسیاری از حقوقدانان کلاسیک غیرقابل تحمل است، دیوان اروپایی حقوق بشر آن را در مورد جرم پولشویی پذیرفته است. به این دلیل که در کشورهای دارای دادرسی آزاد مراحل ارتکاب جرم پولشویی به قدری مشکل و پیچیده است که اثبات آن برای دادستان بسیار مشکل خواهد بود.

مثال در حقوق فرانسه:

«کسی که سطح زندگی‌اش با میزان درآمدش همخوانی نداشته باشد و همزمان با محیط‌هایی رفت و آمد کند که درگیر کار مواد مخدر یا روسپیگری هستند، فرض بر این است که او درآمد مواد مخدر یا روسپیگری را تطهیر می‌کند (اماره‌ی مجرمیت که البته قابل رد است یعنی فرد می‌تواند خلاف آن را ثابت کند).»

بنابراین:

1- حقوق کیفری امروز حق کیفری سابق نیست؛

2- کارکردهای حقوق کیفری امروز از کارکردهای حقوق کیفری کلاسیک متفاوت است؛

3- هسته‌ی اصلی سیاست جنایی کماکان حقوق کیفری است.

حقوق کیفری امروز سرانجام مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی را پذیرفته است. امروزه ما شاهد مقوله‌های حقوقی هستیم که ناشی از نیازهای روز هستند.

امروزه به لحاظ پیشرفت فناوری‌های نوین و صنعتی شدن زندگی‌های نوین شاهد افزایش جرایم مادی (جرایمی که عنصر معنوی در آنها مفروض است) هستیم. چون آثار این جرایم فنی و صنعتی آنقدر گسترده است که مقنن فرض را بر سوءنیت گذاشته و مسئولیت مطلق و مادی را پذیرفته است.

بنابراین تحولات حقوق کیفری موجب شده که این رشته از حالت کلاسیک خود خارج شده و لذا حقوق کیفری و شعاع آن دیگر با اخلاق منطبق نیست. نتیجه این که ما چهار ویژگی را برای حقوق کیفری به سامدرن در نظر می‌گیریم: مادی شدن جرایم، فنی شدن جرایم و دورانی و احاله- ای شدن حقوق کیفری.

منظور از دورانی شدن حقوق کیفری این است که امروزه کیفر را نه بخاطر ارتکاب یک جرم که بخاطر تخلف از تحمل یک مجازات مورد استفاده قرار می‌دهیم به این معنی که مثلا کسی محکوم به انجام اموری در دوران تحت مراقبت و نظارت گردیده است اگر به این امور پایبند نباشد او را محکوم به یک مجازات دیگر می‌کنند.

منظور از احاله‌ای شدن حقوق کیفری هم این است که مقنن بدون این که فعل یا ترک فعلی را تعریف بکند مثلا می‌گوید این اعمال مشمول مجازات کلاهبرداری هستند.

یکی دیگر از جنبه‌های تحول حقوق کیفری این است که امروزه به جای اصل قانونی بودن جرم و مجازات، اصل کیفی بودن جرم و مجازات مطرح است که کیفی بودن باید سه خصیصه داشته باشد:

-دقت و صراحت

- قابل پیش‌بینی بودن آثار ارتکاب جرم

- در دسترس بودن (یعنی این که شهروندان بتوانند به راحتی به حکم عملی که می‌خواهند انجام دهند دسترسی داشته باشند به عبارت دیگر قوانین در یک مجموعه جمع‌آوری شده باشد).

همچنین تحول اصل قانونی بودن از یک جهت دیگر هم قابل بررسی است و آن این که امروزه همه‌ی جرایم را قانونگذار وضع نمی‌کند. مثلاً در فرانسه به موجب اصل 55 قانون اساسی وضع جرایم خلافی برعهده‌ی دولت گذاشته ولی تصریح شده است که قوه‌ی مجریه نمی‌تواند برای این جرایم حبس مقرر نماید بلکه فقط می‌تواند به تعیین جزای نقدی اکتفا کند.

در همین راستا حقوق کیفری، در تحولات خود، به مقوله‌های دیگر حقوق نزدیک شده و بنابراین مرزهای حقوق کیفری که قبلاً بین این رشته و رشته‌های دیگر حقوق کاملاً به طرز روشن ترسیم شده بود امروزه نامرئی است. نمونه‌ی بارز آن تاسیس میانجیگری است که به معنای انعطاف‌پذیر کردن و کنارگذارن تشریفات و پیچیدگی دادرسی است: ورود شخص ثالث از جامعه‌ی مدنی در پروسه‌ی کیفری.

علاوه‌ی بر همه‌ی اینها کارکرد حقوق کیفری هم متحول شده است. می‌دانیم که حقوق کیفری دو کارکرد عمده داشته است:

1- اعلام ارزش‌ها و تعیین تعرفه‌ی ارزش‌ها براساس میزان مجازاتها (کارکرد آموزشی)؛

2- کارکرد ارعایی از طریق تعیین جرم و وضع مجازات

جرم‌انگاری استفاده از تجهیزات ماهواره‌ای بر مبنای کارکرد آموزشی حقوق کیفری بوده است. در واقع قانونگذار می‌خواسته بگوید که این عمل مورد قبول جمهوری اسلامی نیست. همیشه

اینطور نیست که کارکرد آموزشی و کارکرد اربابی همزمان باشند. در حقیقت جرایمی شانس سرکوب دارند که دارای نوعی قبح اجتماعی هم باشند و الا قوانین مرده متولد شده وضع می‌شوند. قوانین متروک قوانینی هستند که مقنن بدون توجه به قبح اجتماعی و دیدگاه اجتماعی خودش آنها را تصویب می‌نماید. استفاده از تجهیزات ماهواره‌ای به هیچ وجه دارای قبح اجتماعی نیست.

سوال: آیا امروزه جامعه‌ی عاری از مجازات و جرم قابل تصور است یا خیر؟

امروزه حقوق کیفری برای این که بتواند ارزش‌های اساسی جامعه را حفظ کند ارزش‌های ساده را از وظایف خود خارج کرده و پاسداری از آنها را به رشته‌های دیگر حقوق و حتی جامعه‌ی مدنی تفویض کرده است تا تحت عناوینی مثل تخلف انضباطی، جرم مدنی یا اداری یا انحراف با آنها برخورد صورت گیرد. بنابراین حقوق کیفری دیگر انحصار پاسخگویی به همه‌ی جرایم و تخلفات را ندارد. فلذا چون حقوق کیفری تحول یافته رشته‌های دیگر حقوق نیز در مقابله با جرم مشارکت می‌کنند. مثلاً اعتیاد جرم است اما بسته به این که معتاد چه وضعیتی را داراست با پاسخ‌های مختلف روبرو می‌شود:

- 1- پاسخ کیفری در قالب آ د ک (دادگاه انقلاب)
- 2- پاسخ اداری در چارچوب آیین‌نامه داخلی سازمان مربوطه (زمانی که معتاد کارمند است)
- 3- پاسخ مدنی در قالب آیین دادرسی دادگاه خانواده و صدور حکم طلاق؛
- 4- سلب حق حضانت مطابق م 1173 ق.م،
- 5- مجازات‌های کمانه‌ای و اجتماعی مثل تقييح و سرزنش جامعه که بازتاب محکومیت در جامعه است.

قاعده‌ی حمل و تحویل تحت نظارت (Control Surveill ) نیز یکی از نوآوری‌های حقوق کیفری است.

سوال: جایگاه سیاست کیفری یا حقوق کیفری در قلمرو سیاست جنایی کجاست؟

سیاست کیفری نوعی تدبیر و مصلحت‌اندیشی است یعنی مطالعه‌ی نظری- عملی نظام کیفری و آنچه در قوانین کیفری آمده است زیرا روی دیگر کیفر، جرم است. اما سیاست جنایی یعنی مطالعه-ی نظری- عملی کلیه‌ی اشکال کنترل جرم و انحراف اعم از وسایل اقناعی مثل مدرسه و وسایل قهرآمیز مثل کیفری، مدنی، اداری و... مثل همان اعتیاد که چند پاسخ داشت. بنابراین در حول حقوق کیفری رشته‌های دیگر حقوقی بوجود آمده‌اند که جبر زمان و شرایط آنها را به حقوق کیفری تحمیل کرده است. بنابراین حقوق کیفری به صورت منوپل پاسیخ به پدیده‌ی جرم را برعهده ندارد.

امروزه حقوق کیفری در برابر چالش جرایم زیستی- اخلاقی قرار دارد. یعنی اعمالی که پیشرفت‌های پزشکی امکان انجام آنها را می‌دهند ولی اخلاق آن را زشت می‌شمارد. فلذا جرم- انگاری شده‌اند از این نمونه است اعمالی مثل خرید و فروش اعضای بدن، اجاره‌ی رحم، خرید و فروش اسپرم.

11- اشکال کنترل اجتماعی

دو دیدگاهی که قبلاً از جامعه‌شناسان آمریکایی و فرانسوی نقل کردیم در اینجا هم باید ذکر شوند. ابزارهای کنترل اجتماعی را هم گفتیم (سه مورد بود). به این ابزارها باید ساز و کارهای جدیدی را بیفزائیم که می‌توانیم نام آنها را «سازو و کارهای روان‌شناختی و علمی» بگذاریم. یعنی هر چه علوم مربوط به انسان توسعه پیدا کند ما بوسیله‌ی ابزارهای علمی می‌توانیم جرم و انحراف را کنترل کنیم. در پرتو امکانات پزشکی، فرد خطرناک ممکن است بستری شود یا از طریق

داروهای خواب‌آور عده‌ای را که برای جامعه خطرناک است بتوان کنترل کرد. بنابراین کنترل اجتماعی تخصصی شده است و این امر زمینه‌های سوءاستفاده را فراهم کرده است. اما به هر حال تصمیم پزشک باید کنترل شود از این جهت که بیمار روانی مرتکب جرم نشده است والا مشمول اقدامات تامینی شده و روانه‌ی بیمارستان می‌شود.

بنابراین کنترل‌های اجتماعی جرم و انحراف امروزه بسیار تخصصی، ظریف، نامرئی و در عین حال خطرناک هستند. البته باید توجه کرد که دست‌آوردهای علمی و خصوصاً روان پزشکی ضمن اینکه می‌توانند در کنترل جرم و انحراف مورد استفاده قرار گیرند همچنین می‌توانند مورد سوءاستفاده واقع شوند. مثلاً در شوروی سابق افراد دگراندیش به عنوان افراد مختل‌المشاعر به اردوگاه سیبری تبعید می‌شدند و برچسب بیماران روانی به آنها زده می‌شد.

شکل دیگر کنترل اجتماعی، نهادهای مددکار اجتماعی است.

طبیعتاً ایده‌آل دولت‌ها این است که همه چیز سر جای خود باشد لذا انحراف و کجروی را برنمی‌تابند و جهت هم‌نوا کردن شهروندان با هنجارهای اجتماعی وسایل مختلفی را ابداع می‌کنند. استفاده از مددکاران اجتماعی یکی دیگر از این وسایل است. مددکاران اجتماعی در سطح محلی به دنبال ترویج ارزش‌های اجتماعی و تلقین آن ارزش‌ها به مردم و خانواده‌ها هستند. این مددکاران به عنوان یکی از عوامل کنترل اجتماعی انحراف، در جهت تامین بهداشت و سعادت بیشتر هستند. آنها از این فعالیت‌ها می‌خواهند جامعه‌ی عاری از انحراف را نتیجه بگیرند. ایده‌آل آنها در همه‌ی جوامع این است که یکپارچگی حاکم بوده و انحراف و کجروی وجود نداشته باشد.

در عین حال در جوامعی که دموکراسی حاکم است منحرفین هم دارای هویت و حقوق بوده از آنها حمایت می‌شود ولی در جوامع ایدئولوژیک مثل شوروی «منحرفین» را برنمی‌تابند یعنی برخلاف شعارشان به «حق متفاوت بودن» اعتقادی ندارند.

گسن اعتقاد دارد که علت بحران سیاست جنایی در غرب این است که اخلاق واحد و مشترک مثله شده و به خرده فرهنگ‌ها و ارزش‌های جزئی تبدیل گشته است به طوری که هر کس از ارزش مختص به خود حمایت می‌کند. مثلاً طرفداران سقط جنین با طرفداران خانواده در مقابل هم هستند. او می‌گوید پلورالیسم فرهنگی منجر به بحران سیاست جنایی در غرب شده است.

بحث جامعه‌ی عاری از انحراف از دیدگاه مصلحت عمومی یا منافع عمومی یا اجتماعی هم مطرح است. در این دیدگاه اعتقاد بر این است که مصلحت عمومی یا نفع عام اقتضاء می‌کند که انحراف وجود نداشته باشد و در عین حال طرفداری از این مصلحت به جامعه‌ی متکثر و حق متفاوت بودن افراد لطمه‌ای نزند. و جامعه‌ی یک بعدی و یک خطی بوجود نیاید. برای مصلحت اجتماعی دو حالت می‌توان در نظر گرفت:

1- مصلحت عموم، منافع و اندیشه‌های مفید را برای عموم مردم در نظر بگیریم هر چند کماکان عده‌ای مصلحت خود را در این ارزش‌های جامعه تصور نکرده و هیچ نفعی را رعایت آنها برای خود نمی‌بینند؛

2- مصلحت عموم را به عنوان مصلحت مشترک تعریف کنیم. به این معنی که شهروندان ضمن حفظ ویژگی‌های خود جلوه‌هایی از ارزش‌های خود را در ارزش عمومی دیده و به آن ملحق می‌شوند. لذا برای جامعه‌ی عاری از انحراف باید ارزش‌های تعریف شده بازتاب و تبلور از ارزش‌های عمومی و مشترک جامعه باشد. امروزه صحبت از جهانی شدن حقوق است به این معنی که تفاوت‌ها را کنار گذاشته و برای مبارزه با مجرمین، همه دنیا برنامه‌ها و قواعد واحدی را مقرر و اعمال نمایند تا مجرمین «بهشت کیفری» نداشته باشند.

سه راه برای ایجاد حقوق جهانی پیشنهاد شده است:

1- وحدت حقوق (UNIFICATION)؛

2- همانندسازی حقوق (ASIMILATION)؛

3- هماهنگ‌سازی (HARMONISATION):

در این روش اخیر صحبت از حقوق جهانی مشترک است. یعنی حقوقی که ضمن حفظ استقلال خود به گونه‌ای تنظیم شده که همه‌ی دولت‌ها اصول راهبردی و کلی خود را در آن می‌بینند ولی تفسیر این اصول مشترک تابع نظام حقوقی داخل کشورهاست.

جامه‌ی عاری از انحراف جامعه‌ای نیست که به دنبال یک مصلحت عمومی تحمیل شده، 60 یا 70 درصد افراد منافع خود را در آن ببینند بلکه جامعه‌ای است که در سایه‌ی مصالح عمومی نوید داده شده و خوشبختی و سعادت، همه‌ی مردم منافع خود را در آن ببینند.

هر گاه مصلحت عمومی با ایدئولوژی همراه شود، رفاه- به عنوان یک منفعت عمومی- با توجه به آن ایدئولوژی تعریف می‌شود و حال آنکه جامعه سیال است و ارزش‌هایی در حرکتند و ایدئولوژی و تعریف سعادت در جامعه شکاف ایجاد می‌کند و در این حالت آنومی بوجود می‌آید. در چنین حالتی انحراف نمودار می‌شود که ناشی از این شکاف بین ایدئولوژی و جامعه است. ما باید به دنبال منافع مشترک باشیم. منافع عمومی لزوماً به معنای منافع مشترک نیست. منافع مشترک به صورت خودجوش از جامعه ناشی می‌شود که دولت باید آن را به رسمیت بشناسد.

وضعیت در جوامع پسامدرن

در جوامع پسامدرن و فوق صنعتی یا تکنیکی امروزی، ضمن این که افراد باید هم‌نوا با جامعه باشند هم‌زمان زمینه‌ی انحراف، طرد و کنارگذاری هم فراهم می‌شود. جوامع پسامدرن جوامعی هستند که مالکان و سرمایه‌داران حکومت مستقل و مشهودی ندارند و سرمایه‌کماکان وجود دارد

اما این سرمایه توسط مالکان مدیریت و هدایت نمی‌شود. بلکه از یک سو ماشین جای انسان را گرفته و از سوی دیگر واسطه‌ای بین مالکان و کارگران به اسم تکنوکرات قرار گرفته است. مدیران کارگزار مالکان هستند و خود صاحب سرمایه نیستند.

در جوامع سرمایه‌داری، به عقیده‌ی مارکس، تعارض بین مالکان و پرولتاریا منجر به انقلاب و نابودی سرمایه‌داری می‌شود و روی خاکستر این انقلاب یک نظام اشتراکی به اسم کمونیسم بوجود می‌آید. اما این تحلیل، با توجه به آنچه در مورد جامعه‌ی پسامدرن گفتیم، امروزه صادق نیست. چون تکنیک و ماشین و هوش مصنوعی جای هوش انسان را می‌گیرد و در مواردی هم که انسان اداره می‌کند او خود، مالک نیست بلکه کارگزار است. در چنین شرایطی بزهکاری را باید به شیوه‌ی دیگری تحلیل کرد:

به موجب این تحلیل تکنوکرات‌ها تلاش در حفظ موقعیت حاکم خود دارند و بدین منظور همواره در جهت مهار طبقه‌ی زیردست در پی ابداع و طرح شیوه‌های مدیریتی جدید هستند. در مقابل، طبقه‌ی زیردست برای خروج از این حالت تلاش می‌کنند. این تعارض ممکن است منجر به بحران شود که به دنبال آن جرم و انحراف بوجود می‌آید. بنابراین ماشینی شدن و ظهور طبقه‌ی تکنوکرات را می‌توان دو ویژگی جوامع پسامدرن دانست.

جوامع امروزی طوری تنظیم شده‌اند که تعارضی به وجود نیامده و همگان همسو با جامعه و قواعد آن گام بردارند. اما جوامع پسامدرن همانند ماشینی است که به سرعت در حال حرکت است ولی عده‌ای از شهروندان موفق نمی‌شوند خود را به آن ماشین برسانند در عین حال این جوامع همنویی افراد با خود را می‌طلبند. لذا همواره در پی بازتولید خود است و شرایط حیاتی خود را استمرار می‌بخشد اما همزمان زمینه‌ی انحراف و ناهم‌نوایی و حاشیه روی هم بوجود می‌آید.

بنابراین جوامع پسامدرن از یک سو شعار جامعه‌ی عاری از انحراف و زمینه‌ی تحقق این شعار را فراهم می‌کنند و از سوی دیگر خود تولیدکننده‌ی انحراف هستند.

سوال: در جوامع مدرن که انحراف وجود دارد بخاطر گمنامی است که در عین اطلاع‌رسانی و شهرنشینی و تکثر دیده می‌شود. در جوامع پسامدرن چرا انحراف وجود دارد؟ مگر این جوامع چه خصایصی دارند؟

1- ازدحام و تکثر؛ شلوغی انسانها و اموال. ازدحام هم نظم می‌طلبد و نظم لازمه‌ی این جوامع است. مقررات ترافیک، آپارتمان نشینی و.. در همین راستا است. پس هر چه جوامع شلوغ‌تر می‌شوند لوازم کنترل بیشتری را می‌طلبند و نظم در چنین شرایطی ضرورت پیدا می‌کند و در همین جاست که زمینه‌ی انحراف فراهم می‌شود زیرا عده‌ای در برابر این مقررات مقاومت می‌کنند. تورم کیفی ناشی از همین خصیصه‌ی ازدحام است. یکی از توالی فاسد تورم و تکثیر مقررات تضعیف مقررات است. تورم مقررات، مقررات را می‌کشد.

2- عقلانیت و محاسبه و توجیه عقلی؛ عقلانیت- که بیشتر فکری است- در جامعه‌ی پسامدرن جنبه‌ی فنی و تخصصی به خود می‌گیرد و در واقع عقلانیت اقتصاد، کشاورزی، تولید و ... را مطرح می‌کند طوری که عقلانیت تبدیل به یک گفتمان می‌شود. گفتمان صنعتی، گفتمان سیاسی و.. همواره بر نوعی عقلانیت مبتنی است.

عقلانیت یعنی حساس‌گری هزینه سود و درآمد. لذا کسی که از این عقلانیت تخصصی تبعیت نکند در واقع منحرف است. در اینجا دو راه حل در مورد این فرد می‌توان در نظر گرفت:

1- از طریق الزام، فشار و سرکوبی این افراد عقلانی شده یا از بین بروند؛

2- از طریق روش‌های اقناعی این افراد عقلانی شده و به جامعه بازگردند.

طبیعتا عقلانیت به ایدئولوژی تبدیل شده و آن ایدئولوژی لوازمی دارد که عدم تبعیت از آن لوازم فرد را به عنوان منحرف نشان داده و از جامعه دور می‌کند. جوامع غربی جوامع بی‌رحمی هستند و کسانی که نتوانند خود را با شرایط جامعه هماهنگ کنند باید از بین بروند و قربانی شوند.

3- کار؛ در جوامع پسامدرن انسان برای کار ساخته شده است. هر کاری یک اخلاق و فرهنگی دارد. کار کردن برای ادامه‌ی جوامع ضروری است. کار باید در خدمت رفاه انسان باشد. اگر چه در جوامع پسامدرن هوش مصنوعی جای انسان را گرفته اما مبنای همین هوش مصنوعی فکر و کار خود انسان بوده است. کارهای فکری و ویژگی جوامع پسامدرن است و در چارچوب پژوهش ظاهر می‌شود. انسان برای ادامه‌ی کار به خود مرخصی می‌دهد و این مرخصی خود تولیدکننده‌ی کار است. چنانچه اشخاص در فرآیند کار مشارکت نداشته باشند منحرف تلقی می‌شوند. به عبارت دیگر در جوامع پسامدرن کار نکردن مساوی است با منحرف بودن.

بنابراین جوامع مورد نظر از یک فرآیند سه مرحله‌ای تشکیل می‌شوند: کار، تولید و مصرف «کار» از آن جهت که هویت بخش هم هست اگر نباشد انحراف را دامن‌گیر افراد می‌کند.

در نتیجه‌ی این سه خصیصه می‌گوییم:

هر چه جوامع انسانی متکثرتر، متنوع‌تر و مملو از اشیاء و شلوغ باشد عقلانیت و کار بیشتری را می‌طلبد و چون عده‌ای نمی‌توانند با عقلانیت و کار هماهنگ شوند لذا انحراف بیشتری بوجود می‌آید. توسعه‌ی انحراف باعث می‌شود که تحمل جامعه در مقابل آن کم شده و برای مقابله‌ی با آن وضع تشکیلات و مقررات تازه‌ای را لازم بداند و همین کار هم خود باعث انحراف‌های جدید در بطن جامعه می‌شود.

بنابراین جوامع پسامدرن هر چه تلاش می‌کنند جامعه‌ی عاری از انحراف بوجود آید انحراف را بیشتر می‌کنند. البته برای افرادی که نمی‌توانند به ماشین جامعه برسند حقوقی را در نظر می‌گیرند تا این افراد به منحرف تبدیل نشوند: مستمری، حقوق بیکاری، و...

3- اضطراب و تنس؛ جوامع پسامدرن سراسر پرتنش و اضطراب هستند. این جوامع با اضطراب زندگی کرده و از آن تغذیه می‌شوند چون جوامعی هستند مبتنی بر رقابت و حذف ضعیف توسط قوی. رقابت علمی، فکری و تکنولوژی باعث می‌شود که ضعیف توسط قوی پایمال شود.

Tout homme est un genre humain

فصل سوم:

بزهکاری زنان و روسپی‌گری

Tout homme est un genre humain

مبحث اول - بزهکاری زنان

1- اهمیت موضوع

- 1- جایگاه زن در قانون اساسی (مقدمه، اصل دهم (نهاد خانواده)، اصل 21 (حقوق زن ...))
- 2- وجود تفاوت‌های جنسیتی بین زن و مرد تا چه میزان در وقوع بزهکاری و بزه‌دیدگی زنان موثر است (انحصار قضاوت در مردان، قتل در فراش (م 630) و...)
- 3- زنان، برخلاف گذشته، حضور فعال در عرصه‌های علمی، فرهنگی و... دارند و این امر نشانگر آن است که زنان در ایران منفعل نیستند بلکه کنشگر هستند...
- 4- زنان در عرصه‌های سیاسی- اجتماعی کم‌حاضر می‌شوند...
- 5- علیرغم رشد سطح علمی و آموزشی بانوان ایرانی، تربیتی که خانواده‌ها در رابطه با فرزندان خود به کار می‌برند هنوز جنبه سنتی دارد. هنوز زنان در زمینه‌های فرصت‌های شغلی دچار محدودیت هستند و این باعث سرخوردگی آنها شده آنها را به سمت ارتکاب جرم سوق می‌دهد.
- 6- افزایش حضور اجتماعی زنان مساوی است با افزایش تنش و اصطکاک.
- 7- نقش اقتصادی زنان موازنه‌ی سنتی قدرت در نهاد خانواده را بر هم می‌زند. علاوه بر این غیبت زنان باعث آثار سوء بر تربیت فرزندان شده است.
- 8- بالا رفتن نرخ بزهکاری زنان در سالهای اخیر
- 9- مشارکت زنان در جرایمی که تاکنون مختص مردان تلقی می‌شد، اعم از جرائم تروریستی و خشونت‌آمیز.
- 10- تحول دیدگاه‌های مراجع قضایی و پلیسی نسبت به زنان (چه شاکی و چه متهم)؛ دیگر از دیدگاه‌های مبتنی بر جوانمردی کاسته شده است.

- 11- تنوع فرهنگی موجود در کشور که خود ناشی از قرار گرفتن ایران در چهار راه اروپا، آسیا و آفریقا باعث شده است که دیدگاهها نسبت به زنان متفاوت و از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر تغییر کند و این خود تنوع خرده فرهنگها و نرخ بزهکاری و بزه‌دیدگی را در پی دارد.
- 12- پدیده‌ی جدید قاچاق زنان ایرانی به کشورهای اطراف.
- 13- حمایت سازمان ملل در سالهای اخیر از زنان بوسیلهی صدور قطعنامه‌ها و اسناد مختلف.
- 14- رشد نرخ جابجایی زنان بین محل سکونت و محل کار که خود در ارتکاب جرم موثر است.

2- توجیه و بررسی جنس و بزهکاری:

دو واژه‌ی «جنس»² و «جنسیت»³ با یکدیگر متفاوت هستند. منظور از جنس مونث همان ویژگی‌های بیولوژیک زنانه است. اما آنچه از واژه‌ی جنسیت به ذهن متبادر می‌شود جنبه‌های حقوقی و اجتماعی متمایز میان زنان و مردان است. این اصطلاح از دست‌آوردهای جنبش فمینیستی است.

با توجه به جنبش‌های فمینیستی و حقوق بشری و تحولات صنعتی و اجتماعی، شرایط زیستی و محیطی زنان به شرایط هستی مردان نزدیک شد. این قرابت سبب گردید زنان از محیط بسته به محیطهای جدید وارد شوند. این جابجایی، ویژگی‌های آنها را تحت‌الشعاع قرار داد. این فرضیه که شرایط برابر مساوی رفتار برابر است در نهایت سبب نزدیک شدن زنان به مردان در بزهکاری شد.

² - sex

³ - gender

اصولا جرم‌شناسی در بستری متولد شد که حضور زنان در بزهکاری متصور نبود و این پیش-داوری سبب گردید که فرض شود زن بزهکار نیست و بزه‌دیده است.

اما همیشه جرم دو طرف دارد: بزهکار و بزه‌دیده. اگر چه ق. آ. د. ک از شاکی صحبت کرده اما همیشه شاکی همان بزه‌دیده نیست. اصولا روی دیگر جرم بزه دیده است. بزه دیده از دو زاویه مطرح می‌شود:

- 1- به عنوان عامل جرم؛ بند 3 م 22 ق.م.ا به این موضوع نظر داشته است.
- 2- به عنوان طرف شایسته‌ی حمایت به هر حال او از جرم متضرر شده و مستحق حمایت و دستگیری است.

3- دلایل اهمیت طرح موضوع بزه‌دیدگی زنان:

- 1- جنس مونث به عنوان عامل بزه‌دیده زا؛
 بطور کلی دو عامل در بزه‌دیدگی موثر است: صغر سن و مونث بودن. جرم بیشتر علیه کودک یا زن رخ می‌دهد. ماده‌ی 619 ق. م. ا اگر هم نبود با مواد دیگر می‌توانستیم مزاحمین زنان و کودکان را مجازات کنیم. اما این ماده یک پیام جرم‌شناسانه دارد. یعنی جنس و سن در بزه‌دیدگی موثر است. قانون در جهت حمایت از زنان، با پیش فرض حمایتی جرایم ارتكابی علیه آنها را تشدید و مجازات می‌کند. مثل م 621.

2- زنان قربانی جرایم خشونت‌بار:

زنان به دلیل قبول مسئولیت‌های جدید زمینه‌ی مشارکت خود را افزایش می‌دهند و در نتیجه زمینه‌ی اصطکاک بالا رفته و به لحاظ موقعیت اجتماعی بیشتر در معرض بزه‌دیدگی قرار می‌گیرند.

اگر قبلاً خشونت‌های خانوادگی رخ می‌داد اکنون این خشونت‌ها از طرف رئیس، عابر و... اتفاق می‌افتد. جرم «ذله کردن جنسی» در فرانسه، در پاسخ به این خشونت‌ها علیه زنان در محل کار وضع شد. بزه‌دیدگی زنان اکنون از این جهت اهمیت دارد که زنان از نظر محیطی جابجا شده‌اند.

3- تالی فاسد بزه‌دیدگی زنان آثار جبران‌ناپذیری - از نظر معنوی و روانی - بر آنان می‌گذارد؛ این آثار در مورد بزه‌دیدگی مردان به این شدت نیست. بیشتر زنان از ابراز بزه‌دیدگی اکراه دارند و بیشتر مخفی می‌کنند و تا سالها از آن رنج می‌برند.

4- بزه‌دیدگی ثانوی زنان در محاکم دادگستری؛

اصولاً زنان به هنگام رجوع به مراجع صالح جهت اقامه‌ی دعوی با رفتار متفاوت آنها در مقایسه با مردان روبرو می‌شوند و این بزه‌دیدگی دومین برای آنهاست. چون مراجع صالحه را یک فضای مردسالارانه احاطه کرده است و برای عده‌ای از ضابطین شکایت زن از مرد قابل قبول نیست.

5- سوءاستفاده‌ی مردان در جهت قاچاق، بهره‌کشی و بردگی جنسی؛

در پدیده‌ی قاچاق برای بهره‌کشی، زنان اولین و کودکان دومین بزه دیده هستند. پروتکل الحاقی جرایم سازمان یافته فراملی (پالرمو) و به دنبال آن تصویب قانون مبارزه با قاچاق انسان (در تیر

83) در راستای حمایت از زنان در این وضعیت است.

6- خشونت علیه زنان؛

این خشونت تا زمانی فقط خشونت جنسی بود و در ارتکاب جرایم دیگر و تربیت کودکان نیز موثر بود. اکنون خشونت جنسیتی نیز به آن اضافه شده است. اگر برابری زن و مرد را با توجه به منشور بین‌المللی حقوق بشر پذیرفته‌ایم دیگر نباید از خشونت جنسی سخن به میان آوریم. بلکه باید از عنوان مجرمانه‌ای که شامل هر دو باشد یعنی «خشونت جنسیتی» استفاده کنیم.

4- ویژگی‌های بزهکاری زنان:

1. زنان در فعالیت‌های مجرمانه حضور اندکی دارند؛

در بیان علت این امر توجیحات زیست‌شناختی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی مطرح شده است. اما عده‌ای از جرم‌شناسان یک دلیل جرم‌شناختی را برای آن مطرح کرده‌اند و آن «رقم سیاه بزهکاری زنان» است. به این صورت که زنان اغلب مرتکب جرایم آپارتمانی و غیرعلنی می‌شوند و اگر هم مرتکب جرایم خیابانی شوند با اغماض با آنها برخورد می‌شود.

2. ماهیت متفاوت جرایم ارتكابی آنها؛

حضور آنها در برخی از جرایم بیشتر است. جرمی مثل بچه‌کشی (*infanticide*) که بزه‌دیده‌ی آن طفل بوده و توانایی دفاع از خود را ندارد. سوال این است که چرا در نظام‌های مختلف حقوق کیفری بچه‌کشی به عنوان یک جرم مستقل جرم‌انگاری شده است؟ در پاسخ دو علت را می‌توان ذکر کرد:

1- وضعیت خاص فیزیولوژیکی و جسمانی کودک که نیازمند حمایت خاص و مستقیم است،

2- از آنجا که حقوق کیفری جنبه‌ی آموزشی و کارکرد اعلام ارزش‌های جامعه نیز دارد، قانونگذاران مختلف خواسته‌اند ارزشی را القاء کنند.

جرم دیگر، کودک آزاری است. قانون حمایت از کودکان و نوجوانان (آذر 81) در 9 ماده در مقام حمایت از اطفال در برابر اذیت و آزار (بویژه از طرف والدین) بوده است.

همچنین حضور زنان در جرایم جنسی مثل روسپیگری، بچه بازی، تجاوز به عنف و ... نیز زیاد است.

زنان همچنین در ارتکاب جرایم مالی (علیه اموال) مثل کلاهبرداری، سرقت، اخفای مال مسروقه و... حضور چشمگیر دارند.

3. نحوه‌ی حضور و شرکت آنها در بزهکاری؛

آنها در جرایمی بیشتر حضور دارند که نیاز به نیروی جسمانی چندانی ندارد. در برخی جرایم زنان نقش وسیله ارتکاب جرم را بازی می‌کنند (مثل قاچاق مواد مخدر و کالا و...) علت این امر را می‌توان در سه چیز جستجو کرد:

1- ذهنیت ترحم‌آمیز مردان نسبت به زنان (فرار از تعقیب)؛

2- ویژگی‌های جسمانی زن که امکان مخفی‌کاری می‌دهد؛

3- پوشش زن برای حمل مواد خوب است.

4. پایین بودن نرخ تکرار جرم در زنان؛

مجازات در روان زن دارای جنبه‌ی ارعابی قوی‌تری می‌باشد و می‌توان گفت زنان بطور کلی مجرمین اتفاقی هستند نه به عادت.

5- دیدگاه‌های مختلف نسبت به بزهکاری زنان

درخصوص بزهکاری زنان و علت‌شناسی بزهکاری زنان دو نوع دیدگاه در جرم‌شناسی مطرح شده است.

- 1- علت‌شناسی جنایی که تفکر متعارف کلاسیک است و به دنبال توجیحات زیست‌شناختی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی راجع به بزهکاری زنان است،
- 2- تفکر انتقادی یا جرم‌شناسی واکنش اجتماعی که معتقد است زنان بزهکار در واقع قربانیان سیاست‌های قضایی، قانونی و پلیسی هستند و چنانچه تبعیض‌های حقوقی علیه زنان از بین برود دیگر زن بزهکار نخواهیم داشت. در جرم‌شناسی کلاسیک، برخلاف جرم‌شناسی واکنش اجتماعی، دستگاه قضایی پناهگاه و مدافع مردم در برابر جرم است.

5-1- رویکردهای کلاسیک نسبت به بزهکاری زنان

این رویکردها شامل رویکردهای زیست‌شناختی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی می‌باشند.

الف) رویکرد زیست‌شناختی:

این رویکرد اولین رویکرد جرم‌شناختی نسبت به بزهکاری زنان بوده و در کتاب لومبروزو و فررو (زن بزهکار و زن روسپی) منعکس شده است. به موجب این رویکرد، زن موجودی ناپاک است. لومبروز معتقد است که طبیعت و فیزیولوژی زنان باعث شده که از او به عنوان عنصر خطناک و مرموز نام برده شود. زن در طول حیات خود وقایعی را تجربه می‌کند که این وقایع بر خلق و خوی او اثر می‌گذارند:

بلوغ، عادت ماهانه، یائسگی و حاملگی و زایمان.

گفته شده است که در دوره‌های سه گانه‌ی بلوغ، عادت ماهانه و یائسگی بزهکاری زنان رو به رشد است. به این علت که تحریک‌پذیری، بی‌ثباتی و پرخاشگری زنان در این دوره‌ها افزایش می‌یابد و توانایی‌ها و استعدادهای زنان دستخوش تغییر و تعدیل می‌گردد. اما عده‌ای معتقدند این دوره‌های سه‌گانه از این جهت قابل مطالعه هستند که زنان در این دوره‌ها آسیب‌پذیرتر می‌شوند و بنابراین راحت‌تر دستگیر می‌شوند.

از طرفی کتله و لومبروز معتقدند که ضعف فیزیکی زنان علت کمتر بودن آمار جرم آنهاست اما این دیدگاه قویا مورد مخالفت واقع شده است. زیرا حضور زنان در جرایم خدعه‌آمیز بیشتر است. البته این دیدگاه به این علت بیان شده که در زمان کتله و لومبروز جرایم بیشتر یدی و خشونت-آمیز بوده‌اند.

در اینجا سوال این است که آیا اختلالات کروموزومی می‌تواند در کاهش بزهکاری زنان به عنوان یک عامل در نظر گرفته شود؟

هر سلول انسانی متشکل از 23 کروموزوم است که 22 جفت آن اتوزوم نام داشته و در زن و مرد مشترک است و جفت بیست و سوم که در زنان xx و در مردان XY است گزونوم نام دارد.

در کشفیات سالهای 1960- به دنبال یک سری قتل‌های سریالی - مشخص شد که ممکن است جفت 23 غیر از آن چیزی باشد که گفتیم. یعنی XXY یا XYY. هر گاه درخصوص زنان جفت 23 فقط از یک X برخوردار باشد، قد آنها کوتاه و رشد برخی از اعضای بدنشان سریع‌تر شده و بچه‌دار نمی‌شوند.

تحقیقات بیانگر آن است که کم بودن تعداد کروموزوم‌های جنسی ارتباطی با بزهکاری ندارد. اما زیاد بودن آن چرا. اختلالات کروموزومی منجر به نوعی عقب‌ماندگی ذهنی می‌شود. مردانی که دارای کروموزوم‌های XXY و XYY یا $XXYY$ هستند عقب‌مانده‌ی ذهنی و قد بلند هستند. این نتیجه در مورد مردان ادعا شده است و در مورد زنان گفته‌اند کمبود کروموزوم باعث ارتکاب جرم نمی‌شود.

اما این تحقیقات زیر سوال رفته است. هر مردی که اختلال کروموزومی دارد لزوماً مرتکب جرم نمی‌شود و هم‌هی مجرمین هم دارای اختلالات کروموزومی نیستند. بطور کلی مطالعه‌ی رابطه‌ی بین طبیعت زن و بزهکاری زنان از طریق مطالعه‌ی تاثیر وقایع ممتاز زندگی زن یا اختلالات کروموزومی امروز، زیر سوال رفته است.

انتقادات وارده به دیدگاه زیست‌شناختی

دو نوع استدلال در رد این دیدگاه ارائه شده است:

1- زیست‌شناسان تاثیر عامل فرهنگی را لحاظ نکرده و فراموش کرده‌اند که انسان دارای یک سری خصوصیات اکتسابی است که از طریق فرهنگ منتقل می‌شود.

2- دلایل علمی:

1-2- مطالعات بر روی برخی از اقوام نشان می‌دهد که زنان در عادت ماهانه‌ی خود دچار هیچ

نوع اختلال هورمونی نمی‌شوند تا در خلق و خوی آنها تاثیر بگذارد.

بنابراین تاثیر عادت ماهانه به عنوان یکی از دوره‌های ممتاز بر بزهکاری زنان زیر سوال رفته

است.

2-2- مطالعات نشان داده بالا رفتن سن بلوغ و پایین آمدن سن یائسگی نیز تفاوتی در نرخ بزهکاری و ادوار سنی ایجاد نکرده است.

2-3- رابطه‌ی عاطفی بین زنان و کودکانشان کمتر شده و زنان دوره‌ی ماهانه بیشتری را در عمر خود می‌بینند. حال اگر رابطه‌ی مستقیمی بین وقایع فیزیولوژیک با بزهکاری وجود می‌داشت می‌بایستی نرخ بزهکاری زنان افزایش می‌یافت اما اینطور نیست.

(ب) رویکرد روان‌شناختی:

لومبروزو و فررو در کتاب خود خصوصیات روانی زنان را علت کم بودن حضور آنها در بزهکاری دانستند:

بهره‌ی هوشی پایین، فقدان خلاقیت و نوآوری، بالا بودن درجه‌ی اخلاقی آنها نسبت به مردان، محافظه‌کار بودن، منفعل بودن و مطیع و فرمانبردار بودن،

در همین راستا، آقای گینز در 1986 به معرفی دو دسته از غرایز و مقایسه آنها با هم پرداخت:

1- غرایز توانشی؛ با ویژگی‌های اعتماد به نفس، شادمانی و نشاط، قدرت جنسی، تندخویی، کنجکاو.

2- غرایز بی‌توانی؛ با ویژگی‌های ترس، فرمانبرداری، لطافت، غم و اندوه، انرژی کم و آسیب‌پذیری.

به نظر گینز علت بزهکاری کم زنان برخوردار از غرایز بی‌توانی است. لومبروزو در

مقابل بزهکاری مردان به روسپیگری زنان اشاره می‌کرد و از دو مقدمه‌ی خود مبنی بر:

1- عدم امکان ارتکاب جرم غیرجنسی توسط زنان و

2- مجرم مادرزادی

نتیجه می‌گرفت که زنان روسپی با باید عقیم کرد و می‌گفت اگر بتوانیم جنسیت مونث را حذف کنیم دیگر زن بزهکار نخواهیم داشت.

اما این دیدگاهها با توجه به دستاوردهای جدید فیزیولوژی و روان‌شناختی قابل قبول نیست. در رد نظرات گپینز باید گفت زنان مانند مردان خصائص خود را در حشر و نشر با جامعه کسب می‌کنند و حضور آنها در اجتماع می‌تواند بر ویژگی‌های او تاثیر بگذارد. پس جبریت روانی قابل قبول نیست. نگرش لومبروزو به زنان هم یک نگرش مردانه و فاقد مبناست.

ج) رویکرد جامعه‌شناختی:

تاثیر محیط اجتماعی بر بزهکاری از سالهای 1880 به بعد مورد توجه قرار گرفت. دورکیم و ساترلند به نقش‌های اجتماعی دو جنس و سنت‌های حاکم بر آنها اشاره کرده‌اند. دورکیم در کتاب «خودکشی» به تاثیر نقش‌های اجتماعی زنان در بزهکاری اشاره کرد. ربع قرن بعد، ساترلند در «اصول جرم‌شناسی» این عقیده را مطرح کرد که فاصله‌ی نرخ بزهکاری مردان و زنان آنقدر زیاد است که برای بررسی علل این فاصله بایستی به تفاوت‌های نقش‌های اجتماعی این دو جنس توجه کنیم. به دنبال آن، پولاک در 1950، در کتاب «بزهکاری زنان» نقش اجتماعی زنان و میزان رویت-پذیری جرایم آنها را با بزهکاری آنان مرتبط دانست. از تفکرات پولاک سه مطلب استخراج می‌شود:

1- نقش‌های اجتماعی زنان در جامعه به آنها امکان می‌دهد که مرتکب جرایمی شوند که به

دشواری کشف می‌شوند. مثل مسموم کردن (خانه‌داری).

2- نقش‌های اجتماعی زنان در انتخاب نوع بزه‌دیده هم موثر است: بزه‌دیدگان دارای توانایی

جسمی و عقلی اندک مثل کودکان (کودک آزاری) (کودک هیچگاه اعلام جرم نمی‌کند)

3- مردان بخاطر دید جوانمردانه‌ای که نسبت به زنان دارند حاضر نیستند جرایم زنان را افشاء

کنند (خواه شکات خواه دستگاه قضایی و...)

استدلال پولاک قابل انتقاد است چرا که میان دیدگاه دوم و سوم او تعارض وجود دارد. چون از

یک طرف می‌گوید زنان بخاطر موقعیت جنسیتی و اجتماعی‌شان به سمت بزهکاری سوق پیدا می‌-

کنند (دیدگاه دوم) و از طرف دیگر در دیدگاه سوم به همین خاطر می‌گوید زنان کمتر در آمار

جنایی حضور دارند.

2-5- رویکرد انتقادی در تحلیل بزهکاری زنان:

در این دیدگاه به تئوری نقش‌های افتراقی اجتماعی پرداخته می‌شود. هایدنشون معتقد است که

باید انحراف زن را از یک سو در ارتباط با نقش‌های زنانه و از سوی دیگر در روابط زنان با ساختار

جامعه تفسیر کرد. نقش‌های زنانه معمولاً شامل «همسر بودن»، «دختر بودن» و «مادر بودن» است.

بعد از هایدنشون، در سالهای دهه 70 میلادی، مطالعات در سه جهت دنبال شدند:

1- مطالعه‌ی بزهکاری زنان با فرض این که زنان دارای سازوکارهای جامعه‌پذیری متفاوتی

نسبت به مردان بوده و دیرتر از آنان وارد فرآیند جامعه‌پذیری می‌شوند. حمایت طولانی از دختران

در اقوام مختلف ناشی از همین واقعیت است؛

2- مطالعه‌ی بزهکاری زنان در قالب فرصت‌ها و مناسبت‌های ساختاری نامشروع؛

3- مطالعه‌ی بزهکاری زنان از طریق بررسی واکنش‌های اجتماعی افتراقی نسبت به آنها.

اما جهت‌گیری این تحقیقات سه‌گانه ناشی از این واقعیت‌ها بود:

- 1- جامعه نقش‌هایی به زنان داده (مادری، همسری، دختری) که در محیط‌های بسته اعمال می‌شود زیرا ایفای هر یک استلزاماتی دارد که فقط در محیط بسته ممکن است؛
- 2- زنان از نظر اجتماعی نامرئی هستند چون یا خانه دارند یا بلافاصله پس از کار به خانه می‌روند تا خانه‌داری کنند؛

3- تربیت زنان از دوران طفولیت برای ایفای هر چه بهتر نقش خانه‌داری و همسرمداری شکل و جهت می‌گیرد و لذا آنها در نوجوانی هم نقش‌هایی را ایفا می‌کنند که در کودکی به آنها القا شده است.

بنابراین علت کاهش بزهکاری زنان را باید اولاً در محبوس بودن اجتماعی آنان که باعث می‌شود کمتر در جامعه حضور یافته و با دیگران اصطکاک منافع پیدا کنند و ثانیاً در ویژگی روان‌شناسانه‌ی آنها مبنی بر این که به علت سروکار داشتن با کودکان و تبادل عاطفه هیچگاه یا به ندرت دست به تعرض و تجاوز می‌زنند جستجو کرد.

اما اگر تعارضی هم ایجاد شود اغلب در محیط‌های بسته رخ می‌دهد و خود این در نوع جرایم ارتكابی زنان موثر است:

- 1- جرایم بیشتر علیه فرزند، همسر، خانواده (رابطه‌ی نامشروع) و فروشگاه‌های بزرگ؛
- 2- فرصت‌ها و مناسبت‌هایی که در محیط‌های بسته ایجاد می‌شود به زنان اجازه می‌دهد که بر محیط پیرامون خود تاثیر بگذارند.

رویه‌های متفاوت نهادهای کنترل جرم نسبت به زنان:

می‌توان گفت که نهادهای کنترل جرم برای حذف رقابت زنان با مردان نقش‌هایی را برای آنها تعریف می‌کنند که آنها را از صحنه رقابت دور نگه دارند. بنابراین مردان نقش‌های اجتماعی زنان را تعریف می‌کنند و بخاطر این نقش‌ها آنها کمتر در معرض رقابت با مردان هستند.

کنترل اجتماعی جرم دارای دو دسته وسایل است که همگی در دست مردان است:

وسایل اقناع‌آور و وسایل قهرآمیز

در هر دو مورد برخورد متفاوتی با زنان در مقایسه با مردان صورت می‌گیرد. در برنامه‌های اصلاحی که در مورد زنان زندانی طرح می‌شود هیچگاه متصدیان امر به دنبال تعریف نقش‌های اجتماعی جدیدی برای زنان نیستند بلکه فقط می‌خواهند زن همان نقش سابق را بازیابد. این باعث یک دور می‌شود به این معنی که زنان با توجه به نقش‌های اجتماعی خود مرتکب جرم شده و وارد سیستم کیفری می‌شوند. در این سیستم تحت برنامه‌های اصلاحی دوباره همان نقش‌های اجتماعی اولین را باز می‌یابند و این دور همینطور تکرار می‌شود.

6- مکاتب جرم‌شناسی و بزهکاری زنان:

در جرم‌شناسی، طبق یک دسته‌بندی کلی دو جریان عمده وجود دارد:

- 1- جریان طرفدار مطالعه‌ی فرآیندگذار از اندیشه به عمل (*le passage à l'acte*)؛ این جریان به جرم‌شناسی کلاسیک و علت‌شناسی معروف است و مجرم را قبل و بعد از ارتکاب جرم مطالعه می‌کند. در این دیدگاه فرض بر این است که دستگاه قضایی وظایف خود را انجام می‌دهد و مجازات‌ها رادع و مانع جرم هستند و مشکل در خود فرد و مجرم است؛

2- جریان جرم‌شناسی واکنش اجتماعی؛ در این رویکرد به جای مجرم و محیط او به میزان تاثیر نهادهای کنترل جرم بر بزهکاری پرداخته می‌شود. این جرم‌شناسی که به جرم‌شناسی انتقادی موسوم است معتقد است یک نهاد مردمی (مثل دادگستری) می‌تواند جرماً باشد.

جریان جرم‌شناسی کلاسیک ریشه در زیست‌شناسی جنایی و روان‌شناسی جنایی دارد اما جرم‌شناسی واکنش اجتماعی ریشه در جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی سیاسی دارد. بزه‌دیده‌شناسی یک بحث بینابین است اما عده‌ای آنرا در زمره‌ی جرم‌شناسی واکنش اجتماعی دانسته‌اند.

در اینجا به بررسی دیدگاه‌های جرم‌شناسی واکنش اجتماعی درخصوص بزهکاری زنان می‌پردازیم. فمینیست‌ها معتقدند که نهادهای کنترل اجتماعی به زنان جفا می‌کنند. قانون اعمالی را جرم می‌شمارد که فعل مردان است (مثل جرایم ناموسی). رفت و آمد زن به مراجع قضایی ستم دیگری است به او زیرا در این صورت بازگشت او به خانه سخت است مخصوصاً پس از گذران حبس. زندان رفتن زن بار منفی بیشتری بر او در مقایسه با مرد دارد. از نظر جرم‌شناسی واکنش اجتماعی:

1- مجرم با غیرمجرم تفاوتی ندارد و این تفاوت را قانونگذار ایجاد کرده است؛

2- جرم ذاتاً قبیح نیست؛

3- جرم نسبی است و به زمان و مکان بستگی دارد (تاثیر جرم‌زدایی).

طرفداران حقوق زن با تکیه بر واکنش اجتماعی معتقدند مجرم نباید اصلاح شود بلکه این جامعه است که باید اصلاح شود. در چنین شرایطی حقوق زن احیاء می‌شود. دیگر امروزه بحث از بزهکاری جنسی معنی ندارد. زیرا جنس و سن در جرم‌شناسی کلاسیک مطرح است. امروزه آنچه باید مورد توجه قرار گیرد بزهکاری جنسیتی است و از این منظر تفاوتی بین زن و مرد وجود ندارد. (طرفداران جرم‌شناسی واکنش اجتماعی در اینجا در کنار حقوق زن حقوق مردم هم اشاره

می‌کنند. زیرا جرم‌شناسی کلاسیک فصلی را به بزهکاری زنان اختصاص داده بود ولی طرفداران جرم‌شناسی واکنش اجتماعی این را تبعیض نسبت به مرد می‌دانند لذا پیشنهاد می‌کنند از بزهکاری جنسیتی سخن گفته شود).

طرفداران حقوق زن در قسمت دیگر ایرادات خود به بحث توامان بزهکاری صغار و بزهکاری زنان در ادبیات جرم‌شناسی اشاره و این را مایه‌ی تحقیر زن می‌دانند زیرا بدینوسیله جایگاه حقوقی زن تا حد کودک پایین آورده شده است. اما باید گفت منظور کنوانسیون حقوق کودک یا کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان این نبوده که این دو قشر انسان‌هایی ناقص، ضعیف و نیازمند حمایت هستند بلکه نگاه نویسندگان یک نگاه جنسیتی بر مبنای برابری حقوق بوده است.

طرفداران جرم‌شناسی واکنش اجتماعی در انتقاد از جرم‌شناسی کلاسیک مجرم را نه یک فرد بیمار و غیرعادی بلکه یک فرد مانند بقیه‌ی افراد جامعه می‌دانند. زیرا او قبل از جرم و بعد از تحمل مجازات یک فرد عادی است پس در بین آن دو نیز همینطور است. همچنین (انتقاد دیگر) نمی‌توان گفت که افرادی که دستگیر نشده‌اند مجرم نیستند زیرا با توجه به رقم سیاه ممکن است کسی مرتکب جرم شده اما جرم او کشف نشده باشد.

اینان در انتقاد به نهادهای کنترل و واکنش اجتماعی علیه جرم، به جرماً بودن رفتار دادگستری و مسئولان قضایی اشاره کرده و بین تکرار جرم و عدم کارآیی محیط زندان رابطه ایجاد می‌کنند. از نظر آنان اگر هسته‌ی مرکزی و ثابت جرایم که ضروریات خمسه یا جرایم حدی است را کنار بگذاریم توده‌ی جرایم اعتباری بوده و قبح ذاتی ندارند (مثل حمل اسلحه، رانندگی با سرعت غیرمجاز و...) و توده‌ی مردم و عرف آنها را حساس نمی‌دانند و جرم بودن آنها ناشی از تصمیم حکومت است. لذا تورم قوانین کیفری- که کار دستگاه حکومتی است- باعث افزایش جرایم و

جمعیت کیفری شده است. جرایم زنان نیز محصول همین واکنش‌های اجتماعی است. مثلاً در زمان پهلوی اول حجاب داشتن جرم بود. در این دوران بنابراین جرایم زنان زیادتر از دورانهای بود که با شرایط برابر حجاب داشتن جرم نبود (زیاد بودن جرایم زنان ناشی از قانون و قوه‌ی مقننه).

از طرفی زنان بزه‌دیده و قربانی دستگاه پلیسی و قضایی نیز قرار می‌گیرند و این علاوه بر بزه-دیدگی اوست که در خانواده هنگام بازگشت از زندان یا بازداشتگاه رخ می‌دهد به این ترتیب که دیگر جایگاه خود را در خانواده از دست می‌دهد و این نیز در بزهکاری مجدد او موثر خواهد بود.

بنابراین دو عامل در بزهکاری مضاعف زن موثر است:

1- جرم‌انگاری نسبت به زن

2- واکنش والدین و محیط به زن بزهکار

اینجاست که زن قربانی انگ‌زنی شده از جامعه طرد می‌شود و دیگر کاریابی و همسریابی و... برای او مشکل خواهد بود. جرم‌شناسی واکنش اجتماعی درآمدی است بر جرم‌شناسی فمینیستی. جرم‌شناسی فمینیستی گفتمان زنان در مورد بزهکاری زنان و شاخه یا ادامه‌ای از جرم‌شناسی واکنش اجتماعی است.

7- ویژگی‌های متفاوت بزهکاری زنان و مردان

دو سؤال در اینجا مطرح است:

1- آیا حضور کم زنان در عالم بزهکاری، همچنان باقی است یا تعدیل شده؟

2- چرا زنان روی هم رفته بیش از مردان در برابر وسوسه‌های بزهکارانه مقاومت می‌کنند؟

برای پاسخ به این دو سوال ابتدا بایستی نگاهی به چگونگی نرخ بزهکاری زنان، چگونگی مشارکت آنها در بزهکاری و همینطور به شخصیت جنایی آنها داشته باشیم. زنان دارای ویژگی‌های متمایزی هستند که آنها را از مردان جدا می‌کنند: عادت ماهانه، حاملگی، یائسگی و... اما تفاوت اندام آن دو موجب تفاوت مطلق زیستی نمی‌شود. دوگرف، جرم‌شناس بلژیکی، معتقد است که هیچ انسانی از نظر فیزیولوژیکی نه صد در صد زن و نه صد در صد مرد است. همچنین مطالعات روان‌شناختی در این باره نشان داده است که انسان در دوران طفولیت، از نظر روانی خنثی است. در اجتماع و طرز جامعه‌پذیری شدن است که تفاوت روانی بین دو جنس بوجود می‌آید.

پس اجتماع کردن افتراقی دختر و پسر باعث تفاوت شخصیت زیستی و فیزیولوژیکی آنها می‌شود.

دو خصوصیت بارز بزهکاری زنان:

1- حضور کمتر آنها در عرصه‌ی بزهکاری؛ عده‌ای آنها را با تفاوت‌های زیستی ربط داده‌اند و عده‌ای به جامعه‌پذیری متفاوت این دو جنس استناد کرده‌اند و عده‌ای دیگر طرز نگاه و برخورد جامعه با زنان را موثر در بزهکاری کم آنها دانسته‌اند. این برخورد شامل کنار گذاشتن زن از فعالیت‌های اجتماعی، ابقای او در محیط بسته‌ی خانه و محول نمودن وظایفی به او که با عاطفه و تربیت لازمه دارد می‌باشد.

2- برخی از جرایم خاص زنان است؛ مثل کودک آزاری

همچنین زنان بیشتر معاون و شریک جرم هستند تا مباشر اصلی (نحوه‌ی مشارکت).

امروزه دیگر برخی از جرایم خاص زنان نیست. مثل سرقت از فروشگاهها (زیرا علت ارتکاب این جرم در گذشته این بود که وظیفه‌ی خرید فقط به عهده‌ی زن که مسئول اداره‌ی خانه بود قرار داشت اما امروزه مردان نیز این وظیفه را انجام می‌دهند).

و اما در پاسخ به سوال نخست باید به ویژگی‌های عمومی بزهکاری زنان اشاره کنیم:

حقیقت این است که نمی‌توان از حضور کم زنان در آمار جنایی نتیجه گرفت که آنها واقعا کمتر مرتکب جرم می‌شوند. چه بسا بزهکاری زنان بخش عمده‌ای از رقم سیاه را به خود اختصاص داده باشد. بنابراین گفته شده است که بزهکاری زنان باید با لحاظ بخش پنهان بزهکاری آنان مورد توجه قرار گیرد. مثلا در آمار جنایی امروزه قتل‌های ارتكابی توسط زنان که مجنی‌علیه آنها کودکان باشند وارد نمی‌شوند به این دلیل که بدلیل کاهش جرم بچه‌کشی دیگر این جرم به عنوان جرم مستقل مورد توجه قرار نمی‌گیرد تا بلافاصله آنها به عنوان یک جرم زنانه محاسبه کنند بلکه در میان جرایم قتل مخفی می‌ماند.

از سوی دیگر ممکن است زنان مرتکب جرایم جدیدی شوند. بنابراین باید به رقم سیاه توجه کرد. دو روش برآورد رقم سیاه وجود دارد که هر دو ساخته‌ی آماری هستند:

1- شیوه‌ی خود اعترافی (self report studies)

فواید:

- امکان مقایسه میان بزهکاران رسمی ناشناخته
- می‌توان مجرمین حرفه‌ای جنایی را شناسایی نمود.
- انگیزه‌ها شناخته می‌شود
- شگردها بازگو می‌شود.
- علل عدم کشف جرم هم بیان می‌شود.

ایراد:

- اکراه افراد از معرفی خود به عنوان بزهکار (حتی گمنام)
- در برخی جرایم فنی، مرتکب قدرت تفکیک عمل خود و انطباق آن را با قانون ندارد.
- او ممکن است جرایم خارج از دوره‌ی زمانی و مکانی مورد نظر را هم پاسخ دهد.
- 2- شیوه‌ی شهادت بزه‌دیدگان (این روش تنها در مورد جرایم دارای بزه‌دیده حقیقی (نه حقوقی) ممکن است)

مزیت:

- شهادت به بزه‌دیدگی راحت‌تر از اعتراف به بزهکاری است.
- علت عدم شکایت بزه‌دیدگان مشخص می‌شود.
- سابقه‌ی میان بزهکار و بزه‌دیده کشف می‌شود.

ایراد:

- ممکن است بزه‌دیدگان مبالغه کند.
- قبلا گفتیم که لومبروزو برای توجیه رقم سیاه به طبیعت زن که متمایل به مخفی‌کاری است اشاره کرد و پولاک نقش‌های اجتماعی زنان را به عنوان عاملی معرفی کرد که زنان بتوانند مرتکب جرم شده ولی جرم آنها کشف نشود. در اینجا به یک دیدگاه سوم هم می‌توانیم اشاره کنیم و آن اینکه جامعه نسبت به بزهکاری زنان اغماض و گذشت می‌کند (تبعیض مثبت نسبت به زنان)

برای ملاحظه‌ی میزان بزهکاری زنان چهار مطلب باید مورد بررسی قرار گیرد:

1- بزهکاری پنهان مستقیم زنان

مثال: بچه‌کشی و جرایم علیه عفت عمومی (اولا مجرم اصلی آن زن است ثانيا از دید ضابطین

مخفی می‌ماند)

دلایل مخفی بودن (عوامل موثر بر رقم سیاه):

الف- دلایل فیزیولوژیکی

از نظر لومبروزو و فرو، عوامل فیزیولوژیک درخصوص بزهکاری پنهان زنان اولویت دارد. به نظر آنها، نرخ کم افشای برخی از جرایم زنان به خاطر تسهیلات و خصوصیات طبیعی است که زنان برای پنهان کردن اعمال مجرمانه‌ی خود دارند. یکی از این تسهیلات عادت ماهانه است و چون این عادت باعث می‌شود مردان از آنها دوری کنند زن سعی می‌کند وجود آن را مخفی نماید. از دوران کودکی مادر به دختر این را یاد می‌دهد. به نظر این دو محقق، زن بودن زن در این دوران آشکارتر و محسوس‌تر است و تحریک غدد تناسلی و نیازهای جنسی او باعث بروز صفاتی مثل حسادت و دروغ‌گویی می‌شود.

در نقد این نظر باید گفت امروزه این مساله مورد تردید واقع شده است. چرا که پدیده‌ی پنهانکاری در مورد عادت ماهانه اگر هم صادق باشد در بستر جامعه‌شناختی و فرهنگی صادق است چون نحوه‌ی برخورد زنان و مردان با عادت ماهانه در جوامع مختلف متفاوت است.

این دو محقق همچنین به روسپیگری زنان اشاره و تاکید کرده‌اند که کم بودن بزهکاری زنان را می‌توان با روسپیگری آنها توجیه کرد. آنها بدلیل روسپیگری در دنیای بزهکاری واقعی حاضر نیستند. در نقد این نظر هم می‌توان گفت فحشاء و روسپیگری در همه‌ی کشورها جرم محسوب نمی‌شود. نمی‌توانیم ذهنیت خود را در این باره جای ذهنیت قانونگذار گذاشته و نتیجه‌ی آنرا به آمار جنایی سرایت دهیم. امروزه سه رویه‌ی قانونی در قبال پدیده‌ی روسپیگری در دنیا وجود دارد:

1- جرم‌انگاری

2- قاعده‌مند کردن

3- جرم‌زدایی

اما قوادی در همه‌ی کشورها جرم است و کنوانسیون‌های بین‌المللی (مثل پالمو) آنرا مورد

توجه قرار داده‌اند.

ب- دلایل جامعه‌شناختی

پولاک با استناد به دلایل زیر معتقد است فعالیت‌های مجرمانه‌ی زنان بیشتر از مردان مخفی

می‌مانند:

1- نقش‌های اجتماعی زنان:

زنان بیشتر جرایم خود را در محیط‌های بسته مرتکب می‌شوند و این بخاطر نقش‌های اجتماعی

آنان (خانه‌داری، تربیت و نگهداری کودکان، خدمتکاری، ...) است. زنان مراقبت از بیماران را نیز به

عهده دارند و این امر باعث می‌شود بیمار خود را به قتل رسانده و مدت‌ها مخفی نمایند.

2- نگاه جوانمردانه مردان نسبت به زنان:

رفتار حمایتی مردان نسبت به زنان باعث می‌شود در واقعی که مردان بزه‌دیده‌ی زنان هستند از

روی جوانمردی موضوع را تعقیب نکنند. از سوی دیگر پلیس و ضابطین هم با این دید به زنان

بزهکار نگاه می‌کنند.

اما پولاک معتقد است علاوه بر جامعه و فرهنگ طبع زیست‌شناختی زنانه نیز در ارتکاب جرم

موثر است. پس او علاوه بر عوامل جامعه‌شناختی به عوامل زیست‌شناختی نیز توجه کرده است. در

مورد عامل جوانمردی باید گفت این عامل در سه مرحله‌ی اصلی فرآیند کیفری مداخله می‌کند:

افشاء و اعلام جرم، تعقیب و تحقیق و محاکمه و صدور حکم

اول- افشاء و اعلام جرم:

به دلایل زیر مردان معمولاً بزه‌دیدگی خود را از زنان به پلیس اعلام نمی‌کنند

- بخاطر تبعات حیثیتی آن (مثلاً در کلاهبرداری)

- خود مرد هم مجرم است (زنا)

- ضعف عقلی و جسمی مرد (بیمار و کودک)

قانون حمایت از کودکان و نوجوانان (1381) در زمینه‌ی کودک آزاری گفته برخی از افراد مکلف به اعلام جرم هستند اما نهاد خانواده را از این وظیفه مستثنی کرده است و این در واقع نقض غرض است. از سوی دیگر شورای نگهبان ماده‌ی 59 ق. م. ا. و ماده‌ی 1179 ق.م را از شمول کودک آزاری مستثنی کرده و این سوال را در ذهن‌ها بوجود آورده که تفاوت تنبیه بدنی با کودک آزاری در چیست؟

دوم- تعقیب و تحقیق:

زنان معمولاً با اغماض و گذشت مسئولین امر (ضابطین، بازپرس، دادستان و...) روبرو می‌شوند.

سوم- محاکمه و صدور حکم (بویژه در محاکمی که هیات منصفه حضور دارند).

این تبعیض و گذشت نسبت به زنان بزهکار علاوه بر مرحله‌ی قضایی به مرحله‌ی تقنینی هم کشیده شده است. مثلاً در قانون فرانسه (سابق) مجازات زنا محصنه برای زانیه کمتر از زانی بود. در قانون سابق ایران در زمینه‌ی مواد مخدر زنان از حکم اعدام معاف بودند و حبس می‌شدند. در قانون فعلی ما هم مثلاً عدم ثبت واقعه‌ی نکاح فقط برای مرد جرم محسوب می‌شود.

ایرادات وارده به نظریه «عامل جوانمردی»:

1- چنانچه تحقیقات را عمیق‌تر انجام دهیم چه بسا شدت و نحوه‌ی ارتکاب جرم معیار تخفیف باشد و نه جنس متهم و چه بسا دادگاهها برعکس، رویه‌ی زن‌ستیزی را در پیش گرفته و مجازات سنگین‌تری برای او در نظر می‌گیرند و اگر هم گاهی مجازات کمتر می‌دهند نه به علت جوانمردی آنها بلکه به این علت است که آنها معتقدند جای زن خانه است و نباید جای دیگر مثل زندان برود و.. کما این که در جرایم اطفال، دادگاهها متهمین مذکر را به حبس محکوم و دختران را معمولاً تسلیم خانواده می‌کنند.

2- این نگاه مربوط به زمانی است که سیستم عدالت کیفری در دست مردان بود. اما امروزه ما شاهد زنانه شدن محیط‌های پلیسی، وکلا و زندانها هستیم و تعدادشان با مردان برابر شده است. در چنین شرایطی آیا باز هم می‌توان از عامل جوانمردی صحبت کرد؟

2- بزهکاری پنهان غیرمستقیم زنان:

علمای حقوق بر این باورند که اگر تعداد زنان در بزهکاری کم است به این دلیل است که آنها حضور غیرمستقیم به شکل محرک، معاون و.. دارند. لومبروزو و فررو معتقدند رکن اصلی جرایم مردان انگیزه‌ی ناشی از زنان است. بدین ترتیب انگیزه، موتور محرک عنصر روانی است که در حقوق کیفری چندان جایگاهی ندارد. اما در مواردی مثل بند 3 م 22 ق.م.ا به آن پرداخته می‌شود. جرم‌شناس مثل یک فیلمبردار و حقوقدان مثل یک عکاس است. طبیعی است انگیزه در فیلم قابل ردیابی است اما در عکس نمی‌توان از آن اثری یافت.

3- جهت گیری کلی بزهکاری زنان⁴

4- تحول بزهکاری زنان

در مورد جرایم علیه اشخاص، دکترین اعتقاد بر این داشت که زنان بیشتر مرتکب جرم مسموم کردن می‌شوند. اما براساس آمار جنایی این دیدگاه تعدیل شده است. مثلاً طفل‌کشی از بین رفته (تقریباً) زیرا حق انتخاب زنان در امر بارداری افزایش یافته است. جرم مسموم کردن هم به دلیل تحول آداب و رسوم و تربیت زنان کاهش بسیار یافته است.

در مورد جرایم علیه اموال، دکترین اعتقاد داشت که زنان بیشتر مرتکب سرقت‌های ساده، کلاهبرداری و خرید و فروش اموال مسروقه می‌شوند و جرم‌شناسی هم این را تایید می‌کند. درخصوص چک بلامحل حضور زنان محسوس‌تر است.

در جرایم علیه خانواده مثل کودک‌آزاری، احراق و ... هم حضور زنان افزایش یافته اما در جرایم علیه عفت عمومی حضور او کاهش یافته (به عنوان معاون شریک).

اگر بخواهیم سیمای بزهکاری زنان را در آمار جنایی از یک سو و دکترین از سوی دیگر بررسی کنیم متوجه می‌شویم که این دو بر هم منطبق نیستند. حضور زنان در جرایم علیه اموال فقط در سرقت غالب است و در جرایم علیه اشخاص فقط در جرایم غیر عمدی محسوس است. این عدم انطباق به این دلایل است:

1- نظریات دکترین مبتنی بر بررسی میدانی نبوده است؛

2- تحولات جایگاه زن در جامعه و نگرش به زن؛

3- اصلاحات تقنینی؛

4- مشارکت زنان در کارهای قضایی و پلیسی.

⁴ - برای مطالعه این قسمت به جزوه بزهکاری زنان (تدوین توسط حسن قاسمی مقدم) در مجموعه CD مراجعه فرمائید.

به هر حال بسیاری از برداشت‌های کلی کتله، لومبروزو و فررو و پولاک در پرتو آمارهای جدید جابجا و رد گردیده است. اما در مقابل، مخالفان به رقم سیاه بزهکاری زنان استناد می‌کنند. در پاسخ به آنها هم می‌توان به تکنیک‌های سه‌گانه‌ی کشف رقم سیاه (خود اعترافی، شهادت بزه-دیدگان و مصاحبه با محکومین به حبس) استناد نمود.

در روش سوم، پژوهشگر به صورت حضوری با افراد گفتگو و اعتماد آنها را جلب می‌کند. مزیت مصاحبه این است که ایرادات مربوط به اشتباه و کذب جواب دادن را ندارد و محقق می‌تواند با به سخن درآوردن بزهکار اطلاعات گسترده‌ای راجع به جرم کشف کند.

نکته: در مورد روش دوم بحث جبران خسارت بزه‌دیدگان مطرح می‌شود که شامل جبران‌های مادی، جسمی، روانی، عاطفی و سمبولیک است. این روش با پیشگیری وضعی همزاد است.

8- جریان‌های فکری فمینیستی:

شکل‌گیری جریان‌های فمینیستی را می‌توان پس از ایجاد گفتمان رادیکالیستی در غرب دانست. توضیح این که گفتمان رادیکالیستی در غرب بعد از جنگ دوم شکل گرفت. چون دوران بعد از جنگ دوران سازندگی، کار و اشتغال بود و از طرفی مصرف‌گرایی تولید بالا را به همراه داشت. لذا نسل بعد از جنگ با نسل قبل از جنگ متفاوت بود. در همین زمان نوعی بحران سیاسی در غرب بوجود می‌آید و همزمان زنان نیز مطالبات خود از قبیل برابری حقوق با مردان را پی می‌گیرند (جنبش آزادی زنان).

بنابراین فمینیسم در تعریف کلی عبارت است از قبول روابط اختناق و انقیاد زنان و ضرورت ایجاد تغییر در آن. غیر از چند مورد استثنایی، معمولاً در جوامع مردسالاری حکم بوده و این امر

ریشه‌ی فرهنگی و بیولوژیک داشته است. به این معنی که زن همواره موجود ضعیف دانسته شده است.

در مقام مقایسه، جنبش‌های فکری در غرب همواره خودجوش و از سوی مردم شکل می‌گیرند اما جنبش‌های فکری در کشورهای جهان سوم اغلب از سوی دولت‌ها و تحت هدایت و کنترل آنها و به صورت مصنوعی ایجاد می‌شوند. در این میان جنبش فمینیستی هم از این قاعده مستثنی نبوده است. در ایران نیز، به عنوان یک کشور جهان سوم، جنبش مذکور با انقلاب سفید شاه آغاز و منجر به تصویب قوانینی در حمایت از زن و خانواده گردید (حق رای زن، حق طلاق زن، لزوم اجازه‌ی دادگاه برای تعدد زوجات مرد و...)

البته مردها و زن‌ها بعداً این قوانین را دور می‌زدند.

فمینیسم اورتودوکس یعنی آن وجه غالب و هسته‌ی اصلی فمینیسم. همچنانکه جرم‌شناسی اورتودوکس یعنی آن هسته‌ی اصلی جرم‌شناسی که به علت‌شناسی و جرم‌شناسی گذار از اندیشه به عمل مجرمانه معروف است.

8-1- جنبش فمینیسم لیبرال

بطور خلاصه، جنبش فمینیسم لیبرال به دور از افراط‌گرایی معتقد است که زنان بایستی با گذشت زمان و در یک جریان طبیعی به حقوق خود برسند و البته باید از خشونت پرهیز کنند. لیبرالیسم به طور کلی، معتقد است که انسان موجودی است مجهز به قابلیت‌ها و استعداد‌های ذهنی و روانی از قبیل منطق و تفکر. انسانها صرفنظر از جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند دارای این استعدادها هستند و این استعداد یک عقلانیت اقتصادی است. به این معنی که انسانها انتخاب و

گزینه‌های خود را برحسب امکانات و وسایلی که در اختیار دارند و از سوی دیگر، برحسب آثار مثبت و منفی که بر انتخابهای آنها مترتب است انجام می‌دهند.

در حقوق کیفری، جرمی بتنام با رویکرد اقتصادی به مساله بزهکاری پرداخته است. وی در نظریه‌ی حسابگری جزایی خود معتقد است که همانطور که یک تاجر به محاسبه‌ی سود و زیان خود در اعمال تجاری می‌پردازد مجرم هم به محاسبه‌ی میان هزینه‌ها و منافع مترتب بر عمل مجرمانه می‌پردازد. در تفکر لیبرالیستی توسل به دولت باید به حداقل ممکن برسد. در واقع این مکتب در پاسخ به این سوال که معیار مداخله و عدم مداخله‌ی دولت چیست به تفکیک فضای عمومی و فضای خصوصی می‌پردازد. فضای خصوصی فضایی است که دولت نمی‌تواند در آن مداخله کند. بالعکس در فضای عمومی دولت حق مداخله دارد. حقی که افراد نسبت به فضای خصوصی خود دارند در حقوق بشر تحت عنوان حق خلوت یا حریم خصوصی ذکر می‌گردد.

اما در مورد گستره‌ی فضای آزاد باید گفت این امر به جوهره و ایدئولوژی حکومت بستگی دارد. در نظام‌های توتالیتر (اقتدارگرای فراگیر) تمایل به این است که فضای آزاد شهروندان محدود باشد و دولت در تمام زمینه‌ها مداخله کند اما در نظام‌های لیبرال مداخله‌ی دولت باید به حداقل برسد و فقط در حد معقول و محدود و ضروری در زندگی مردم مداخله کند.

همچنین در تفکر لیبرالیسم، اصل بر اقتصاد آزاد است و از آنجا که این امر آثار سوئی در پی دارد، دولت باید شهروندان را در برابر آثار سوء اقتصاد آزاد حمایت کند؛ این امر با برقراری حداقل مستمری، بیمه رایگان، تغذیه‌ی رایگان و... صورت می‌گیرد. دولت رفاه نمونه‌ی یک دولت آرمانی لیبرالیستی است. همچنین در تفکر لیبرالیسم بر آموزش تاکید زیاد می‌شود چرا که امکان موفقیت و بهره‌مندی افراد جامعه منوط به آموزش است.

و اما فمینیست‌های لیبرال:

آنها به اصول برابری، آزادی و عدالت ملحق شدند و خواستار این مفاهیم در مورد زنان شدند. آنها معتقدند زنان از هوش و استعدادی برابر مردان برخوردار هستند و این طرز تلقی در مورد آنها که دارای هوش کمتر هستند ناشی از فضای بسته‌ی محیط‌های فرهنگی سنتی است. لذا خواستار برابری سیاسی و حقوقی با مردان شدند. در این گفتمان همچنین صحبت از استقلال اقتصادی زنان و برابری اقتصادی آنها نیز شده است: در برابر کار مساوی حقوق مساوی. ایشان طرفدار استقرار جامعه‌ی دو جنیستی هستند.

بنابراین فمینیسم لیبرال ارزش‌های مردانه را نفی نمی‌کند بلکه نوعی گفتمان معتدل و مسالمت‌آمیز را ترویج می‌کند. این گفتمان به مرور زمان منجر به دستیابی به حقوق برابر برای زنان شده است. فمینیسم لیبرال از طریق مبارزات سیاسی در پی دستیابی به برابری عملی و قانونی است. در کشورهای لیبرال دستیابی زنان به حقوق برابر زمان زیادی برده است. اما برابری حقوقی و قانونی با برابری عملی متفاوت است.

انتقاد به فمینیسم لیبرال:

دولت و جامعه‌ی مبتنی بر ارزش‌های مردانه هیچگاه در این نگرش زیر سوال نمی‌رود. بنابراین نمی‌توان این گفتمان را دارای نظراتی ریشه‌ای و بنیادین در مورد جوامع مردانه دانست. بلکه در این گفتمان با حفظ شرایط موجود سعی در کسب حقوق برابر می‌شود. به عبارت دیگر آنها طرفدار مبارزه با مردان برای کسب حقوق برابر نیستند بلکه طرفدار حرکتی غیرسیاسی و مسالمت‌آمیز در این راستا می‌باشند.

8-2- جنبش فمینیسم مارکسیست

کارل مارکس - صاحب سرمایه - جامعه‌ی لیبرالیستی را به باد انتقاد گرفت و تز تخریب حکومت‌های بورژوازی را مطرح کرد و به جای دولتهای سرمایه‌دار، جوامع کاگر محور را پیشنهاد نمود. دیدگاه‌های مارکسیسم را مردان گسترش دادند اما فمینیست‌ها از این دیدگاه برای تبیین شرایط زنان در جوامع غربی استفاده کردند.

برداشت مارکسیست‌ها از ماهیت انسانی با بینش لیبرال ماهیتا متفاوت است. از نظر مارکسیست - ها موجودات انسانی خود را با یک ویژگی از دنیای حیوانات جدا می‌کنند و آن ویژگی تولید است. تفاوت انسانها با حیوانات در آثار مترتب بر کار و فعالیت‌های انسانی است. کار و فعالیت انسانی دنیا را تغییر می‌دهد، کار فیزیکی آگاهانه و فعالیت مشترک انسانها منجر به دگرگونی جامعه و پاسخ به نیازهای انسانی می‌شود. از آنجا که فکر انسان با توجه به تولیدات او حالت می‌گیرد خصوصیات کلی یک جامعه هم با توجه به تولیدات بشری و ابزار تولید شکل خاصی به خود می‌گیرد.

بنابراین متغیرهایی مثل ابزار تولید، تولیدات و فعالیت‌های جهت‌گیری شده برای تولید، ویژگی‌های یک جامعه را مشخص می‌کند و همین متغیرها هستند که جوامع مختلف را در طول تاریخ از همدیگر متمایز کرده‌اند. مثل تفاوتی که میان جوامع برده‌داری با جوامع سرمایه‌داری وجود دارد. در جوامع طبقاتی، طبیعت انسانها نه تنها به وسیله‌ی شیوه‌ی تولید آنها مشخص می‌شود بلکه با توجه به جایگاهی که در جامعه به آنها داده شده است نیز تبیین می‌شود. پس در چنین جوامعی افراد مربوط به یک طبقه دارای خصوصیات مشترکی هستند که آن خصوصیات مشابه را همیشه باز تولید می‌کنند.

در دیدگاه مارکسیستی، یک طبقه سرمایه و وسایل تولید را کنترل می‌کند و از طرفی وسایل تولید اقتصادی بر روی تولید اندیشه و فکر هم تاثیر می‌گذارند. یعنی اندیشه‌های مذهبی، علمی، هنری و.. همگی ارتباط تنگاتنگ با ابزار تولید و طبقه‌ای که این ابزار را کنترل می‌کند دارند. البته این دیدگاه خیلی مادی‌گرا است. چرا که معتقد است طبقه‌ی اقلیت حاکم طبیعت انسان و نحوه‌ی تفکر او را تعیین می‌کند. پس ما شاهد یک نوع از خود بیگانه کردن انسانها توسط طبقه‌ی سرمایه-دار در جوامع بورژوازی هستیم. تعارض منافع در جوامع سرمایه‌دار ناشی از خودخواهی و خودمحوربینی افراد نیست. بلکه ناشی از تعارضی است که منافع طبقه‌ی بورژوا را در برابر منافع طبقه‌ی زحمتکش قرار داده و این تعارض از ابتدا قابل پیش‌بینی بوده است. طبقه‌ی حاکم برای این که برتری خود را حفظ کند بایستی همواره آن شیوه‌های فکری خود را باز تولید کند. طبیعتاً این باز تولید با مقاومت طبقه‌ی فرودست مواجه می‌شود. طبقه‌ی حاکم برای حفظ موقعیت خود مجبور است از ابزارهای حقوقی و ضمانت اجراهای قانونی استفاده کند یا از طرق دیگری به قلع و قمع طبقات فرودست پردازد.

از طرف دیگر، طبقه‌ی فرودست برای این که طبقه‌ی بورژوا را از بین ببرد و وسایل تولیدی را در اختیار بگیرد باید دولت را از بین ببرد چرا که دولت وسیله‌ی موفقیت طبقه‌ی بورژوا بوده است. و اما فمینیسم مارکسیستی:

انقیاد زنان در جوامع سرمایه‌داری ناشی از شکل‌گیری جامه‌ی طبقاتی است. زن از نظر تولید و مشارکت در تولید با اصول حاکم بر تقسیم کار در جوامع بورژوازی مواجه است. تقسیم کار از اصل «تقسیم کار جنسی» تبعیت می‌کند و البته این اصل با اصل تقسیم جنسیتی کار متفاوت است. در تقسیم جنسی کار ملاحظات جسمانی مرد و زن مطرح است اما در تقسیم جنسیتی کار ملاحظات غیرجسمانی زنان و هویت اجتماعی آنان مورد توجه است.

مطابق اصل تقسیم جنسی کار، زن به علت خصوصیات بیولوژیک خود نمی‌تواند مانند مرد وارد بازار کار گردد و در آن تاثیر گذارد. مردان تولیدات اساسی جامعه را انجام می‌دهند پس ابزار تولید را تصاحب می‌کنند و بالتبع برای آنها برنامه‌ریز کرده و معیار تقسیم جنسی کار را تعریف می‌نمایند و اینگونه است که مردان به طور غیرمستقیم کنترل نهاد خانواده را برعهده می‌گیرند و زنان متکفل کارهای خانگی می‌شوند.

از دیدگاه فمینیسم مارکسیست، طبقه‌ی حاکم تلاش کرده است که خانه‌داری را به عنوان یک شغل معرفی کند. چرا که طبق اصل تقسیم جنسی کار، مردان باید به مشاغل عمومی و بیرون از خانه بپردازند و زنان نباید در مشاغل عمومی حضور داشته باشند. لذا چون سهم زنان در تولید کم است انقیاد امری حتمی است.

در جوامع سرمایه‌داری به تدریج تک همسری حاکم می‌شود چون شکلی از خانواده است که تابع ملاحظات اقتصادی و مالکیت خصوصی می‌باشد. به عبارت دقیق‌تر چون هر چه همسران یک مرد بیشتر باشند تقسیم اموال او بیشتر می‌شود، پس تمایلاتی در جهت همزیست (دوست دختر) ایجاد شده است. چرا که دوست دختر هیچ حقی نسبت به سرمایه و اموال خانواده ندارد. از منظر تفکر فمینیسم مارکسیست، زنان در جامعه سرمایه‌داری به دلایل ذیل مورد ظلم مضاعف قرار می‌گیرند:

- 1- با توجه به خصوصیات بیولوژیکی زنان، کارآیی آنها کمتر است. مثلا برای بارداری نیاز به مرخصی دارند و تقسیم جنسی کار باعث می‌شود آنها از بازار کار محروم شوند؛
- 2- اصولا حتی در شرایط برابر هم جوامع سرمایه‌داری زن را از محیط کار عمومی طرد می‌کنند و کارهای عمومی را مخصوص مردان می‌دانند. لذا این نگرش جنسی نسبت به تقسیم کار باعث

شده است که زن در حوزه‌ی خانواده شاغل محسوب شود. فمینیست‌های مارکسیست معتقدند رابطه‌ی زن و شوهری یک رابطه‌ی فئودالی و ارباب رعیتی است که طبق آن مرد در ازای حمایت مادی از همسرش می‌خواهد که به او خدمات دهد و از خودگذشتگی داشته باشد.

آنچه در این دیدگاه حائز اهمیت است مادی‌نگری و اقتصاد‌نگری آن می‌باشد چرا که تحلیل‌های آن بیشتر حول اقتصاد و سرمایه می‌گردد. این دیدگاه به طور قطع زوایایی را در جهت مظلومیت زنان آشکار کرده است.

اما ایرادات:

فمینیسم مارکسیست یک پیشنهاد جامع در جهت رفع ستم‌دیدگی زنان ارائه نکرده است. از طرفی این دیدگاه به شدت تک بعدی است و بیشتر حول مسائل اقتصادی به تحلیل می‌پردازد. علاوه بر این پیشنهادهای ارائه شده از سوی طرفداران آن مبارزاتی و سیاسی است. ضمن این که در نظام‌های کمونیستی ما شاهد جوامع عادی از جرم نبوده‌ایم زیرا پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و آشکار شدن آمار جنایی در این کشور مشخص شد که در دوران مارکسیستی هم بزهکاری وجود داشته اما دولت آن را «جرم» تلقی نمی‌کرد. بلکه آنرا ناشی از تهاجم فرهنگی و باقیمانده‌های نظام سرمایه‌داری می‌دانسته است.

* در جامعه‌شناسی جنایی، مارکسیست‌ها جوامع را به لایه‌ی زیربنا و روبنا تقسیم می‌کنند. منظور از زیربنا اقتصاد است و روبنا آن دست از نیازها و ساختارهایی هستند که از زیربنا نشأت می‌گیرند و در جهت آن حرکت می‌کنند.

8-3- فمینیسم رادیکال

رادیکالیزم یک مفهوم عمده در جامعه‌شناسی سیاسی آمریکایی و اروپایی است که البته معنای آمریکایی آن با معنای اروپایی آن متفاوت است.

رادیکالیزم در جامعه‌شناسی آمریکایی به معنای مخالفت بنیادین با نهادهای موجود و هیات حاکمه و فرهنگ سیاسی حاکم و در یک کلمه همان انقلاب است. اما در جامعه‌شناسی اروپایی منظور از آن یک گفتمان مسالمت‌آمیز با حفظ شرایط موجود و در واقع همان رفورمسیسم است. بنابراین رادیکالیزم در جامعه‌شناسی سیاسی آمریکا رنگ و بویی از مارکسیسم دارد و این به علت آن است که اندیشه‌ی مارکس از طریق مهاجرت اروپائیان به آمریکا منتقل شد.

جرم‌شناسی رادیکال:

در جرم‌شناسی رادیکال بر دو دسته از حقوق بشر تاکید می‌شود:

1- حقوق مدنی و سیاسی

2- حقوق اقتصادی / اجتماعی و فرهنگی

جرم‌شناسان رادیکال معتقدند که ما می‌توانیم نقض حقوق مدنی و سیاسی افراد را که نوعاً توسط عمال حکومت علیه مردم عادی ارتکاب می‌یابد جرم بدانیم. به این ترتیب جرائم می‌تواند شامل رفتارهایی باشد که دولت علیه افراد مرتکب می‌شود. در اینجا سخن از بزهکار دولتی به میان می‌آید که از طریق قوانین خود انواع حقوق شهروندی را نقض می‌کند.

علاوه بر نسل اول حقوق بشر (حقوق مدنی و سیاسی) دولت‌ها می‌توانند نسل دوم حقوق بشر (حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی) را نیز نقض کنند: دولت با داشتن امکانات، حداقل معیشت

مردم و امکانات رایگان جهت تحصیلات اولیه را برای آنان تامین نکند. یا دولت به جای توجه به امر پژوهش و بهداشت به تسلیحات نظامی نظر داشته باشد.

فمینیسم رادیکال: این جریان در دهه‌های 60 و 70 در خصوص مسائل زنان شکل گرفت. زنان رادیکال ابتدا مطالعاتشان را از تجربیات و برداشت زنان نسبت به مسائل اجتماعی و طرز تلقی زنان آغاز کردند و نظریه پردازان این جنبش در مرحله اول، نظراتشان را درباره‌ی طبیعت انسان اعلام کردند. علاوه بر این رادیکالها در ابتدا جامعه‌ی دو جنسیتی را پذیرفتند و وجود مردان را انکار نکردند. اما به تدریج به این نتیجه رسیدند که امتیازات بیشتر مردان بخاطر ظلم و ستم آنان نسبت به زنان است. برخی علت ستمدیدیگی زنان را در بیولوژی آنها و وضعیت بودنشان جستجو کردند. اما از سالهای 70 عده‌ای معتقد شدند که باید بیولوژی مردان را علت ستمدیدیگی زنان دانست: آثار هورمونی جنسی مردان بر مغز آنها.

برخی دیگر از فمینیست‌های رادیکال بیان داشتند که مردان از آنجا که نمی‌توانند به یک موجود حیات بدهند پس خصوصیات مرتبط با مادر بودن مثل عاطفه و مهر را ندارند. لذا مرتکب ظلم و ستم می‌شوند. فمینیست‌های رادیکال فرانسوی و برخی از آمریکایی‌ها معتقد شدند که زن، زن زائیده نمی‌شود بلکه طی یک فرآیند تاریخی زن می‌شود. در این تئوری، جسم و اندام زن و تفاوت‌های بیولوژیکی او حاصل یک فرایند تاریخی است نه یک امر طبیعی. در چنین شرایطی مردان به زنان ظلم می‌کنند زیرا همه‌ی زنان در جوامع پدرسالار زندگی می‌کنند.

فمینیست‌های فرانسوی همچنین می‌گویند جامعه‌ی پدرسالار در خصوصیات زن و مرد موثر است.

این جنبش (فمینیسم رادیکال) اولین جنبشی است که سعی می‌کند دنیا را از زاویه‌ی دید زنان مطالعه کند و این مساله را ثابت نماید که دنیا تا بحال دغدغه‌ای غیر از انقیاد زن نداشته است.

رادیکالها همه‌ی امور را به بحث‌های سیاسی ربط می‌دهند و وظیفه‌ی خود می‌دانند که سلطه‌ی مردان و اشکال آن را نشان دهند. برخی از آنها قائل به تساوی ذاتی زن و مرد و برخی دیگر (افراطی‌ها) متمایل بر برتری ذاتی برای زنان هستند.

فمینیست‌های رادیکال برخی به دولت، برخی به سیستم اقتصادی و برخی به خشونت و برخی هم به کنترل و اشراف مردان بر زبان و شناخت، به عنوان علت مردسالاری، تاکید می‌کنند. منظور از این آخری همان ضمائر مذکری است که در زبانها استفاده می‌شود: il, he, ...

نظر فمینیست‌های رادیکال (پیشنهادات)

برای پایان دادن به ستم‌دیدی زنان باید در ساختار اجتماعی یک تغییر بنیادی صورت گیرد. پس باید یک سازمان و تشکیلات مجزایی را در جامعه برای زنان ایجاد کنیم. رادیکال‌های افراطی حتی سخن از هم جنس‌بازی زنانه (*Lesbianism*) به میان می‌آورند تا از نظر جنسی دیگر به مردان نیاز نباشد.

بنابراین هر گونه سیاست آزادسازی زنان باید با شکل‌گیری تشکل‌های زنان و سازماندهی مستقل زنان صورت گیرد و به این ترتیب یک فرهنگ خاص زنان شکل گیرد به طوری که این فرهنگ خاص به تدریج به فرهنگ مردسالاری خاتمه دهد. آنها به جای اقدامات جمعی گسترده معتقد به اقدامات فردی و گروهی سازماندهی شده و مرحله‌ای هستند.

انتقادات وارد بر فمینیسم رادیکال:

1- جنبش آنها یک جنبش عملگراست نه نظری؛

2- آنها معتقد به خصومت مردان با زنان و لزوم تفکیک زنان از آنها هستند؛

3- می‌گویند مظلومیت زنان جنبه‌ی عمومی دارد حال آن که تاریخ این را نمی‌گوید. در گذشته جوامع زن‌سالار هم داشته‌ایم؛

4- آنها می‌گویند علت ظلم مردان در بیولوژی آنها نیست بلکه در قدرتی است که ناشی از جوامع پدرسالار می‌باشد اما باید گفت همه‌ی ستم‌ها ناشی از جامعه‌ی پدرسالار نیست؛

5- اعتقاد به یک نوع جبر بیولوژیکی و تاریخی دارند:

«بیولوژیکی» به این معنی که عده‌ای از آنها معتقدند تفاوت زن و مرد یک امر پیش ساخته است. «تاریخی» به این معنی که عده‌ای بر این باورند که «زن شدن» در بستر تاریخ اتفاق افتاده است. فمینیست‌های رادیکال به خشونت جنسی و خانگی اشاره کرده‌اند اما نظام‌های کیفری دنیا امروزه با ابداع اصطلاح «خشونت جنسیتی» از آنها هم فراتر رفته‌اند. اصطلاح اخیر شامل هر دو خشونت فوق‌الذکر می‌شود اما هیچکدام از آنها نیست.

9- رویکرد فمینیست‌ها نسبت به بزهکاری

اکنون به نقد تحلیل‌های مربوط به بزهکاری زنان از دید فمینیست‌ها می‌پردازیم:

فمینیست‌ها از سالهای 1970 سکوت جرم‌شناسی درباره‌ی بزهکاری زنان را مورد نقد قرار دادند. چرا که به اعتقاد آنها یک رویکرد تبعیض‌آمیز فمینیست به زنان وجود داشته به گونه‌ای که هیچگاه زنان به عنوان تابعان حقوق کیفری مطرح نبوده‌اند. منظور از تابعان حقوق کیفری اشخاصی است که هم دارای تکلیف و هم دارای حقوق هستند. این در حالی است که اشیاء حقوق کیفری موجوداتی هستند که در برابر حقوق کیفری حالت منفعل دارند. به اعتقاد فمینیست‌ها زنان در فرآیند کیفری وارد نمی‌شوند و این بنخاطر رویکردهای مردانه‌ی جرم‌شناسی کلاسیک است.

فمینیست‌ها می‌گویند جرم‌شناسی تحقیقی و اثباتی (کلاسیک) یک جرم‌شناسی مردمدار بوده است. بعد از جرم‌شناسی تحقیقی شاهد نگرشی هستیم که آزادسازی زنان در جامعه را با افزایش آمار جنایی آنها همزمان می‌داند. فمینیست‌ها در مقام اعتراض به نگرش‌های کلاسیک در جرم‌شناسی گفته‌اند این نگرش‌ها مبتنی بر نظریه‌های گذار از اندیشه به عمل یا نظریه‌های جرم‌شناسی واکنش اجتماعی هستند.

طبق جرم‌شناسی گذار از اندیشه به عمل، آنچه که فرد را به ارتکاب جرم سوق می‌دهد خصائص فردی دور و نزدیک او هستند. خصائص فردی دور همان شخصیت مجرمانه‌ی بزه‌کار است که در طول زمان شکل می‌گیرد و خصائص فردی نزدیک همان وضعیت پیش جنایی یا عامل پویای ارتکاب جرم است. به عبارت دیگر ارتکاب جرم یک عامل پویا (وضعیت پیش جنایی) و یک عامل ایستا (شخصیت مجرمانه) دارد.

بنابراین جرم‌شناسی کلاسیک اولاً یک جرم‌شناسی خرد است ثانياً گزاره‌های خود را بر پایه‌ی پیش داوری‌ها بنیان نهاده و لذا به جبریت جرم معتقد است. بدین ترتیب جرم‌شناسی کلاسیک نیازهای زنان را پاسخ نمی‌دهد چرا که مبتنی بر این فرض است که جامعه یک ارزش است و باید همینگونه حفظ شود. آنچه باید اصلاح شود مجرم است.

بنابراین سعی بر آن است-در جرم‌شناسی کلاسیک- که اندیشه‌ی باز اجتماعی کردن مجرمین منطقی جلوه کند در نتیجه این افراد هستند که زیر سوال می‌روند. جرم‌شناسی کلاسیک موجب آزادسازی افراد نمی‌شود. همچنین این نوع جرم‌شناسی جرایم ارتكابی زنان و مردان را با توجه به خصائص فردی و طبیعت آنها تبیین و توجیه می‌کند حال آن که ساختارهای اقتصادی، اجتماعی تاثیر عمده‌ای بر خصائص فردی می‌گذارد.

در جرم‌شناسی کلاسیک زنان دارای طبیعت مشترک با مردان تلقی شده‌اند، بدون این که واقعا چنین باشد، به همین علت در حکم مردان قلمداد و مورد بی‌توجهی قرار گرفته‌اند. چون تحولات زنان در بستر تاریخی آنها مورد توجه قرار نگرفته است، جرم‌شناسان کلاسیک معمولا خصائص زنان را با خصائص جسمانی آنها مرتبط دانسته و شخصیت مجرمانه‌ی او را براین مبنا تحلیل کرده‌اند. جرم‌شناسان فمینیست معتقدند که هویت اقتصادی و فرهنگی زن مورد توجه قرار نگرفته و زن در حد طبیعت جسمانی خود تنزل یافته است. وقتی سخن از طبیعت جنسی به میان می‌آید خصوصیات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی زنان مورد توجه قرار نمی‌گیرد. اما وقتی اصطلاح جنسیت به کار برده می‌شود در کنار خصوصیات جنسی به این خصوصیات نیز توجه می‌شود.

باید گفت که طبیعت جنسی زنان حتی می‌تواند تحت تاثیر محیط جغرافیایی قرار گیرد. چنان که مثلا دختران عربستانی زودتر از دختران سوئدی بالغ می‌شوند. با تمام این اوصاف، در جرم‌شناسی کلاسیک، فعالیت جنسی زنان تمام سرنوشت او را مورد تاثیر قرار می‌دهد و منجر به منفعل شدن حیات اجتماعی زنان می‌شود که این امر از نظر جرم‌شناسان فمینیست قابل انتقاد است.

ایراد دیگر فمینیست‌ها این است که در تحقیقات جرم‌شناسی کلاسیک زن از نظر روانی موجودی منفعل تلقی شده که دارای خصائصی چون طبقه‌ی اجتماعی پایین و تجمل پرستی است. افزون بر این زنان موجوداتی تصور شده‌اند که فقط قوه‌ی جنسی مردان را تحریک می‌کنند. جرم‌شناسان فمینیست بر این باورند که نظرات مذکور جملگی دیدگاه‌های ذهنی بوده‌اند که بدون توجه به ابعاد اجتماعی شخصیت زن وارد تحقیقات جرم‌شناسی کلاسیک شده‌اند فلذا به لحاظ تک بعدی بودن قابل انتقاد هستند.

پولاک معتقد بود که زنان به اندازه‌ی مردان توانایی ارتکاب جرم دارند اما به لحاظ فرهنگی و تربیت مردان (که بر سیستم عدالت کیفری حاکم هستند) و قدرت بر پنهان کاری (به لحاظ

خصوصیات فیزیولوژیک آنها) موفق به فرار از عدالت کیفری می‌شوند. پولاک نظریات سنتی راجع به بزهکاری زنان را سراسر پیش‌داوری و گاهی خرافات می‌داند.

فمنیست‌ها در اعتراض به پولاک می‌گویند در نظریات او ساختار جامعه و وضع موجود زیر سوال نمی‌رود و لذا دیدگاه وی یک دیدگاه اصلاحی است نه انقلابی.

فمنیست‌ها، همچنین به لزوم توجه به بسترهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که زن در آن زندگی می‌کند و بزه در آن ارتکاب می‌یابد نیز اشاره می‌کنند. مثلاً در حقوق ایران مرد رئیس خانواده و موظف به پرداخت نفقه می‌باشد و در عین حال حق طلاق نیز ابتدائاً مخصوص شوهر است. بنابراین در این بستر به مرد توجه شده است. فمنیست‌ها معتقدند که در تحلیل بزهکاری زنان بایستی به این ساختارها نیز توجه گردد. بنابراین فمنیست‌ها دچار همان افراطی می‌شوند که در جرم‌شناسی کلاسیک وجود داشته است. آنها بزهکاری زنان را موضوع مستقلی قلمداد می‌کنند و معتقدند که ساختارهای اجتماعی تاثیر متفاوتی نسبت به زنان دارد. آنها چنان افراط می‌کنند که خواستار تشکیل یک دستگاه قضایی مستقل برای زنان می‌شوند.

این نگرش‌های افراطی باعث بروز تغییراتی در نظام کیفری شده است:

1- شکل‌گیری زنان پلیس؛ پلیس زنان یعنی پلیس ویژه‌ی زنان که در پرتو نظریه‌های فمنیستی ایجاد شد با زنان پلیس که نتیجه‌ی حضور گسترده‌تر زنان در نظام کیفری می‌باشد فرق دارد. زنان پلیس در جرایم مردان نیز دخالت می‌کنند.

2- گسترده شدن چتر حمایتی حقوق جزا در مورد زنان از طریق جرم‌انگاری جراثمی که بزه دیده‌ی آنها را زنان تشکیل می‌دهند: خشونت خانگی، ایذاء کلامی زنان و..

3- ایجاد مراجع قضایی خاص جهت رسیدگی به خشونت‌های جنسی و تاسیس منصب قضایی با عنوان قاضی خشونت خانگی یا قاضی خشونت جنسی.

4- اندیشه‌ی تاسیس مجازاتهای جایگزین و غیرسالب آزادی متناسب با فیزیولوژی زنان.

* تحت تاثیر دیدگاهی فمینیستی، کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان (1979) و پروتکل مبارزه با قاچاق انسان به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید. همچنین قسمت 3 بند 8 ماده‌ی 36 کنوانسیون مشتمل بر اساسنامه‌ی دیوان بین‌المللی کیفری به نسبت عادلانه‌ی قضات زن و مرد اشاره کرده است که یکی از موانع الحاق ایران به این کنوانسیون می‌باشد زیرا طبق قوانین ما زن نمی‌تواند قاضی صدور حکم باشد. به هر حال این تحولات نتیجه‌ی دیدگاههای فمینیستی است.

مبحث دوم - روسپیگری

روسپیگری به عنوان یک جرم علیه کرامت انسانی فرد مطرح است. در پدیده‌ی روسپیگری مقام انسان به یک شیء که ما به ازاءمادی دارد تنزل می‌یابد. در این جرم که یک خریدار، یک فروشنده، یک مبلغ و یک قواد وجود دارد، انسانیت مورد خدشه واقع می‌شود.

روسپیگری به عنوان یکی از اشکال مهم برده‌داری مطرح است. عده‌ای آنرا به عنوان یک شغل و فعالیت که دارای کارکرد اجتماعی است و نیاز برخی را برطرف می‌کند مطرح کرده‌اند. با این وجود، این پدیده به عنوان یک فعالیت شغلی با ایراداتی روبروست:

1- در انتخاب شغل، انسان حق انتخاب دارد و در پی درآمد است اما در روسپیگری اگر چه فرد در پی کسب درآمد است اما انتخاب او اصلاً نقشی ندارد و با هر کس در جهت کسب درآمد رابطه برقرار می‌کند؛

- 2- در روسپیگری، قواد بیشترین بهره را از شخص روسپی می‌برد و این برخلاف شغل است. قواد بدون این که کاری انجام دهد بیش از نصف درآمد روسپی را از او می‌گیرد؛
- 3- هر شغل و حرفه علاوه بر تامین نیازهای مادی فرد به او هویت و اعتبار می‌بخشد و هر چه این شغل انعکاس اجتماعی قوی‌تری داشته باشد صاحب آن از هویت و اعتبار بیشتری برخوردار خواهد بود. ولی فحشاء نه تنها به روسپی هویت نمی‌دهد بلکه او را قربانی می‌کند.
- 4- پذیرفتن فحشاء به عنوان یک شغل یعنی فدا کردن انسان و این خلاف کرامت انسان است. در برخی کشورها، روسپیگری به استناد «حق متفاوت زیستن» به عنوان شغل تلقی شده است. دولت از روسپی مالیات می‌گیرد و در عوض به او خدمت می‌دهد. یکی از این خدمات جرم‌انگاری قوادی است که در همه‌ی کشورها اشکال مختلف آن جرم‌انگاری شده است.
- بنابه یک تعریف کلاسیک، روسپیگری فعلی است که به موجب آن یک عمل جنسی به عنوان ما به ازاء ارائه یا تقاضا می‌شود. عده‌ای از جرم‌شناسان گفته‌اند که روسپیگری عبارتست از فعل قبول یا پیشنهاد روابط جنسی لذت‌طلبانه در ازاء پول بدون این که این رابطه‌ی جنسی همراه با عاطفه و عشق باشد و اگر هم همراه عاطفه و عشق باشد کم رنگ و گذراست.
- بنابراین تعریف مذکور سه رکن دارد:
- 1- صرف عرضه و تن فروشی
 - 2- عمل جنسی که منجر به اطفاء شهوت شود.
 - 3- جنبه‌ی مالی و اقتصادی

1- تفاوت‌های فحشاء و زنا

- 1- رابطه‌ی مادی و مبتنی بر خودفروشی در روسپیگری در زنا وجود ندارد بلکه رابطه‌ی دو زناکار ممکن است مبتنی بر عشق و علاقه باشد؛
- 2- زانیه و زانی با هم رابطه‌ی مستمر دارند طوری که زانیه دنبال مرد دیگری نیست اما زن روسپی با هر مردی رابطه برقرار می‌کند؛
- 3- بهداشت و اصول آن در زنا رعایت می‌شود اما در روسپیگری خیر
- 4- در زنا ثالثی بین زن و مرد واسطه نمی‌شود اما در روسپیگری قواد از این رابطه امرار معاش می‌کند.

2- دلایل ضرورت بررسی پدیده‌ی روسپیگری

- 1- ملاحظات لومبروزو و جرم‌شناسان زیستی و فیزیکی در رابطه با فحشای زنان؛
 - 2- در کشور ما به علت بیکاری روسپیگری تبدیل به یک مساله کلان و چون یک آتش زیر خاکستر شده است؛
 - 3- فحشاء و روسپیگری در قانون ما تعریف ندارد و ق.م.ا در مورد آنها مطلبی نگفته است.
 - م 639 ق.م.ا به تعریف فساد و فحشاء پرداخته.
 - در ماده‌ی 1 ق مبارزه با قاچاق انسان آمده است:
- «وارد کردن، خارج کردن و ترانزیت افراد به طور مجاز و غیرمجاز با سوءاستفاده از موقعیت خود به قصد فحشاء برداشت اعضا و جوارح و بردگی جرم است».
- بنابراین قانون مذکور هم به تعریف فحشا اشاره نکرده است. بنابراین باید دید روسپیگری و فحشا چیست و چه تفاوت‌هایی با زنا دارد.

4- بین‌المللی شدن روسپیگری و همراه شدن آن با بردگی جنسی، یعنی زنان به عنوان خدمتکار و یا همسر به خدمت و ازدواج دیگری درمی‌آیند و هدف بهره‌برداری جنسی و کسب درآمد است. (جرایم علیه کرامت انسانی و علیه بشریت)

3- تحول اشکال سنتی فحشاء

امروزه روسپیگری خاص زنان نیست و دامن مردان و اطفال را نیز گرفته است. امروزه فحشا و قوادی ذیل عنوان اشکال جدید برده‌داری و تحت عنوان بهره‌کشی جنسی مطرح و علاوه بر زنان، مردان و اطفال را هم شامل می‌شود. از طرفی پدیده‌ی pornography (هرزه‌نگاری)، تجارت و داد و ستد صور قبیحه و کسب درآمد از آنها در ارتباط با جرایم روسپیگری مطرح است. علاوه بر اینها، امروزه ازدواج‌هایی داریم که در واقع به روسپیگری ختم می‌شود. ازدواج‌های صوری که در آنها دختران دیگر راه بازگشت به خانه ندارند و بزه‌دیده‌ی مضاعف می‌شوند.

4- رویکرد نظام‌های حقوقی نسبت به پدیده فحشا و آثار آن

روسپیگری پدیده‌ای کهن است و با وجود طرد این اعمال باز هم در طول تاریخ وجود دارد. در تاریخ حقوق کیفری، در قانون هیتی‌ها، در ماده‌ی 194 رابطه با روسپی جرم شناخته نشده و مجازات ندارد. این قوانین به 1700 و 1800 قبل از میلاد اختصاص دارد.

اما موضع نظام‌های حقوقی کنونی دنیا نسبت به این پدیده چیست؟

1- نظام‌های منع‌گرا و جرم‌انگار؛ هر سه کنشگر یعنی روسپی، مشتری و قواد مجرم هستند؛

2- نظام‌های العاقر، جرم‌زدا؛

3- نظام‌های قانونمندساز؛ در این نظام‌ها پدیده‌ی فحشا جرم نیست بلکه انحراف اجتماعی است و حالت بینابینی دارد و روسپی تحت نظارت است.

در چنین سیستمی قوادی و بهره‌کشی جرم و بهره‌کش مجرم است، اما مشتری مجرم نیست. در نظام الغاگری روسپی و مشتری مجرم نبوده لیکن قواد مجرم است. در این نظام، بدیهی است روسپیگری یک عمل زشت و قبیح است ولی تعقیب قانونی ندارد. در نظام‌های قانونمندسازی هر عملی از جانب زن برای جلب مشتری یک نوع خلاف است.

امروزه پدیده‌ی روسپیگری صنعت جهانی شده و دست کمی از مواد مخدر ندارد. ما توریسم جنسی داریم که به کشورهایی مثل تایلند و اندونزی سفر می‌کنند تا از زنان و کودکان آنها استفاده کنند. برخی از جرم‌شناسان اعتقاد دارند که روسپیگری یک کارکرد سازنده و مثبت دارد و می‌تواند از فروپاشی خانواده‌ها جلوگیری کند. پس انحراف اجتماعی لازم است چون سبب حفظ نظم خانواده می‌شود.

* آثار ناشی از رویکرد نظام‌های حقوقی به پدیده‌ی روسپیگری

1- کشورهای تابع سیستم جرم‌زدایی، روسپیگری را نوعی شغل می‌دانند ولی نوعی انحراف است. دولت بویژه در ایدز خدمات بهداشتی ارائه می‌دهد. سندیکای روسپیان، مالیات و بازنشستگی برای جلوگیری از بهره‌کشی جنسی وجود دارد؛

2- در سیستم جرم‌انگار، برای روسپی سوءپیشینه‌ی کیفری وجود دارد، در این کشورها با رقم سیاه مواجهیم زیرا روسپیگری مانند جرایم آپارتمانی است و در محیط‌های بسته رخ می‌دهد. ما به ازاءمادی باعث جرم جدیدی به اسم پولشویی شده است،

3- در کشورهای قانونمندگرا، تولرانس (تساهل و تسامح) در قبال این پدیده وجود دارد و تعقیب نمی‌شود. البته تا حد شغل بودن نرفته اما نظارت بهداشتی در آن وجود دارد.

5- اشکال روسپیگری

- 1- روسپیگری خیابانی، حتی در کشورهایی که روسپیگری جرم نیست اقدام به آن در معابر عمومی جرم است؛
- 2- روسپیگری قدیمی؛ مکان‌های خاص در یونان و روم باستان یا جنوب تهران؛
- 3- روسپیگری خانگی؛ روسپی در خانه‌ای می‌نشیند و مشتری جلب می‌کند.

6- قوادی

1-6- تعریف قوادی

در کنار روسپی، مشتری را داریم که از طریق ارتباط با روسپیگری نیاز جنسی را برآورده می‌کند. در نظام‌هایی که روسپیگری را جرم‌زدایی کرده‌اند مشتری فاقد وصف مجرمانه است. در جوامع غربی، فحشاء سوپاپ اطمینان برای جلوگیری از فروپاشی خانواده است. قوادی در همه‌ی نظام‌ها اعم از آنهایی که فحشاء را جرم‌زدایی، قانونمند یا جرم‌انگاری کرده‌اند جرم است. بهره‌کش جنسی نه تنها یک منحرف اجتماعی بلکه یک مجرم است. قواد می‌تواند شخص حقیقی یا حقوقی باشد.

قوادی در مقام تعریف عبارت از مجموعه اعمالی است که فحشای دیگری را تحریک و مساعد کرده و با اغماض و گذشت با آن برخورد می‌کند.

قوادی در فقه یعنی جمع کردن دو نفر یا بیشتر به منظور لواط یا زنا است. این تعریف البته با مصادیق قوادی مطابق نیست. در قانون مجازات اسلامی، قوادی متضمن قوادی محلی و سنتی است. امروزه صحبت از برده‌داری جنسی، بهره‌کشی و قاچاقچی جنسی می‌شود.

6-2- انواع قوادی

الف- قوادی اجباری (خشونت‌آمیز)

منظور از قوادی اجباری تسهیل زمینه‌ی فحش‌های دیگری از طریق تاثیرگذاری بر رضایت اوست. این تصمیم‌گیری و رضایت تحت فشار و اجبار صورت گرفته است. قوادی اجباری صدمه و لطمه علیه فرد و تمامیت جسمی فرد می‌باشد. قواد درصدی را می‌گیرد و روسپی تبدیل به یک کالا می‌شود. قوادی اجباری گاهی مستقل و گاهی به عنوان کیفیت مشدده جرم‌انگاری شده است. البته گاهی کیفیات مشدده‌ی مستقلی بر آن تاثیر می‌گذارد مثل استفاده از خشونت، مانورهای فریبکارانه، شکنجه و آزار و اذیت روسپی یا فرزندان و خویشان او و یا سوءاستفاده از موقعیت قواد نسبت به کسی که تحت تکفل اوست و همینطور اجبار از طریق توسل به سلاح گرم و سرد.

نوع دیگری از قوادی مشدد، قوادی سازمان یافته ملی یا فراملی است که هم از این جهت که جنبه‌ی سازمان‌یافتگی دارد و هم از این جهت که مستلزم نوعی خشونت روانی و فیزیکی است کیفیت مشدده محسوب می‌شود. قوادان سازمان یافته برای ارتکاب اعمال مجرمانه‌ی خود کشورهای دارای خلاء قانونی در این زمینه که به بهشت‌های کیفری موسوم هستند را انتخاب می‌کنند. پروتکل الحاقی کنوانسیون پالمو، در جهت پر کردن همین خلاءهای کیفری و هماهنگ‌سازی قوانین تدوین شده است.

فعل (عنصر) مادی قوادی خشونت‌آمیز اشکال متفاوت به خود می‌گیرد و می‌تواند خشونت سرخ یا سفید باشد. منظور از خشونت سفید خشونتی است که معلوم نیست.

ب- قوادی حمایتی

قوادی حمایتی یک قوادی محلی است. قواد و روسپی به همدیگر نزدیکتر و همدیگر را می‌شناسند. و با هم ارتباط دارند. این قوادی در جهت کمک و حمایت به روسپی و گرفتن پول از او است. چنانچه روسپی در جلب مشتری مشکل داشته باشد قواد به او کمک می‌کند. این نوع قوادی فاقد اجبار و الزام و با رضایت روسپی همراه است.

نمونه‌ی بارز قوادی حمایتی، قوادی در هتل یا خانه است. اشرای م 639 ق. م. ا به مراکز فساد و فحشاء متضمن قوادی حمایتی است.

قوادی، اعم از اجباری یا حمایتی، در اغلب کشورها جرم‌انگاری شده است. ولی گفتیم در مورد فحشاء نظام‌های مختلف متفق‌القول نیستند و سه رویکرد در مجموع نسبت به آن وجود دارد.

* در مورد فحشا:

سرکوب کیفری پدیده‌ی فحشاء و سیاست جنایی ناظر به تعقیب کیفری آن لاجرم منجر به زیرزمینی شدن و مخفیانه شدن فحشاء می‌شود و از این طریق امکانات نظارت و کنترل جامعه بر این قبیل افراد کم می‌شود و از این رو اولاً رقم سیاه این جرم بالا می‌رود ثانیاً زمینه‌های رواج بیماری‌های مقاربتی به ویژه ایدز را فراهم می‌کند. از این رو کشورهای مختلف معمولاً رویکرد دوم یعنی قانونمندی و تحت نظارت درآوردن این پدیده توسط نهادهای اداری و بهداشتی را برگزیده‌اند. زیرا شفافیت بخشیدن و شناسنامه‌دار کردن این پدیده موجب می‌شود تا دولت با همکاری جامعه‌ی مدنی بتواند آثار نامطلوب آن را کنترل کرده و در مقام پیشگیری از فحشا برآید.

در بسیاری از کشورها در جهت کنترل اداری، محلات، خانه‌ها و موسسات خاص را به این کار اختصاص داده‌اند. افراد را شناسنامه‌دار کرده‌اند و ضمن نظارت بر محل و مکان اشخاص روسپی را هم تحت کنترل درآورده‌اند. در این نظام، فحشا یک انحراف است و بر مشتری جرمی نیست (او مجرم تلقی نمی‌شود). فقط روسپی اگر دست به مانورهای جلب مشتری در مکان‌های عمومی بزند مرتکب خلاف شده است.

اما از نظر تاریخی، کنترل مضاعف اداری زمینه‌ی سوءاستفاده ضابطین و ماموران شهرداری را فراهم و گمنامی روسپیان را مخدوش می‌کند. اقامت دادن آنها در مکان‌های خاص و شناسنامه‌دار کردن آنها باعث می‌شود به آنها برچسب فاحشه بودن بخورد و این آثار بدی دارد. لذا عده‌ای از کشورها فحشا را آزاد کرده و اذعان داشتند که راه مبارزه با آن یک مبارزه‌ی فرهنگی است و نه اداری و کیفری.

مبنای این نظریه را باید در جنبش فمینیستی که از اوایل قرن بیستم در انگلستان توسط خانم ژوزفین باتلر مطرح گردید جستجو کرد. در این نظریه معایب نظام قانونمندی‌سازی به این ترتیب بیان گردید:

«در این نظام، به دنبال اسکان در محل خاص و دریافت دفترچه ویژه، موقعیت روسپی تثبیت و شفاف می‌شود. از منظر افکار عمومی به او برچسب می‌خورد و برگشت او به جامعه دشوار می‌گردد عمل گذشته او از طرف جامعه نابخشوده باقی می‌ماند و اصلاح نمی‌شود. روسپی باید مالیات و هزینه‌ی تامین اجتماعی بدهد و دولت به جای کمک و حمایت از کار او بهره‌برداری می‌کند».

جنبش‌های فمینیستی خواستار اقدامات کنترل‌کننده‌ی اداری نسبت به روسپی بودند.

7- روسپیگری در کنوانسیون‌های بین‌المللی

- کنوانسیون 2 دسامبر 1949: جرم‌انگاری قوادی، آزد گذاشتن روسپیگری.
- کنوانسیون 1949 برای مجازات قاچاق موجودات انسانی: جرم‌انگاری قوادی و تاکید بر لزوم کمک‌های اجتماعی، اقتصادی به روسپیان.
- کنوانسیون 1989 (حقوق کودک): باید از بهره‌کشی جنسی کودکان از طریق اعمال کیفری و غیرکیفری جلوگیری شود. - ماده‌ی 33: منع استفاده از صغار در تولید و قاچاق مواد مخدر،
- کنوانسیون پالمو (2000)
- این کنوانسیون راجع به بزهکاری سازمان یافته فراملی است که فقط امضاء شده و هنوز تصویب نشده است. این کنوانسیون دارای سه پروتکل الحاقی است:
- پروتکل اول: پیشگیری و مجازات قاچاق اشخاص، بویژه زنان و کودکان؛
- پروتکل دوم: قاچاق مهاجران (ورود و خروج)؛
- پروتکل سوم: مبارزه با قاچاق تسلیحات غیرمتعارف (اتمی، شیمیایی، زیستی).
- در کنوانسیون پالمو، فساد و فحشاء جرم‌انگاری نشده اما اشکال مختلف قوادی جرم‌انگاری شده است. با الهام از این کنوانسیون، قانون مبارزه با قاچاق انسان مشتمل بر 9 ماده به تصویب رسید که نوآوری‌هایی براساس پروتکل اول و مفاد هنجاری و دستوری اسناد بین‌المللی داشته است:
- 1- ماده‌ی 1 قانون، ترجمه و اصلاح بند الف ماده‌ی 3a پروتکل الحاقی است؛
- 2- ماده‌ی 4، علاوه بر اشخاص حقیقی، اشخاص حقوقی را هم به عنوان مرتکب قاچاق شناخته و بدین ترتیب به صراحت، مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی را پذیرفته است؛

3- در ماده‌ی 3، بین عناوین مجرمانه‌ی فقهی (قوادی و افساد فی الارض) و عناوین مجرمانه‌ی حقوقی که از کنوانسیون گرفته شده تلفیق کرده است.

طبق بند الف از ماده‌ی 1، قاچاق انسان عبارتست از:

«خارج یا وارد ساختن یا ترانزیت مجاز یا غیرمجاز فرد یا افراد از مرزهای کشور با اجبار و اکراه یا تهدید یا خدعه و نیرنگ یا با سوءاستفاده از قدرت یا از موقعیت خود یا سوءاستفاده از وضعیت فرد یا افراد یاد شده به قصد فحشاء یا برداشت از اعضاء و جوارح، بردگی و ازدواج».

8- فحشاء و حقوق بشر

حقوق بشر و حقوق کیفری ارتباط بیشتری با هم دارند (دادرسی عادلانه یا منصفانه). آنچه حقوق بشر و حقوق کیفری را به هم ربط می‌دهد کرامت انسانی است که در اصول 28، 29 و 38 قانون اساسی مورد تاکید قرار گرفته است. شکنجه، اذیت و آزاد متهم، خرید و فروش اعضا و همینطور قوادی یا بهره‌کشی جنسی نیز جرایم علیه کرامت انسانی هستند. قوادی اگر چه در گذشته جرم عادی در کنار فحشا محسوب می‌شد امروزه یک جرم حقوق بشری است.

فحشای اجباری فرد را مجبور به خودفروشی می‌کند و بدین ترتیب کرامت انسانی را از بین می‌برد و این توهین به بشریت است. بزه‌دیده‌ی واقعی تنها خود روسپی نیست بلکه کرامت بشریت است.

سازمان ملل متحد پس از اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر (1948) در 2 دسامبر 1949 کنوانسیون راجع به سرکوب تجارت موجودات انسانی و بهره‌کشی از فحشای دیگری را تصویب کرد. در این کنوانسیون افراد از خود فروشی و روسپیگری منع شدند. البته هیچکس منکر آزادی مردم نسبت به جسم خود نیست از این رو به دولتها گفته نشده که فحشا را در قانون خود جرم‌انگاری کنند. در

کنونسیون گفته شده که فحشاء و تالی فاسد آن یعنی قاچاق موجودات انسانی با کرامت و ارزش انسانی مغایر است و موجب به مخاطره افکندن خود می‌شود. همین کنوانسیون، قوادی را از مصادیق بارز لطمات علیه بشریت دانسته است. قواد کسی است که بدن انسان را از معنویت به مادیت درمی‌آورد.

9- سیاست جنایی و فحشا

تنوع رویکرد به پدیده‌ی فحشاء به گزینه‌ی سیاست جنایی کشور مربوط می‌شود. سیاست جنایی عبارت از یک استراتژی حقوقی و اجتماعی است مبتنی بر انتخاب‌ها و گزینه‌های ایدئولوژیک در سطح کلان که برای پاسخگویی به مشکلات ناشی از پیشگیری پدیده‌ی مجرمانه، سرکوبی آن و مجازات جرم می‌باشد.

سه سوال:

- در فحشا آیا روسپی را تعقیب کنیم یا کنترل یا آزاد بگذاریم؟
 - در فحشا آیا دولت را جلو بیندازیم یا قوه قضاییه را یا مقامات اداری را؟
 - در فحشا اولویت با پیشگیری است یا سرکوب؟
- اما در مورد نوع برخورد با این پدیده قبلا سه رویکرد را مطالعه و آثار هر یک را مشاهده کردیم. ایراد نظام جرم‌انگار این بود که این پدیده را به یک پدیده‌ی زیرزمینی و باعث بیماری‌های مقاربتی تبدیل می‌کند. دو ایراد هم بر نظام قانونمندساز وارد بود:

- 1- شناسنامه‌دار کردن روسپی (برچسب‌زنی)؛
- 2- جدا کردن فحشا از بقیه توسط جامعه، ایجاد نوعی آپارتاید (گزینه‌ی شدن دفاع اجتماعی)

در نظام جرم‌زدا تدابیر بازپروری، اصلاحی، پاسخ‌های اجتماعی و بهداشتی بیش از نظام و پاسخ کیفی ارزش دارد. با این وجود در این نظام نیز تمامی الفاظ، رفتارها و حرکاتی که منجر به جلب اشخاص دیگر به شخص روسپی می‌گردد جرم است و نباید نظم اجتماعی را مختل کند. به عبارت دیگر عمل نباید خیابانی باشد.

طبیعتاً در نظام‌های الغاگر به جهت مشکلات اقتصادی و بیکاری علاوه بر شهروندان بومی شاهد مهاجران مرد و زن خارجی هستیم که به جهت روسپیگری مهاجرت می‌کنند لذا امروزه اشکال نوین برده‌داری جرم‌انگاری شده است. قانون فرانسه انواع فعل مادی تشکیل دهنده‌ی فحشا را در ده بند ذکر کرده که از آن نمونه می‌توان به قوادی سودجویانه، قوادی به منزله و به منظور مالی و قوادی به منظور توجیه منابع صوری و تطهیر اشاره کرد.

بنابراین با اجتماع دو شرط قوادی تحقق می‌یابد:

1- وجود شرایط بزه‌زای لازم (رفت و آمد با محط‌های بزه‌زا)

2- شرایط مادی و سطح زندگی پایین.

10- دلایل جرم‌انگاری پدیده روسپیگری

10-1- دلیل اخلاقی و دینی؛ به دلایل اخلاقی و شرعی خودفروشی از زنا تا دون زنا و غیره منع شده است.

10-2- دلیل بهداشتی؛ رابطه‌ی روسپیگرانه رابطه‌ای موقت است که می‌تواند موجب ترویج

بیماری‌های مسری شود و بدینوسیله نسل بشر را نابود کند.

یکی از این بیماری‌های مقاربتی ایدز است که حیات انسان را تهدید می‌کند.

10-3- دلیل سیاسی؛ در پدیده‌ی فحشاء نه‌ایتا انسان (روسپی) استثمار، بهره‌کشی و تحقیر می‌شود. یک گروه دیگر را مورد بهره‌کشی قرار می‌دهد و سبب می‌شود عده‌ای به عنوان قواد دارای نامشروع حاصل کنند و این بیشتر شدن افراد ضعیف را در پی دارد، در این شرایط دیدگاه‌های جرم‌شناسی سوسیالیست مطرح می‌شود. طبق این دیدگاه، جرم محصول جوامع سرمایه‌داری است. قبلا در این باره مفصل توضیح دادیم. فحشا به عنوان یک انحراف اجتماعی محصول جوامع سرمایه‌داری است و در جوامع کمونیستی، این بحث منتفی است چون اختلاف طبقاتی وجود ندارد و جرم محصول بهره‌کشی جنسی از توده‌ی مردم ضعیف است. در چنین شرایطی باید روسپیگری را ممنوع و با آن مبارزه کرد تا قوادى از بین برود.

10-4- ملاحظات نژادی و ایدئولوژیک؛

برخی مثل آلمانها از این جهت روسپیگری را ممنوع می‌کنند که نمی‌خواهند نژاد برتر آلمانها و نازی‌ها با نژادهای دیگر مخلوط شود زیرا خط تخریب و تضعیف وجود دارد. در نظام ناسیونال سوسیال هیتلر شدیداً با فحشاء برخورد می‌شد بدین جهت که از نژاد آنان فرزندی به وجود نیاید. در مواردی زنان روسپی که مبتلا به بیماری‌های مقاربتی بودند محکوم به اتاق گاز می‌شدند زیرا برای نژاد ژرمن خطرناک بودند. قوادان هم شدیداً مجازات می‌شدند. همین دولت هیتلر در کشورهای تحت اختیار خود مثل فرانسه پدیده‌ی فحشا را آزاد گذاشته بود.

10-5- دلیل اجتماعی

فحشاء باعث ناامنی و تنزل سطح اخلاق جامعه و ایجاد تهییج در افکار عمومی می‌شود

10-6- دلیل جرم‌شناسانه

- همان دیدگاه لومبروزو و فررو که معتقد بودند فحشا یعنی جبران حضور کم زنان در بزهکاری. پدیده‌ی فحشا در جرم‌شناسی از 4 جهت مورد مطالعه قرار گرفته است:
- (الف) فحشا خود جرم‌زاست؛ در اطراف فحشا شبکه‌ای از جرایم بوجود می‌آیند مثل قوادی، تحریک دیگران به منظور جلب مشتری یا عورت نمایی.
- جرم‌انگاری فحشا نوعی احساس امنیت بخشیدن به خانواده‌ها و اعضای جامعه است. به موجب همین دلیل جرم‌انگاری فحشاء کارکردی آموزشی دارد (اهمیت رابطه‌ی مشروع و قانونی) مردم از حقوق جزا و دولت انتظاراتی دارند که قانونگذار ناگزیر از انجام آن است.
- رویکرد جرم‌انگار در اسناد بین‌المللی هم مورد توجه واقع شده است اما تنها پدیده‌ی قوادی تحت عنوان قاچاقچی و سوداگر Sex جرم‌انگاری شده و کنوانسیون‌هایی در جهت استعمار و بهره‌کشی جنسی تصویب شده است. شخص روسپی بزه‌دیده تلقی می‌شود که این نوعی بزه‌دیده‌شناسی حمایتی یا ثانویه است. به این معنی که نه روسپی قواد را بلکه قواد روسپی را به وجود می‌آورد. لذا روسپی مورد حایت واقع شده است.
- (ب) فحشاء غیرمستقیم هم جرم‌زاست؛ جرایم حول فحشاء
- (ج) برخی از اعمال و افعال در حکم قوادی است ولی در ارتباط با روسپیگری شبیه جرم تطهیر است؛ شرکتهایی که در جهت تطهیر برای روسپی یا قواد به عنوان کارمند یا مهماندار سندساز می‌کنند؛
- (د) بین فحشا با برخی از جرایم مانند مواد مخدر رابطه‌ی علت و معلولی وجود دارد. روسپیگری چه خودش و چه آثارش جرایم دیگری را به همراه دارد.

10-7- دلیل اقتصادی؛

با اعمالی مثل فحشا و قوادی پولهای زیادی رد و بدل می‌شود که این پولها کثیف بوده و روسپی و قواد برای آن مالیات نپرداخته‌اند از طرفی آنها در جاهایی زندگی می‌کنند که از امکانات و تسهیلات دولتی مثل یارانه و.. استفاده می‌کنند اما مالیات نمی‌دهند و این خطری است که اقتصاد کشور را تهدید می‌کند. مبارزه با روسپیگری در واقع ایستادگی در مقابل این روند است.

11- جایگاه فحشاء در قوانین ایران

در کشور ما رویکرد اول در مورد فحشا یعنی جرم‌انگاری وجود دارد و قانونگذار ما هر سه کنشگر این پدیده را مجرم می‌داند. در حقوق ایران در مواردی چند به فحشا اشاره شده است:

1- ماده‌ی 213 ق. م. ع سال 1304؛ این ماده که در 1313 اصلاح شد یک سلسله اعمالی را در رابطه با فحشا و حالات آن جرم‌انگاری کرده بود. از جمله در حمایت از فاحشه قوادی را محکوم می‌کرد. اعم از قوادی حمایتی و قوادی به منظور بهره‌کشی. آنچه که در ماده‌ی 135 ق. م. ا در مورد قوادی مورد نظر است همان موضوعیت داشتن روابط خارج از علقه‌ی زوجیت در حد زنا و لواط است اما منظور ماده‌ی 213 ما به ازاءمادی و امرار معاش از قبل روسپی و بهره‌کشی از اوست؛

2- ماده‌ی 5 قانون اقدامات تامینی 1339؛ در این ماده «مجرم به عادت» به کسی اطلاق می‌شود که از طریق قوادی یا فحشاء امرار معاش می‌کند. این ماده نیز برای اولین بار اصطلاح قوادی را در کنار ولگردی و تکدی‌گری آورده و مشمول اقدام تامینی دانسته است. می‌دانیم که اقدامات تامینی

برای پیشگیری از تکرار جرم و انفجار حالت خطرناک و تبدیل آن به حالت مجرمانه است. اقدامات تامینی دو خصوصیت دارند:

1- معین نیستند؛

2- فاقد صبغه‌ی اخلاقی بوده و از نظر جرم‌شناسی منوط به ارتکاب نیستند.

این در حالی است که از نظر حقوقی به موجب ماده‌ی 1 ق. ا. ت، این اقدامات پس از وقوع جرم قابل اعمال است. ما در قانون اقدامات تامینی ضمانت‌های احتیاطی داریم که صرف تهدید دیگری به قتل نسبت به تهدیدکننده قابل اعمال است. اما در ق. ت 1375 تهدید به جرم جرم-انگاری شده است. باید گفت حتی اگر قانون این عمل را جرم نمی‌شناخت از آنجا که تهدید به ارتکاب جرم حکایت از حالت خطرناک دارد، از منظر جرم‌شناسی این عمل مستوجب اقدامات تامینی و به تعبیر فری و گاروفالو اقدامات اجتماعی است.

3- اصل 21 قانون اساسی ج ا؛ حمایت از زنان سالخورده، بیوه و بی سرپرست.

4- مواد 63، 135، 638 و 639 ق م ا؛

5- قانون مبارزه با قاچاق انسان مصوب 28 تیر 1383 در هشت ماده؛ در ماده‌ی یک به قاچاق با سوءاستفاده از قدرت (مسئولین لشکری و کشوری) یا سوءاستفاده از موقعیت (والدین، شوهر،...) یا سوءاستفاده از وضعیت (صغر، استیصال مالی و...) اشاره شده است.

در بند الف ماده‌ی 2 گفته که صرف تشکیل دسته و گروه برای این کار کافی است و لازم نیست کار خاصی انجام دهد. در بند ب این ماده به حالت سازمان یافته و شبکه‌ای اشاره کرده است.

در بند ج به قاچاق غیرمجاز به قصد فحشا هر چند با رضایت طرف اشاره کرده است.

تفاوت دو بند اخیر: بند ب به حالت سازمان یافته اشاره دارد که اعم از مجاز یا غیرمجاز است ولی بند ج ممکن است یک جرم فردی در ضمن قاچاق غیرمجاز باشد.

باید توجه داشت که در جرایم حقوق بشری چون جرم علیه کرامت انسانی است رضایت مخدوش دانسته شده است. یعنی رضایت فرد اثری ندارد و جرم محقق است. نکته‌ی مهم این که در این قانون قاچاق به قصد برداشت اعضاء و جوارح یا ازدواج جرم‌انگاری شده در حالی که خود این اعمال جرم نیستند بلکه مباح می‌باشند؛

6- منشور حقوق و مسئولیت‌های زنان در نظام جمهوری اسلامی ایران مصوب 1386/6/31 شورای عالی انقلاب فرهنگی که ضمانت اجرا ندارد.

7- بند ب، ماده‌ی 10 لایحه‌ی جرایم رایانه‌ای؛

8- قانون حمایت از کودکان و نوجوانان؛ به موجب ماده‌ی 2 این قانون هرگونه اذیت و آزار که موجب صدمه‌ی جسمانی، روانی و یا اخلاقی طفل شود جرم تلقی شده است و در ماده‌ی 3، با اقتباس از مواد 19، 32 و 34 کنوانسیون، هرگونه خرید، فروش، بهره‌کشی و بکارگیری کودکان به منظور اعمال خلاف از قبیل قاچاق ممنوع و برای مرتکبان مجازات تعیین شده است.

9- آیین‌نامه‌ی مراکز بازپروری زنان (1371/7/28):

ماده‌ی 2 این آیین‌نامه از دو گروه از زنان و دختران حمایت کرده است:

الف) دختران و زنان در معرض آسیب اجتماعی حاد؛ کسانی که به دلایل مشکلات خانوادگی از خانه فرار یا طرد می‌شوند یا فاقد سرپرست یا سرپرستی موثر بوده و احتمال آسیب‌پذیری حاد و مبادرت به روابط نامشروع را دارند.

ب) دختران و زنان آسیب دیده‌ی اجتماعی که دو گروه‌اند:

1- برخی از طریق ایجاد روابط نامشروع کسب درآمد می کنند.

2- برخی هدفشان از روابط نامشروع کسب درآمد نیست (شهوت رانی)

به موجب این آیین نامه زنان و دختران گروه الف از طریق بهزیستی یا مراجع قضایی به این مراکز معرفی می شوند و یا شخصاً مراجعه می کنند و زنان گروه ب (1 و 2) پس از تحمل مجازات توسط مرجع قضایی به این مراکز معرفی یا خود مراجعه می کنند.

10- قوانین متفرقه‌ی داخلی؛ 155 آ د ک، 1173 ق م، 1231 ق م.

Tout homme est un genre humain

فصل چہارم: پیشگیری

Tout homme est un *genre humain*

در کشورهای مختلف از سه دهه پیش، پیشگیری در سطوح بالا مورد توجه قرار گرفته است. مثلاً در فرانسه، سازمان ملی پیشگیری از جرم متولی خاص پیشگیری از جرم است. مشاغلی در غرب جهت پیشگیری به وجود آمده که در جهت پیشگیری از بزهکاری اطفال استفاده می‌شود. گاه در مرکز پلیس ملی، بجای مآور پلیس از متخصصین پیشگیری استفاده می‌شود. پیشگیری بسته به نوعش در مکان‌های مختلف اجرا می‌شود: خانه، مدرسه، پلیس و... برخلاف بحث «سرکوبی»، پیشگیری تنها در حیطه صلاحیت حاکمیت باقی نمی‌ماند و قابل تفویض به بخش خصوصی است.

1- اهمیت بحث پیشگیری

به چند دلیل بحث از پیشگیری اهمیت دارد:

- 1-1. دلیل حقوقی: یکی از بندهای مهم اصل 156 ق.ا به این امر اختصاص دارد.
- 2-1. معطل ماندن بند 5 اصل 156: چرا قوه قضائیه که در محکوم کردن با اقتدار عمل می‌کند در بحث پیشگیری قصور ورزیده است.
- 3-1. بالا بودن نرخ بزهکاری: علیرغم اجرای شدید مجازات‌ها در سطح دادگاه‌ها، نرخ بزهکاری نسبتاً بالا است. میزان ناامنی در این اواخر بالا رفته است. اگر بزه‌دیده نبودیم لاقلاً شاهد بزه‌دیدگی کسی بوده‌ایم. این افزایش بزهکاری و بزه‌دیدگی حاکی از این است که نظام کیفری شکست خورده و پیشگیری می‌بایست توسط نهادهای دیگر دنبال گردد.
- 4-1. کمبود فضای زندان‌ها: اکنون بیش از دو برابر ظرفیت زندان‌ها، زندانی داریم. پاره‌ای از بیماری‌ها و خرده‌فرهنگ‌های مجرمانه از زندان ناشی می‌شود. این امور بیانگر تورم جمعیت کیفری در کشور ماست. از این رو برای کاهش هزینه‌های مادی و معنوی جرم می‌بایست قبل از وقوع جرم آن را ناکام بگذاریم.
- 5-1. قهرآمیز بودن طبع دادگاه‌های کیفری: سرکوبگری شأن حقوق کیفری و امری بسیار پرهزینه است. هرکدام از اعضاء زرادخانه کیفری هزینه‌ای بر جامعه تحمیل می‌کند. نیروهای پیراقتضایی مثل وکلا و کارشناسان هم هزینه‌بر هستند. این هزینه‌ها از محل مالیاتی است که

مردم می‌دهند. بنابراین بودجه زیادی روانه این دستگاه (سرکوبی) می‌شود اما باید دید آیا بازدهی آن متناسب با هزینه است؟ جواب منفی است. مجرمین مجازات شده‌اند اما آیا اصلاحی نیز در آنها مشاهده می‌شود؟ آیا توانسته‌ایم با ابزار کیفری جلوی ارتکاب مجدد جرم را بگیریم؟ عدالت کیفری (دستگاه سرکوب) می‌بایست دو هدف را تعقیب نماید:

أ. مکافات و سزادهی

ب. اصلاح و درمان

نتیجه اصلاح و درمان بازدارندگی و جلوگیری از تکرار جرم است. اگر این هدف دوم محقق نگردد فرآیند کیفری عملاً کارآیی خود را از دست می‌دهد.

2- تعریف پیشگیری

دو دسته تعریف از پیشگیری ارائه شده است:

1-2. **تعریف عام:** مردم عادی و عوام می‌گویند کمک به فقرا، مسجد رفتن و ورزش پیشگیری است همینطور مسکن، اشتغال و فرهنگسرا در زمره عوامل پیشگیری قرار دارند. منظور از پیشگیری از جرم جلوگیری از وقوع بزه یا اتخاذ تدابیر لازم است. در این راه استفاده از هر وسیله‌ای مجاز می‌باشد. به عقیده شرمین «هر رویدادی که اعمال شود و نتیجه آن نشان بدهد که از نرخ بزهکاری کاسته شده آن رویه را می‌توان پیشگیرانه دانست». در این نظر، هر روش صرفنظر از محتوا (کیفری و غیر کیفری) می‌تواند پیشگیری تلقی گردد. از نظر جرم‌شناسی این تعریف عام دو ایراد دارد:

أ. اگرچه از نظر جرم‌شناسی هدف پیشگیری و سرکوبی، پیشگیری از جرم بطور کلی است اما این دو خصایصی دارند که آنها را از هم جدا می‌کند. مثلاً پیشگیری هم توسط دولت و هم توسط جامعه مدنی قابل اعمال است ولی سرکوبی منحصرأ در دست دولت قرار دارد.

ب. برخی از مجازات‌ها به هیچ‌وجه هدف پیشگیری ندارند مثل جزای نقدی روزانه.

2-2. تعریف خاص:

ا. تعریف گسن: مجموعه اقداماتی خارج از نظام کیفری که هدف غایی آن منحصرأ یا به صورت جزئی محدود کردن دامنه ارتکاب جرم، غیر ممکن کردن، مشکل کردن، کم کردن احتمال وقوع جرم باشد.

ب. تعریف یک مؤلف کانادایی در 1988: پیشگیری می‌بایست سه معیار داشته باشد:

1. هدف اصلی آن تأثیرگذاری بر یکی از عوامل فرآیند کیفری (عوامل ارتکاب جرم)

باشد؛

2. بعد جمعی داشته باشد یعنی در مورد یک گروه و یک جمعیت اعمال شود؛

3. غیر قهرآمیز و غیر کیفری باشد.

ج. تعریف کوسن (2002): مجموعه تدابیر غیر قهرآمیز که با هدف خاص مهار بزهکاری، کاهش احتمال جرم، کاهش وخامت جرم و... پیرامون علل جرم اتخاذ شود. پیشگیری مستلزم علت‌شناسی اولیه از جرم است.

3- عناصر پیشگیری

با توجه به تعریف فوق، پیشگیری 4 عنصر خواهد داشت:

1-3. غیر قهرآمیز بودن تدابیر پیشگیری:

برای اقدام به این تدابیر رضایت ذی‌نفع الزامی است. برخلاف ضمانت اجرای کیفری که یکسویه اعمال می‌گردد و مجرم نمی‌تواند در وجهت آن دخالتی کند در بحث پیشگیری رضایت افراد حتماً باید جلب شود. اقدامات قهرآمیز و اصلاح و درمان در حقوق جزا جزء پیشگیری محسوب نمی‌شود. از این رو انجام رژیم‌های حبس بر اساس پرونده شخصیت و برنامه‌های اصلاحی و درمانی در داخل زندان پیشگیری محسوب نمی‌شود (چون غیر قهرآمیز نیست).

2-3. اختصاصی بودن اقدامات پیشگیرانه:

پیشگیری باید هدف خاص این اقدامات باشد نه این‌که از آثار جنبی آن پیشگیری باشد. در دعوت مردم به نماز هدف اصلی پیشگیری نیست بلکه یکی از پیامدهای آن می‌تواند پیشگیری

باشد. اقدامات پیشگیرانه ردیف بودجه خاصی دارند. آموزش و پرورش پیشگیری مستقیم محسوب نمی‌شود.

3-3. کاستن آثار جرم

اقدامات پیشگیرانه اگر نتواند جرم را محو کند می‌بایست از شدت آثار و زیان‌های مالی و روحی آن بکاهد. هدف توقف روند گذار از اندیشه به فعل مجرمانه است. در این رکن اقدامات ممکن است کنشی (پیشین) یا واکنشی (پسین) باشد. پیشگیری ممکن است نسبت به اقداماتی باشد که افراد را در محل جرم قرار می‌دهد. جرم‌انگاری حمل اسلحه پیشگیری از وقوع قتل و ضرب و جرح است (جرم مانع). داشتن اسلحه فی حد ذاته قبیح نیست اما داشتن آن در موارد خاص یا کاربرد آن در برخی مواقع می‌تواند باعث جرم شود. لذا بخاطر جلوگیری از آن جرم داشتن اسلحه ممنوع اعلام می‌شود. همین‌طور است تکدی و ولگردی.

4-3. در نظر گرفتن عوامل خطر و محیط اجتماعی

اقدامات پیشگیرانه زمانی مؤثر است که بر علل شناسایی شده اعمال شود. دو دسته علل داریم:

أ. **عوامل خطر:** عواملی که افراد را بطور کلی و برخی از اشخاص را بطور خاص مستعد خطر می‌کند. این دسته از عوامل ناظر به شخص هستند. عوامل شکست تحصیلی، غیبت تحصیلی، فرار از مدرسه، رفت‌وآمد با محیط نامطلوب از جمله این عوامل هستند.

ب. **عوامل محیطی:** انسان در محیطی که در آن زندگی می‌کند معنا پیدا می‌کند. محیط انسانی را انسان‌ها خود می‌شود. انسان شهری با انسان روستایی متفاوت است. بنابه رکن چهارم، یا می‌بایست بر محیط و موقعیت تأثیر بگذارند و یا بر شخصیت فرد تأکید داشته باشند.

4- انواع اصلی پیشگیری

اقدامات پیشگیرانه غیرقهرآمیز- که بطور خاص ناظر بر پیشگیری است- یا بر خود فرد اعمال می‌شود یا بر وضعیت. زیرا فرض بر این است که تعامل میان عوامل شخصی و وضعی شخص را در معرض ارتکاب جرم قرارداده و ما در صدد خنثی کردن آن هستیم.

برای روشن شدن بحث مثالی می‌زنیم. یک فرد وقتی به دنیا می‌آید تا سن دو سالگی رفتارهای تهاجمی او به اوج خود می‌رسد. از این تاریخ به بعد نقش تربیت خود را نشان می‌دهد. توضیح این‌که بعضی از کودکان به دلیل عدم تربیت مناسب در خانه و مدرسه به رفتارهای پرخاشگرانه خود ادامه می‌دهند و در دوره نوجوانی کماکان از طریق این رفتارها متعرض اشخاص می‌شوند و اقداماتی را مرتکب می‌شوند که وصف مجرمانه دارد. اما وضعیت‌های مجرمانه هم گاه در این روند سهیم هستند. جوانی که تربیت خانوادگی او ناقص بوده در ورود به فروشگاه‌هایی که فاقد ابزارهای نظارتی و کنترلی است راحت مرتکب جرم (سرقت) می‌شود. اما یک جوان دیگر که در همین فروشگاه وارد می‌شود به لحاظ داشتن عوامل خودکنترل - که در خانواده به آن مجهز شده است - از تعرض به مال مردم خودداری می‌کند.

بنابراین اهمیت شرایط وضعی و شخصی به همراه یکدیگر روشن می‌شود. اقدام مجرمانه تا اندازه‌ای به خاطر وجود نظارت‌های محیطی یا فقدان آنها می‌تواند اتفاق بیفتد. مثلاً علت سرقت را از یک سو باید در اوضاع و احوالی جستجو کرد که نتیجه مطلوب‌تری را برای فرد ایجاد می‌کند. علت سرقت از سوی دیگر ناشی از عدم خودکنترلی و فقدان جامعه‌پذیری و مردم‌آمیزی است که سبب می‌شود فرد خودمحور گشته و بدون توجه به موانع مرتکب جرم شود. با این توضیحات دو نوع پیشگیری مطرح می‌شود:

1-4. پیشگیری وضعیت‌مدار

در این نوع پیشگیری ما به دنبال اثرگذاری بر وضعیت‌ها و اوضاع و احوالی هستیم که زمینه رفتارهای تهاجمی یا تملک‌آمیز را فراهم می‌کنند. رفتارهای مجرمانه یا خشونت‌آمیز (استفاده از زور) و یا نیرنگ‌آمیز (استفاده از حیله و تقلب) هستند.

2-4. پیشگیری فردمدار

در این نوع پیشگیری ما به دنبال اثرگذاری بر خود فرد هستیم. می‌خواهیم خلاءهایی را که در زندگی او به وجود آمده و عموماً ناشی از دوران طفولیت است پرکنیم. در این رویکرد به ندرت دنبال اقداماتی بر روی والدین هستیم زیرا ممکن است آنها اصلاً در کنار طفل زندگی نکنند

(طلاق - اعتیاد و...) اما می‌توانیم به محیط مدرسه و خانواده و دوستان طفل توجه کنیم. این نوع پیشگیری خود شامل دو نوع است:

پیشگیری رشدمدار؛ در این نوع پیشگیری ما اقدامات مختلف را در طول دوره رشد کودک توزیع می‌کنیم. ویژگی آن این است که علاوه بر کودک شامل کلیه کسانی هم می‌شود که درمجهز کردن کودک به وسایل مقاومت در برابر جرم قصور ورزیده‌اند.

پیشگیری اجتماعی؛ یعنی مداخله در محیط‌های اجتماعی عمومی و شخصی فرد. محیط اجتماعی عمومی یعنی محیط اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کشور و محیط اجتماعی شخصی یعنی محله، خانواده و...

1-2-4. هدف پیشگیری فردمدار

در پیشگیری اجتماعی و زودرس هدف آن است که دو بعد تقویت شود:

- ا. تقویت سازوکارهای خودکنترلی از طریق اهرم‌های خانوادگی (تنبیه و تشویق). بدین ترتیب نوجوان به قبح و زشتی عمل خود پی برده و این امر برای او درونی می‌شود.
- ب. آموختن طرز برخورد با دیگران و تعامل با جامعه به کودک به گونه‌ای که او کم‌کم بتواند به عنوان یک عضو جامعه صاحب حقوق و تکالیف شود. این آموزش می‌تواند شامل آموزگاران و والدین نیز بشود زیرا قصور آنها به این معنی است که تکالیف خود را خوب نیاموخته‌اند. در انگلستان اگر کودک تا یک سن خاص مرتکب بزهکاری گردد، کمک مالی به والدین کم‌درآمد قطع می‌شود.

2-2-4. شباهت پیشگیری رشدمدار و پیشگیری اجتماعی

در پیشگیری رشدمدار بیشتر افراد کم‌سن و سال (اطفال) مورد نظر هستند اما در نوع پیشگیری اجتماعی کل جامعه مطلوب نظر ما هستند. در واقع پیشگیری رشدمدار نوعی پیشگیری اجتماعی است که ناظر به قشر خاصی است. اما این دو پیشگیری از دو جهت به هم نزدیک هستند:

- ا. هدف پیشگیری رشدمدار آن است که شخص جامعه‌پذیر شده و توانایی زیستن در جامعه را کسب کند؛

ب. پیشگیری رشدمدار علاوه بر شخص ناظر به محیط اجتماعی شخصی خود فرد هم می‌شود. در پیشگیری زودرس با توسل به سازوکارهای مختلف به دنبال اجتماعی کردن کودک هستیم. در پیشگیری اجتماعی هم ما به دنبال متوقف و عقیم کردن و ایجاد تحول در شخصیتی هستیم که فرد را به سوی ضدیت با جامعه می‌کشاند.

3-4. تفاوت پیشگیری فردمدار و پیشگیری وضعیتمدار

اولاً پیشگیری فردمدار ناظر به خود فرد و حداکثر محیط اجتماعی شخصی اوست و می‌خواهد در فرد وسایل مقاومت در برابر جرم ایجاد کند یا خانواده او را برای تجهیز طفل به این وسایل آموزش دهد. اما پیشگیری وضعیتمدار ناظر به محیط فیزیکی و آماج جرم است. به عبارت دیگر خود مال یا کسی که ممکن است در آینده موضوع یک جرم قرار گیرد از نظر فیزیکی طوری تجهیز می‌شود که به این بزه‌دیدگی دچار نشود.

ثانیاً پیشگیری وضعیتمدار موردی و در مورد هر جرم متفاوت است. مثلاً منظور از نرده کشیدن به دیوار منزل جلوگیری از سرقت است نه قتل یا منظور از نصب دزدگیر اتومبیل پیشگیری از سرقت اتومبیل است نه پیشگیری از ضرب و جرح. اما پیشگیری فردمدار - که در قالب پیشگیری رشدمدار و پیشگیری اجتماعی نمود پیدا می‌کند - به دنبال این است که با اقدام در مقاطع سنی مختلف یا اقدام بر محیط اجتماعی شخصی فرد او را کلاً از قیدوبند بزهکاری برهاند. می‌خواهد او طوری تربیت شود که اصلاً مرتکب هیچ جرمی نشود.

ثالثاً متولی هر کدام از این دو نوع پیشگیری هم متفاوت است. در حالی که پیشگیری وضعی توسط خود فرد یا پلیس یا دیگر دست‌اندرکاران شهر انجام می‌شود پیشگیری فردمدار به عوامل اصلی مددکاران اجتماعی، مربیان، پدر و مادر و... (هرکس که در تربیت کودک نقش دارد) سپرده شده است.

رابعاً پیشگیری فردمدار در زمان توزیع شده است. در مقاطع سنی مختلف بر فرد اعمال می‌شود تا مبادا سازوکارهای خودکنترلی از دست داده یا آموزش لازم برای تعامل با جامعه را در خود نداشته باشد. این در حالی است که پیشگیری وضعی (وضعیتمدار) مقطعی و مربوط به یک زمان خاص است. مثلاً نصب دزدگیر برای این است که اتومبیل در ساعتی از شبانه‌روز که راننده در کنار آن نیست از سرقت در امان باشد.

در اینجا می‌خواهیم به انواع دیگری از پیشگیری‌ها هم اشاره کنیم. این موارد بر اساس الگوی پزشکی طراحی شده‌اند:

- **پیشگیری اولیه:** که شامل اقداماتی می‌شود که جهت گیری آنها برهم زدن اوضاع و احوال جرم‌زا در محیط فیزیکی و اجتماعی است (سالم‌سازی فرهنگی)؛
 - **پیشگیری ثانویه:** مداخله در حالت‌های خطرناک است. فرد اولین نشانه‌های ناسازگاری را بروز داده و احتمال دارد این حرکات و ناسازگاری‌ها در آینده منجر به ارتکاب جرم شود. با پیشگیری ثانویه می‌خواهیم مثلاً دانش‌آموزی را که دچار شکست تحصیلی شده یا از خانه فرار کرده است به آغوش جامعه بازگردانیم تا هیچ‌گاه به فکر ارتکاب جرم نیفتد؛
 - **پیشگیری ثالث:** زمانی است که اقدامات پیشگیری اولیه و ثانویه به نتیجه نرسیده و فرد مرتکب جرم شده است. در این مرحله ما در صدد هستیم تا از مزمن شدن وضعیت بزهکار و تکرار آن جلوگیری کنیم.
- پیشگیری اجتماعی را می‌توان شامل پیشگیری اولیه و گاه ثانویه دانست. پیشگیری اولیه در حقیقت همان جامعه‌پذیر کردن افراد از طریق اقناع درونی است. دو پیشگیری اولیه و ثانویه همچون پیشگیری اجتماعی خارج از نظام کیفری قرار می‌گیرد. حال آنکه پیشگیری ثالث می‌تواند در داخل فرآیند کیفری تعریف گردد.

5- سنجش کارنامه پیشگیری

پیشگیری مستلزم سرمایه‌گذاری عظیم دولتی و غیر دولتی است لذا عجیب نیست که در کشورهای که بر برنامه‌های پیشگیری تأکید می‌کنند شرط می‌شود که پس از مدتی نتایج برنامه‌ها ارزیابی شود تا معلوم شود اقدامات پیشگیری تا چه حد با موفقیت همراه بوده است؟ اما این ارزیابی هم بایستی از سه معیار تبعیت کند:

اولاً معیار سنجش، معیار عینی باشد یعنی ذهنیت‌های مسئولین در آن دخالت نکرده باشند. مثلاً معیار می‌تواند مقایسه «نرخ جرم» قبل و بعد از برنامه‌های پیشگیری باشد. منظور از نرخ جرم

عبارت از رقم ارتکاب جرم در مقایسه با کل جمعیت است که یا به وسیله محاسبه تعداد و نرخ مجرمین و یا به وسیله محاسبه تعداد جرایم ارتكابی در یک دوره مشخص اندازه گیری می شود.

ثانیاً برنامه پیشگیری باید مرحله به مرحله از نظر کیفی و کمی کنترل شود.

ثالثاً برنامه پیشگیری باید با یک گروه شاهد مقایسه شود. مثلاً اگر برنامه پیشگیری از سرقت در یک محله خاص را اجرا می کنیم می بایست یک محله مشابه دیگر را به عنوان شاهد برگزیده و پس از اتمام برنامه، نتایج را در این دو محله با یکدیگر مقایسه کنیم.

این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که نتایج برنامه های پیشگیری در مقایسه با برنامه های سرکوبگرانه هم دیرتر و هم با رؤیت پذیری کمتری به ظهور می رسند. در نظام سرکوبگری تعداد محکومین و زندانیان مشخص است. اما بیلان کار کیفری به لحاظ اداری و صوری از اهمیت زیادی برخوردار است لذا ممکن است مسئولین ذیربط دست به خلق آمارهای غیر واقعی بزنند. به هر حال در نظام کیفری این عدد و رقم مشخص است، حال آنکه در برنامه های پیشگیری می بایست صبر کرد.

اکنون بطور تفصیلی به دو نوع پیشگیری معروف: وضعی و اجتماعی می پردازیم:

گفتار اول: پیشگیری وضعی

1- مقدمه: پنهان کردن پول و اشیاء عتیقه در دوران باستان در زیر خاک نوعی پیشگیری وضعی بود. در دوران اخیر بحث پیشگیری وضعی به حدود 30 سال قبل بر می گردد. جرم شناسان به طور اتفاقی پی بردند که اقدامات ساده ابتدایی برای برخی از اموال در کاهش تعرضات نسبت به آنها مؤثر است. در سال 1970، برخی از کارخانه های خودروسازی تجهیزات ضد سرقت در فرمان خودرو نصب کردند. البته هدف از این کار لزوماً پیشگیری نبود. پس از گذشت مدتی، پلیس متوجه شد که میزان سرقت این قبیل خودروها 70٪ پایین آمده است. جرم شناسان پی بردند که متغیرهای وضعی و موقعیتی می تواند تأثیر بسزایی در کاهش میزان جرایم داشته باشد. هر قدر که تغییر شخصیت انسان در جهت بزهکاری مشکل است، به همان اندازه تغییر وضعیت آسان و مؤثر است. البته عنصر انسان در پیشگیری وضعی به کلی نادیده انگاشته نمی شود. هدف در پیشگیری

وضعی تأثیرگذاری غیر مستقیم بر انتخاب و گزینه مجرمانه فرد و تغییر عقلانیت فرد است. هدف به نوعی ایجاد وقفه در گذار اندیشه مجرمانه به عمل است. با ایجاد تغییرات محیطی در صدد آن هستیم تا بزهکاران بالقوه خود را با اوضاع جدید منطبق کنند. با این حال در پیشگیری وضعی ما به دنبال ایجاد انصراف از بزهکاری هستیم و حل و فصل قطعی در دستور کار ما قرار نمی‌گیرد. پیش از شخصیت مجرم، اقدامات ما متوجه محیط پیرامون اوست.

2- فرض اصلی

در پیشگیری وضعی فرض بر آن است که موجود انسان علی‌الاصول معقول و حسابگر است. انسان‌ها در همه زمینه‌ها ناخودآگاه یا آگاهانه دست به محاسبه زده و مرتکب ریسک شدید نمی‌شوند. بزهکاران نیز به عنوان بخشی از انسان‌ها از این قاعده کلی مستثنی نیستند. در این صورت می‌توانیم با بالا بردن هزینه‌های ارتکاب جرم از سود حاصله کم کرده و بدین طریق آنها را از جرم منصرف سازیم.

3- تعریف پیشگیری وضعی

منظور از پیشگیری وضعی ایجاد تغییرات در اوضاع و احوال خاصی است که انسان متعارف ممکن است در آن مرتکب جرم شود. منظور از ایجاد تغییر هم جاذبه‌زدایی از سیل جرم، بالا بردن هزینه، سخت کردن ارتکاب جرم و خطرناک کردن آن است. در یک تعریف دیگر گفته شده است منظور از پیشگیری وضعی تدابیری است که فرصت‌ها و مناسبت‌های ارتکاب جرم را کاهش می‌دهد.

4- خصوصیات پیشگیری وضعی

1-4. معطوف به جرایم خاصی است؛ مثلاً در جرایم غیر عمدی وجود ندارد زیرا رابطه‌ای بین مرتکب و مجنی علیه دیده نمی‌شود و این نوع از جرایم در یک لحظه به وقوع می‌پیوندند. البته نوعی پیشگیری وضعی در مورد برخی از جرایم نیز متصور است: نصب سرعت‌گیر در خیابان‌ها.

2-4. هدف آن شرایط پیرامونی جرم است؛ نصب چراغ در کوچه تاریک. پیشگیری وضعی، بزه دیده مدار و نوعی پیشگیری غیر مستقیم است.

3-4. به دنبال خطرساز کردن یا پرهزینه کردن اقدام مجرمانه؛ کشیدن نرده در حیات منزل، نصب مخدر را پی می گیریم. البته آفت بزرگ مبارزه با پولشویی، بهشت های کیفی است. یکی از بهشت های کیفی، خرید دادگاه (forum shopping) است که یا در اثر خرید مادی (پول) صورت می گیرد یا اصلاً در اثر عدم جرم تلقی شدن آن عمل (پولشویی) در آن کشور تحقق می یابد. به هر حال با اعمال پیشگیری وضعی عایدات جرم کم می شود. این امر یادآور دیدگاه های بتام است. او چنین اظهار نظر می کند: «هر فرد، حتی به طور ناخودآگاه، بنابر محاسبه خوبی و بدی حاصل از کردار خود امور خویش را اداره می کند. اگر دریابد که نتیجه عملی که از آن سود می برد کیفر خواهد بود در آن صورت این اندیشه با نوعی قدرت وی را از ارتکاب جرم آن عمل باز می دارد». البته منظور ما از محاسبه سود و زیان، تنها محاسبه سود و زیان مادی نیست، بلکه در این محاسبه سود اعم از سود مادی و غیر مادی است. زیرا جرایم دو دسته اند: جرایم مادی (اقتصاد محور) و حریم روحی (ارضای نیازهای روحی).

دو دسته از بزهکاران فاقد توانایی محاسبه سود و زیان هستند و از این رو پیشگیری وضعی در مورد آنها نمی تواند کارآیی چندانی داشته باشد: مجرمین مختل المشاعر و کودکان بزهکار. برخی از جرایم نیز در برخی خرده فرهنگ ها، از نظر مجازات مانعی در پیش روی خود ندارند. یعنی در این خرده فرهنگ ها مجازات نوعی افتخار برای شخص محسوب می شود. در برخی از جرایم نیز حالت های استثنایی وجود دارد. مثلاً در جرم قاچاق با اندک تلاش سود زیاد حاصل می شود.

5 - اشکال پیشگیری وضعی

1-5. پیشگیری وضعی سستی (شیوه سستی نظارت و کنترل)

طبق این نوع پیشگیری، با کنترل وضعیت های مشرف بر ارتکاب جرم، خطر دستگیری و کشف جرم بالا رفته و اسباب انصراف مجرم فراهم می شود. در این شیوه، مأمورین پلیس، نگهبان، سرایداران و فروشندگان فروشگاه های زنجیره ای کنشگران انسانی محسوب می شوند اما امروزه،

نظارت الکترونیکی شده و دوربین‌های مخفی و هشداردهنده‌ها و ابزارآلات شناسایی مواد منفجره یا مواد مخدر به کمک پیشگیری وضعی آمده است.

2-5. حفاظت‌های فیزیکی و اقدامات مادی؛ مثال: در آهنی علاوه بر درب اصلی

3-5. کنترل ورودی‌ها و خروجی‌ها؛ فروشگاه‌های بزرگ و نصب گیت‌های مغناطیسی

4-5. کنترل ابزاری که ارتکاب جرم را تسهیل می‌کند.

مثلاً جرم‌انگاری حمل اسلحه می‌تواند نوعی پیشگیری وضعی باشد یا ممنوعیت مشاهده فیلم‌های خاص برای اطفال و همین‌طور منع پذیرش اطفال و نوجوانان توسط رستوران‌ها و مهمانسراها به این دلیل که به ترتیب باعث تسهیل ارتکاب جرم و فرار کودکان از خانه نگردد نوعی پیشگیری وضعی است.

5-5. ایجاد مانع در سر راه برقراری تماس بین بزهکار بالقوه و آماج و هدف جرم (بزه‌دیده بالقوه) مثل

تغییر مسیر رفت و آمد مسئولان، حضور نیروی انتظامی در محل، ...

6-5. جاذبه‌زدایی

اگر جاذبه مالی و روانی سیل جرم کاسته شود به‌طوری که منافع ارتکاب جرم کاهش یابد بنابه اصول جلوی ارتکاب جرم گرفته خواهد شد. مثلاً استفاده از کارت‌های اعتباری بجای پول نقد جاذبه مالی را از کیف قاپی می‌زداید و...

6- رابطه پیشگیری وضعی و مجازات

پیشگیری نافی مجازات نیست. برخلاف نظر معمول که جرم‌شناسی را منافی حقوق جزا می‌داند و معتقد است که جرم‌شناسی حقوق جزا را تضعیف کرده است، این دو رشته رابطه متقابل با یکدیگر داشته و مکمل هم محسوب می‌شوند. در پیشگیری وضعی اقدامات غیر کیفری و غیر قهرآمیز مطرح است و بعضاً این اقدامات از لوازم آغاز کار دادرسی کیفری محسوب می‌گردند. هدف اولیه از نظارت و مراقبت در فروشگاه‌ها آن است که افراد با دیدن این نظارت‌ها از تعرض منصرف شوند. حال اگر انصراف حاصل نشد هدف ثانویه، دستگیری و شناسایی این افراد است. اینجاست که پیشگیری کیفری و تهدید بالفعل مطرح می‌شود. مجازات در فرآیند کیفری به

پیشگیری وضعی کمک می‌کند و به آن قدرت می‌دهد و از طرف دیگر، پیشگیری وضعی تعقیب، محاکمه و اجرای مجازات تسهیل می‌کند.

7- ارکان پیشگیری وضعی

- 1-7. انتخاب یا گزینۀ اخلاقی جرم
- 2-7. وجود انتخاب در تمام مجرمین (حتی بزهکاران اتفاقی) بجز صغار و مجانین
- 3-7. تأثیر وضعیت پیش‌جنایی در ارتکاب یا عدم ارتکاب جرم؛ مثل شرایط روشنایی، رفت‌وآمد، رفتارهای تحریک‌آمیز، وجود آلات و ادوات جرم و...
- 4-7. تأثیر محیط فیزیکی
- 5-7. عوامل کلان تقارن زمانی و مکانی بزهکار- بزه‌دیده؛ اول شب در محله‌های پایین شهر زمان مناسبی برای سرقت است. زیرا در این محله‌ها کوچه تنگ و تاریک و مناسب برای ارتکاب این جرم می‌باشد. در این صورت شناسایی مجرم سخت‌تر می‌شود. سبک زندگی بزه‌دیده هم مؤثر در بزه‌دیدگی اوست (زن و مردی که روزانه ساعات زیادی را در بیرون خانه به سر می‌برند احتمال بزه‌دیدگی آنها بالا می‌رود).
- 6-7. جرایم شدید امروزی نتیجه جرایم سبک دیروزی هستند؛ در پیشگیری وضعی عقیده بر آن است که خفیف‌ترین جرم باید پاسخ داده شود. عدم پاسخ باعث تشدید وضع می‌شود. سندروم پنجره‌های شکسته مبتنی بر همین دیدگاه است. رویکرد حقوقی از سندروم پنجره‌های شکسته نظریه عدالت استحقاقی است که به موجب آن هر امر خلاف حتی سبک می‌بایست پاسخی در خور دریافت کند. پس سندروم پنجره‌های شکسته دارای یک رویکرد حقوقی (عدالت استحقاقی) و یک رویکرد جرم‌شناسانه (پیشگیری وضعی) است.

8- معایب پیشگیری وضعی

- 1-8. از نظر آثار
- پیشگیری وضعی خاص یک جرم ویژه و یک زمان بخصوص است. مادام که اقدامات تقویت‌کننده سبیل جرم وجود دارد نتیجه بخش است. اما به محض کاستن از این حمایت، امکان بزه‌دیدگی روبه‌فزونی می‌گیرد. همچنین ممکن است بزهکار مصمم با وجود پیشگیری وضعی از

ارتکاب جرم صرفنظر نکند. او خود را با اوضاع و احوال جدید هماهنگ می‌کند و به دنبال سیبلی می‌گردد که بی‌دفاع است. در پیشگیری وضعی با پدیده‌ای به نام جابجایی بزهکاری یا جرم مواجه هستیم. یعنی وقتی یک سیبل خاص محافظت شده باشد بزهکار هدف مجرمانه خود را در جای دیگر، با روش دیگر و در زمان دیگر عملی خواهد کرد. به هر حال تصمیم او از بین نمی‌رود.

بطور کلی مجرم دست به یک محاسبه در هنگام ارتکاب جرم می‌زند و به قول **بتسام** بین هزینه ارتکاب جرم و سود و لذت ناشی از ارتکاب جرم یک محاسبه برقرار می‌کند.

پس از اقدامات پیشگیری سه حالت ممکن است رخ دهد:

- ا. جابجایی بزهکاری؛ بزهکار ممکن است نوع، زمان ارتکاب یا سیبل جرم را تغییر دهد.
- ب. خفت در بزهکاری؛ بزهکار، مرتکب جرم خفیف می‌شود.
- ج. انصراف از جرم؛ اقدامات وضعی مؤثر واقع شده و بزهکار با مشاهده سیبل محافظت شده به دنبال راه حل دیگری جز ارتکاب جرم می‌گردد.

یکی از آثار پیشگیری وضعی، انتقالی بودن اثر آن است. یعنی وقتی در نقطه «آ» اقدامات پیشگیری صورت گیرد آثار آن به نقاط ب، پ و ج هم می‌رسد و در آنجا هم پیشگیری صورت می‌گیرد. اینجاست که یک حسن دیگر پیشگیری وضعی ظاهر می‌شود. مثلاً وقتی دانشجویی که به دنبال سرقت کتاب از کتابخانه است ببیند کتاب‌ها مجهز به اتیکت مغناطیسی هستند برای عملی کردن نقشه خود صفحات مورد نیاز را برش داده و با خود می‌برد (کاهش شدت جرم). این پیشگیری وضعی از سرقت در یکی از کتابخانه های آمریکا باعث شد که آمار سرقت کتاب از آن کتابخانه کاهش بیابد. اما جالب این است که آمار سرقت آرشیوها، مجلات و کاست‌ها، ... که مجهز به اتیکت مغناطیسی نبودند نیز کاهش یافت (*اثر انتقالی*).

2-8. ایراد حقوقی

1. پیشگیری وضعی مستلزم اقدامات و تدابیری است که خلوت افراد و زندگی انسان‌ها را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد؛ استخدام سرایدار، نصب دوربین و...
2. پیشگیری وضعی سبب می‌شود که ما با جامعه‌ای پلیس و صد درصد محافظت شده روبرو شویم. جامعه تبدیل به دژ می‌شود که افراد سالم در آن زندگی می‌کنند.

3-8. ایراد اقتصادی

پیشگیری وضعی مستلزم سرمایه‌گذاری است. هزینه اضافی بر دوش بزه دیده احتمالی یا دولت می‌گذارد. ممکن است کسی توانایی پرداخت این هزینه را نداشته باشد و قربانی بزه دیدگی شود. از این رو می‌توان گفت که پیشگیری وضعی نوعی تبعیض امنیتی در برابر افراد ایجاد می‌کند و افراد و دول ثروتمند خود را برابر جرم مصون نگاه دارند.

4-8. ایراد جرم‌شناختی

پیشگیری وضعی در حقیقت نوعی مسکن است و وسوسه‌های جرم را برای همیشه از بین نمی‌برد. تا هنگامی که این اقدامات و امکانات تأمین گردد سیبل محافظت می‌شود و هرگاه این امکانات و تدابیر وجود نداشته باشد سیبل مورد تعرض قرار می‌گیرد. به همین دلیل پیشگیری وضعی اکسیر جرم نیست بلکه مسکن جرم است و دقیقاً از همین روست که امروزه بیش از پیش به نقش پیشگیری اجتماعی تأکید می‌شود.

گفتار دوم: پیشگیری اجتماعی**1- مقدمه**

عیوب پیشگیری وضعی را دیدیم. گفتیم که مجرمین با انگیزه این اقدامات را دور می‌زنند و حتی اگر هدف محافظت شود برنامه خود را تغییر می‌دهند. مثلاً سارقانی که قبلاً برای بدست آوردن پول از منازل سرقت می‌کردند با قراردادن دزدگیر و استخدام سرایدار به سرقت از بانک روی می‌آورند. این محدودیت‌ها و عیوب پیشگیری وضعی سبب شده است تمایل به سمت پیشگیری اجتماعی بیشتر شود.

2- تعریف و تبیین پیشگیری اجتماعی

پیشگیری اجتماعی، ایجاد تغییرات و اصلاحات فردی و محیطی است که منجر به اصلاح جامعه و فرد و جلوگیری از جرم به صورت پایدار و همیشگی می‌شود. در این نوع پیشگیری به

دنبال هماهنگ‌سازی اعضای جامعه با قواعد اجتماعی هستیم. برخلاف پیشگیری وضعی که بزه‌دیده مدار و سبیل‌مدار بود، محور اقدامات در پیشگیری اجتماعی مجرم و فردی است که می‌تواند مجرم باشد.

پیشگیری اجتماعی از اقداماتی تشکیل می‌شود که به انواع محیط‌های پیرامون فرد تأثیر می‌گذارد. کلیه این محیط‌ها در فرآیند جامعه‌پذیری و اجتماع‌پذیری یک فرد نقش داشته و دارای کارکردهای اجتماعی هستند. هر یک از محیط‌های خانواده، مدرسه، دانشگاه، دوستان و... در مقطع زمانی ویژه در این راستا تأثیر می‌گذارند. دغدغه پیشگیری اجتماعی، تربیت و آموزش صحیح است. هر یک از این محیط‌ها دارای یک کارکرد آموزشی و یک کارکرد تربیتی است. اگر رسالت و کارکرد تربیتی خود را به انجام نرسانند اولین خلل در زمینه جامعه‌پذیری فرد ایجاد شده و در واقع زمینه ارتکاب جرم فراهم می‌شود. نقش خانواده در تربیت نقشی منحصر به فرد از نظر اهمیت است.

3- انواع پیشگیری اجتماعی

پیشگیری اجتماعی به دو نوع تقسیم شده است: پیشگیری اجتماعی جامعه‌مدار که از طریق خنثی‌سازی عوامل جرم‌زا حاصل می‌شود و پیشگیری اجتماعی رشد‌مدار که منظور از آن مداخله زودرس در مسیر زندگی فرد با مشاهده اولین مظاهر بزهکاری می‌باشد.

3-1. پیشگیری جامعه‌مدار

أ. مدل بوم‌شناسی جنایی (مکتب شیکاگو)

مطالعه کامل و تحلیلی این مکتب در حد کلیات از جزوه جامعه‌شناسی جنایی لازم است. نظریه‌پردازان مکتب شیکاگو معتقدند برای مبارزه با جرم در این شهر- و مواردی مثل آن در دیگر نقاط دنیا- باید به جای پاک کردن صورت مسئله (خراب نمودن شهر) به اصلاح و آبادانی آن روی آوریم. در این صورت است که می‌توانیم منتظر نتایج مثبت در سایه پیشگیری وضعی باشیم. از سوی دیگر- طبق همین دیدگاه- برای پیشگیری اجتماعی (جامعه‌مدار) از جرم در این محل‌ها بایستی آنها را به منطقه شهری و متمدن وصل کنیم تا ساکنین آن این احساس را نکنند که تافته

جدا بافته هستند. این مهم با برقراری رابطه ارگانیک و سازمانی بین این محله با محله‌های مجاور صورت می‌گیرد. برقراری این رابطه از طریق برقراری حمل و نقل عمومی، ایجاد کلانتری، تأسیس مدارس جدید، اقدامات عمرانی و ایجاد اشتغال ممکن خواهد بود. همانطور که می‌بینید این اقدامات بی‌ارتباط با پیشگیری وضعی نیستند.

ب. جلوگیری از شکل‌گیری باندهای مجرمانه

در پیشگیری اجتماعی دنبال این هستیم که شبکه‌های مجرمانه‌ای که در نقاط مختلف کشور شکل گرفته به فعالیت‌های مجرمانه روی می‌آورند را شناسایی و به ترتیبی که گفته می‌شود آنها را از درون متلاشی کنیم. این هدف با روش‌های مختلف امکان‌پذیر است:

اول- نفوذ دادن مربیان تربیتی و مددکاران اجتماعی به داخل این تشکلهای اصلاح تدریجی اعضای باند، به عبارت دیگر به جای برخورد پلیس یا برای تکمیل ارتباط پلیسی، سعی مربیان این است که با نفوذ در یک باند معتاد و بزهکار سعی در استخراج نکات منفی آنها و احیای فرهنگ مثبت در آن دارند. اما باید اعتراف کرد که این روش نتیجه معکوس داشته است. حضور مربیان و مددکاران اجتماعی در میان اعضای باند، بدون آنکه آنها خود متوجه شوند سبب انسجام بیشتر و هماهنگی کامل‌تر آنها شده و تفاهم آنها را برای ارتکاب اعمال مجرمانه بیشتر کرده است، به طوری که نرخ بزهکاری مجرمان تا زمانی که مددکاران اجتماعی در میان آنها بوده‌اند بیشتر از زمان‌های دیگر است.

دوم- روش‌های دیگر همان روش‌های عمومی متلاشی کردن باندهاست.

ج. تشکیل گروه‌های مباحثاتی

این شیوه هم شامل پیشگیری اولیه و ثانویه و هم شامل پیشگیری ثالث می‌شود. به عبارت دیگر هدف از تشکیل گروه‌های مباحثاتی این است که جلوی ارتکاب جرم گرفته شود. به این ترتیب که در مورد کسانی که هنوز مرتکب جرم نشده‌اند اما به لحاظ موقعیت‌های اجتماعی و ویژگی‌های روانی و شخصیتی این احتمال وجود دارد که در آینده مرتکب جرم شوند، آنها را به بهانه‌های مختلف گردهم جمع می‌کنیم تا خلأهای احساسی خود را به کمک هم پر کنند. مثلاً نوجوانانی که

در خانواده‌های مستضعف بزرگ شده و دچار شکست‌های روحی هستند جمع کرده و در یک یا چند اردو بین آنها رابطه صمیمی برقرار می‌کنیم. آنها گم‌شده خود را شاید در این اردوها پیدا کنند (پیشگیری اولیه و ثانویه).

از طرف دیگر در مورد کسانی که یک بار مرتکب جرم شده‌اند نیز آنها را گرد هم جمع می‌کنیم تا به کمک روان‌شناسان با هم گفتگو کرده و در یک فضای دوستانه تجربیات و خاطرات و شکست‌های خود را به هم بازگو کنند تا از همدیگر عبرت بگیرند (پیشگیری ثالث).

2-3. پیشگیری رشدمدار

این قسمت را در قالب یک مقدمه و دو بخش پی می‌گیریم:

1-2-3. مقدمه

پیشگیری رشدمدار نشان می‌دهد که مداخله به هنگام و به موقع درباره کسانی که بخاطر وضعیت خانوادگی در معرض ارتکاب جرم هستند می‌تواند جلوی بزهکاری و استمرار تمایلات مجرمانه را در آنها بگیرد. در قالب پیشگیری رشدمدار، در دوره‌های مختلف جسمانی و عقلانی یک سلسله اقدامات مناسب صورت می‌گیرد تا در آینده طفل مرتکب جرم نشود.

پیشگیری رشدمدار دو خصیصه دارد:

- ا. **مداخله زودرس؛** شامل فرد، خانواده و محیط زندگی فرد می‌شود.
 - ب. **دارای جنبه تربیتی و فنی است؛** در این پیشگیری اختلالات رفتاری و روانی طفل هدف قرار می‌گیرد. قدرت شناخت طفل تقویت شده و مانع عقب ماندگی شخصی می‌شود.
- این اختلالات رفتاری ممکن است ناشی از قصور والدین در تربیت، قصور اولیاء مدرسه در تعامل با طفل و یا ناشی از تعامل قهرآمیز و منفی بین نوجوانان و گروه دوستان باشد. آنچه در پیشگیری رشدمدار ملاک است، آموزش مهارت‌های اجتماعی به طفل و والدین اوست. دختری که در سنین پایین ازدواج می‌کند و صاحب فرزند می‌شود باید نحوه تربیت او و تعامل با او را یاد بگیرد چرا که در اثر برخوردهای خشونت‌آمیز و با قهر و غلبه طفل از مسیر درست منحرف شده و

از معیار تربیتی لازم برخوردار نمی‌شود. در اینجاست که طفل در معرض انحراف و ارتکاب جرم در آینده قرار می‌گیرد لذا باید به پیشگیری رشدمدار متوسل شویم.

هدف از پیشگیری رشدمدار این است که طفل به اوضاع و احوال زمان تربیت درست وارد شود و یاد بگیرد که چگونه پرخاشگری را سرکوب کند و خواسته‌های خود را به طور مناسب و بدون تهدید بیان کند. از این رو در پیشگیری رشدمدار با آموزش الفبای زندگی و احیای مهارت‌های زندگی اجتماعی سروکار داریم. در ادامه به ترتیب به نشانه‌های بی‌قراری و انحراف (اشخاص مشمول پیشگیری اجتماعی) و ابزار و روش‌های پیشگیری رشدمدار اشاره خواهیم کرد.

3-2-2. نشانه‌های بی‌قراری اجتماعی (اشخاص مشمول پیشگیری رشدمدار)

شناسایی علائم و نشانه‌های انحراف و بزهکاری در اطفال از اصلی‌ترین لازمه‌های پیشگیری رشدمدار است. در پیشگیری رشدمدار منتظر ارتکاب جرم باقی نمی‌مانیم. این مظاهر انحراف‌گونه الزاماً جرم نیستند. طفل در محدوده بین تولد تا دو سالگی ممکن است پرخاشگری را از خود نشان دهد که به اشکال مختلف نمود پیدا می‌کند و در دو سالگی به صورت گاز گرفتن برادر یا خواهر یا مادر خود ظاهر می‌شود. بهترین وسیله برای پی بردن به این‌گونه رفتارهای طفل رجوع به مادر است. مادر به ما خواهد گفت که رابطه طفل با اطرافیان چگونه است و آیا این طفل از چه نیازهایی رنج می‌برد. بعد از دو سالگی، طفل از طریق تربیت نحوه کنترل خشم را فرا می‌گیرد. طبیعی است که در دوران طفولیت، خشم یا تهاجمی بودن طفل خطر عمده‌ای برای خود او یا اطرافیان ندارد. اما این حالت تهاجمی با بالا رفتن سن و افزایش قوای فیزیکی می‌تواند به جرم و حالت خطرناک منجر شود. در حقیقت خشم فراگرفتنی نیست بلکه در صورت عدم توجه به علائم رفتار تهاجمی، پرخاشگری در فرد به وجود می‌آید. از سوی دیگر، عدم خشم، یعنی وجود روابط مسالمت‌آمیز از طریق تربیت و تعامل با دیگران آموخته می‌شود.

به‌هرحال، اگر طفل عدم خشم را فرا نگیرد، در سنین بالا خشم عود می‌کند و تبدیل به جرایم شدید و خطرناک می‌شود. اشکال پرخاشگری در سنین مختلف متفاوت است: در دو سالگی؛ گاز گرفتن، 12 سالگی؛ زدو خورد، 18 سالگی؛ قتل. افزایش رشد خشم در نوجوانی، حاصل تلفیق دو عامل است:

- ضعیف شدن انواع کنترل‌های اجتماعی

• وجود فرصت‌های مجرمانه

در این میان، عامل اول را می‌توان یک عامل ایستا دانست که حاصل بحران‌های دوران کودکی و نوجوانی است. این بحران‌ها نیز نتیجه تعامل قهرآمیز بین فرزند و والدین و بین او و مدرسه است، چیزی که سبب می‌شود او در بزرگسالی فاقد قوه تصور و انتزاع شود. یعنی مادام که مجازات را لمس نکرده نمی‌تواند بین عمل مجرمانه و حبس ارتباط برقرار کند. لذا در ارتکاب جرم دست به محاسبه نمی‌زند. قدرت انتزاع نه تنها در جلوگیری از ارتکاب جرم مؤثر است بلکه باعث جلوگیری از تکرار جرم هم می‌شود. بزهکاران مزمن و مکرر کسانی هستند که دارای ضریب هوشی پایین بوده و قدرت انتزاع ندارند لذا دائم مرتکب جرم می‌شوند. در اینجا می‌خواهیم به این نکته مهم توجه کنیم که اگر با ظهور نشانه‌های بی‌قراری و انحراف در طفل، تنها به تنبیه او اکتفا نموده و از تشکیل پرونده شخصیت امتناع ورزیده و خلأ عاطفی، تحصیلی و دوستی او را پر نکنیم به روندی کمک نموده‌ایم که طفل را به بزهکار مزمن تبدیل می‌کند.

عامل دوم، در واقع یک عامل پویاست که در یک لحظه به عامل اول ملحق شده و سبب ارتکاب جرم می‌شود.

مشکل اطفال پرخاشگر این است که اولاً با خشونت زبانی و کلامی با محیط رابطه برقرار می‌کنند و ثانیاً قادر به برقراری روابط مسالمت‌آمیز با دیگران نیستند. روابط آنها با دیگران مبتنی بر زور و قدرت است. بدین ترتیب ویژگی‌های اطفال پرخاشگر عبارتند از:

1. عدم توانایی کنترل و مهار خود؛
2. علاقه به خطر؛
3. عدم انتزاع و قدرت شناخت؛
4. عادت به رفتارهای مجرمانه و ضد اجتماعی در طول حیات؛
5. خودبینی و خودمحور بینی؛
6. عوامل حمایتی (خانواده، مدرسه و...) در آنها تبدیل به عوامل خطر شده است.

➤ شخصیت جنایی

عده‌ای از مؤلفین در خصوص پیشگیری رشدمدار و بزهکاران مزمن سخن از شخصیت جنایی به میان آورده‌اند. سؤال این است که آیا عوامل خطر با شخصیت جنایی نقاط اشتراک دارند یا خیر؟ شخصیت جنایی «حالت و وضعیت شخصی است که سبب می‌شود او خارج از حوزه هنجارها قرار بگیرد». برای بحث تفصیلی شخصیت جنایی آن را در دو قسمت ارائه می‌دهیم:

أ. درجات شخصیت جنایی:

1. اشخاص غیر بزهکار: اشخاصی که به لحاظ تربیت صحیح و قدرت شناخت و داشتن توانایی تفکیک قبیح از حسن مرتکب جرم نمی‌شوند یا لاقلاً در آمار جنایی از آنها صحبتی به میان نمی‌آید.
2. اشخاص بزهکار موقت: کسانی که به دنبال شهوت و احساس مرتکب جرم می‌شوند.
3. اشخاص بزهکار غیر واقعی (کاذب): معیارهای آنها نه با معیارهای جامعه در سطح کلان بلکه با معیارهای یک تشکل سیاسی منطبق است. در اینجا فرد مجرم تلقی می‌شود. ولی ممکن است واقعاً مجرم نباشد.
4. بزهکار واقعی: با آگاهی و رضایت از هنجارهای جامعه فاصله گرفته، از جامعه بریده و عزت جنایی و انزوای مجرمانه را برگزیده است. او امنیت خود را در جامعه ستیزی می‌بیند.

ب. ارکان و ویژگی‌های شخصیت جنایی

می‌توان گفت که مظهر شخصیت جنایی کسی است که قبح عمل را درک نمی‌کند و از هیچ مجازاتی نمی‌ترسد و از موانع موجود ابایی ندارد. شرایط عمومی اخلاقی، کیفری، مادی و احساسی لازمند تا جرم ارتکاب یابد. این شرایط متغیرهای شخصیت جنایی نیز هستند و در کیفیت و قوه ارتکاب جرم نقش دارند. مثل: ناپختگی فرد، عقب‌ماندگی تحصیلی، شکست تحصیلی، فرار از مدرسه و... اینها همه شخصیت جنایی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. شخصیت جنایی یک هسته و چهار مؤلفه دارد. برای استقرار این شخصیت، چهار مؤلفه باید در آن جمع شوند. جمع این چهار رکن در فرد می‌تواند انسانی را تبدیل به بزهکار مکرر کند:

1. خودبینی و خودمحوربینی

2. تنوع مزاج و فقدان قدرت پیش‌بینی

3. پرخاشگری

4. بی‌تفاوتی و بی‌اعتنائی عاطفی

شخصیت جنایی، حاکی از این ساختار روانی است که از آن می‌توان حالت خطرناک را برداشت نمود. حالت خطرناک که در جرم‌شناسی بالینی مطرح می‌شود چهار رکن دارد:

- | | | |
|--|---|------------------|
| ظرفیت یا قابلیت مجرمانه شخص را بالا می‌برد. | } | 1. ترس ناپذیری |
| | | 2. خسارت رساندن |
| سازش‌پذیری و جامعه‌پذیری فرد را نشان می‌دهد. | } | 3. کمال‌پذیری |
| | | 4. قابلیت انطباق |

این چهار رکن در شخصیت جنایی منعکس است. ترس ناپذیری، مستلزم تنوع مزاج و خودبینی است. زیان‌رسانی به دیگران نتیجه دو عنصر پرخاشگری و تأثیر ناپذیری در شخصیت جنایی است. هسته شخصیت جنایی از چهار رکن تشکیل شده اما در عین حال، در کنار آن، متغیرهای عمومی و مشترک وجود دارند (مثل بیماری‌های مزمن، عقب‌ماندگی تحصیلی، فقدان آموزش حرفه‌ای، ...). بزهکاری که بیمار است و قدرت جسمانی ندارد متوسل به جرایم مالی و تقلب‌آمیز می‌شود. برعکس اگر قدرت عقلانی او کم باشد به زورگیری و جرایم مشابه روی می‌آورد. واضح مفهوم شخصیت جنایی، ژان پیناتل است.

3-2-3. اهداف و وسایل پیشگیری رشدمدار

اهداف پیشگیری رشدمدار چهار مورد است که برای دستیابی به هریک وسایل متفاوتی لازم است:

ا. گسترش و توسعه مهارت‌ها و صلاحیت‌های تربیتی والدین؛

از طریق:

1. تنبیه و تشویق ضابطه‌مند طوری که قدرت انتزاعی و تجسم اطفال تقویت شود. در صورت وجود قدرت انتزاع نیاز به رؤیت مجازات نیست و صرف تهدید به تنبیه سبب می‌شود که آن در ذهن کودک نقش بندهد و خودبه‌خود از انجام عمل صرفنظر کند.
2. آموزش نحوه القای معروف و منکر به والدین که روابط مبتنی بر تخریب و بی‌احترامی با اطفال خود دارند. مددکاران به عنوان مشاور این دسته از والدین می‌توانند نقش مهمی داشته باشند. این وسیله بخصوص در مورد والدین اهمیت دارد که به دلیل ازدواج زودهنگام قادر به شناخت کافی در وظایف پدر و مادری خود نیستند.

ب. گسترش صلاحیت‌ها و مهارت‌های اجتماعی

این هدف متوجه خود اطفال است تا با آموزش کافی و تربیت صحیح بتوانند با جامعه ارتباط برقرار کرده و به دنبال توسعه مناسبات خود با افراد مختلف باشند. برای انجام این مهم اولاً باید والدین برای فراگیری روش‌های القای مهارت‌ها و توانایی اجتماعی دوره ببینند و ثانیاً اطفال در قالب تشکیل جلسات، نقش‌های اجتماعی را به تدریج فرا بگیرند. در این راستا باید به تقویت قدرت شناخت اصرار ورزید.

ج. گسترش قدرت شناختی

ضعف‌های شناختی طفل و پایین بودن قدرت شناختی ناشی از شکست تحصیلی، غیبت تحصیلی و فرار از مدرسه است. این عدم شکوفایی سبب می‌شود که قدرت شناخت از آنها سلب شده و قدرت انتزاع در آنها به وجود نیاید و در مرحله رشد باقی بمانند. می‌بایست کمبودهای عاطفی طفل برطرف شود و وی در مدرسه تحت درمان قرار بگیرد. خلاء شناختی در افراد از طریق تمرین‌های زنده و توزیع نقش‌ها در قالب بازی‌های گروهی صورت می‌گیرد.

د. ترکیب عملیات اصلاحی و درمانی:

1. آموزش و تربیت اطفال برای برخورد با مشکلات و مسائل اطراف خویش

2. آموزش و تربیت والدین برای یادگیری نحوه تعامل با اطفال
3. ترکیب 1 و 2

➤ انتقادات وارده به پیشگیری رشدمدار

1. اقدامات و برنامه‌های پیشگیری زودرس از رفتارهای جنایی برای این که تأثیر محسوس بر کاهش آمار بزهکاری یک جامعه معین داشته باشد باید قابل تسری و اعمال در سطح وسیعی از اطفال، والدین، مربیان و محله‌های مختلف که مواجه با عوامل خطر یا کم‌رنگ شدن عوامل حمایتی هستند باشد و شناسایی همه اینها نیازمند زمان طولانی است.
2. برای اجرای این برنامه‌ها باید دست به تربیت مربیان، جرم‌شناسان، روان‌شناسان و متخصصان علوم تربیتی زد که این امر نیز به نوبه خود نیازمند زمان و در عین حال بودجه زیاد است. بدین ترتیب عملیاتی کردن این نوع پیشگیری در سطح کلان-مثلاً در سطح یک استان، در سطح یک کشور- نیازمند امکانات مادی و نیروی آموزش دیده و هزینه زمانی است.
3. از نظر حقوق بشر، جنبه شخصی بودن مجازات در این برنامه‌ها رعایت نشده است و این امر از دو جهت قابل تأمل است:
 - اولاً- اعمال این برنامه‌ها مستلزم دخالت در خلوت اشخاص و زندگی اطفال و کسانی است که نشانه‌های مجرمانه را از خود بروز داده‌اند؛
 - ثانیاً- اعمال این برنامه‌ها مستلزم الزام والدین به سپری کردن دوره‌های آموزشی نحوه تربیت اطفال است که با آزادی آنها مغایرت دارد.
 البته این اقدامات در دو جهت قابل قبول است:
 - 1- با رضایت افراد باشد؛
 - 2- آنها را اقدامات تأمینی بدانیم زیرا این اقدامات صبغه کیفری ندارند.

چند بحث تکمیلی در باب پیشگیری

در این قسمت بعد از ارائه چند مفهوم رایج از پیشگیری (1) فرضیه های آن را از نظر می گذرانیم (2) و سپس با مروری بر تدابیر خاص پیشگیری (3) آنرا از نظام کیفری تفکیک (4) و انواع آن را بر اساس معیار های مختلف از نظر می گذرانیم (5). در پایان امکان و فایده پیشگیری را مورد بررسی قرار خواهیم داد (6). اصول، موانع و مراحل پیشگیری و وضعیت آن در ایران موضوعات بعدی ما خواهد بود.

1- مفهوم پیشگیری

1-1. مفهوم موسع پیشگیری

مطابق این مفهوم، هر آنچه که علیه جرم بوده و آن را کاهش دهد پیشگیری محسوب می شود. لذا مجازات، ترمیم خسارت مجنی علیه و فردی کردن مجازات توسط قاضی، پیشگیری به شمار می آیند. بنابراین، پیشگیری در این مفهوم طیف وسیعی از اقدامات کیفری و غیر کیفری را در بر می گیرد.

این استنباط در نزد جرم شناسان بی سابقه نیست. نخستین کسی که دارای این بینش بود *انریکو فری* است او که از شاگردان لومبروزو بود ابتدا به جبریت رفتار مجرمانه اعتقاد داشت اما به تدریج از این نظر فاصله گرفت. برخلاف لومبروزو، فری محیط اجتماعی و جغرافیایی را نیز به عنوان عوامل مؤثر در جرم برشمرد و بر این اساس مجرمین را به پنج دسته تقسیم کرد.

فری معتقد بود که از پنج دسته فوق، بزهکاران هیجانی، به عادت و اتفاقی از جمله بزهکارانی هستند که محیط آنها را وادار به ارتکاب جرم می نماید. وی دو راهکار برای مبارزه با جرم پیشنهاد کرد: **تدابیر دفاع فردی و تدابیر دفاع اجتماعی**. دفاع فردی یعنی مبارزه با علل مشخص جرم. وی معتقد بود به جای مجازات دفاع فردی را جایگزین کنیم که به زبان امروزی پیشگیری از تکرار جرم نام دارد. منشأ اقدامات تأمینی در حقوق جزا مکتب تحقیقی است که فری و گاروفالو دو پیشگام این مکتب بودند. اقدامات تأمینی همان دفاع اجتماعی است که به نظر فری باید جایگزین مجازات شود. هدف انحصاری آن تقلیل و کاهش عوامل اجتماعی بزهکاری است. چون جهت گیری اقدامات تأمینی، پیشگیری از جرم در آینده است لذا در اینجا سعی می شود عوامل ترکیبی جرم خشی شود.

فری اعتقاد دارد که دفاع فردی در کنار دفاع اجتماعی باید وجود داشته باشد. از جمله اقدامات جمعی که او در کتاب خود تحت عنوان افق‌های نوین حقوق جزا (1881) پیشنهاد می‌کند آزادی خرید و فروش است این امر از افزایش غیر عادی قیمت‌ها جلوگیری می‌کند. یا لغو انحصار به منظور مبارزه با قاچاق، وضع مالیات بر الکل، جانشین کردن طلا یا نقره به جای پول و اسکناس و سکه به منظور تشخیص جعل بودن پول. فری معتقد بود که برای جلوگیری از سقط جنین و نوزادکشی باید شرایط ازدواج سخت شود و بچه‌های نامشروع پذیرفته شوند. لغو زیارت اماکن مقدس برای جلوگیری از سرقت، جرایم عفا می‌دهد و خوب است.

2-1. مفهوم مضیق پیشگیری

امروزه، جرم‌شناسی پیشگیری در چارچوب مفهوم مضیق از پیشگیری قرار دارد. پیشگیری، استفاده از مجموعه وسایل و ابزارهایی است که دولت برای مهار بهتر بزهکار از دو طریق مورد استفاده قرار می‌دهد:

1. حذف یا محدود کردن عوامل جرم‌زا؛
 2. اعمال مدیریت مناسب نسبت به عوامل محیطی، فیزیکی و محیط اجتماعی که به نوبه خود فرصت‌های مناسبی را برای ارتکاب جرم ایجاد می‌کنند.
- طبق این تعریف، هدف ما پیشگیری از تکرار جرم نیست. بنابراین مجازات، صدور حکم کیفری، اجرای مجازات و سایر اقدامات ناظر به پس از ارتکاب جرم از شمول مفهوم پیشگیری خارج هستند. اما آنچه که در جرم‌شناسی مدنظر ماست، پیشگیری خارج از نظام کیفری یا پیشگیری غیر کیفری از بزهکار است. بنابراین کیفر، بازپروری مجرم، کیفرزدایی، اصلاح بزهکاری و جایگزین‌های مجازات سالب آزادی از آنجا که جملگی در چارچوب نظام قضایی اعمال می‌شوند از شمول مفهوم مضیق خارج می‌باشند.

2- فرضیه‌های پیشگیری

امکان تأثیرگذاری بر رفتار و کردار مردم با استفاده از تدابیر معین و مشخص به منظور اجتناب از وقوع رفتارهای مجرمانه وجود دارد:

1. در رفتارهای بشری امکان ارتکاب رفتارهای مجرمانه وجود دارد؛
2. برای اجرای پیشگیری می‌بایست عده‌ای تمایل به ارتکاب جرم داشته باشند؛
3. امکان دور کردن فرد از رفتارهای مجرمانه از طریق توسل به برخی اقدامات و تدابیر وجود دارد.

3- اوصاف تدابیر خاص پیشگیرانه

1. تدبیر یا اقدامی پیشگیری از بزهکاری است که هدف انحصاری آن تضمین جلوگیری از وقوع جرم باشد. یعنی این اقدامات بر عوامل یا فرآیندهایی که منجر به وقوع جرم می‌شوند تأثیر قاطع بگذارند؛
2. تدابیر باید خطاب به جمعی از مردم باشند. اقدامات فردی در بحث اصلاح و درمان و جرم‌شناسی بالینی مورد توجه قرار می‌گیرد؛
3. این تدابیر باید قبل از ارتکاب جرم اعمال گردند؛
4. این تدابیر فاقد خصیصه قهرآمیز الزام‌آوری هستند.

4- تفکیک پیشگیری از نظام کیفری

1. پیشگیری یک امر کنشی است و جلوی ارتکاب جرم را می‌گیرد حال آنکه نظام کیفری ماهیتاً بعد از وقوع جرم مداخله می‌کند و جنبه واکنشی دارد. البته نظام کیفری با تمام زیرمجموعه‌های خود نیز در پیشگیری مؤثر است. اما این پیشگیری ناشی از عبرت‌آموز بودن مجازات‌هاست که در قالب جرم‌شناسی حقوقی قابل توجه است.
2. پیشگیری فردی از تکرار جرم نیز از شمول جرم‌شناسی پیشگیرانه خارج است. این نوع از پیشگیری زمانی اعمال می‌شود که محکومیتی صورت گرفته و به دنبال سقوط مجدد محکوم علیه در ورطه بزهکاری اعمال می‌شود.
3. کلیه اقداماتی هم که نسبت به افراد در معرض خطر اجرا می‌شود نیز در قالب جرم‌شناسی بالینی قرار می‌گیرد. کمک‌رسانی به بزه‌دیده و خسارت‌زدایی از او نیز در همین شاخه مطالعه می‌شود. از منظر جرم‌شناسی پیشگیرانه، ترمیم خسارت قربانیان، در قالب جرم‌شناسی پیشگیرانه قرار نمی‌گیرد. پیشگیری از بزه‌دیدگی در جرم‌شناسی حقوقی بحث می‌شود.

4. اقدامات رفاه‌بخش، پیشگیری نیست؛ اقدامات رفاه اجتماعی، تدابیری هستند که هدف آنها بهبود زندگی در جامعه است. بهبود زندگی از طریق ایجاد گشایش‌های مادی برای افراد بی‌بضاعت و تأمین نیازهای مادی و معنوی برخی گروه‌ها صورت می‌گیرد هرچند این اقدامات غیر مستقیم می‌تواند اثر پیشگیری داشته باشد اما خصیصه پیشگیرانه ندارد.

5. آیا نظارت و کنترل، پیشگیری است؟

دو جهت‌گیری در پاسخ به این سؤال وجود دارد:

1. از آنجا که گشت‌های پلیس بیشتر جنبه حفظ نظم دارد و از طرف دیگر پلیس یادآور نظام کیفری و دستگاه قضایی است لذا این فعالیت‌ها از شمول پیشگیری خاص مورد نظر ما خارج است.

2. گشت‌های پلیس فی‌نفسه می‌تواند از وقوع بعضی جرایم جلوگیری کند. لذا قابل تشبیه به پیشگیری است. بر هر جرمی یک اوضاع و احوالی حاکم است. حضور پلیس اوضاع و احوال ارتکاب جرم را به نفع بزه‌دیده و علیه مجرم تغییر می‌دهد و به این ترتیب لااقل در همان محل از وقوع جرم جلوگیری می‌کند. کسانی که به این جهت‌گیری گرایش پیدا کرده‌اند معتقدند پلیس و گشت‌های کنترل‌کننده رکنی از پیشگیری وضعی است.

5- انواع پیشگیری بر اساس معیارهای مختلف

1-5. معیار سن

سن در جرم‌شناسی دارای اهمیت زیاد است. سن یک متغیر ذاتی است که در جرم‌شناسی به دوره‌های مختلف تقسیم شده است. از آنجا که اطفال از لحاظ شخصیتی در حال شکل‌گیری بوده و استعداد جامعه‌پذیری دارند برای جلوگیری از بروز رفتارهای مجرمانه و منحرفانه در آنها لازم است اقدامات خاصی در نظر گرفته شود. مسأله پیشگیری از جرایم اطفال با توجه به طبیعت خاص آنها مشمول اقدامات خاصی می‌شود.

سازمان ملل در 1990 قطعنامه‌ای تحت عنوان اصول راهبردی ناظر به پیشگیری از بزهکاری اطفال و نوجوانان تصویب کرد که به قواعد ریاض مشهور است. قواعد پکن نیز به آئین دادرسی اطفال مربوط می‌شود.

5-2. معیار دامنه اقدامات

پیشگیری یا عام است یعنی یک سلسله اقداماتی است که علیه عوامل جرمزا به کار می‌رود و یا خاص است یعنی اقداماتی که برای یک جرم خاص در نظر گرفته می‌شود.

5-3. معیار موضوع

پیشگیری گاهی انفعالی است یعنی به یک هشدار و اخطار برای مصون داشتن جامعه از بزه‌دیدگی قناعت می‌شود. اخطار در مورد جرم با اقدامات عملی همراه نیست. گاهی نیز پیشگیری فعال است یعنی جهت جلوگیری از وقوع جرم عملاً اقدامات مثبتی انجام می‌شود. پیشگیری انفعالی در واقع یک نوع اطلاع‌رسانی به بزه‌دیدگان بالقوه است.

5-4. معیار پزشکی

همان پیشگیری در سطوح سه‌گانه: اولیه، ثانویه و ثالث است که قبلاً ذکر کردیم.

5-5. معیار سوژه

پیشگیری یا وضعی است که حول بزه‌دیده احتمالی صورت می‌گیرد و یا اجتماعی که حول بزهکار احتمالی و محیط انجام می‌شود.

6- فایده و امکان پیشگیری

فری معتقد است «پیشگیری بهتر از سرکوبی است». او اهمیت پیشگیری را تا آنجا بالا می‌برد که هم‌عرض‌ها یا جانشین‌ها یا قائم‌مقام‌های کیفی را مطرح می‌کند. اما امروزه حقوق‌دانان متعصب و بعضی از دولت‌ها انتقاداتی را متوجه پیشگیری کرده‌اند و معتقدند که پیشگیری توجیه علمی ندارد. باید دید آیا پیشگیری مفید است؟ اگر آری آیا در عمل ممکن است؟

6-1. فایده پیشگیری

درباره فایده توسل به پیشگیری دو دیدگاه مطرح شده است که هر دو با استدلال‌های متفاوت خواهان کنار گذاشتن عدالت کیفری هستند.

بر طبق دیدگاه نخست، آن کارکردها و اهداف مورد نظر از بنیادهای حقوق جزا مثل کیفر، نظام قضایی و پلیس که عبارت از عبرت‌آموزی، ارعاب‌انگیزی، ندامت‌زایی و خشتی‌کنندگی مجازات است تحقق پیدا نکرده و مطالعات نشان می‌دهد نهاد سرکوبگر نتوانسته است عملاً به این اهداف دست یابد لذا علیرغم شداد و غلاظ مجازات‌ها و قطعیت آنها میزان بزهکاری کاهش نیافته و بیان مجازات منفی است. تنها نقطه مثبت مجازات این است که افراد مجرم را گناه برای همیشه و گناه برای مدتی از جامعه منفک می‌کند. کارآیی مجازات‌ها فقط از نظر سزادهی و اخلاقی مفید است اما از نظر سوددهی برای جامعه منفی است. از سوی دیگر هدف «بازپروری» مجرمین نیز نه تنها محقق نشده بلکه اعمال کیفر در موارد زیادی به ضرر مجرمین بوده است.

در پاسخ به جریانی که می‌خواست از طریق کیفری و دستگاه عدالت کیفری خشن به اهداف فوق دست یابد، مکتبی در ایتالیا شکل گرفت که بعدها مکتب «دفاع اجتماعی» نامیده شد. گراماتیکا که نماینده این مکتب بود اعتقاد داشت که دستگاه عدالت کیفری از مجازات به عنوان حربه‌ای جهت برقراری نظم در جامعه استفاده می‌کند اما برای این مقصود باید از مجازات دست کشید و به جای آن از اقدامات دفاع اجتماعی سخن به میان آورد؛ اقداماتی که ضمن حمایت از جامعه از مجرمین هم حمایت کند.

بر طبق دیدگاه دوم، نظام عدالت کیفری و نهادهای مربوط به آن نه تنها در رسیدن به اهداف فوق‌الذکر موفق نبوده بلکه بر عکس باعث شده است که آمار ارتکاب جرایم بالا رفته و بزهکاری رشد خود را باز یابد. این نظر که ابتدا یافته روان‌شناسی جنایی بود در سال‌های اخیر با عنوان «مکاتب واکنش اجتماعی» خود را نشان داده است. بر مبنای این دیدگاه، اگر جرم عملی بد و زشت است، کیفر و سرکوبی عملی بدتر است. زیرا بزهکار را لکه‌دار و او را در شخصیت خود بی‌ثبات می‌کند و فرهنگ چگونه زیستن در دنیای بزهکاری را یاد می‌دهد. لذا مجازات نه تنها کارآیی ندارد بلکه برای جامعه مضر نیز هست.

در خصوص صحت نظرات این دیدگاه باید بین مجازات‌های مختلف قائل به تفکیک بود. کیفر زندان به شکلی که اکنون در جهان معمول است جرماً است. اولاً تورم جمعیت کیفری باعث عقیم ماندن اهداف اصلاح و بازپروری بزهکاران می‌شود و ثانیاً کمبود بودجه و امکانات لازم باعث انباشته شدن انبوهی از مجرمین در یک زندان و آموزش خرده‌فرهنگ‌های مجرمانه در آن محیط می‌گردد. اما اینکه کل نظام کیفری را مضر بدانیم اغراق است چرا که در هر حال عدالت کیفری و مجازات ضروری است.

6-2. امکان اجرای پیشگیری (تحلیل نظریات مکاتب مختلف جرم‌شناسی)

امکان استفاده از پیشگیری در نظریات مختلف جرم‌شناسی متفاوت است. مکاتبی هستند که کمابیش آشکارا امکان پیشگیری از جرم را منکر می‌شوند و معتقدند که امکان تحقق پیشگیری وجود ندارد. مکاتبی هم هستند که پیشگیری از جرم را ممکن می‌دانند.

6-2-1. مکاتب مخالف

الف- مکتب تحقیقی و اثباتی (لومبروزو):

دیدگاه وی نسبت به پیشگیری یک دیدگاه بدبینانه بود. او علت بزهکاری را در سازمان زیستی-روانی جستجو می‌کرد و یک دیدگاه جبرپندارانه داشت و معتقد بود که افراد به لحاظ ژنتیکی مجرم زاده می‌شوند لذا امکان پیشگیری از بزهکاری نیست. وی البته در اواخر حیات خود بخشی از بزهکاری را ناشی از اتفاق و تصادف اعلام کرد لذا در مقابل بزهکار بالفطره، بزهکار آنی و اتفاقی را مطرح نمود. در بعضی از کشورها با توجه به دیدگاه لومبروزو و دیدگاه کلی مکتب تحقیقی، برای جلوگیری از وقوع جرم یک سلسله اقدامات تأمینی اتخاذ کرده‌اند که امروزه این اقدامات ممنوع است مثل اخته کردن و سترون کردن زنان و... هدف این بود که این قبیل افراد مجرم نتوانند تولید مثل کرده و فرزندان مجرم به دنیا بیاورند.

ب- مکاتبی که جرم را پدیده‌ای بهنجار می‌دانستند

دورکیم معتقد بود که جرم به دلایلی رسالت‌ها و فوایدی برای جامعه دارد و به همین جهت در همه جوامع جرم وجود داشته و خواهد داشت. جرم اولاً به ما اجازه می‌دهد که غیر جرم را

تشخیص دهیم. قانون جزا قانون مجرمین است و خارج از قانون جرمی وجود ندارد. ثانیاً در مقطعی سبب تحول اخلاق جامعه می‌شود به این معنا که وقوع برخی جرایم و شیوع بعضی از آنها چه بسا بیانگر عدم اهمیت آن ارزش در جامعه و عدم وجود قبح خاصی برای آن عمل است. در اینجا است که قانونگذار از عملی جرم‌زدایی می‌کند. دورکیم برای تقریب به ذهن پرونده سقراط را مثال می‌زند. اگرچه سقراط به جرم کفرگویی و توهین به مقدسات اعدام شد اما سبب شد که از این عنوان جرم‌زدایی شود.

با توجه به این دیدگاه، اقدامات کیفری و پیشگیری نمی‌توانند در میزان وقوع جرم در جامعه تأثیر بگذارند. اگر تجربه‌های پیشگیری شکست خورد، به این دلیل بوده که جرم بهنجار بوده است و ارتکاب میزان خاصی از جرایم طبیعی است. طبق این دیدگاه کاهش جرم در جامعه به چند دلیل است:

1. اخلاق اجتماعی نسبت به افشاء و اعلام جرایم ارتكابی حساسیت خاصی ندارد؛
2. نهادهای کنترل جرم ضعیف بوده و قادر به پیگیری آن نیستند؛
3. ارزش‌های اساسی جامعه به خرده‌ارزش‌های مختلف تقسیم شده و در مقابل وجدان جمعی که قوی‌ترین ابزار کنترل جرم است وجدان‌های گروهی و صنفی به وجود آمده است که هر یک به اعتبار سلیقه و گرایش خود از ارزش‌های خاصی دفاع می‌کنند.
4. به هر تقدیر، افزایش و کاهش بزهکاری دلیلی بر وجود شکاف بین وجدان عمومی جامعه (قانونگذار) و انتظارات افراد است (افکار عمومی). بنابراین، اگر حالت استثنایی فوق را کنار بگذاریم در شرایط عادی وقوع جرم امری بهنجار است و به این ترتیب در چنین جوامعی پیشگیری منتفی است.

ج- مارکیست‌ها

از نظر مارکیست‌ها، بزهکاری ذاتاً در نظام‌های سرمایه‌داری به وجود می‌آید و رشد می‌کند. بزهکاری از انواع جوامع طبقاتی است و مادام که سیستم سرمایه‌داری وجود داشته باشد جرم هم وجود خواهد داشت لذا از نظر مارکیست‌ها هرگونه اقدام برای پیشگیری از جرم در جوامع سرمایه‌داری تلاش برای ادامه سلطه یک طبقه بر طبقه دیگر است. هرگاه بخواهیم بزهکاری و

جلوه‌های انحراف و فساد از یک جامعه حذف شود باید نظام سیاسی و طبقاتی و نظام اقتصادی سرمایه‌داری را در آن کشور ساقط کنیم و یک نظام حکومتی بی‌طبقه که توده مردم در آن حضور دارند جامعه را اداره کنند.

بعد از انقلاب اکتبر 1917 و شکل‌گیری حکومت سوسیالیستی در شوروی انتظار می‌رفت که به تدریج با وجود نظام سوسیالیستی جرمی به وقوع نپیوندد لذا در اولین قانونی که انقلابیون، آن هم پس از گذشت 6 سال از انقلاب، نوشتند سیاهه جرایم عوض شد و جرمی مثل سرقت را در آن جای ندارد و فرضشان بر این بود که این قانون عملاً اجرا نخواهد شد. اما بعد از گذشت چند سال مشخص شد که جرم همچنان در شوروی وجود دارد لذا یکی از جرم‌شناسان روسی در کتابی که منتشر کرد اقدام به علت‌یابی ارتکاب جرایم در این کشور نمود و چند علت را ذکر کرد:

1. جرایم موجود ناشی از بقایای ارزش‌های تزاری است؛
 2. تهاجم فرهنگی؛
 3. چون در دوران گذار از سیستم سرمایه‌داری به سیستم کمونیستی هستیم، مرحله‌ای که الان در آن هستیم کمونیسم نیست بلکه سوسیالیسم است. در این مکتب عقیده بر این است که به هر کس به اندازه کارش باید داده شود در حالی که در نظام کمونیستی به هر کس باید در حد نیازش داده شود.
- وجود جرم در جامعه کمونیستی به ویژه بعد از فروپاشی نظام شوروی معلوم گردید. زیرا تا این زمان وصف مجرمانه وجود نداشت و نمی‌شد به فساد و کم‌کاری و بازار سیاه به عنوان جرم نگاه کرد. وجود مافیای روسی - که یک سازمان جنایی متشکل از صاحب‌نفوذان کمونیستی است - را نیز می‌توان به عنوان یک مدرک در رد ادعای نظریه مارکسیست‌ها مبنی بر این که بزهکاری جزء ذات سیستم سرمایه‌داری است و اقدامات پیشگیری هم چیزی جز کمک به ادامه استقرار حکومت سرمایه‌داری نیست در نظر گرفت.

د- جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی

از آنجا که وقوع جرم برای اولین یا دومین بار محصول نحوه فعالیت نظام عدالت کیفری است لذا در چنین شرایطی برای پیشگیری باید رفتار دستگاه عدالت کیفری را اصلاح کرد.

ه- دیدگاه‌های مجازات‌گرا

این دیدگاه‌ها، پیشگیری از جرم را صرفاً در چارچوب پیشگیری کیفری جستجو می‌کنند و معتقدند که وجود جرم در کشورهای غربی عمدتاً بخاطر روزآمد نبودن وصف ضمانت اجراهای کیفری است.

این دیدگاه‌ها مبتنی بر نظریه‌های اقتصاد جرم است. اصولاً در جرم‌شناسی، اقتصاد از دو جهت مورد توجه قرار گرفته است: اقتصاد به عنوان عامل جرم و اقتصاد به عنوان ماهیت جرم. منظور از معنای دوم همان چیزی است که **بتنام** به آن اشاره کرده بود. اگر عده‌ای مرتکب جرم می‌شوند به این دلیل است که درآمد جرم بر هزینه‌های آن از جمله مجازات و دستگیری برتری دارد. **کوسن** این نظر را به طرز دیگری بیان کرده است:

«اگر جرم در جامعه زیاد شده به خاطر این است که جامعه موانع لازم را در سر راه ارتکاب آن ایجاد نکرده است. لذا باید بین مزایای جرم و آثار سوء ارتکاب آن یک موازنه برقرار شود. باید استراتژی ما در مقابله با جرم به این ترتیب طرح‌ریزی شود که توالی فاسد ناشی از ارتکاب جرم آن‌قدر زیاد باشد که حتی قوی‌ترین بزهکاران را متقاعد کند که رعایت قانون به نفع آنهاست. این طرح‌ریزی باید شامل کیفر و مجازات باشد.»

کوسن چند خصوصیت را ذکر می‌کند و معتقد است که علت وجود جرم این است که کیفر خاصیت سزادهی خود را از دست داده است. این خصوصیات عبارتند از:

1. جرم مانند هر رفتار دیگر است؛
2. مجرم با ارتکاب جرم به دنبال عایدات است؛
3. مجرم مشکلات موجود و راه حل‌ها را بررسی می‌کند؛
4. مجرم دچار کشمکش درونی می‌شود یعنی از یک طرف مجنی علیه و از طرف دیگر دشمنان خود را مدنظر قرار می‌دهد.

دیدیم که چگونه این 5 مکتب با پیشگیری مخالف هستند. اکنون به نظریات موافق نگاهی خواهیم داشت.

6-2-2. مکاتب موافق

این مکاتب جهت گیری‌های مطالعاتی خود را حول محور مسائل اخلاقی و اجتماعی استوار می‌کنند. لذا معتقدند که پیشگیری از بزهکاری با مداخله در مسائل اجتماعی و اخلاقی امکان‌پذیر است. همچنین طبق نظریات پویایی جرم، عامل تعیین کننده گذار از اندیشه به عمل مجرمانه را باید در وضعیت موجود در آستانه جرم جستجو کرد و چه بسا در این فرآیند گذار از اندیشه به عمل مجرمانه است که شخص بزه‌دیده خود به عنوان یکی از آماج‌های جرم، جزء وضعیت پیش‌جنایی به شمار می‌آید و نقش عمده را ایفا می‌کند.

اما پیشگیری را می‌توان به دو صورت تصور کرد: پیشگیری کیفری که از طریق پلیس صورت می‌گیرد. پلیس در این حالت بیشتر از پیشگیری وضعی و پیشگیری خنثی استفاده می‌کند که از دومی زمانی صحبت به میان می‌آید که از یک سری ترتیبات اجتماعی برای کم کردن زمینه‌های برخورد بین اشخاص استفاده کرده باشیم. پیشگیری خنثی را **الوک هولسمن**، جرم‌شناس هلندی، مطرح کرد. وی طرفدار الغاء نظام کیفری بود. در دیدگاه وی با الغاء نظام کیفری توجیهی ندارد.

حقیقت این است که پیشگیری در هر حال لازم است اما پیشگیری خنثی یعنی ترتیبات اجتماعی که این ظرفیت را دارند که زمینه‌های وقوع مسائل بین اشخاص را کمتر یا سبکتر نماید. لوک می‌گوید - در خصوص جرایم رانندگی - اگر ما شبکه جاده‌ها و علامت‌گذاری‌ها را متحول کنیم بی‌تردید تصادفات و جراحات کمتر می‌شود. این یک پیشگیری خنثی است.

در حقوق فرانسه جلوه دیگری از پیشگیری وجود دارد و آن از طریق جرم‌انگاری استعدادهای مجرمانه یا حالت خطرناک مشرف به جرم صورت می‌گیرد. این ترتیب باعث می‌شود که از وقوع جرایم مهم پیشگیری شود. این پیشگیری مبتنی بر همان چیزی است که قبلاً تحت عنوان جرایم بازدارنده شناخته‌ایم. چند نمونه از این جرایم بازدارنده عبارتند از:

1. نگهداری صغیری که در معرض ارتکاب جرم است در یک مؤسسه خاص؛
2. نگهداری طفلی که والدین او معتادند در یک محل خاص؛
3. در معرض خطر قراردادن جان دیگری (رانندگی در حال مستی یا با سرعت غیر مطمئن).

7- اصول حاکم بر امکان پیشگیری

امکان پیشگیری مبتنی بر چند اصل است:

1. اصل تغییرپذیری شخصیت افراد؛ تجربه نشان داده است که شخصیت انسان‌ها قابل تغییر است و بنابراین با مداخله محیط خارجی می‌توانیم واکنش شخصیتی را تغییر دهیم. قسمتی از شخصیت ما در خصوصیات ذاتی و قسمتی دیگر در خصوصیات اکتسابی قرار می‌گیرد. اهمیت تعلیم و تربیت در خصوص کودکان نشان بارز تغییرپذیری شخصیت است. البته این بدان معنی نیست که شخصیت بزرگسالان قابل تغییر نیست.
2. اصل تغییرپذیری فضاهای اجتماعی؛ رفتار انسان‌ها نیز گاه در اثر تغییر فضاهای اجتماعی تغییر پیدا می‌کند.
3. اصل کنش متقابل یا تعامل بین شخصیت فرد و وضعیت؛ این تعامل منجر به جرم می‌شود.

8- موانع پیشگیری

1. همه جرایم را نمی‌توان با پیشگیری کاهش داد؛ بعضی از جرایم مثل تروریسم، قتل و نسل‌کشی تنها سرکوبی و مجازات را پیش روی خود دارند و روش‌های متداول پیشگیری در مورد آنها مؤثر نیست.
2. پیشگیری در مورد همه افراد به یک میزان مؤثر نیست. برخی از افراد در برخورد با عوامل پیشگیری هیچ تأثیری را نمی‌پذیرند. اینان افراد مصمم به ارتکاب جرم و به اصطلاح «بربره‌کار» هستند و پیشگیری در مورد آنها کارساز نیست.
3. وسایل پیشگیری از اعتبار مساوی برخوردار نبوده و بعضی از روش‌ها مؤثر در مقام نیستند. بعضی از آنها هزینه سنگینی را می‌طلبند. بعضی دیگر تالی فاسد دارند و بزهکاران بالقوه را با فونونی آشنا می‌کنند که بعداً پیشگیری را خنثی خواهند کرد. بعضی دیگر نیز احساس امنیت را خدشه‌دار می‌کنند.
4. برخی از انواع پیشگیری در واقع منجر به جابجایی جرم از نظر زمان، مکان یا ماهیت می‌شود.
5. برخی از روش‌های پیشگیری منجر به ایجاد محدودیت‌هایی در آزادی رفت و آمد و مداخله در خلوت افراد می‌شود. مثل گشت‌های پلیسی (ایراد و مانع حقوق بشری).

6. پیشگیری در بادی امر دورنمای مجازات را زایل می‌کند یعنی جامعه را در مورد استفاده از مجازات برای کنترل جرم خلع سلاح می‌کند، حال آنکه در واقع پیشگیری باید زمینه‌ای برای استفاده احتمالی از مجازات باشد. به عبارت دیگر تأثیر پیشگیری بدون وجود دورنمای مجازات و عدالت کیفری، اندک و محدود است. بنابراین پیشگیری و مجازات مکمل هم هستند و باید بین آنها تعادل برقرار شود.

9- مراحل پیشگیری

عملیات پیشگیری ممزوجی است از یک سلسله عملیات فکری، علمی و مطالعاتی که به آن «مکان‌سنجی» می‌گویند. این عملیات شامل هفت مرحله به شرح زیر است:

مرحله اول- تحلیل منسجم ویژگی‌های یک جرم که در صدد پیشگیری از آن هستیم. در تحلیل یک جرم سه بعد مطرح می‌شود:

1- مطالعه فضای جغرافیایی مورد نظر بزهکاری؛

2- تحلیل ساختار آن جرم و مباشران و بزه‌دیدگان آن؛

3- بررسی نوسانات این جرم در یک دوره معین.

گاه بررسی ما جهت کاهش جرم نیست بلکه به منظور یافتن راه حل‌هایی در جهت کاهش پیامدهای آن است.

مرحله دوم- انتخاب آماج پیشگیری. همانطور که در پزشکی، افراد و گروه‌هایی بیش از دیگران در معرض خطر بیماری قرار دارند و بنابراین تمرکز خدمات بهداشتی بر آنها بیشتر است، در جرم‌شناسی پیشگیرانه نیز می‌توانیم بگوییم بعضی شرایط و فرآیندها بیش از دیگر اوضاع و احوال و فرآیندها در معرض خطر ارتکاب جرم قرار دارند. از این‌رو، در پیشگیری نیز می‌توانیم خطر را مبنای آن قرار دهیم و میزان آسیب‌پذیری گروه‌ها و افراد را برآورد نماییم و بدین منظور شاخص‌هایی را مدنظر داشته باشیم. در انتخاب آماج پیشگیری چهار مرحله را باید رعایت کرد:

1. فرضیه؛

2. آزمایش؛

3. بررسی نتایج و اجرای آزمایش یک نمونه و اصلاح ایرادات احتمالی؛

4. اجرای عمومی طرح پیشگیری.

مثال: فرضیه؛ نوجوانان و کهنسالان بیش از دیگران در معرض بزه‌دیدگی سرقت قرار دارند ...

مرحله سوم - توجیه جرم‌شناختی طرح پیشگیری؛

ا. **جرم‌شناسی بالینی**؛ بر اساس نظریه حالت خطرناک در جرم‌شناسی بالینی، ما دست به پیشگیری از تکرار جرم می‌زنیم. حالت خطرناک یعنی اقتران سلسله عوامل شخصی و اجتماعی که فرد را در آستانه ارتکاب جرم قرار می‌دهد. متخصص جرم‌شناسی در اینجا از چهار مرحله عبور می‌کند:

1. بررسی و معاینه مجرم از طریق روان‌کاوی و فیزیولوژی؛

2. شناسایی علت و عوامل ارتکاب جرم؛

3. تعیین و تجویز دارو؛

4. مصرف دارو و پیگیری دوران مراقبت بعد از خروج.

ب. **جرم‌شناسی پیشگیرانه**؛ طبق این شاخه از جرم‌شناسی، دو نظریه می‌تواند مبنای توجیه

بعضی از طرح‌های پیشگیری قرار گیرد:

1. نظریه بی‌هنجاری (خلأ هنجاری) 2. نظریه نابسامانی اجتماعی

دورکیم معتقد بود که جرم یک پدیده نرمال و حتی وجود آن نشانه سلامت عمومی جامعه است. بنابراین جرم در همه جوامع وجود دارد منتهی نوع آن بنا به ساختار فرهنگی هر جامعه متفاوت است. چنانچه جرم در یک جامعه از میانگین خود فراتر رود در این صورت آن جامعه با خلأ هنجاری مواجه خواهد شد. این خلأ هنجاری یا ناسازمندی باعث تضعیف هنجارهای اجتماعی از یک سو و ضمانت اجراهای این هنجارها از سوی دیگر می‌شود. در این صورت مانع ارتکاب جرم از مقابل افراد برداشته می‌شود.

1. **نظریه خلأ هنجاری**؛ این نظریه متعلق به دورکیم است و مرتون، جامعه‌شناس آمریکایی

در 1957، نظریه «اهداف و وسایل دستیابی به آن» را بر اساس نظریه خلأ هنجاری

مطرح کرد. وی معتقد است در هر جامعه فرهنگ یا ارزش‌هایی وجود دارد و در این فرهنگ‌ها تعدادی از اهداف به شهروندان توصیه می‌شود، مانند پولدار شدن، رفاه مادی و موقعیت اداری و اجتماعی و سیاسی و... در کنار این اهداف (ارزش) یک سری وسایل و امکانات نیز برای دستیابی به آنها ترویج می‌شود.

به اعتقاد مرتون چنانچه بین این اهداف و وسایلی که بطور مشروع در جهت دستیابی به آن اهداف وجود دارند ناهماهنگی به وجود بیاید خلاء هنجاری ایجاد می‌شود. بنابراین محرومیت بخشی از افراد به لحاظ نژادی، اقتصادی یا جایگاه اجتماعی از دستیابی به آن اهداف یک حالت ناسازمندی ایجاد می‌کند و این افراد به وسایل غیر مجاز متوسل می‌شوند.

2. **نظریه نابسامانی اجتماعی**؛ این نظریه توسط ساترلند مطرح شد. او معتقد است که جرم فراگرفتنی است و در ارتباط با جامعه آموخته می‌شود.

او این نظریه را در سطح فردی و اجتماعی جداگانه بحث نمود:

ا. **در سطح فردی**: او در سطح فردی نظریه «**معاشرت‌های ترجیحی**» را مطرح کرد. در چارچوب این نظریه، ساترلند معتقد است که یک انسان در مقطع معینی از حیات اجتماعی خود به یک یا چند واحد اجتماعی تعلق خاطر دارد اما تعلق خاطر او به یکی از این واحدها بیش از دیگران است. فرد در تماس با آن واحد ترجیحی تلاش می‌کند از مرام آن تبعیت کند. اگر او با محیط‌ها و جوامع وفادار به قانون مثل انجمن دینی و خانواده در تماس باشد، زمینه مردم‌آمیزی، جامعه‌پذیری و اجتماعی شدن را فراهم می‌کند اما اگر او در تشکل ترجیحی خود با مرام‌های مخالف قانون یا بی‌تفاوت نسبت به هنجارهای اجتماعی در تماس باشد لاجرم به جای جامعه‌پذیری، غیر اجتماعی و ضد اجتماعی خواهد شد. رفتارهای مجرمانه فردی ارثی نیست و در اثر تماس با دیگران و همنشینی با آنها آموخته می‌شود. باندهای مجرمانه به این شکل عده‌ای را در خود جذب و استخدام نیرو می‌کند.

ب. **در سطح جمعی**: در سطح جمعی، ساترلند معتقد است که تفاوت نرخ بزهکاری بین ملت‌ها را باید در تفاوت موجود در سازمان‌های اجتماعی بررسی کرد. بزهکاری بالا در یک جامعه به لحاظ بی‌سازمانی اجتماعی است یعنی ارزش‌های جامعه همگون نبوده و انسجام فرهنگی وجود

ندارد. در عوض خرده ارزش‌هایی دیده می‌شود که همدیگر را خنثی می‌کنند و با ارزش اصلی جامعه در رقابت و تعارض هستند. از جمله موارد نابسامانی اجتماعی می‌توان به جنگ و انقلاب (مقطع زمانی عبور از یک ارزش به ارزش دیگر این نابسامانی را به وجود می‌آورد) اشاره کرد. آنچه که فری آن را قانون فوق اشباع جنایی نامید به نظر ساترلند همان **نابسامانی اجتماعی** است که در اثر آن جرایم افزایش می‌یابد.

مرحله چهارم - تعیین یک هدف واقعی به جای یک هدف کلی برای پیشگیری، بدیهی است که هدف کلی از پیشگیری کاهش جرم، محدود کردن یا جلوگیری از رشد آن در بلندمدت و داشتن جامعه‌عاری از جرم است. در طرح‌ریزی پیشگیرانه باید از این اهداف کلی و مهم منصرف شده و هدف دقیقی را مشخص و شاخص‌های ریسک را تعیین کنیم. مثلاً در طرحی که می‌ریزیم، هدف دقیقمان این باشد که در فلان محل از شهر که محل خرید و فروش اموال مسروقه و تجمع مجرمین و منحرفین است و در واقع به یک محیط مجرمانه تبدیل شده است رفع مشکل نماییم. بنابراین در تعیین هدف پیشگیری باید واقع‌بین باشیم تا هدف از کل بودن و ابهام خارج شود.

مرحله پنجم - انتخاب نوع پیشگیری؛

در درجه اول ممکن است پیشگیری در سطح جامعه صورت گیرد (پیشگیری اجتماعی). مثل فراهم آوردن فرصت‌های فراغت برای جوانان. همچنین، پیشگیری می‌تواند در سطح وضعیت‌های پیش‌جنایی متمرکز گردد یعنی از تشکیل وضعیت مشرف به جرم جلوگیری کند. هدف اقدامات روانی - اجتماعی، جلوگیری از شکل‌گیری این وضعیت‌ها می‌باشد تا جلوی ارتکاب جرم گرفته شود یا مقرراتی اعمال گردد که از شکل‌گیری این وضعیت‌ها جلوگیری نماید. وضع «**جرایم مانع**» در همین راستاست.

روش دیگر، اتخاذ تدابیری است که از تحقق فرآیند گذار از اندیشه به عمل مجرمانه جلوگیری می‌کند این روش می‌تواند یک نوع جلوگیری از توسعه روند گذار به عمل باشد. این روش از این جهت که اقدام صورت گرفته در آن متمرکز بر خود مجرم و بر محیط است با روش دوم رقابت دارد.

مرحله ششم - تعیین مقام و مرجع صالح برای پیشگیری؛

تقریباً اجماع وجود دارد که نیروی پلیس باید وظایف پیشگیری را انجام دهد. بدیهی است نقش پلیس بیشتر در چارچوب پیشگیری کیفری قابل توجه است. اما سؤال این است که آیا مردم هم می‌توانند در این امر مشارکت نمایند؟ عده‌ای مقام صالح برای پیشگیری را خود مردم می‌دانند. منظور از مردم اعم است از گروهی که در معرض بزه‌کاری یا بزه‌دیده واقع شدن قرار دارند و گروهی که جمعیت یک جامعه را تشکیل می‌دهند (مردم به معنای خاص کلمه).

در مورد دسته اول یعنی جمعیتی که در معرض خطر بزه‌کاری و بزه‌دیدگی قرار دارند، باید گفت که مشارکت آنها در امر پیشگیری لازم است. خود آنها موضوع اقدام پیشگیری هستند. اما این مشارکت باید تعریف و سازماندهی شده باشد تا موجب سوء استفاده نشود زیرا چنانچه بر مشارکت این دسته از جمعیت و مردم در پیشگیری مقرراتی وضع نشود موارد سوء استفاده فراهم می‌گردد. مثال: دفاع شخصی در اثر سوء استفاده از دفاع مشروع.

در خصوص عموم مردم بحث بسیار پیچیده است. در باب پیشگیری شعار کلی امروزه این است که پیشگیری از جرم یک امر همگانی است یعنی با مشارکت مردم در طرح‌های دولت ممکن است. اما سؤال این است که آیا در این صورت (در صورت مشارکت مردم) زمینه‌های سوء استفاده و پایمال شدن حقوق خود مردم فراهم نمی‌شود؟ آیا کرامت و آزادی افراد خدشه‌دار نمی‌شود؟

باید گفت که به همان میزان که مشارکت مردم در پیشگیری مهم است به همان میزان نیز ممکن است زمینه تجاوز به حقوق دیگران فراهم گردد. در اینجا است که دولت به عنوان متولی اصلی امنیت باید در چارچوب مشخص جایگاه مردم را مشخص کند. (نظارت دولت لازم است)

مرحله هفتم - ارزیابی علمی پیشگیری؛

اگرچه پیشگیری و تجربه‌های مربوط به آن در ظاهر امیدبخش است، باز هم ممکن است که در مرحله اجرا و دقیقاً به لحاظ این که موضوع پیشگیری جرم است و با پدیده انسانی مواجه است این طرح با شکست مواجه شود. لذا لازم می‌آید که از نظر علمی برآورد گردد.

کار برآورد طرح پیشگیری توسط ادارات دولتی یا افراد متخصص انجام می‌شود. اصولاً تمایل سازمان‌های دولتی و اداری به این است که ارزیابی برنامه خود را در جهت مثبت اعلام کنند. لذا بهتر است برای ارزیابی پیشگیری به نتیجه کار متخصصین رجوع کنیم.

اما معیار سنجش در ارزیابی پیشگیری چیست؟ بدیهی است که یک معیار ممکن است افزایش یا کاهش جرم یا متوقف شدن روند بزهکاری باشد. معیار دیگر نیز ممکن است تغییر رفتار مردم و ملاحظه ایجاد تغییر در بالقوگی‌های مجرمانه و در وضعیت‌های ماقبل بزهکاری باشد.

حقیقت این است که ارزیابی باید جامع باشد به این معنی که اگر مثلاً آمار فلان جرم در اثر پیشگیری کاهش یافته بینیم آیا این امر منجر به جابجایی بزهکاری در زمان و مکان یا ماهیت نشده است؟ ارزیابی و سنجش باید دوره‌ای باشد و نباید منتظر پایان برنامه پیشگیری باشیم. به ویژه زمانی که برنامه پیشگیری طولانی است طراح باید مرتب نمونه‌برداری و نمونه‌ها را ارزیابی کند. متخصص در پی آن است که ببیند تا چه اندازه نتیجه پیشگیری با هزینه‌های انجام شده مطابقت دارد (جرم‌شناسی سازمانی یا مهندسی جرم‌شناسی).

10- پیشگیری از بزهکاری در ایران (تحلیل اصل 156 ق.ا، بند 5)

رویکرد قانون اساسی به جرم یک رویکرد قضایی است. لذا جرم را در چارچوب حقوقی آن مدنظر قراردادده و متولی جرم و پیشگیری از آن را قوه قضاییه دانسته است. در این باب چند نظر وجود دارد:

1. **عده‌ای:** خیرگان قانون اساسی اشتباه کرده‌اند و پیشگیری چون یک امر اجرایی است نمی‌تواند بر عهده قوه قضاییه باشد. جمع بین تعقیب و مجازات مجرمین از یک سو و پیشگیری از

جرم و مجرم شدن از سوی دیگر در یک واحد کار درستی نیست. هر یک از اینها اقدامات خاصی را می‌طلبند.

2. **عده‌ای (دکتر کی‌نیا):** متولی پیشگیری بالاترین مقام کشور- یعنی رهبر- است. زیرا او بر هر سه قوه نظارت فائده دارد و ابلاغ سیاست‌های کلی نظام بر عهده اوست.

3. **عده‌ای⁵:** آنچه مسلم است این که الان واقعیتی به اسم بند 5 اصل قانون اساسی داریم و هنوز معلوم نیست کی این قانون اساسی بازنگری می‌شود چه بر سر آن خواهد آمد. لذا خوب است موضع‌گیری علمی کرد، و این بند را تجزیه و تحلیل کنیم.

ا. **تاریخچه و ریشه‌یابی بند 5:** این بند دقیقاً ترجمه عنوان کنگره‌های پنج‌سالانه سازمان ملل (پیشگیری از جرم و اصلاح مجرمین) است. سازمان ملل برای نخستین بار کنگره **پیشگیری از جرم و اصلاح مجرمین** را تشکیل داد. این سازمان با انتخاب این عنوان در مقام القاء اولویت‌های خود در زمینه سیاست جنایی به دول عضو بود. نخستین جلسه کنگره در 1955 در ژنو تشکیل شد که «قواعد و مقررات حداقل راجع به نحوه رفتار اصلاحی با زندانیان» نتیجه این کنگره است.

ب. **تحلیل بند 5:** آیا قوه قضائیه می‌تواند متولی آن باشد؟

نویسندگان قانون اساسی، این اصل سیاست جنایی سازمان ملل متحد را به این اعتبار که ایران عضو آن است وارد قانون اساسی کردند ولی دیدگاه آنها در زمینه پیشگیری حقوقی و قضایی بوده است. محتوای این بند از دو قسمت تشکیل شده است:

1- **پیشگیری از جرم؛** منظور پیشگیری عام و قبل از وقوع جرم است (بازدارندگی). در اینجا بحث جرم‌شناسی پیشگیرانه مطرح است. جرم‌شناسی پیشگیرانه لاقبل در دو شکل قابل تصور است: **پیشگیری اجتماعی و پیشگیری وضعی.** خود پیشگیری وضعی گاه پیشگیری جرم‌شناختی است یعنی مداخله در اوضاع و احوال مشرف بر جرم به شکلی که معادله جرم و مجرم شدن را مختل گرداند و گاه پیشگیری بزه‌دیده

⁵ - برداشت نگارنده این است که این نظر متعلق به دکتر نجفی است.

شناختی است که هدف از آن مداخله در وضعیت پیش‌جنایی به شکلی است که از بزه‌دیده واقع شدن هدف یا موضوع جرم جلوگیری شود.

2- اصلاح مجرمین؛ منظور پیشگیری خاص یا پیشگیری از تکرار جرم و به عبارت دیگر

همان پیشگیری ثالث است. اصلاح مجرمین به این معناست که جرمی اتفاق افتاده و مجازاتی در حال اجراست لذا این محکومیت و نحوه اجرای آن باید جنبه بازپرورانه و اصلاحی داشته باشد. در اینجا بحث از جرم‌شناسی بالینی مطرح است و چون در جرم‌شناسی بالینی ما با بزهکاران سروکار داریم (تابعان عدالت کیفری) لذا این پیشگیری از نوع کیفری است.

قسمت اول بند 5 و کل بند 4 اصل 156 ناظر به پیشگیری عام و قسمت دوم بند 5 ناظر به پیشگیری خاص است.

با توجه به این توضیحات به نظر می‌رسد دیدگاه سوم صحیح‌تر است. در واقع برای اینکه بدانیم آیا اجرای بند 5 به عهده کیست ابتدا باید آن را تجزیه و تحلیل کنیم. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که قسمت دوم این بند که ناظر به پیشگیری از تکرار جرم است، از آنجا که مجرمین و محکومین در اختیار قوه قضاییه و تحت سیطره او قرار دارند، بر عهده این نهاد است.

اما برای اجرای قسمت اول بند 5، از آنجا که این قسمت ناظر به پیشگیری عام و شامل پیشگیری وضعی و اجتماعی است لذا از عهده قوه قضاییه به تنهایی بر نمی‌آید و بنابراین این قوه باید کمیسیونی تحت عنوان **شورای سیاستگذاری در زمینه پیشگیری از جرم** تشکیل دهد. این کمیسیون که سیاستگذار است متشکل از نمایندگان وزارتخانه‌های سهام در این امر و سازمان‌های غیر دولتی است.

ریاست این کمیسیون با دستگاه قضایی است و لذا پیشنهادهایی که کمیسیون مذکور در جهت اصلاح رویه قضایی و ... می‌دهد خطاب به این نهاد می‌باشد. در خصوص ترکیب این شورا عده‌ای معتقدند که اعضای آن باید از دولتمردان و سیاستمداران باشد تا اجرای برنامه مشکل بودجه نداشته باشد. خطر این راه حل این است که دولتمردان برای بهره‌برداری سیاسی و انتخاباتی از اقدامات خود به کسب نتیجه کوتاه مدت قناعت کنند لذا عده‌ای دیگر پیشنهاد کرده‌اند که ترکیب این شورا را از میان متخصصان امر پیشگیری انتخاب کنیم تا خود هم مطالعه کنند و هم پیشنهادات و لوایح

لازم را تهیه نمایند. اما ایراد این راه حل نیز این است که تصمیمات این شورا- در این صورت- کمتر شانس استقبال و اجرا در مراجع اجرایی و تقنینی خواهد داشت.

برای رفع این معضل پیشنهاد شده است که دو نوع کمیسیون تشکیل دهیم:

کمیسیون سطح پایین متشکل از سه شورا به شرح زیر:

1. شورای اصلاحی و انطباق حقوق کیفری با نیازهای روز؛
 2. شورای مبارزه با تکرار جرم (از طریق اصلاح زندانیان یا از طریق حمایت های مجرمین سابقه دار در سطح جامعه برای جلوگیری از سقوط همه آنها)؛
 3. شورای پیشگیری جمعی (تدابیر معمول در جرم شناسی پیشگیرانه).
- بدیهی است ترکیب این شورا تلفیقی از نظریه پردازان و متخصصان و صاحب نظران اجرایی، قضایی و پلیس ذی سهم در کنترل جرم خواهد بود.
- کمیسیون سطح بالا، شورای واحدی به اسم **شورای سیاست جنایی** است که یک مجمع مدیریتی و سیاستگذاری بوده و متشکل از صاحب نظران خواهد بود. لازم است که در هر دو کمیسیون نمایندگان سازمان های غیر دولتی مشارکت داشته باشند.

Tout homme est un pénitencier

Tout homme est un genre humain

فصل پنجم: عدالت ترمیمی

1- مقدمه

بحث از عدالت ترمیمی در این قسمت در غالب یک پلان به این صورت تقدیم می‌شود: پس از ارائه‌ی یک گزارش تاریخی از نحوه‌ی شکل‌گیری افکار انقلابی در حوزه‌ی حقوق کیفری به عدالت ترمیمی به عنوان یکی از نتایج این افکار نگاه می‌کنیم و در این راستا گذشته‌ی این نهاد تازه تاسیس را مرور می‌کنیم تا ببینیم چرا برخی کشورها به عدالت ترمیمی متوسل شدند. در ادامه از جریان ورود این اندیشه به قاره‌ی اروپا و نحوه‌ی تاثیر آن بر سیستم کیفری این منطقه صحبت خواهیم کرد و آنگاه به مطالعه و بررسی تفصیلی علل رویگردانی از عدالت کیفری کلاسیک و علل روی آوری به عدالت ترمیمی خواهیم پرداخت. در این قسمت به ایرادات عدالت کیفری سنتی اعم از سزادهنده و بازپرورانه پی خواهیم برد.

پس از این مطالعه‌ی تفصیلی در زمینه‌ی تاریخچه‌ی عدالت ترمیمی مستقیماً وارد بحث ماهوی عدالت ترمیمی خواهیم شد. در این قسمت به بررسی دیدگاه‌های مختلف در زمینه‌ی این نهاد اشاره خواهیم کرد و پس از مطالعه‌ی میانجیگری کیفری به عنوان یکی از جلوه‌های عدالت ترمیمی به بررسی ایرادات وارد به این سیستم و همینطور نتایج مثبتی که از آن انتظار می‌رود خواهیم پرداخت. پس از ارائه‌ی بحث در زمینه‌ی برنامه‌های عدالت ترمیمی در پایان می‌توانیم از بزه‌دیده-شناسی صحبت کنیم.

2- بحث تاریخی

پس از جنگ جهانی اول و بویژه با شروع و ادامه‌ی جنگ جهانی دوم و سلطه‌ی اندیشه‌های نازیسم، فاشیسم و استالینیسیم در بخش وسیعی از قاره‌ی اروپا و جلوس دولتهای ایدئولوژیک اقتدارگرای فراگیر در کشورهای اروپایی متعدد، عرصه بر اندیشه‌وران، دانشمندان و بطور کلی شهروندان آزاداندیش این کشورها تنگ شد چنان که موج فرار مغزها و مهاجرت از اروپا به کشورهای دیگر همه‌گیر شد. بخش مهمی از این شهروندان اروپایی، قاره‌ی امریکا و بویژه آمریکای شمالی و در راس کشورهای این قاره ایالات متحده‌ی امریکا را برای آزاد زندگی کردن و آزاد اندیشیدن انتخاب کردند و بدین سان اندیشه‌های اروپایی نیز به همراه آنان به آن قاره منتقل شد و گرانیگاه اندیشه و دانش تا اندازه‌ی زیادی از اروپا به آمریکا انتقال یافت و زمینه‌ی شکوفایی علوم مختلف و بویژه علوم جنایی و جرم‌شناسی در این کشور و سپس در کانادا فراهم گردید.

برخلاف کشورهای اروپایی که جرم‌شناسی و رشته‌های مرتبط با آن در دانشکده‌های حقوق موضوع آموزش و پژوهش واقع می‌شود- مگر در بلژیک- و بنابراین پدیده‌ی مجرمانه قبل از هر چیز به عنوان یک واقعیت حقوقی مورد توجه جرم‌شناسان قرار می‌گیرد، در آمریکا و کانادا، جرم-شناسی به عنوان یک رشته‌ی تحصیلی مستقل در دانشکده‌های علوم اجتماعی غالباً با گرایش‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی تدریس و بنابراین جرم بیشتر به عنوان یک واقعیت اجتماعی و انحراف از هنجارهای اجتماعی مورد مطالعه واقع می‌شود.

بدین ترتیب اگر می‌توان در اروپای قاره‌ای صحبت از «حقوقدان جرم‌شناس» به میان آورد در آمریکا و کانادا باید از «جامعه‌شناس یا روان‌شناس جرم‌شناس» یاد کرد.

بنابراین، در این قاره و بویژه در آمریکای شمالی مفاهیم تازه‌ای شکل گرفت. از جمله‌ی این مفاهیم که از اوایل دهه‌ی 1980 م در ادبیات تخصصی آمریکایی-کانادایی مطرح شد و بطور عملی نیز مورد توجه نهادهای عمومی و جامعه‌ی ذیربط در آمریکای شمالی قرار گرفت، مفهوم «عدالت ترمیمی»، «عدالت سازشی»، «عدالت مصالحه‌ای» و... است. اندیشه‌ی محوری همه‌ی این مفاهیم که می‌توان آنها را هم خانواده تلقی کرد از یک سو اجتناب از فرآیند کیفری قضایی رسمی پیچیده و پرهزینه و از سوی دیگر، مشارکت دادن جامعه‌ی مدنی- که بزهدکار و بزهدیده از اعضای آن محسوب می‌شوند- در امر حل و فصل اختلافات ناشی از جرم است.

به عبارت دیگر، هدف، انتقال عدالت به میان و نزدیک مردم به منظور دستیابی هر چه سریعتر به راه حل اختلاف کیفری و ترمیم و رفع بحران و اختلال ناشی از ارتکاب جرم در محل، گروه، خانواده و.. است. بدین ترتیب در این دیدگاه نوعی بازگشت به عدالت کیفری دوران اولیه‌ی تحول و تطور انسانی ملاحظه می‌شود.

از نظر سیاست جنایی، این مفاهیم عدالت کیفری، جزء مدل‌های جامعه‌ی و گاه مشارکتی قلمداد می‌شوند که برخلاف مدل‌های دولتی یا رسمی سیاست جنایی، از توانمندی‌های شبه قضایی بالقوه‌ی خود شهروندان که در یک تشکل یا انجمن- مشهور به سازمانهای غیردولتی NGO- متبلور و سازماندهی شده است یا به صورت خودجوش و نانوشته در قالب فرهنگ عامه‌ی حقوقی- قضایی وجود دارد، استفاده می‌کنند.

عدالت ترمیمی، در کشورهای آمریکای شمالی، استرالیا و زلاندنو ابتدا به صورت تجربی- عملی در اشکال مختلف آن مانند میانجیگری و.. معمول شد و متعاقب آن مورد توجه دکترین و قانونگذاران قرار گرفت. در این کشورها که به علل مختلف در جستجوی متنوع کردن آئین‌های

رسیدگی قضایی کیفری بودند، توسل به عدالت ترمیمی را باید لااقل در دو ویژگی جامعه‌شناختی و حقوقی آنها جستجو کرد.

1) ویژگی جامعه‌شناختی؛ آمریکا و کانادا سرزمین‌هایی هستند که قبل از ورود اروپائیان دارای ساکنان بومی به مثل سرخپوستان و اسکیموها بودند که آداب و رسوم و فرهنگ عمومی حقوقی-قضایی خاص خود را برای حل و فصل اختلافات میان خود داشتند. این آداب و رسوم و فرهنگ-که امروزه اقلیت هستند- تا اندازه‌ی زیادی الگوبرداری قضایی-تقنینی-علمی مصادیق مختلف عدالت ترمیمی را تحت تاثیر خود قرار داده است.

2) ویژگی حقوقی؛ این دو کشور از مدل کامن‌لا- که از انعطاف‌پذیری بیشتری نسبت به مدل رومی- ژرمنی برخوردار است تبعیت می‌کنند؛ امری که در مورد استرالیا، زلاندنو و انگلستان که جزء کشورهای پیشگام در زمینه‌ی عدالت ترمیمی محسوب می‌شوند نیز صادق است و به همین جهت همیشه نسبت به نوآوری‌های سیاست جنایی اقبال بیشتری دارند. یکی از این نوآوری‌ها همان معامله‌ی اتهام می‌باشد.

اندیشه‌ی ترمیمی کردن عدالت کیفری به تدریج از آمریکای شمالی به کشورهای اروپای قاره‌ای نیز که دارای سیستم حقوقی رومی- ژرمنی می‌باشند منتقل شد و مورد توجه نهادهای جامعه‌ی، قضایی، جرم‌شناسان و حقوقدانان واقع گردید.

در فرانسه

1- تاسیس «خانه‌ی عدالت و حقوق» به موجب قانون 18 دسامبر 1998 م (این نهاد تحت نظر رئیس دادگاه بدایت بوده و وظیفه‌اش حل و فصل سریع اختلافات زندگی اجتماعی روزانه و

جرایم کوچک ارتكابی در محل، كمك به قربانیان، راهنمایی و اطلاع‌رسانی حقوقی به ساكنان محل

و در نهایت پیشگیری از وقوع جرایم در حوزه‌ی صلاحیت خود با همکاری مردم محلی است.)

2- تاسیس نهاد «قاصی محلی» به موجب قانون 26 فوریه 2003 م (این نهاد زیر نظر قاضی

دادگاه شهرستان (بدایت) در اختلافات محلی زیر 1500 یورو و دعاوی کیفری از نوع خلاف مانند

جرایم راهنمایی و رانندگی، رها کردن حیوانات خطرناک در مکان‌های عمومی و... مداخله،

رسیدگی و سعی در ایجاد صلح و سازش بین طرفین خواهند کرد)

ناگفته پیداست که استقبال قانونگذاران مختلف از مدل‌های جامعوی- ترمیمی- سازشی عدالت

برای رسیدگی به جرایم (حتی شدید) در واقع ناشی از نارساییهای قضایی و بنابراین ایرادهایی

است که در دهه‌های اخیر با شدت بیشتری نسبت به جنبه‌های مختلف مدل سنتی عدالت کیفری

ذاتا دولتی مطرح شده است (الف) چنان که طرفداران مدل عدالت ترمیمی، چه با هدف جنبه‌ی

ترمیمی بخشیدن به عدالت کیفری کلاسیک و چه با هدف جایگزین کردن آن با مدل عدالت

ترمیمی سعی می‌کنند مفهوم عدالت ترمیمی را نظریه‌پردازی کنند (ب).

الف- عدالت کیفری سنتی و ویژگی‌ها و علل رویگردانی از آن

تاریخ حقوق کیفری به 4000 سال پیش باز می‌گردد. لیکن حقوق کیفری مدرن که نظام‌مند و

در چارچوب مجموعه‌هایی به نام قانون‌نامه تدوین و هماهنگ شده است عمری 200 ساله دارد

عده‌ای از حقوقدانان انسجام و نظام‌بخشی حقوق کیفری را بیشتر مرهون اندیشه‌ها و دیدگاههای

سزار بکاریا در رساله‌ی جرایم و مجازاتها (1764) می‌دانند.

این اثر کوچک در اروپا و سپس در سایر کشورها موجب «انقلاب کیفری» شد که از بطن آن

رویکردهای نوینی نسبت به بزه، بزهکار و کیفر بوجود آمد.

بدین ترتیب، حقوق کیفری نظام‌مند در فضای فکری متولد شد که جرم یک عمل ضداخلاقی اجتماعی تلقی می‌شد و مرتکب می‌باید متناسب با وخامت و شدت عمل مجرمانه‌ی ارتكابی، تنبیه و مکافات شود. این مجازات باید نسبت به همه‌ی مجرمان یکسان و از قبل برای جرایم معینی پیش‌بینی شده باشد. بدیهی است در این مقطع زمانی جرم فعل یا ترک فعلی قلمداد می‌گردید که عمدتاً علیه منافع و مصالح عمومی جامعه ارتكاب یافته باشد و لذا دستگاه قضایی، به عنوان نماینده‌ی جامعه و دولت مشروعیت قانونی برای تعقیب و سرکوب آن را پیدا می‌کرد. این طرز تفکر موجب پیدایش نوعی عدالت کیفری گردید که جهت‌گیری عمده‌ی آن سرکوب کیفری بزهکار براساس معیار شدت و ضعف جرم- یعنی اصل تناسب میان جرم و کیفر- بود (عدالت سزادهنده).

امروزه نیز طرفداران رویکرد سزادهنده معتقدند که قطعیت و حتمیت مجازات و سرعت در اجرای آن به عدالت کیفری جنبه‌ی بازدارندگی می‌دهد. یعنی از یک سو بزهکاران بالقوه را مرعوب می‌نماید و عبرت‌آموزی عمومی می‌کند و از سوی دیگر، نتایج مادی- روانی را که ارتكاب جرم برای بزهکاران به ارمغان آورده است از طریق رنج و عذاب مجازات خنثی و بی‌معنی می‌کند. چنان که دیگر مرتکب جرم نشوند.

«انقلاب تحقیقی» که حدود یک سده‌ی بعد با انتشار کتاب «انسان بزهکار» (1876) توسط لومبروزو به وقوع پیوست موجب رویکرد علمی به بزه، بزهکار و کیفر و بطور کلی نظام کیفری شد و بدین سان علوم جنایی تجربی تحلیلی و در راس آنها جرم‌شناسی را بوجود آورد.

جرم‌شناسی در واقع به مطالعه‌ی مرتکب جرم و انواع محیط‌هایی که او در آنها زندگی یا کار می‌کند یا به آنها رفت و آمد دارد می‌پردازد تا از این رهگذر علل و چرایی ارتكاب جرم را کشف

کند. نتایج این مطالعات بر اصلاح بزهکار از طریق درمان آسیب‌های روانی- جسمانی- اجتماعی تاکید دارند و نظام کیفری و بویژه کیفر را ابزار و وسیله‌ای برای رسیدن به این پیشرفت (هدف) معرفی می‌کنند.

حقوق کیفری، به تدریج- در پرتو یافته‌های جرم‌شناختی- نهادهایی را پذیرفت که محور آنها عمدتاً مرتکب جرم است نه جرم. بدین ترتیب جرم ارتكابی باید به عنوان اماره و نشانه‌ای برای برآورد میزان و نوع «حالت خطرناک» مورد ملاحظه قرار گیرد و اجرای کیفر سالب آزادی در زندان به عنوان «درمانگاه جرم» مناسبی برای رفع این حالت خطرناک و در نهایت پیشگیری از تکرار جرم باشد. بدین ترتیب سخن از مدل «بازپرورانه» عدالت کیفری به میان می‌آید. مدلی که عدالت کیفری سزادهنده را از نظر آیین دادرسی، مجازات‌ها، چگونگی اجرای محکومیت‌های کیفری و حتی مرحله‌ی پس از تحمل مجازات در کشورهای متعددی تحت تاثیر قرار داد و متحول کرد.

*** ایرادات و انتقادات وارده بر عدالت کیفری کلاسیک (سزادهنده و بازپرورانه)**

1- عدم تحقق اهداف عدالت کیفری کلاسیک از قبیل بازدارندگی عمومی و اصلاح بزهکاران؛
 2- طرز کار ضعیف عدالت کیفری: تراکم کار دادگاهها، تورم جمعیت کیفری و بنابراین تضعیف شدید کارکرد بالینی زندانها، نارضایتی عمومی از طولانی بودن فرآیند رسیدگی و رفتار قضایی، دیوان سالاری قضایی، عدم رضایت عمومی ارباب رجوع و مراجعان از عملکرد دادگاهها
 و...

3- پرهزینه بودن؛ علیرغم اختصاص بخش مهمی از بودجه‌ی کشور به آن، عدالت کیفری فاقد بازدهی در حد انتظار جامعه و در حد سرمایه‌گذاری‌ها است. اگر جامعه اختصاص بودجه‌ی کلان به امر آموزش و بهداشت را می‌پذیرد، در مقابل به سختی می‌پذیرد که امکانات آن صرف نگهداری

و بویژه بازپروری اشخاصی شود که از روی عمد یا بی‌دقتی و بی‌احتیاطی سبب ورود زیان مادی و معنوی به جامعه و اعضای آن شده‌اند. سیاست خصوصی‌سازی اداره‌ی زندانها در بعضی کشورهای غربی مثل آمریکا دقیقاً بمنظور صرفه‌جویی در بودجه‌ای است که برای نهادهای مختلف عدالت کیفری اختصاص داده می‌شود.

این هزینه‌ها علاوه بر هزینه‌هایی است که مشتریان دستگاه قضایی می‌پردازند.

4- ایراد جرم‌شناسی انتقادی؛ بزهدکار حاصل ساختار و عملکرد و رفتار کارگزاران عدالت کیفری کلاسیک است و خود جامعه با جرم‌انگاری‌های جدید که بیشتر شامل تنوع و تکثر نحوه‌ی زندگی افراد و متفاوت زیستن و فکر کردن آنها نسبت به یکدیگر و حکام می‌شود قلمرو مداخله‌ی نظام کیفری را توسعه می‌دهد و بدین سان ضمن محدود کردن فضای آزاد اندیشیدن و آزاد زیستن شهروندان، آنها را در معرض مجرم شدن قرار می‌دهد. نظریه‌های انتقادی کیفر زندان را به باد انتقاد می‌گیرند و آن را زمینه‌ساز تکرار جرم از طریق فرهنگ‌پذیری از محیط زندان تلقی می‌کنند. رفتار پلیس و قضات نسبت به مظنونان و متهمان را موجب تعامل «برچسب زنده» می‌دانند. افزون بر این، عدالت کیفری حقوق و منافع بزهدیدگان را در فرآیند دادرسی به اندازه‌ی کافی مورد توجه قرار نمی‌دهد. چندان که بزهدیده در عدالت کیفری سستی به «بازیگر» یا به تعبیر بهتر کنشگری فراموش شده و منفعل تبدیل شده است. تا آنجا که حس انتقام‌جویی و خصومت نسبت به بزهدکار در پایان فرآیند دادرسی کیفری کماکان در وی باقی می‌ماند و حتی در صورتی که حکم به نفع وی صادر شده باشد غالباً خود را متضرر از عملکرد عدالت کیفری احساس می‌کند. به اعتقاد جرم‌شناسان فمینیست، این احساس برای زنان درگیر، بویژه‌ی بزهدیده، شدیدتر است.

5- ایرادهای سیاسی؛ عدالت کیفری برخلاف عدالت مدنی یا عدالت حقوقی رابطه‌ی تنگاتنگ با حاکمیت ملی دولتها دارد و به عبارت دیگر مقررات کیفری با نظم عمومی عجین هستند. به همین جهت است که حق تعقیب کیفری، حق محاکمه کردن و سرانجام حق مجازات از جمله وظایف انحصاری دولت تلقی می‌شود. و دولت از این طریق اعمال حاکمیت می‌کند. دولت بخاطر عدالت کیفری ممکن است که در برابر افکار عمومی و افکار جهانی آسیب‌پذیر شود. به این دلایل، دولتها معمولاً مسأله‌ی قضایی کیفری را با وسواس انجام و در انحصار خودشان قرار می‌دهند. بنابراین، دولتها برای حفظ جنبه‌ی عمومی و غیرشخصی عدالت کیفری ناچارند که خود حق تعقیب را حفظ کنند و آن را صرفاً دولتی نگهدارند. عدم رعایت موازین حقوق بشری و بویژه اصول دادرسی منصفانه (fair trial) سبب می‌شود که آن دولت به عنوان ناقض حقوق بشر از امتیازات بین‌المللی محروم باشد.

6- دلایل علمی؛ دلایل علمی را عمدتاً به جرم‌شناسی‌های انتقادی از یک سو و جنبش فعالان حقوق زن یا فمینیست‌ها از سوی دیگر نسبت می‌دهند.

الف) جرم‌شناسی انتقادی؛ در راس آن طرفداران الغاء نظام کیفری قرار دارند که معتقدند حذف حقوق کیفری خیلی بهتر از حفظ آن است. از این جهت که حقوق کیفری تبعات منفی و جرم‌زای زیادی برای مردم، خانواده‌ها و مجرم دارد و ضمناً مستلزم هزینه‌ی اجتماعی و زمانی زیادی است. لذا پیشنهاد می‌کنند که ما برگردیم به روش‌های سنتی و عرفی معمول در گذشته و بدین وسیله اختلافات خود را حل کنیم.

ب) فمینیست‌ها؛ فمینیست‌ها که در تحولات محتوای نظام کیفری، در ایجاد جرایم جدید، در تشدید مجازاتهای جرایم علیه زنان نقش عمده داشته‌اند پیشنهاد می‌کنند که عدالت کیفری با صرف مجازات کردن نباید رسالتش پایان یافته تلقی شود. مجازات در واقع بدهی و توانی است که

مرتکب باید بپردازد. این به درد کل جامعه می‌خورد اما تکلیف بزه‌دیده چه می‌شود؟ مثلاً زنی که مورد تجاوز به عنف قرار گرفته یا زنی که موضوع کتک و ضرب و شتم همسرش قرار گرفته و... با مجازات مرتکب راضی نمی‌شود. عدالت کیفری باید اثر و کارش را بعد از اعمال مجازات مرتکب ادامه دهد یعنی باید در جهت تشفی و تسکین خاطر زن بزه‌دیده کار کند. در اینجاست که عدالت کیفری سنتی را زیر سوال می‌برند و معتقدند عدالت کیفری فقط مجازات کننده است و به محض این که مجازات کرد درهای عدالت بسته می‌شود حال آنکه در بعضی از جرایم، مراقبت‌های بعد از مجازات و بعد از خروج از دستگاه قضایی تازه باید شروع شود.

تحت تاثیر این قبیل ایرادهای اساسی است که عدالت کیفری سنتی در سالهای اخیر با اصلاحات و حتی تحولات اساسی همراه بوده است. چنانکه عده‌ای از حقوق‌دانان و جرم‌شناسان تا بدانجا پیش رفته‌اند که با پیشنهاد مدل‌های جدیدی از عدالت - از جمله عدالت ترمیمی - به عنوان بدیل و جایگزینی از مدل کلاسیک عدالت کیفری روی گردانده‌اند.

ب- عدالت ترمیمی؛ ویژگی‌ها و علل روی آوری به آن

بخشی از انتقادهای متعدد و متنوعی که نسبت به عدالت کیفری کلاسیک مطرح شده است، متوجه جرم‌شناسی شدن نظام کیفری پس از جنگ دوم جهانی است. برخی از حقوق‌دانان معتقدند از زمانی که گرانیگاه قوانین و دادگستری کیفری از میزان شدت و وخامت عمل مجرمانه به شخصیت و انگیزه‌های مرتکب آن منتقل شده است صلابت سزاهدنگی و قدرت بازدارندگی مجازات‌ها تضعیف شده و بدین سان اصل تناسب میان جرم و کیفر نیز تا اندازه‌ی زیادی متزلزل گردیده است.

این قبیل حقوقدانان پیشنهاد می‌کنند که برای احیای کارکرد اصلی نظام کیفری، یعنی سزادهی و ایجاد بازدارندگی، باید به نوعی به اندیشه‌های کلاسیک مربوط به قیمت، قطعیت و شدت مجازتها- یعنی عمدتاً دیدگاههای کانت و بکاریا- بازگشت و میزان قبح اخلاقی جرم را که مستحق و شایسته‌ی پاسخ کیفری متناسب با آن است معیار قرارداد. این همان نظریه‌ی «عدالت استحقاقی» یا «کیفرهای استحقاقی- بایسته و شایسته‌ی جرم» است که در واقع اصلاح بزهکاران را خارج از صلاحیت، کارکرد و هدف مجازات تلقی می‌کند.

در همین چارچوب، عده‌ای از اندیشمندان کیفری- بویژه جامعه‌شناسان و حقوقدانان آمریکایی- با تاکید بر امنیت مدار کردن نظام کیفری، مدل «عدالت سنجشی» یا «عدالت تخمینی» یا «کیفرشناسی جدید» را مطرح کرده‌اند که باید به مدیریت و اداره‌ی بزهکاران و بزهکاری بپردازد، خطر بزهکار را برآورد کند و با توجه به میزان خسارتی که وی وارد کرده است بدهد. بدین سان، عدالت کیفری مدیریت خطر بزهکاری را معیار کار خود قرار می‌دهد. در این مدل، هدف، کنترل کسانی است که در معرض خطر ارتکاب جرم قرار دارند. گفتمان عدالت سنجشی تعریف و توصیف فرد از نظر اخلاقی (سزاهدنگی) یا از نظر بالینی (بازپروری) نیست، بلکه از یک دیدگاه مدیریتی عدالت کیفری از تلفیق اندیشه‌های اقتصادی- کیفرشناختی تبعیت می‌کند و در واقع طرفدار نظارت الکترونیکی و سایر نظارتها و اقدام‌های پیشگیرنده و نیز انجام تست‌های مختلف برای برآورد خطر بزهکاری نزد افراد است. بنابراین طولانی شدن محکومیت به حبس تابعی است از میزان خطر مجرمانه‌ی بزهکار درآینده.

دیدگاه دیگر به جای تکیه بر مجازات و تقویت جنبه‌ی سزاهدنگی آن، با تلفیق بعضی جنبه- های مدل‌های سزاهدنده و بازپرورانه‌ی عدالت کیفری و قرائت جدیدی از آنها و نیز لحاظ منافع و

حقوق بزه‌دیدگان و نیازهای جامعه‌ی محلی یا شبکه‌های خانوادگی و اجتماعی پس از وقوع جرم، مدل یا راه‌سومی را برای عدالت کیفری پیشنهاد می‌کند که به «عدالت ترمیمی» موسوم است.

به‌طور کلی، رویکرد ترمیمی تحت‌تأثیر دستاوردهای بزه‌دیده‌شناختی حمایتی که بزه‌دیده را در هر حال مستحق حمایت و کمک می‌داند، فعالیت‌های جنبش فمینیستی که زنان قربانی جرایم خشونت‌آمیز را شایسته‌ی حمایت مادی-روانی-عاطفی ویژه‌ای تلقی می‌کند و نیز ابتکارهای شبه قضایی محلی مردمی و بعضی قضات ابتدا بر فعال کردن نقش طرفین جرم در طول فرآیند کیفری و تأثیرگذاری مطالبات و خواسته‌های شاکی- و نه نیازهای بزه‌کار- بر جهت‌گیری تصمیم‌های قضایی تأکید می‌کرد.

در دوران باستان قربانیان جرم نقش عمده‌ای را در دادرسی کیفری و حل و فصل اختلاف‌های ناشی از جرم ایفا می‌کردند و حتی در مواردی دولت، حاکم شهر یا جامعه می‌بایست خسارات وارد شده به بزه‌دیده را جبران می‌نمودند. با ظهور قدرت مرکزی سازمان یافته و دولت به معنای امروزی و بویژه با تولد و گسترش حقوق کیفری مدرن- که از اوایل سده‌ی 19 در پرتو دیدگاه‌های بکاریا صورت گرفت- به تدریج نمایندگان دولت، یعنی کارگزاران پلیسی- قضایی، سرنوشت تعقیب و محاکمه‌ی کیفری را به دست گرفتند و بنابراین نقش شاکی در فرآیند کیفری کم‌رنگ شد.

عدالت ترمیمی- در مفهوم اولیه‌ی آن- در واقع احیاء و توسعه‌ی حقوق بزه‌دیدگان را در نظام کیفری و در کلیه‌ی مراحل رسیدگی مورد توجه قرار داد، چنانکه در تحولات تقنینی دو دهه‌ی اخیر بعضی کشورها (مانند فرانسه) دولت در مورد بعضی جرایم علیه اموال تا سقف معینی و در مورد جرایم علیه اشخاص بدون قید مشخص، جبران خسارت مادی بزه‌دیدگان را- در صورت ناشناخته بودن- فراری بودن یا معسر بودن بزه‌کاران- به عهده می‌گیرد. طرفداران رویکرد ترمیمی

در تحولات بعدی خود و با الهام از تجربه‌های شبه قضایی محلی - مردمی دست به نظریه‌پردازی جامعی درباره‌ی مفهوم ترمیم زدند. بدین‌سان، علاوه بر توجه به حقوق و منافع بزه‌دیده، سرنوشت اجتماعی - خانوادگی بزه‌کار، وضعیت جامعه‌ی محلی به عنوان بزه‌دیده‌ی ثانوی و حتی مصالح کل جامعه در جرایم شدید نیز در مراحل مختلف رسیدگی و حتی در هنگام تعیین و اجرای مجازات مورد توجه آنها قرار گرفت.

بدین ترتیب، عدالت ترمیمی در مفهوم موسع یا امروزی آن، جرم را قبل از اینکه نقض مقررات و هنجارهای مجرد و انتزاعی عمومی و رسمی تلقی کند لطمه‌ای به اشخاص و روابط میان آنها تعریف می‌کند که آثار نامطلوب و خسارات مادی، معنوی، روانی و عاطفی آن، نه فقط بزه‌دیده بلکه جامعه‌ی محلی و حتی خود بزه‌کار و در صورتی که جرم از نوع شدید باشد کل جامعه را متاثر و متضرر می‌نماید.

3- دیدگاه‌های مختلف در زمینه‌ی عدالت ترمیمی

طرفداران عدالت ترمیمی در مورد چگونگی رابطه‌ی این مدل با عدالت کیفری کلاسیک و نحوه‌ی اعمال سازمان یافته‌ی آن از دو گرایش تبعیت می‌کنند: گرایش ناب خواه و گرایش بیشینه خواه.

الف) گرایش ناب خواه: این گرایش تا آنجا که ممکن است سعی دارد پاسخ به نیازهای مختلف ناشی از اختلاف کیفری را با تشویق همکاری و گفتگوی داوطلبانه‌ی طرفین (بزه‌دیده، بزه‌کار و جامعه‌ی محلی) در قالب برنامه‌های نظام‌بخش و ترمیم بخش - یعنی جلسات گروهی و خانوادگی و.. بیابد. طرفداران این گرایش معتقدند برنامه‌های ترمیمی باید به موازات عدالت کیفری

توسعه یابند که روزی عدالت ترمیمی مبتنی بر آیین‌های غیررسمی حل و فصل اختلاف‌ها جای آن را بگیرد.

(ب) گرایش پیشینه خواه: این گرایش معتقد است عدالت ترمیمی به صورت فوق ممکن است از یک سو در دراز مدت فقط زمینه و مناسبتی برای اعمال نسبت به جرایم کوچک و کم اهمیت پیدا کند و جرایم بزرگ و شدید کماکان در صلاحیت عدالت کیفری سنتی باقی بماند و حال آنکه در این نوع جرایم است که اتفاقاً نیازهای بزه‌دیدگان و جامعه‌ی محلی بیشتر است و از سوی دیگر، مدیریت اختلاف‌های کیفری از طریق حل و فصل داوطلبانه‌ی دعوی میان بزه‌دیده و بزه‌کار و جامعه‌ی محلی همواره تضمین‌های یک پاسخ و راه حل واقعا ترمیمی را فراهم نکند و از همه مهمتر برنامه‌های ترمیمی ناب خواهان ممکن نیست به همه‌ی وضعیت‌ها پاسخ دهند چون ممکن است همه‌ی طرفهای کیفری داوطلب نباشند یا نتوانند با مذاکره به یک راه حل و پاسخ ترمیمی اجماعی برسند.

بدین ترتیب؛ پیشینه خواهان اعتقاد دارند که اگر می‌خواهیم بدیل و جانشین واقعی برای عدالت کیفری کلاسیک پیدا کنیم، باید مدل ترمیمی را طرح‌ریزی کنیم که برای همه‌ی موارد مجرمانه و پرونده‌های کیفری قابل اعمال و کارساز باشد. به طوری که اگر جرم ارتكابی آنقدر شدید بود که آثار آن از سطح جامعه‌ی محلی فراتر رفت مداخله‌ی دولت از طریق مقامهای پلیسی-قضایی- یعنی عدالت کیفری کلاسیک- پیش‌بینی شود و در این صورت نیز عدالت ترمیمی حتی در زندان، از طریق فراهم کردن امکان ملاقات بزه‌دیده و بزه‌کار و تلاش برای حل و فصل و ترمیم داوطلبانه‌ی اختلاف، به موازات فرآیند قضایی رسمی قابل تصور و عملی باشد.

از نظر بیشینه خواهان به جای این که عدالت ترمیمی را در قالب «فرآیند» تعریف کنیم، باید آن را در قالب «نتیجه» ارزیابی نمائیم. زیرا هدف مدل ترمیمی تلاش برای تضمین جبران انواع خسارات ناشی از جرم است، بنابراین محتوای ضمانت اجرای کیفری عمومی نیز می تواند به جای انتقام جویی ناظر به جرم، بیشتر جنبه ی ترمیمی داشته باشد و در هر حال در جهت ترمیم اختلال مادی و روانی بزه دیده، جامعه ی محلی و حتی خود بزهکار اتخاذ و اعمال شود. در این دیدگاه اعمال ضمانت اجرای کیفری، اعمال درد و رنج برابر با درد و رنج ناشی از جرم به بزهکار نیست بلکه ضمانت اجرای معمول در حقوق کیفری مناسبتی است برای جبران، تصحیح و ترمیم خسارات و روابط شاکه، بزهکار و جامعه ی محلی و احیای علقه های گروهی و اجتماعی. بنابراین مدل بیشینه خواه سعی می کند آیین و شیوه ی عدالت کیفری سنتی را حفظ کند تا در موارد جرایم شدید یا جرایمی که نتوانسته است از طریق عدالت ترمیمی به صلح بینجامد وظیفه ی خود را انجام دهد. مدلی که آنها می گویند عدالت کیفری مصالحه ای است.

عدالت ترمیمی اشکال سه گانه ای دارد که عبارتند از:

عدالت ترمیمی درون سیستمی، عدالت ترمیمی تفویضی و عدالت ترمیمی جامعه ی

در بحث از میانجیگری کیفری به عنوان یکی از جنبه های عدالت ترمیمی به بررسی تفصیلی هر سه مدل فوق می پردازیم اما در اینجا لازم است نگاهی داشته باشیم به دیدگاههای مختلف در عدالت کیفری ترمیمی:

همانطور که دیدیم در عدالت کیفری ترمیمی در واقع دو دیدگاه مطرح شده است:

الف) عدالت ترمیمی فرآیند محور؛ عدالت ترمیمی فرآیندی است که با وقوع جرم آغاز می-

شود و سپس با مذاکره و گفتگو به منظور حل و فصل اختلافات و آثار ناشی از آن جرم جریان پیدا می کند و در پایان بزهکار و بزه دیده در قالب یک گروه راجع به پاسخ ترمیمی که باید به جرم

بدهند تصمیم می‌گیرند. بعد از این مرحله، برای این که بزهکار بتواند تعهداتی را که بعهد گرفته است انجام دهد احتمالاً آن جامعه محلی به او کمک می‌کند. زیرا هدف در این قسمت این است که بزهکار هم به جامعه برگردد. بنابراین، در عدالت ترمیمی به مفهوم موسع هدف این است که علاوه بر ترمیم آلام و مرضهای مادی و صدمات معنوی بزه‌دیده و بازگرداندن صلح و آرامش به جامعه محلی بزهکار هم از این فرآیند منتفع شده به تقصیرش پی ببرد و یک نوع ندامت در او حاصل شود و در نهایت با پرداخت خسارت، خودش را به جامعه بازگرداند. اما در مفهوم مضیق، عدالت ترمیمی فقط بزه‌دیده مداراست.

ب) عدالت ترمیمی نتیجه محور؛ صرفنظر از نوع مواجهه و رویارویی بزه‌دیده و بزهکار و جامعه محلی، مهم این است که صدمات و خسارات ناشی از جرم که کدورت و تنش بین بزهکار و بزه‌دیده است حل و فصل و رفع شود. در واقع نتیجه مهم است و فرآیند مهم نیست.

بنابراین تفاوت این دو دیدگاه در این است که در نگرش فرآیندمدار، شیوه‌ی عدالت ترمیمی حتماً باید جنبه‌ی مذاکره‌ای و گفتگوی جمعی و گروهی داشته و پاسخ و ضمانت اجرای آن نیز گروهی باشد ضمن این که کل فرآیند مبتنی بر اصل داوطلبانه بودن است. لذا در این نگرش بیشتر از شیوه‌هایی مثل جلسات درمانبخش و اصلاح‌کننده و جلسات گروهی خانوادگی استفاده می‌شود. اما در نگرش نتیجه محور، که بیشتر در قالب میانجیگری شکل می‌گیرد، میانجیگر نقش مهمی را ایفا می‌کند و به دنبال این است که طرفین را به هم نزدیکتر کند تا از این طریق به نتیجه برسد.

اما در هر دو نگرش، صرفنظر از روش‌ها، نتیجه عبارتست از:

1- جبران خسارت یا ترمیم خسارت شاکی،

2- آگاه و مطلع کردن بزهکار نسبت به عملی که انجام داده است (یعنی مسؤال کردن وی)؛

3- ترمیم اختلالی که در روابط محلی به دنبال ارتکاب جرم ایجاد شده است.

از این رو برخی از نویسندگان از اصطلاح عدالت رابطه‌مدار (رابطه‌ای) استفاده کرده‌اند.

4- دیدگاه بیشینه‌خواهان و مکتب دفاع اجتماعی

همانطور که دیدیم برخلاف دیدگاه‌های ناب‌خواهان که طرفدار جایگزین کردن عدالت کیفری توسط عدالت ترمیمی هستند، بیشینه‌خواهان معتقدند که بایستی به تدریج به عدالت کیفری بعد ترمیمی داده و نگرش ترمیمی را بر آن حاکم نمود. به این معنا که عدالت کیفری، ترمیمی شود و تا آنجا که ممکن است ضمانت اجراها جنبه‌ی ترمیمی پیدا کنند اما اگر طرفین نسبت به این راه حل رضایت ندارند یا جرم ارتکابی آنقدر شدید بود که منافع جامعه اقتضای برخورد جدی‌تر با مسأله می‌کرد، در این صورت‌ها عدالت کیفری کلاسیک بتواند آن ضمانت اجرای قهرآمیز را اعمال کند. بر این اساس می‌توان گفت که این نگرش (بیشینه‌خواه) واقع‌بین‌تر است و معتقد است که بایستی به عدالت کیفری یک سویه حالت توافقی داد.

این دیدگاه تقریباً با دیدگاه طرفداران رویکرد اصلاحی- درمانی به مجرمین هم مسیر است. یعنی طرفداران اصلاح و درمان مجرم یا مجرم محوری، عدالت کیفری را بتدریج به سمت و سوی مجرم سوق دادند ولی منکر مجازات نشدند و گفتند مجازات به عنوان دارو لازم است اما باید مناسب باشد. از این رو می‌توان بیشینه‌خواهان را به طرفداران دفاع اجتماعی فرانسوی تشبیه کرد، زیرا معتقدند که باید چارچوب را حفظ کرده و به آن جنبه‌ی ترمیمی داد و در مواردی که آثار نامطلوب جرم فراتر از جامعه‌ی محلی می‌رود از جنبه‌ی سنتی عدالت استفاده نمود.

5- نهاد احکام تعویضی

Deferred Sentences

این نهاد در حقوق فرانسه وجود دارد. در این شیوه، قاضی ابتدا مجرمیت را احراز می‌کند لیکن از انشای حکم به سه شرط خودداری کرده و آنرا به تعویق می‌اندازد:

- 1- بزهدار متنیه شده باشد؛ یعنی آن جامعه‌پذیری مجدد او تامین شده باشد.
 - 2- بزهدیده رضایت بدهد؛ در این مورد در واقع عدالت ترمیمی جریان پیدا می‌کند. چون وقتی بخواهد رضایت دهد باید خسارتش را بگیرد و این مستلزم گفتگو و مذاکره است.
 - 3- اختلال بوجود آمده در جامعه‌ی محلی ترمیم گردد؛ یعنی قاضی متوجه شود که با آزاد کردن بزهدار جامعه ملتهب نمی‌شود بلکه برعکس جامعه‌ی محلی هم راضی می‌شود.
- تعویق صدور حکم به دو شکل ممکن است:

- 1) گاه ساده است. مثلاً قاضی مهلتی برای بزهدار تعیین می‌کند که اگر در آن مدت مرتکب جرم نشد. جرم قبلی او کان لم یکن تلقی شود؛
- 2) گاه آزمایشی است. یعنی قاضی در این مدت وظایفی را برای بزهدار تعیین می‌کند که اگر آنها را انجام ندهد قاضی حکم را انشاء و او را به همان مجرمیتی که داشته محکوم می‌نماید.

6- مراحل عدالت ترمیمی

عدالت ترمیمی از دو مرحله گذشته است:

الف) مرحله اول - عدالت ترمیمی بزهدیده‌مدار (مفهوم مضیق):

هدف این مرحله رعایت و لحاظ حقوق و مصالح و منافع قربانی جرم بود. این مرحله حاصل تلاش فمینیست‌ها و طرفداران الغای نظام کیفری و نیز حامیان حقوق بزهدیدگان بود. لوک هولسمن (استاد هلندی) در کتاب «مجازات‌های گمشده» می‌گوید: «دولت تعیین سرنوشت دعوی را از بزهدیده

و شاکی ربوده و آن را تصاحب کرده است. اما زمان آن رسیده است که عدالت دولتی سرنوشت قربانی را به خود بزه‌دیده بسپارد و جامعه به عنوان کنشگر وارد دعوی شود». بدین ترتیب در ادبیات اولیه‌ی مربوط به بزه‌دیده‌شناسی و عدالت ترمیمی همیشه صحبت از کمک به بزه‌دیده می‌باشد.

ب) مرحله دوم- عدالت ترمیمی جامعه‌مدار (مفهوم موسع):

در این مرحله، شاهد تسری دیدگاه‌های ترمیمی، علاوه بر بزه‌دیده، به جامعه و بزهکار هستیم. این مرحله از دهه‌ی 90 آغاز شده است. طرفداران این مفهوم با توجیه آن می‌خواهند عدالت ترمیمی را جایگزین عدالت سنتی نمایند.

عدالت ترمیمی در معنای امروزی دارای چهار رکن است: بزهکار، بزه‌دیده، جامعه‌ی محلی و جامعه. در جرایم خرد و متوسط فرض بر این است که ارتکاب جرم در وهله‌ی اول قربانی جرم و خانواده‌ی او را متضرر می‌کند و صلح و آرامش در محله بزهکار دچار خدشه می‌شود و در جرایم شدید، عواقب جرم از جامعه‌ی محلی به کل کشور سرایت می‌نماید.

لازم به ذکر است که دخالت دولت تنها درخصوص بزهکاران خطرناک اتفاق می‌افتد و در هر صورت هدف غایی همان ترمیم است.

7- تعاریف عدالت ترمیمی

7-1- تعریف تونی مارشال

او اولین تعریف جامع از عدالت ترمیمی را در 1996 بدینگونه بیان کرد:

«فرآیندی است که طی آن تمامی طرف‌های ذیحق و ذینفع در جرم خاص دور هم جمع می‌شوند تا درباره‌ی نحوه‌ی برخورد و رفتار با عواقب جرم ارتکاب و استلزامات آن در آینده به صورت جمعی تصمیم بگیرند».

با توجه به این تعریف ارکان آن را می‌توان مورد بررسی قرار داد:

1- «فرآیندی است»: فرآیند عبارت از یک سلسله وقایع و امور است که دارای نقطه‌ی تولد و ظهور، نقطه‌ی باروری و جریان و نقطه‌ی تکامل و اختتام و پایان است. بنابراین ویژگی فرآیند این است که پویاست. همین‌جا می‌توانیم بگوئیم که عدالت کیفری سنتی هم یک فرآیند است و این فرآیند شامل دستگیری مظنون، تحقیقات اولیه، صدور اتهام، صدور کیفرخواست و... می‌باشد.

2- «طرف‌های ذیحق»: باید دید منظور از طرف‌های ذیحق کیست؟

از یک طرف، منظور همان بزه‌دیده است. البته باید توجه داشت که شاکی و بزه‌دیده الزاماً یک نفر نیستند. برای مثال در جرم قتل مسلماً اینها در وجود دو یا چند نفر متجلی می‌شوند. بزه‌کار یا متهم نیز جزء طرف‌های ذیحق است. در فرانسه وقتی که قرار مجرمیت صادر شد و تا زمانی که شخصی هنوز به دادگاه فرستاده نشده است دادستان می‌تواند بین توسل به عدالت ترمیمی و ارجاع پرونده به دادگاه یکی را انتخاب کند. سوال: با توجه به اصل برائت آیا مظنون هم می‌تواند مشمول عدالت ترمیمی قرار گیرد؟ پاسخ به این سؤال مثبت است زیرا توسل به عدالت ترمیمی یک مرحله قبل از توسل به عدالت کیفری سنتی مطرح می‌شود. پس فرد مظنون هم می‌تواند داخل در «طرف‌های ذینفع» باشد.

علاوه براین، جامعه‌ی محلی یا شبکه‌های اجتماعی و خانوادگی هم داخل در «طرف‌های ذیحق» است. مراد از جامعه محلی در بحث عدالت ترمیمی اشخاصی هستند که ما می‌توانیم آنها را بزه-

دیده‌ی ثانوی تلقی کنیم. این سه رکن یعنی بزه‌دیده، بزه‌کار و جامعه‌ی محلی ارکان لایتغیر عدالت ترمیمی هستند. در مفهوم موسع عدالت ترمیمی، کل جامعه و افکار عمومی هم می‌تواند داخل در معنی باشد و آن زمانی است که آثار جرم ارتكابی از جامعه‌ی محلی فراتر رفته باشد.

3- «جرم خاص»: تا جرمی ارتكاب نیابد این فرایند بوجود نمی‌آید. هر چند خود ترمیم فراتر از مساله‌ی کیفری و جرم است، عدالت ترمیمی زمانی معنا دارد که جرمی رخ داده باشد. همه‌ی شرکت‌کنندگان در این فرایند در یک نقطه مشترکند و آن خسارت شدیدی است که غیرمستقیم از جرم دیده‌اند.

4- «دور هم جمع شدن»: یعنی در کنار هم و در ردیف هم قرار گرفتن. در این گردهم‌آبی هیچ یک از طرفها بالاتر از دیگری نیست. لذا عدالت ترمیمی جنبه‌ی افقی دارد. پس دور هم جمع شدن در عدالت ترمیمی کارکرد دارد و آن یعنی چشم در چشم هم انداختن، مأخوذ به حیا شدن، متعهد شدن، خجل شدن و...

البته در بعضی از این جلسات، برحسب نیاز، چه بسا شخصی به عنوان میانجی حضور پیدا کند و بدون اظهارنظر طرفین را به سمت اتخاذ یک راه حل مرضی‌الطرفین و اجماعی سوق دهد و بزه‌کار را نسبت به تعهداتش در آینده مطلع کند و ضمن اینکه سعی می‌کند دورنمای تصمیمات را برایشان روشن کند آنها را از عواقب و پیامدهای هر تصمیمی که می‌گیرند آگاه کند. در مورد میانجی بحث مفصلی در پیش است.

5- «نحوه‌ی برخورد با آثار و عواقب جرم»: بزه‌دیده مکدر و ناراحت است و خواسته‌اش ترمیم خسارت وارده است. شاکی از نظر روانی محتاج یک معذرت‌خواهی می‌باشد. بنابراین خواسته‌ی بزه‌دیده و شاکی بیان و مجرم با مشاهده‌ی آن در پی ترمیم آثار مادی و روانی ناشی از جرم برمی‌آید. جامعه‌ی محلی نظاره‌گر این صحنه است.

6- «استلزامات در آینده»: یعنی وقتی این فرآیند به یک تصمیم مشترک می‌رسد، برای اجرای تصمیم در آینده بایستی حمایت‌های لازم را برای بزهکار متعهد فراهم آورد. مثلاً بزهکار متعهد می‌شود خسارت وارده بر خودرو، خانه و شخص را جبران کند و بزه‌دیده هم می‌پذیرد. شخص برای تضمین این تعهد قبول مسئولیت می‌کند و یکی از اعضای هیات، اجرای این تعهد را پیگیری می‌نماید. پس استلزامات در آینده یعنی پشتیبانی از تعهدات طرفینی.

7- «تصمیم جمعی»: یعنی این که همه‌ی اعضای شرکت‌کننده بایستی درخصوص آن راه حل با یکدیگر اتفاق نظر داشته باشند چرا که هدف از عدالت ترمیمی رفع خصومت است. برای دستیابی به یک راه حل جمعی ممکن است علاوه بر سه کنشگر و ذینفع نامبرده شده (بزه‌دیده، بزهکار و جامعه‌ی محلی) شخص چهارمی که به هیچ وجه در جرم سهیم نمی‌باشد به عنوان تسهیل‌کننده و پیش‌برنده‌ی بی‌طرف در جلسات شرکت نماید.

7-2- تعریف هواردزهر

هوارد زهر معتقد است در عدالت ترمیمی جرم عبارتست از تجاوز و تخطی و توهین به مردم و روابط آنها و پس از وقوع این جرم، تکالیفی برای ترمیم، اصلاح و رفع آثار آن ایجاد می‌شود. عدالت ترمیمی بزه‌دیده، بزهکار و جامعه‌ی محلی را در یافتن پاسخ‌هایی که موجب ارتقای ترمیم، آشتی و اطمینان‌بخشی دوباره شود درگیر می‌کند.

او در جای دیگری می‌گوید عدالت ترمیمی از این اندیشه دفاع می‌کند که رفتار مجرمانه دو فرد از افراد جامعه را مقابل هم قرار می‌دهد. طرف جرم مستقیماً دولت نیست بلکه در درجه‌ی اول بزه‌دیده و بزه‌دیده‌ی ثانویه است. بنا به نظر او، بزهکار با ارتکاب جرم به کل جامعه و دولت بدهکار

نمی‌شود بنابراین مستحق کیفر دولتی نیست. بلکه با وقوع جرم وی نسبت به بزه دیده بدهی خاصی پیدا می‌کند که با ترمیم خواسته‌ها این بدهی تصفیه می‌شود (آشتی).

7-3- تعریف جان‌هلی

عدالت ترمیمی فرآیندی است که طی آن بزه‌کار پشیمان و نادم، مسئولیت خود را در سوءرفتار نسبت به بزه‌دیده و جامعه‌ی محلی می‌پذیرد و در رفع آن تلاش می‌کند و در عوض جامعه‌ی محلی در بازپروری اجتماعی او به وی کمک می‌کند.

8- فواید و رسالت‌ها (اصول) عدالت ترمیمی

اصولاً عدالت ترمیمی ابتدا به صورت خودجوش بوجود آمد و عمدتاً ابتکار کشورهای آمریکای شمالی بوده و سپس مورد توجه دستگاه قضایی قرار گرفت و وارد رویه‌ی قضایی به معنای عام شد و سپس وارد جریان تقنینی گردید. به عبارت دیگر، عدالت ترمیمی از عدالت کیفری سنتی الهام گرفته است. آنچه که در مورد تاریخچه‌ی عدالت ترمیمی در کانادا گفتیم در واقع ابتدای توسل به این شیوه است (مسأله‌ی مأمور پرویشن در کانادا). پس این عنوان را قانونگذار ابداع نکرده بلکه سالها پس از تجلی جلوه‌های عملی آن تحقق یافت. فواید عدالت ترمیمی به این شرح است:

1- نگرش جامع‌تر عدالت ترمیمی در مقایسه با عدالت کیفری سنتی: جرم صرفاً یک واقعیت حقوقی نیست بلکه پدیده‌ای است که در اثر آن بزه دیده، جامعه‌ی محلی و کل جامعه خسارت

دیده‌اند؛

2- درگیر کردن افراد و طرفهای بیشتر در فرآیند کیفی: در این درگیری نقش کلیدی را نه بزهکار و دولت بلکه بزه دیده و جامعه‌ی محلی ایفاد می‌کند؛

3- ارزیابی موفقیت فرآیند قضایی از طریق ارزیابی میزان خسارت جبران شده بجای ارزیابی میزان مجازات صادره؛

4- فراهم شدن مناسبت حضور و شرکت جامعه‌ی مدنی چه به صورت سازمان یافته و چه به صورت خودجوش. عدالت ترمیمی طرفدار افزایش تعداد جرایم قابل گذشت است (مطالعه‌ی جرم‌شناسی م 727).

به عقیده‌ی رایت، عدالت ترمیمی زمانی شروع به کار می‌کند که اصل داوطلبانه وجود داشته باشد و بزه دیده و بزهکار بطور فعال حضور داشته باشند. لذا عدالت ترمیمی مادام که بتواند تضمینات لازم عدالت را تأمین نماید قابل اجراست و برای این تضمینات طبیعتاً بهتر است دولت نظارت داشته باشد. بیزمور در 1997 فایده‌ی عدالت ترمیمی را این می‌داند که روابط مختل شده‌ی بزهکار، بزه دیده و جامعه محلی را ترمیم نماید. بیکر می‌گوید عدالت ترمیمی یک نوع مسئولیت جمعی است. عدالت ترمیمی با مسئولیت بخشی به مجرم جلوی تکرار جرم را می‌گیرد. پس رویکردهای ترمیمی یک نوع رویکرد بالینی و اصلاحی و درمانی است.

اوم برایت هم براساس یک تحقیق میدانی به این نتیجه رسیده است که آن دسته از بزهکارانی که در فرآیندهای عدالت ترمیمی شرکت کرده‌اند دارای نرخ تکرار جرم کمتری هستند. این احساس پس از اتمام فرآیند حل و فصل در طرف‌های شرکت‌کننده بوجود می‌آید که با عدالت و انصاف به قضیه‌ی آنها رسیدگی شده است. اما در عدالت کیفی سنتی از آنجا که هم بزهکار خود را مظلوم می‌داند و هم شاکی به رضایت دست نمی‌یابد، چنین چیزی مشهود نیست.

رایت معتقد است که سلاح برنده عدالت کیفری، کیفر است ولی خود کیفر جرم‌زا است. بدین معنی که کیفر راجع به گذشته است. بنابراین اعمال مجازات می‌تواند به زخم از یاد رفته دامن زده و آن را دوباره باز نماید. بیزمور با تاکید بر جرم‌زا بودن کیفر بزهدکار را منزوی و علامت‌دار و بی-آبرو می‌کند و منجر به مجازات‌های کمانه‌ای می‌شود یعنی بزهدکار در واقع دو نوع کیفر را متحمل می‌شود: واکنش قضایی و واکنش اجتماعی.

طبق دیدگاه فروید، پیامی که جامعه به فرد بزهدکار می‌دهد یک پیام منفی است و حال آنکه فرض اول عدالت ترمیمی تشویق بزهدکار به جامعه‌پذیری است یعنی عدم احساس جدایی فرد از اجتماع. پس عدالت ترمیمی بالقوه توانایی بازپروری و بازپذیری بزهدکار را بیش از عدالت کیفری دارا می‌باشد. با این توضیح، می‌توانیم اصول عدالت ترمیمی را به این صورت بیان کنیم:

1- جبران خسارت و بازسازی (با تعابیر مختلف)؛

2- تعدد افراد دارای نقش در عدالت ترمیمی؛

3- اولویت داشتن نقش جامعه‌ی مدنی و در سایه بودن نقش دولت.

9- برنامه‌ها (جلوه‌های عدالت ترمیمی)

عدالت ترمیمی متکثر است و نه واحد. یعنی بایستی از جلوه‌های آن صحبت کرد. بنابراین عدالت ترمیمی عنوانی است برای مصادیق مختلف. در عدالت ترمیمی مبتنی بر اندیشه‌ی ناب-خواهی شکل و پروسه اهمیت دارد. اما در رویکرد پیشینه‌خواه آنچه دارای اهمیت است نتیجه‌ی فرآیند می‌باشد. در این حالت دیگر شکل و صورت فرآیند دارای اهمیت نیست و مهم تحصیل نتیجه است. اینک مهمترین جلوه‌های عدالت ترمیمی را در قالب سه بند توضیح می‌دهیم.

9-1- برنامه‌های میانجیگری بزه دیده- بزهکار

فراهم کردن زمینه‌ی ایجاد صلح و سازش میان طرفهای یک اختلاف (دعوای) مدنی از طریق مداخله‌ی داور یا توسط خود قاضی دادگاه در جریان رسیدگی، روشی آشنا و دیرین در آ. د. م است. بسیاری از حقوقدانان کیفری، اما، با ورود اندیشه و نهادی شبیه به داوری در حقوق کیفری همواره مخالفت ورزیده و در برابر آن مقاومت کرده‌اند زیرا اعتقاد دارند که نظام کیفری ذاتاً با نظم عمومی و حاکمیت دولت دست کم به دو دلیل رابطه‌ی بسیار نزدیکی دارد و بنابراین نمی‌توان سرنوشت آن را به جامعه‌ی مدنی و مردم واگذار کرد:

دلیل نخست: حق انحصاری دولت در جرم‌انگاری، تعقیب و رسیدگی کیفری و در نهایت کیفر رساندن بزهکاران که از نمادهای غمده‌ی حاکمیت ملی دولتها محسوب می‌شود؛

دلیل دوم: حقوق بشری شدن نظام کیفری و تکلیف رعایت تضمین‌های «دادرسی عادلانه» در فرآیند قضایی کیفری که در جریان آن «بزه دیده- شاکی» و «بزهکار- متهم» از حقوق ویژه‌ی برخوردارند. چنانکه عدم رعایت آنها دولت‌ها را در معرض اتهام نقض حقوق بشر و بی‌اعتباری ملی و بین‌المللی قرار می‌دهد و مشروعیت مردم سالارانه‌ی آنها را که امروزه در روابط بین‌المللی امتیازی بزرگ و نشانه‌ای از «متمدن بودن» برای یک دولت محسوب می‌شود از میان می‌برد.

اما عمدتاً به دنبال تراکم پرونده‌ها و کار دادگاههای کیفری از یک سو، و تورم جمعیت کیفری از سوی دیگر که منجر به تضعیف کارایی و بازدهی نظام کیفری در زمینه‌های مبارزه با بزهکاری و بازپروری بزهکاران شد، عدالت کیفری نیز از حدود دو دهه‌ی پیش به تدریج درهای خود را تحت شرایطی به روی مشارکت جامعه‌ی مدنی که «میانجیگری کیفری» یکی از نموده‌های آن است، باز کرد. بدین سان، میانجیگری با ابتکار عملی- تجربی از نوع جامعه‌ی و قضایی وارد آ د ک بسیاری

از کشورها گردید و با توجه به کارنامه‌ی رویهمرفته مثبت اجرای آن، سرانجام در سطح بین‌المللی مورد استقبال سازمان ملل متحد و شورای اروپا و در سطح داخلی مورد توجه قانونگذاران کیفری کشورهای چندی نیز قرار گرفت.

میانجیگری کیفری فرآیند سه جانبه یا سه طرفه‌ای است که فارغ از تشریفات معمول در فرآیند کیفری، براساس توافق قبلی شاکی - بزه‌دیده و متهم - بزه‌کار با حضور شخص ثالثی به نام میانجی، بمنظور حل و فصل اختلاف‌ها و مسائل مختلف ناشی از ارتکاب جرم، آغاز می‌شود. میانجی که عضوی از جامعه‌ی مدنی است (شخصی حقیقی یا یک سازمان غیردولتی علاقمند به مسائل بزه-دیدگان یا بزه‌کاران) در قالب فرایند میانجیگری سعی می‌کند که:

- 1- طرفین جرم را در ارتباط با هم قرار دهد؛
- 2- زمینه‌ی گفتگو و مذاکره و طرح مطالبات متقابل آنها را فراهم کند؛
- 3- دیدگاهها و مشکلات آنها را به زبان دیگر برای آنها بازگو و به آنها کمک کند که مکنونات قلبی خود را بیان نموده و تسلی روحی پیدا کنند؛
- 4- خسارتهای مادی، عاطفی و روانی بزه‌دیده جبران و تکالیف و تعهدات بزه‌کار در قبال او و در قبال جامعه مشخص شود.

امروزه می‌توان سه نوع میانجیگری را در سیاست جنایی از هم تفکیک کرد:

الف) میانجیگری کیفری جامعوی؛ این نوع میانجیگری به ابتکار خود جامعه‌ی مدنی و با الهام از الگوهای معمول در عرف «حقوقی - قضایی» محلی و ملی برای حل و فصل پیامدهای ناشی از ارتکاب جرایم، بدون مداخله و نظارت مقام قضایی، به اجرا گذاشته می‌شود. نخستین کشورهای که میانجیگری کیفری را به رسمیت شناخته‌اند (آمریکا، کانادا، استرالیا و زلاندنو) و همینطور ایران، به عنوان یک سرزمین دارای تمدن کهن، در درون خود آئین‌های شبه قضایی مردمی چندی را که

در میان اقوام مختلف آنها معمول بوده است تجربه کرده‌اند. در جوامعی که استقلال قضات - بویژه قضات دادگاهها - با محدودیت‌های عملی، سیاسی، یا قانونی - از جمله با برقراری نوعی سلسله مراتب قضایی و دستورپذیری از مقام قضایی - اداری مافوق مخدوش شده است، موعد رسیدگی طولانی و طاقت‌فرساست، هزینه‌های مختلف دادرسی بالاست و یا کارگزاران قضایی قابل نفوذ، رشوه‌پذیر و سیاست‌زده هستند، گرایش مردم به آئین‌های قضایی جامعی مانند میانجیگری کیفری جامعی رو به افزایش می‌گذارد.

ب) میانجیگری کیفری جامعی همراه با نظارت مقام قضایی:

نظارت قضایی در دو مقطع اعمال می‌شود:

1- به هنگام انتخاب و نصب میانجی برای شروع فرآیند؛

2- به هنگام اتمام این فرآیند برای بررسی نتایج میانجیگری که در قالب توافق‌نامه‌ای به امضای بزه‌دیده، بزه‌کار و به تأیید میانجیگر رسیده است.

این نوع میانجیگری در تمام مراحل فرایند کیفری اعم از مرحله‌ی تعقیب (دادسرا)، رسیدگی (دادگاه) و اجرای حکم از جمله مجازات سالب آزادی (زندان) قابل اعمال است و در صورت دستیابی طرفین به یک توافق، به تناسب مرحله: پرونده بایگانی می‌شود، حکم محکومیت با تخفیف صادر می‌شود یا در نحوه‌ی اجرای محکومیت جرح و تعدیل‌هایی به نفع محکوم ایجاد می‌گردد.

در حقوق فرانسه، میانجیگری کیفری در مرحله‌ی تعقیب کیفری و به عنوان بدیلی برای تعقیب متهم پیش‌بینی شده است که دادستان در صورت احراز شرایطی با توسل به آن و در صورت موفقیت‌آمیز بودن نتیجه‌ی میانجیگری از تعقیب کیفری پرونده صرف‌نظر می‌کند. این نوع میانجیگری در عمل برای جرایم جنحه‌ای تا سه سال حبس - که بزه‌دیده و بزه‌کار روابط مستمر با هم داشته و

در آینده هم ناگزیر از هم زیستی هستند- و در قلمرو بزهکاری اطفال نیز اعمال می‌شود و هدف عمده‌ی آن رفع تنش و خصومت ناشی از ارتکاب جرم، برقراری روابط عادی و آشتی بین دو طرف است.

در حقوق کیفری ایران، میانجیگری کیفری با نظارت قضایی صراحتاً پیش‌بینی شده است اما شاید با مسامحه بتوان گفت که «شوراهای حل اختلاف»- که دارای ماهیت نیمه‌جامعوی هستند- آنجا که سعی در مذاکره بمنظور دستیابی به صلح و سازش بنمایند و به این لحاظ که تحت نظارت مرجع قضایی عمل می‌کنند از مصادیق میانجیگری از نوع دوم محسوب می‌شوند.

در لایحه‌ی قضایی قانون تشکیل دادگاه اطفال و نوجوانان، نهاد میانجیگری با ارجاع و نظارت قاضی در قلمرو بزهکاری صغار برای هر سه مرحله‌ی دادرسی، دادگاه و اجرای حکم محکومیت پیش‌بینی شده است (ماده‌ی 15 این لایحه).

ج) میانجیگری کیفری قضایی- پلیسی یا میانجیگری کیفری درون سیستمی؛

در اینجا میانجی متعلق به جامعه‌ی مدنی نیست بلکه دارای مقام رسمی دولتی است. این نوع میانجیگری در داخل نظام عدالت کیفری- براساس رویه‌ی عملی یا به موجب قانون- در جهت تحقق صلح و آشتی شاکی و متهم و اجتناب از رسیدگی قضایی یا پرهیز از طولانی شدن آن اعمال می‌شود.

در حقوق ایران می‌توان تکلیف مقرر برای دادگاه در م 195 ق. آ. د. ک را از مصادیق میانجیگری کیفری قضایی تلقی کرد. همچنین است نهادهایی مثل «واحدهای صلح و سازش»، «دوایر مشاوره و مددکاری» که اولی در دادگستری‌ها و دومی در کلانتری‌ها مستقر است. علاوه بر این، آئین‌نامه اصلاحی قانون ت د ع و ا در ماده‌ی 42 خود، با اشاره به تأسیس واحدهای «صلح و سازش» به این نوع میانجیگری نظر داشته است.

ناگفته پیداست که میانجیگری کیفری- بویژه نوع دوم آن- یکی از جلوه‌های عدالت ترمیمی است. امروزه «حقوق مدنی» در کنار حقوق کیفری به یکی از مقوله‌های سیاست جنایی تبدیل شده است.

چند نکته‌ی دیگر در میانجیگری کیفری:

1- فرق داوری با میانجیگری:

در داوری ما با عدالت تحمیلی، عمودی و قاطع دعوی روبرو هستیم اما در میانجیگری با عدالت افقی مواجهیم. عدالتی که منجر به حل و فصل و قطع دعوی نمی‌شود زیرا پس از حصول توافق و تأیید میانجی، حکم قاضی قاطع دعوی است به این علت که موضوع یک امر کیفری و مرتبط با نظم عمومی است.

2- مراحل میانجیگری براساس تعلق نظام کیفری به یکی از دو سیستم کامن لا و رومی- ژرمنی متفاوت می‌باشد. در فرانسه میانجیگری درخصوص بزرگسالان فقط در مرحله‌ی دادسرا مطرح است اما در مورد صغار، میانجیگری در تمام مراحل قضایی مقصود می‌باشد. در کشورهای کامن لا مثل آمریکا، برای میانجیگری چهار مرحله پیش‌بینی کرده‌اند:

1- ارجاع پرونده به میانجیگری و پذیرش توسط میانجی؛

2- آماده‌سازی میانجیگری توسط شخص میانجی؛

3- جریان میاجیگری؛

4- اقدامات بعد از میانجیگری.

این مراحل چهارگانه در آمریکا به این ترتیب است که بعد از احراز مجرمیت یا محکومیت، دادگاه به منظور جلوگیری از صدور حکم محکومیت یا کوتاه کردن مسیر قضایی، با توسل به

میانجیگری برخی از پرونده‌ها را از مسیر رسیدگی قضایی خارج می‌کند. میانجی - که شخص آموزش دیده‌ای است - در این مرحله با مطالعه‌ی دقیق پرونده سعی می‌کند با بزه دیده و بزه‌کار ارتباط برقرار کرده و با روحيات آنها آشنا شود تا اگر اوضاع مناسب بود و ملاقات آن دو با هم آنرا بحرانی نکرد آنها را با هم رو به‌رو کند تا بدون حضور جامعه‌ی محلی و در حضور بیطرفانه‌ی او مشکلاتشان را حل کنند. تبیین ابعاد شخصیت بزه‌دیده و بزه‌کار یک راه حل مکتوب شده و توسط میانجی به دادگاه فرستاده می‌شود و دادگاه بر حسب مرحله حکم تعویقی صادر می‌کند. دوران تعویق با تعهداتی برای بزه‌کار از جمله جبران خسارت همراه است که اگر آنها را انجام ندهد حکم تعویقی در مورد وی صادر خواهد شد.

9-2- کنفرانس یا هم‌اندیشی

این هم‌اندیشی - که عمری چهارده ساله دارد - شبیه میانجیگری است چرا که در پی آشتی، سازش و رفع کدورت است. اما تفاوت آن با میانجیگری در این است که شرکت‌کنندگان در کنفرانس، علاوه بر طرفین شامل خانواده‌ها و نزدیکان ایشان و نمایندگان جامعه‌ی محلی می‌شود. یعنی برخلاف میانجیگری که فرایندی سه‌گانه است، کنفرانس فرایندی چهارگانه است. ظاهراً این روش اولین بار در قالب قانونی تحت عنوان «قانون کودکان» نسبت به اشخاص نوجوان و خانواده‌ی ایشان در زلاندنو مطرح شد. یعنی این هم‌اندیشی ابتدا برای صغار تجویز شد. در هم‌اندیشی حضور والدین صغار دارای اهمیت بسزایی است.

قانونگذار زلاندنو این نهاد را از قومی بومی به نام «مائوری» الهام گرفته است. آنها در چهارچوب اجلاس‌های خانوادگی مشهور به «ونو» سعی در حل و فصل مسائل مربوط به نوجوانان داشتند. علت تصمیم قانون جهت استفاده از این نهاد این بود که قضات دریافتند که هر

گاه نوجوان مائوری مرتکب جرمی شده و فرآیند قضایی در دادگاه پیگیری می‌شود، والدین از کمک به قاضی و دادگاه به منظور پرداختن به علل جرم و پیشگیری استنکاف می‌نمایند. بی‌اعتنایی قوم مائوری نسبت به دادگاه اطفال از یک سو و عدم موفقیت سیستم قضایی زلاندنو در برخورد مناسب با نوجوانان این قوم به علت عدم دخالت والدین از سوی دیگر سبب شده بود که صغیر تنها با رفتار قضایی روبرو شود و از حمایت خانوادگی و همبستگی دور گردد. لذا قانونگذار زلاندنو تصمیم گرفت از خانواده‌های این قبیل اطفال دعوت کند.

اندیشه‌ی هم‌اندیشی به تدریج در سالهای دهه‌ی 90 به انگلستان، استرالیا و آمریکا منتقل شد. در کنفرانس، علاوه بر خانواده‌ها، گروه‌های محلی یا NGO، مسئولین بهداشت و آسایش عمومی و دادستان نیز حضور دارند. این حضور اولاً باعث احساس مسئولیت طرفین و ثانیاً باعث تقویت این احساس در آن دو می‌شود که دیگران نسبت به سرنوشت ایشان حساس هستند و این چیزی شبیه ضمان عاقله در حقوق ایران است.

کنفرانس، محور خویش را براساس چهارچوب و کادر ارتباطی برگزار می‌نماید. شیوه‌ی کنفرانس یک شیوه‌ی فرآیند محور است و از این لحاظ مانند ناب‌خواهان می‌باشد. در کنفرانس، هدف، اجماع و توافق گروه راجع به عدالت ترمیمی است. در این شیوه غیرقابل قبول بودن عمل تبیین می‌شود. و حدود ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها مشخص و نوعی شرمساری نجات‌بخش و جامعه‌پذیرکننده‌ی فرد بزهکار بوجود می‌آید. در حقیقت، بزهکار با این هم‌اندیشی به نوعی محاکمه و مجازات می‌شود.

به اعتقاد موریسون و مینور، در عدالت کیفری نوعی شرمساری وجود دارد اما این شرمساری برچسب زننده است. در حالی که در جریان کنفرانس، این حصول شرم نجات‌بخش و خودجوش

است و آثار سوء ندارد. ویژگی کنفرانس این است که بزهکار مجرمیت خود را می‌پذیرد و آن را انکار نمی‌کند پس کنفرانس برای احراز مجرمیت نیست بلکه برای پذیرش آن است. طبیعتاً در هر مرحله از کنفرانس بزهکار حق دارد که جریان را متوقف کرده و خواهان عدالت کیفری شود.

جلسات هم‌اندیشی دارای سه مرحله است: آماده‌سازی، جریان و اقدامات بعد از کنفرانس.

1- آماده‌سازی: در این مرحله، پیش برنده (faciliator) که شخص آموزش دیده‌ای است گزارش را از قاضی دریافت و با مقامات مرتبط تماس می‌گیرد. پیش برنده فرصت صحبت با طرفین و اطلاع از نیازهای ایشان را خواهد داشت.

2- جریان کنفرانس: در این مرحله، بزهکار شرح ماقوع را ارائه می‌دهد و بزه دیده خواست‌های خویش را بیان و احتمالاً طرفین از خانواده‌ها سؤالاتی را مطرح می‌کنند و به خانواده‌ها امکان گفتگوی خصوصی داده می‌شود. سپس پیشنهاد و راه حل به طرفین و خانواده‌ها ارائه و پس از حصول یک توافق اجماعی، مراتب مکتوب شده و حاضرین آنرا امضا و راهی دادگاه می‌شود.

3- اقدامات بعدی: در این مرحله، برگه‌ی توافق به دادگاه تحویل تا به انجام برسد. حال اگر پیش برنده نتواند معاهده‌ی مکتوب را به انجام برساند پرونده روانه دادگاه شده مراحل قضایی آغاز می‌گردد.

یکی از موارد کاربرد روش کنفرانس زمانی است که در مدرسه بین دانش‌آموزان یا بین دانش‌آموز و معلم یا بین مدیر مدرسه و دانش‌آموز اختلافی پیش می‌آید. همچنین در پیشگیری از جرم هم از این روش استفاده می‌شود. در شیوه‌ی کنفرانس، متهم می‌تواند شرط کند که اقرار او به مجرمیت یا قبول مسئولیت قابل استفاده و استناد در محاکم دادگستری نخواهد بود. بنابراین متهمی که در جریان هم‌اندیشی شرکت می‌کند به طور ضمنی یا صریح مجرمیت خودش را می‌پذیرد.

در مرحله‌ی سوم کنفرانس، آن حمایت مشهود و معمول در جریان هم‌اندیشی باید ادامه داشته باشد و بزهکار نباید در این مرحله به حال خود رها شود. بنابراین منابع لازم برای انجام تعهدات بزهکار باید فراهم شود.

9-3- هیأت‌های بزه‌دیده- بزهکار

در این روش هیأتی متشکل از بزه‌دیدگان و بزهکاران که هیچگونه ارتباطی با هم ندارند و تنها ارتباط آنها در یک نوع جرم خاصی است که یک گروه مرتکب و گروه دیگر قربانی آن شده‌اند. گرد هم می‌نشینند و راجع به آثار آن جرم مذاکره می‌کنند و آثار جرم را در اشخاص دیگر ملاحظه کرده و به ویژگی‌های آنها پی می‌برند.

پنل‌های بزه‌دیده- بزهکار ناشی از جنبش بزه‌دیدگان است و ابتدائاً برای مقابله با رانندگی‌های در حال مستی و پیشگیری از بزه‌دیدگی در قبال این جرم بوجود آمد. هدف از این هیأت‌ها این بود که هزینه‌ی انسانی رانندگی در حال مستی را برای بزهکاران، بزه‌دیدگان و خانواده‌ی آنها مشخص کند. قانونگذار فرانسه در سالهای اخیر جرمی را تحت عنوان رانندگان در حال مستی ایجاد کرده است و این رفتار حتی اگر منجر به خسارت هم نشود جرم محسوب می‌گردد.

در پنل‌ها، بزه‌دیدگان و خانواده‌هاشان این فرصت را دارند که مراتب درد و رنج خود را بیان کنند. این پنل‌ها ابتدائاً توسط مادران داغدار تشکیل گردید. هدف این بود که بزهکاران در برابر بزه-دیدگان ناشناس قرار گیرند و به صحبت‌های آنها گوش دهند. در این جلسات بزه‌دیدگان گلایه‌های خود را مطرح می‌کنند. این بیان اعتراضات در واقع به یک فرآیند درمان تبدیل می‌شود که بزهکاران

خود را بدشانس تلقی نکنند و رفتار شخصی خود را به عنوان عامل جرم بدانند و این تصویر در ذهن آنها نقش بندد.

ویژگی این پنل‌ها در این است که بزه‌دیدگان و بزه‌کارانی که نمی‌خواهند با قربانیان و بزه‌کاران خود روبرو شوند با اشخاصی مواجه می‌شوند که در آن جرم تجربه دارند. این پنل‌ها مرکب از سه یا چهار بزه‌کار و بزه‌دیده است و یک ناظر هم برای کنترل حضور دارد. این شخص ناظر خطوط راهنما را قبل از شرکت در جلسات برای طرفین می‌گوید. طبیعتاً بزه‌دیدگان در هنگام نطق و شرح بزه‌دیدگی خود، هویت بزه‌کار خود را فاش نمی‌کنند. همچنین در این پنل‌ها ممکن است قضات، ماموران پروباسیون، پلیس، مددکاران اجتماعی، پزشکان و متخصصین بالینی حاضر باشند. از این اشخاص ممکن است خواسته شود برای بزه‌دیدگان جرم خاص صحبت کنند. در اینجا هدف این است که بزه‌کاران متنبه شده و با شرکت در این پنل‌ها و اطلاع‌رسانی متقابل بتوانند از پروباسیون استفاده کنند.

روش پنل‌ها، می‌تواند خاص همه‌ی جرایم و همه‌ی مجرمین - نه فقط صغار - باشد. در این پنل - ها هدف بیشتر آموزش به منظور پیشگیری از جرم است. این هیأت‌ها را به فرآیندهای شفابخش تشبیه کرده‌اند. زیرا این جلسات به دنبال تغییر رفتار بزه‌کاران و تغییر شیوه‌ی زندگی رانندگان است. طبیعتاً این جلسات در خصوص معتادان هم که می‌خواهند ترک اعتیاد کنند و معتادانی که قبلاً ترک اعتیاد کرده‌اند می‌توانند مورد استفاده قرار گیرند. این رو در رو کردن، به افراد در آستانه ترک اعتیاد نیرو می‌بخشد و آنها را نسبت به این امر تشویق می‌کند. اینها هیأت‌های مشارکتی است جهت ترک اعتیاد که در واقع یک نوع پنل محسوب می‌شود.

هدف این روش پیشگیری اجتماعی از بزه‌کاری است. به عبارت دیگر هدف آن پیشگیری از تکرار جرم و پیشگیری از ارتکاب جرم برای بار اول است. ضمن این که در این روش آن حالات

روانی بزه دیده هم ترمیم می‌شود. پس در عدالت ترمیمی همه‌ی روش‌ها برای حل و فصل دعوی نیست بلکه پاره‌ای از روش‌ها برای پیشگیری جرم است. علی‌الاصول حتی در فرآیندهایی که جنبه-ی قضایی و یا حل و فصل اختلاف ناشی از جرم دارند، طرح بحث‌های مربوط به جرم و شمارش ویژگی‌های جرم و تقبیح جرم در نهایت برای شرکت‌کنندگان در آن جلسه یا در کنفرانس منجر به ارائه یک مدل مطلوب زندگی می‌شود و خود آن مدل مطلوبی که طرفین در مورد آن به توافق می‌رسند جنبه‌ی پیشگیرنده دارد.

10- ایرادات وارد بر عدالت ترمیمی

بر عدالت ترمیمی دو دسته از ایرادات وارد شده است: ایرادات مبنایی و ایرادات حقوقی. در اینجا به بررسی آنها می‌پردازیم.

الف- ایرادات مبنایی

1- عدالت ترمیمی به دنبال این است که اختیار و اقتدار دولت را در تعقیب و محاکمه‌ی مجرمین محدود بکند و آنرا به بخش خصوصی بسپارد. این ادعا و اندیشه‌ی عدالت ترمیمی مغایر با اصل حاکمیت ملی دولت‌هاست. از آنجا که حقوق کیفری و بویژه آئین دادرسی کیفری بحث کاملاً مرتبط با حقوق بشر است پس دولتها باید زمینه‌ی اعمال و اجرای آن را فراهم کنند. چنانچه عدالت کیفری از نظارت دولت خارج شود حقوق جامعه لوٹ می‌شود و بحث انتقام کیفری خصوصی همچون گذشته ایجاد می‌شود.

2- حکم کیفری رفع خصومت نمی‌کند اما تکلیف دعوا را روشن می‌سازد و طرفین جرم تمکین می‌کنند اگر چه آنرا ناعادلانه بدانند. زیرا دادگاه حکم را صادر کرده است. لذا دولت می-

تواند در چارچوب عدالت کیفری حقوق طرفین را رعایت کند. اما عدالت ترمیمی سبب لوث شدن مفاد حقوق کیفری می‌شود.

3- این ایراد ناظر به خود نظام کیفری است. نظام کیفری فی حد ذاته بیان و نماد اقتدار جامعه است. نظام کیفری و ایجاد آن از طریق وضع قوانین نقش بازدارنده دارد. حقوق کیفری ایجاد می‌شود که فرصتی برای اجرا و اعمال پیدا نکند. قانونگذار کیفری به دنبال یک جامعه‌ی آرمانی است. بنابراین حقوق کیفری در مقام تحقق آنچه که باید باشد امیدوار است که صرف جرم‌انگاری برای منصرف کردن بزهکاران بالقوه کافی باشد. بنابراین جامعه با ایجاد عدالت کیفری به دنبال مرعوب کردن بزهکاران بالقوه است. با تضعیف نظام کیفری و کم رنگ کردن مجازات‌ها و جایگزین کردن آنها با ضمانت اجراهای ترمیمی کارکرد بازدارندگی عمومی نظام کیفری را تضعیف کرده‌ایم.

4- پدیده‌ی *Net widening*: این پدیده مفهومی است که در سه دهه‌ی اخیر به دنبال ورود آلترناتیوهای حبس و ورود نهادهایی که به نوعی به قضازدایی کمک می‌کنند مطرح شده است. همانطور که می‌دانیم یکی از ایرادهای عمده به عدالت کیفری پرهزینه بودن آن است؛ هم هزینه‌ی مادی و هم هزینه‌ی حیثیتی (پدیده‌ی برجسب زدن). این دیدگاه‌ها که در جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی مطرح گردیده‌اند منجر به این شد که از سه دهه‌ی اخیر از یک سو شاهد ورود جایگزین‌های حبس و قضازدایی و تعدیل شعاع مداخله‌ی اقتدار نظام کیفری باشیم و از سوی دیگر اثرات منفی این نوآوری‌ها را به نظاره بنشینیم. تحقیقات و بیلان کیفری سالهای اخیر در مورد این نهادها نشان داده‌اند که این نوآوری‌ها نه فقط موثر نبوده است بلکه سبب گسترش فیلتر یا قلمرو کنترل اجتماعی نسبت به بزهکاران شده است. بطوری که بزهکاران به نحو مضاعف مشمول کنترل و رسیدگی و توجه قضایی قرار می‌گیرند. در واقع در لوای قضازدایی و ضمانت اجراهای اجتماعی ما دست به توسعه‌ی شبکه‌ی نظارتی زده‌ایم و شکل نظام عدالت را گسترده‌تر از شکل سنتی آن کرده-

ایم. به عبارت دیگر عملاً عدالت ترمیمی ما را به عدالت کیفری ارجاع می‌دهد و فرد دوباره مشمول عدالت کیفری می‌شود.

دو مثال:

الف- خدمات عمومی: اگر کسی که ملزم به انجام کار عمومی شده در شرایط کار مرتکب خطایی شود دوباره می‌توان او را به عنوان ناقض شرایط کار محکوم به کیفر حبس نمود و این مساله می‌تواند منجر به پدیده‌ی *Net widening* شود.

ب- میانجیگری (حقوق فرانسه): دادستان چنانچه طرفین رضایت دهند و همزمان سه شرط زیر را احراز کند می‌تواند به جای صدور ادعانامه، قرار مأموریت میانجیگری به نام خود یا فردی از جامعه‌ی مدنی صادر کند:

- 1- احراز دادستان که بزه‌کار متنبه شده است؛
 - 2- خسارات وارده بر بزه‌دیده و شاکی ترمیم شده؛
 - 3- اخلال یا بی‌نظمی ایجاد شده در محل رفع شده باشد.
- اگر در جریان میانجیگری بنا به دلایلی یکی از طرفین از ادامه‌ی میانجیگری منصرف شده یا طرفین در رسیدن به راه حل مرضی‌الطرفین به سازش نرسیدند و یا بزه‌کار تعهدات گردن گرفته در جریان میانجیگری را انجام نداد، در این صورت‌ها پرونده‌ی او دوباره در نزد دادستان مفتوح و به دادگاه یا مرجع قضایی دیگر فرستاده می‌شود. این در حالی است که تأسیس میانجیگری به منظور دور زدن دستگاه قضایی بود. بنابراین شبکه‌ی کنترل جرم توسعه می‌یابد؛ چیزی که توالی فساد زیادی از جمله جرم‌زایی برای شرکت‌کنندگان در فرآیندمیانجیگری و بویژه بزه‌کار دارد. یکی از

این توالی برای بزهکار همان پیش داوری است که دستگاه عدالت کیفری نسبت به مجرمیت او پیدا کرده است زیرا او با قبول میانجیگری در حقیقت اتهام خود را به روشنی پذیرفته است.

اما توسعه‌ی شبکه کنترلی برای بزه‌دیده نیز می‌تواند آثاری داشته باشد. او طبیعتاً در جریان میانجیگری و یا در قالب رضایتی که برای توسل به میانجیگری داده به نوعی از ادعای خودش برگشته و یا گذشت کرده است. این موضوع نیز نزد دادگاه بی‌تاثیر نیست. آیا برای شاکی در مرحله‌ی دادگاه گران تمام نخواهد شد که کلیه‌ی ادله‌ی خود را رو کرده است؟

ب- ایرادات حقوقی

1- عدم رعایت تضمینات دادرسی عادلانه در عدالت ترمیمی؛ اگر تاریخ 4000 ساله‌ی عدالت کیفری را بررسی کنیم ملاحظه می‌نماییم که مباحث آ د ک منفک از حقوق کیفری مطرح نشده است. این موضوع در دوران روشنگری شکل گرفت. بکار یا اصولی را مطرح کرد و اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر فرانسه (1789) به آنها پرداخت. در بین مکاتب کیفری شاید مکتب نئوکلاسیک به مسائل آیین دادرسی پرداخته است و در سایه‌ی این مکتب برای اولین بار حقوقدانان در مباحث حقوق کیفری قلم زدند. بحث‌های آ د و مسائل شکلی در حقوق کیفری از نیم قرن اخیر به این سو جایگاه خود را پیدا کرده‌اند و مفهوم «دادرسی منصفانه» وارد ادبیات حقوقی شده است.

نظام‌های مردم‌سالار گرایش به سمت نظام اتهامی دارند اما گفته شده است عدالت ترمیمی و شیوه‌هایش پاره‌ای از اصول رسیدگی در دادسرا را محقق نمی‌کنند. برخی از این اصول عبارتند از:

1- علنی بودن تحقیقات؛

2- تفکیک مقام تعقیب و مقام رسیدگی؛

3- ضرورت و تناسب قرار با اتهام؛ علیرغم رضایت طرفین به امر میانجیگری تناسب وجود ندارد.

4- برابری سلاح‌ها (*égalité des armes*)؛ متهم و به طریق اولی شاکی می‌توانند از مساعدت وکیل برخوردار شوند. در عدالت ترمیمی علی‌الاصول حضور وکیل با ماهیت آن سازش ندارد.

5- امکان شکایت فرجامی؛ در عدالت ترمیمی امکان شکایت فرجامی نیست و فقط طرفین می‌توانند نسبت به تصمیم فرآیند عدالت ترمیمی مثل هم‌اندیشی و میانجیگری اعتراض کنند و این اعتراض به منزله‌ی عدول و رجوع به عدالت کیفری کلاسیک است.

2- پیش داوری و پیش ذهنیت قاضی و اعضای دادگاه (عدالت کیفری) بر مبنای رجوع به عدالت ترمیمی توسط طرفین؛

3- مخدوش شدن اصل براءت؛ تا قبل از تحقق اعتبار امر مختوم، سایه‌ی حمایت این اصل بر سر متهم است. در عدالت ترمیمی این اماره‌ی براءت متزلزل می‌گردد زیرا بزهکار به نوعی با رضایت خود به فرآیند عدالت ترمیمی وارد شده و بطور ضمنی مجرمیت خود را می‌پذیرد؛

4- دیگر این که فرد میانجی باید آموزش دیده و حافظ اسرار باشد ضمن این که بی‌طرفی خود را هم حفظ کند. ضمانت اجرای این موارد چیست؟

5- عدالت ترمیمی و روش‌های آن برای برخی از قضات یک تفکیک و یک روش فرار از تأسیسات عدالت کیفری است. به عنوان مثال، درخصوص میانجیگری در داسرا، داسرا می‌تواند بعد از جمع یک سلسله شرایط، قرار مأموریت میانجیگری صادر کند اما همزمان این حق را دارد که قرار منع تعقیب صادر نماید. بویژه زمانی که آن داسرا و سیستم قضایی از اصل مفید و مناسب تشخیص دادن تعقیب تبعیت می‌کند و براساس مصلحت‌اندیشی درخصوص تعقیب تصمیم

می‌گیرند. دیده شده است که دادستانها بجای صدور قرار منع تعقیب براساس مصلحت‌اندیشی که احتمالاً ممکن است مورد اعتراض قرار گیرد عملاً متوسل به صدور قرار میانجیگری می‌شوند. این ایرادات زمانی اهمیتش بیشتر می‌شود که اثر جرم ارتكابی بیشتر باشد. برای رفع این ایراد پیشنهاد می‌شود که دادسرا ابتدا به تعقیب ادامه دهد و در مرحله‌ای که دادسرا یا دادگاه تشخیص داد که طرفین آماده‌ی حل و فصل دوستانه اختلاف خود هستند و دیگر نمی‌خواهند از همدیگر امتیاز بگیرند در آن صورت از جلوه‌های عدالت ترمیمی استفاده کنند.

به بعضی از این ایرادها جواب داده شده و به بعضی دیگر جواب داده نشده است. مثلاً در مورد ترافیعی بودن گفته شده است که برای رفع ایراد فقدان جنبه‌ی ترافیعی در عدالت ترمیمی خوب است که وکیل متهم و وکیل شاکی حضور داشته باشد که ملاحظات حقوقی را هم یادآوری کنند. همچنین در مورد ایراد ضربه به اقتدار عدالت کیفری گفته شده است که الآن عدالت ترمیمی به شکل صد در صد وجود ندارد بلکه تنها جلوه‌هایی از آن در قالب عدالت سنتی اعمال می‌شود. بنابراین آن نظارت عالیه دولت کماکان دیده می‌شود. به عبارت دیگر اکنون عدالت کیفری کلاسیک جنبه‌ی ترمیمی به خود گرفته و جلوه‌های عدالت ترمیمی تحت نظارت مقام قضایی با کنترل و نظارت عالیه مقام قضایی اعمال می‌شود. لذا مقام قضایی به عنوان مقام بیطرف مراقب است که این ایراد یا اشکالات محقق نشود.

علاوه بر همه‌ی اینها- در پاسخ به ایراد تضعیف جنبه‌ی بازدارنده‌ی نظام کیفری- باید گفت عملاً جرائمی مشمول عدالت ترمیمی قرار گرفته‌اند که از نوع جنحه‌های سبکند، یعنی جنحه‌هایی که حداکثر سه سال حبس دارند. پس جنایات مشمول عدالت ترمیمی نشده‌اند و اگر هم مفاهیم عدالت ترمیمی نسبت به جرائم شدید اعمال شده است صرفاً برای رفع کدورت و برقراری آشتی بین شاکی و متهم بوده است. بنابراین در جرائم شدید این تأسیس در کنار عدالت کیفری قرار می‌گیرد نه به عنوان بدیل آن.

سه ایراد دیگر می‌توان به عدالت ترمیمی گرفت.

1- فقدان تفکیک بین مقام تعقیب‌کننده و مقام رسیدگی‌کننده؛

در مراجع قضایی سنتی موجود طبیعتاً داسراً قبل از دادگاه به پرونده رسیدگی می‌کند. به عبارت دیگر پرونده برای دادگاه آماده می‌شود. بنابراین دادگاه وقتش صرف ماهیت می‌شود. در عدالت ترمیمی این تفکیک رعایت نمی‌شود به این معنی که از آنجا که بحث ما حل و فصل اختلاف است (از طریق گفتگو) لذا این تفکیک وجود ندارد و این عدم تفکیک ممکن است به حقوق طرفین لطمه بزند.

2- عدم تفکیک بین بزه‌کاران؛

اصول عدالت کیفری سنتی مثل فردی کردن، شخصی کردن و موردی کردن تعقیب ... در عدالت ترمیمی راهی ندارد. بلکه در چارچوب سازش بین آنها و بزه‌دیدگان صلح ایجاد می‌شود.

3- عدم دو درجه‌ای بودن؛

در عدالت کیفری سنتی به جهت اجتناب از اشتباه قضایی از یک سو و لحاظ کلیه جوانب پرونده از سوی دیگر سیستم دو درجه‌ای بودن رسیدگی منظور شده و این یک اصل است. اما در عدالت ترمیمی چنانچه طرفین نسبت به یک راهکار رضایت و تعهد دارند طبیعتاً باید آن را اجرا کنند. در عدالت ترمیمی صحبت از تجدیدنظر مطرح نیست به این علت که رسیدگی توافقی نیست.⁶

⁶- برای مقایسه عدالت سنتی و عدالت ترمیمی به جدول موجود در ص 1699 (CD) تقریرات دکتر نجفی ابرندآبادی) مراجعه کنید.

فصل ششم: بزه دیدہ شناسی

Tout homme est un genre humain

1- کلیات

1-1- مفهوم قربانی شدن

دیدگاه بزه دیده شناسی یا جرم‌شناسی مجنی علیه شناختی که در اواخر دهه‌ی 1970 توجه جرم‌شناسان را به خود جلب کرد جدیدترین رشته از جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی است که امروزه در اغلب پژوهش‌های جرم‌شناسی چه برای پی بردن به نقش مجنی علیه در ارتکاب جرم و چه برای تدوین سیاست جنایی بویژه برای سیاست پیشگیری از جرم مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

قربانی واقع شدن اصطلاحی عام می‌باشند که در محدوده‌ی علوم اجتماعی، تکنولوژیکی، حقوق جزا و جرم‌شناسی قابل بررسی است چرا که ممکن است افراد بواسطه‌ی خطرات اجتماعی، صنعتی و زیست محیطی قربانی واقع شوند. کلیه‌ی این موارد در بحث بزه دیده‌شناسی مورد توجه قرار نمی‌گیرند.

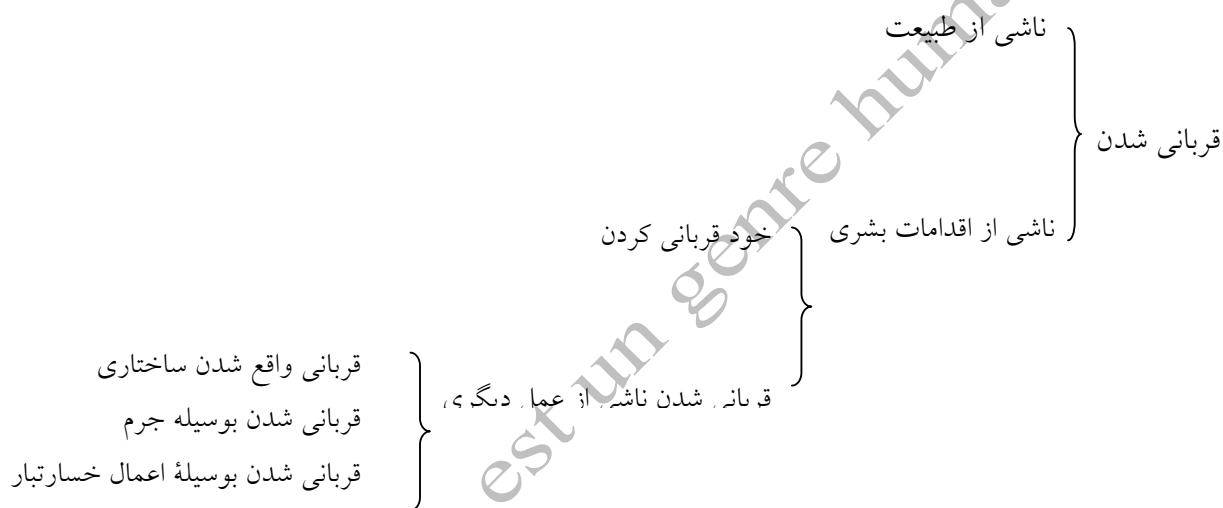
قربانی واقع شدن مستلزم عدم تعادل در وضعیت فیزیکی و قدرت است. در این رویارویی قربانی کننده قوی و قربانی شده ضعیف است. به قول عزت فتاح قربانی شدن نوعی رویارویی است که در آن یک طرف بر طرف دیگر غلبه یافته و بر وی لطمه وارد می‌کند.

برخلاف تصور عمومی، بسیاری از اشکال قربانی شدن خشونت‌آمیز در قانون جزا دارای عنوان مجرمانه و کیفر نیستند. خشونت‌های فیزیکی در ورزش، بازی‌ها و مسابقات از آن جمله‌اند.

1-2- طبقه‌بندی قربانی واقع شدن

قربانی واقع شدن ممکن است براساس معیارهای مختلفی چون ماهیت، شکل، قلمرو، سطح، درجه و آثار طبقه‌بندی گردد. این معیارها اجازه می‌دهند تا قربانیان جرم را از قربانیان سایر عوامل تفکیک نماییم.

باید گفت که قربانی شدن واحد ممکن است ناشی از علل مختلف باشد.



1- قربانی واقع شدن طبیعی؛ قربانی شدن ناشی از عملکرد، نیروها و حوادث طبیعی همچون

زلزله، آتشفشان، خشکسالی، قحطی، بیماری‌های ناشی از تشکیلات زیست محیطی...

2- خود قربانی کردن؛ خودکشی، شروع به خودکشی، خودزنی، اعتیاد، الکلیسم و ...

3- قربانی شدن ناشی از تولیدات تکنولوژیکی و صنعتی؛

4- قربانی شدن ساختاری و فرهنگی ناشی از سنت؛ یعنی قربانی شدن بخاطر ماهیت و ساختار

سیاسی، فرهنگی، مذهبی و اجتماعی جامعه، حکومت، سیستم عدالت کیفری و.. (قربانی شدن در

نتیجه‌ی تقسیم نابرابر ثروت و قدرت)؛

5- قربانی جرم شدن؛ در اینجا معیار همان قانون جزاست. قربانی شدن جنایی می‌تواند ناشی از جرایم خشونت‌آمیز، شخصی، توأم با حيله و نیرنگ، سازمان یافته، یقه سفیدی و.. باشد.

6- قربانی شدن ناشی از اعمال غیرمجرمانه (فاقد وصف کیفری)؛ یعنی قربانی شدن بوسیله‌ی اعمال خسارت‌بار (شبه جرم) یا سایر افعال یا ترک افعال غیرمجرمانه. همانگونه که گفته شد بسیاری از اعمال خسارت‌بار مشمول حقوق جزا قرار نمی‌گیرند و ممکن است در قلمرو حقوق مدنی، اداری، کار و.. قرار گیرند. رنج بردن از بیماری یا شایعه‌پراکنی که ممکن است زندگی‌ها، ازدواج، و سوابق شغلی را نابود کند و حتی منجر به خودکشی گردد نمونه‌هایی از قربانی شدن غیرمجرمانه هستند.

1-3- بررسی واژه «Victimologie»

«در قتل‌ها همواره قاتل را مورد مطالعه قرار می‌دهند و نوعاً قربانی را وامی‌گذارند و هیچ بحثی از میزان بی‌دفاعی مقتول و میزان حمایت مقامات از وی به میان نمی‌آید. لیکن تا زمانی که جامعه-شناسی بزه دیده را نشناسیم روان‌شناسی قاتل را نخواهیم شناخت. لذا رشته‌ی بزه‌دیده‌شناسی برای ما ضروری است.»

این سخن «وردهایم» روان‌پزشک آمریکایی در کتاب «نمایش خشونت» است که اولین بار اصطلاح بزه‌دیده‌شناسی را به کار برد. عده‌ای معتقدند اصطلاح Victim از کلمه‌ی لاتین Victima به معنای موجود زنده‌ای که برای خدایان قربانی می‌شود مشتق و سپس در 1927 وارد فرهنگ فرانسه شده است. این اصطلاح در زبان فرانسه به معنای کسی است که فدای علایق و یا برنامه‌های

دیگر می‌شود و در فرهنگ لاروس victim کسی است که خود را فدای خوشبختی دیگری کرده و در این راه متحمل ضرر و زیان می‌شود.

1-4- نقش و تصور حقوقی بزه‌دیده

در دیدگاه حقوقی منظور از قربانی کسی است که از جرم و یا عمل خسارت بار غیرمجرمانه متضرر گردیده است. این تنها معیار عینی در تفکیک میان بزه‌کار و بزه‌دیده است. چرا که در اغلب قوانین جزایی، بزه‌دیده وانهاده شده، مرکز ثقل عدالت کیفری روی مجرم و جرم قرار دارد چه ماهیت حقوق جزای سرکوبگر اقتضای چنین برخوردی را می‌نماید. در قانون جزای شوروی، اما، «بزه‌دیده کسی است که جرم برای او ضرری معنوی، جسمانی یا مالی ایجاد کرده است».

مراد ما از قربانی در بحث بزه‌دیده‌شناسی، قربانی مستقیم جرم است. ضمناً نباید از نظر دور داشت که سیاست جنایی قضایی و عملکرد پلیس با سیاست جنایی منطبق نبوده عملاً در جرایم توأم با رضایت نیز یک طرف را مجنی علیه جرم به حساب می‌آورند و این امر اماره‌ای صنفی همچون صغر بدست می‌دهد که بواسطه‌ی آن صغیر را مجنی علیه تلقی می‌کنند یا اماره‌ی جنسیت که در این مورد با دختر همواره با نوعی ترحم برخورد می‌نمایند یا در دوئل فرد مغلوب را با دیدی خاص مورد قضاوت قرار می‌دهند و حال آن که خود، «نقش آفرین» صحنه‌ی مجرمانه بوده است. این اماره‌های عملی خود مجنی علیه خلق می‌کنند. در حقوق جزا دو طبقه‌بندی از بزه‌دیدگان منظور است:

- 1- بزه‌دیده‌ی خاص: او شخصی است که قانونگذار تحت عنوان زیان‌دیده از وی یاد می‌کند و ممکن است شخص حقیقی یا حقوقی یا حتی حیوان (در قوانینی که جرایم علیه حیوان وجود دارد) باشد. شخص حقیقی اعم است از انسان زنده و غیرزنده (نبش قبر، توهین به جنازه،...).

اشخاص حقوقی نیز شامل سه دسته‌اند:

الف) اشخاص حقوقی حقوق عمومی؛ برخی اعمال حاکمیت و برخی اعمال تصدی می‌کنند.

ب) اشخاص حقوقی حقوق خصوصی؛ مثل سندیکاء

ج) اشخاصی حقوقی حقوق بین‌الملل، مثل سازمان ملل یا آژانس بین‌المللی انرژی اتمی.

باید گفت که دولت- به عنوان یک شخص حقوقی- مستقیماً از جرایمی چون خیانت و جاسوسی متضرر می‌گردد. لیکن ماهیت برخی از جرایم به گونه‌ای است که صرفاً علیه اشخاص حقیقی قابل ارتکاب است.

2- بزه‌دیدگان نامعین؛ برخی از جرایم ماهیتاً به گونه‌ای هستند که بزه‌دیده انتزاعی دارند همچون جرایمی که ارزش‌ها و نهادهای مردمی یک جامعه را تهدید می‌کند. بزه‌دیده‌ی چنین جرایمی کل ملت است نه فرد خاصی از آن: سلب آسایش و آرامش، ایجاد اختلال در امنیت عمومی از طریق نشر اکاذیب، شورش، جعل اسکناس؛ سکه، مهرهای دولتی و..

1-5- جایگاه بزه‌دیده‌شناسی در جرم‌شناسی

برخلاف حقوق جزا، در جرم‌شناسی جرم‌شناس با دنیای واقعیت مجرمانه سروکار دارد نه با هیولای خشکی که قبلاً در قانون جزا تعریف شده است (جرم). بنابراین برخورد جرم‌شناسی با جرم یک برخورد انتزاعی و نظری نیست بلکه یک برخورد علمی و مبتنی بر مشاهده واقعیات ملموس است. هنگام بررسی یک جرم حقوقدانان همواره به ارکان تشکیل‌دهنده‌ی آن توجه دارند و حال آنکه جرم‌شناسان علاوه بر واقعیات مادی، عوامل روان‌شناختی و دیگر خصوصیات طرفین را هم بررسی می‌نمایند و به دیگر سخن جرم‌شناسی، ذهنیت‌ها، انگیزه‌ها و دواعی مجرم را در ارتکاب

جرم دخیل می‌داند. انگیزه در حقوق جزا خیلی به ندرت در سرنوشت بزهکار موثر است. حال ببینیم جرم‌شناسی چه میزان به بزه دیده و ضوابط حاکم بر آن پرداخته است؟

1- جرم‌شناسی چهارچوب مطالعاتی خود را از حقوق جزا می‌گیرد یعنی به بررسی «مجرم» آنگونه که در حقوق جزا تعریف و معین شده است می‌پردازد ولی رهیافت‌های حاصل از این بررسی در مسیرهای کاملاً متفاوت از حقوق جزا سیر می‌کند. جرم‌شناسی به دنبال پیدا کردن عناصر سببی و علی قابل انتساب به بزه‌دیده است.

فون هانتینگ در بیان تفاوت قانون جزا با جرم‌شناسی می‌گوید «قانون جزا صرفاً به نتایجی که جنبه‌ی مجرمانه دارد توجه می‌نماید و طبیعتاً کسی را که از این نتایج رنج می‌برد از کسی که این نتایج را بوجود آورده تفکیک می‌کند و نهایتاً بوجود آورنده‌ی نتایج را مورد توجه قرار داده بزه‌دیده را به دست فراموشی می‌سپارد.» به عقیده‌ی او بزه‌دیده، در بسیاری از اقدامات مجرمانه رضایت ضمنی به انجام اقدامات داشته، با همکاری و یا توطئه مجرم را به ارتکاب جرم تحریک کرده و او را به نتایج سوء کشانده است. بدین ترتیب ملاحظه می‌کنید که بزه‌دیده می‌تواند یکی از عوامل علی در ایجاد پدیده‌ی مجرمانه باشد.

2- جرم‌شناسی برای تفکیک بزهکار از بزه‌دیده از معیارهای خود استفاده می‌کند و چه بسا کسی که از نظر قاضی مجنی علیه است در دیدگاه جرم‌شناسی یک مجرم باشد و برعکس، مجرم بزه‌دیده‌ای سزاوار ترحم.

از دیدگاه جرم‌شناسی، جرم یک پدیده‌ی فردی نیست و در واقع شاخصی برای آسیب‌شناسی اجتماعی است. نهایت آنکه هر جرم دو قربانی دارد: قربانی غیرمستقیم (جامعه) و قربانی مستقیم (بزه‌دیده) و از آنجا که مطالعه‌ی روابط میان بزهکار و بزه‌دیده‌ی مستقیم جرم آسانتر است در علت-شناسی جنایی باید مورد توجه قرار گیرد.

ساترلند می‌گوید:

«اصولاً یک ملت به دو صورت متحمل خسارات ناشی از جرم می‌شود: یا به صورت مستقیم مثل خیانت و تخریب اموال عمومی و یا به طور غیرمستقیم که خسارت متوجه مردم می‌شود مثل عدم پرداخت مالیات. هزینه‌ی لازم برای استخدام پلیس جهت مبارزه با بزهکاری نیز در نهایت از جیب مردم می‌رود. خسارت معنوی ناشی از جو ناامنی و رعب و وحشتی که از جرایم در اذهان مردم ایجاد می‌شود نیز قابل صرفنظر نیست. در این تعبیر هر یک از شهروندان قربانی جرم تلقی می‌شوند.

اما در بزه‌دیده‌شناسی، قبل از هر چیز قربانی مستقیم جرم مورد توجه است زیرا بزه‌دیده‌ی مستقیم می‌تواند موضوع مطالعه و مشاهده‌ی مستقیم قرار گیرد و حال آنکه بررسی و مشاهده‌ی بزه‌دیده غیرمستقیم بسیار دشوار است.

1-6- اهمیت مطالعه بزه‌دیده در جرم‌شناسی

مطالعات جرم‌شناسی از نظر تاریخی سه مرحله را طی کرده است:

1- مکتب کلاسیک: جرم مرکز ثقل حقوق جزاست و تعریف و معیار دقیق و عینی از جرم و مجرم در حقوق جزای کلاسیک وجود دارد. جرم فعلی است که مستحق مجازات و سرکوبی است و این سزا با میزان و شدت زشتی و خطرناکی عمل ارتكابی پیوندی تنگاتنگ دارد. در این تصور بزهکار و بزه‌دیده هر دو وانهاده می‌شوند و میزان خطرناکی جرم معیار قضاوت جامعه است.

2- مکتب تحقیقی: در این مرحله، دوربین مطالعاتی جرم‌شناسی حول محور بزهدکار و شخصیت وی و نیز چگونگی استقرار اعضای بدن و وضعیت جمجمه او تحت عنوان جمجمه‌شناسی و در نهایت انسان‌شناسی قرار گرفت. لیکن همچون گذشته هیچ بحثی از بزهدیده به میان نیامد.

3- جرم‌شناسان به تدریج دریافتند که برای مطالعه‌ی کامل و همه‌جانبه از جرم باید همزمان به بررسی مجرم و نیز مجنی‌علیه او و همینطور وضعیت قبل از ارتکاب جرم بپردازند. لذا مطالعات جرم‌شناسی به سمت بزهدیده و شخصیت او روی آورد. اولین بار، فون هانتینگ در «بزهدکار و قربانی او» به بررسی روابط میان بزهدکار و بزهدیده و جوانب مختلف آن پرداخت. وی معتقد بود که برای شناخت عمیق و همه‌جانبه از جرم و حفاظت موثر از جامعه در برابر آن باید کلیه‌ی عوامل موثر در ایجاد پدیده‌ی مجرمانه مورد بررسی قرار گیرند چرا که جرم و عوامل ایجاد آن همانند حلقه‌های زنجیر به یکدیگر متصلند. زنجیری که جرم آخرین حلقه‌ی آن را تشکیل می‌دهد. بزهدیده نیز یکی از این حلقه‌هاست فلذا وقتی رفتار مجرمانه را فرآیند یک سلسله عوامل فردی و اجتماعی معرفی می‌کنیم باید نقش بزهدیده را به عنوان عامل خارجی در ایجاد وضعیت مجرمانه مورد بررسی قرار دهیم.

بطور خلاصه می‌توان گفت بزهدکاری محصول عملکرد عناصر همبسته‌ای چون بزهدکار، بزهدیده، وضعیت ماقبل ارتکاب جرم و کنش و واکنش متقابل میان آن دو است.

2- مراحل تحولات بزهدیده‌شناسی

مرحله اول: شاخه فلسفی و اخلاقی

اگر چه عمر جرم‌شناسی مبتنی بر مشاهده و تجربه به یک قرن اخیر برمی‌گردد، قدمت جرم‌شناسی علمی، فلسفی، ادبی و اخلاقی به عمر جوامع بشری می‌رسد و همین مطلب در مورد بزهد

دیده‌شناسی هم صادق است. لذا نخستین متعرضین نقش قربانی در صحنه‌ی جرم، ادبا و فلاسفه بودند نه جرم‌شناسان. این فلاسفه معتقد بودند هیچ تفاوتی میان بزه‌کار و بزه‌دیده وجود نداشته، قربانی درست به اندازه بزه‌کار، در ارتکاب جرم سهیم است. اما این رابطه‌ی علیت صراحتاً مطرح نمی‌گردد. در بعضی از آثار می‌بینیم تکرار ارتکاب جرم از بزه‌دیده به بزه‌کار منتقل شده است. مثلاً قتلی که به دنبال شروع به سرقت از سوی بزه‌دیده رخ می‌دهد با این توجیه که اگر فرصت کافی به سارق داده می‌شد که سرقتش را با موفقیت انجام دهد کشته نمی‌شد. به بیان عملی امروزی، اگر چنانچه بزه‌دیده زودتر در مکانیسم گذار از اندیشه به عمل مجرمانه عمل می‌کرد خود تبدیل به مجرم می‌شد.

همچنین در آثار ادبی می‌توانیم وجود یک سابقه‌ی قبلی میان بزه‌کار و بزه‌دیده را در پدیده‌ی مجرمانه ببینیم به این معنی که بزه‌دیدگی امری اتفاقی و تصادفی نبوده بلکه با گزینش قبلی صورت گرفته است. این دیدگاه‌های ادبی، فلسفی و اخلاقی لزوماً مبتنی بر مشاهده نیستند لیکن گویای عقل سلیم می‌باشند.

مرحله دوم: شاخه حقوقی و جرم‌شناختی

از چه زمانی بزه‌دیده‌شناسی در جرم‌شناسی مطالعه شد؟

در آثار پیشگامان جرم‌شناسی مطالب پراکنده‌ای پیرامون بزه‌دیده و نقش آن در تکوین جرم یافت می‌شود. البته قانونگذاران به انحاء مختلف در مجموعه قوانین کیفری و یا حتی مدنی بزه‌دیده را مورد توجه قرار داده‌اند. دیه در ق. م. ا نمونه‌ی بارز این پیش‌بینی می‌باشد. در مرحله‌ی قضایی نیز شخصیت بزه‌دیده مورد توجه قرار می‌گیرد. در سیستم‌های کیفری که هیأت منصفه در خصوص

مجرمیت متهم تصمیم‌گیری می‌کند- با توجه به مردمی و انتخابی بودن این نهاد که به همین دلیل از محل وقوع جرم و وضعیت‌های قبل از تکوین آن مطلع می‌شوند- می‌توان گفت که شخصیت بزه- دیده و نقش آن در ارتکاب جرم کاملاً توجه این نهاد را به خود جلب می‌کند.

این سیستم، تعدیلی بر برخورد غیرشخصی، خشک و انتزاعی قانون نسبت به جرم و مجرم است. مثل قانونی که از سرقت و کلاهبرداری صحبت می‌کند نه از سارق و کلاهبردار. نتیجه آن که قانونگذار چه از طریق ادبیات کیفری و چه از طریق سیستم‌های رسیدگی جزایی بزه‌دیده و نقش وی را در تکوین جرم مد نظر دارد.

حقوقدان انگلیسی به نام «جی سی» در کتاب «قاتل و دواعی او» معتقد است که نژادی از انسانها وجود دارند که همواره خود را در معرض قتل قرار می‌دهند و به عبارت دیگر این اشخاص چه بخاطر رفتار و چه بخاطر گفتار تحریک‌آمیز خود مستعد مقتول شدن می‌باشند. اما هیچگاه از بزه دیده‌شناسی بحثی به میان نیاورد.

به نظر می‌رسد که تاکید بر نقش بزه‌دیده، مال باخته و متضرر از جرم در به حرکت درآوردن فرآیند ارتکاب جرم نخستین بار در 1926 به وسیله‌ی یک فرد غیرمتخصص به نام آلن مورد توجه قرار گرفت. او که مسئول صندوق امانات بود در یک سخنرانی اذعان داشت که برای برخی از بزه‌دیدگان باید مجازات تعیین نمائیم چرا که بسیاری از جرایم علیه اموال ناشی از تقصیر و قصور بزه‌دیده است. او در نهایت معتقد بود که نباید فقط به مجرم نگاه کرد و بزه‌دیده را از علت‌شناسی جنایی خارج نمود.

توجه داشته باشید در هیچیک از این آثار یا سخنرانی‌ها بحثی از علم بزه‌دیده‌شناسی به میان نیامده است. تاریخ پیدایش بزه‌دیده‌شناسی علمی به سال 1948 باز می‌گردد یعنی سالی که فون هایننگ «مجرم و قربانی او» را نوشت. این کتاب که جنبه‌ی حقوقی دارد در دو بخش به بزه‌دیده-

شناسی و نیز رابطه‌ی میان بزه‌کار و بزه‌دیده پرداخته است بی‌آنکه نامی از بزه‌دیده‌شناسی به میان آمده باشد.

بسیاری از جرم‌شناسان، از جمله عزت فتاح، فون هانتیک را بنیانگذار بزه‌دیده‌شناسی می‌شناسند و کتاب وی را منشور بزه‌دیده‌شناسی به حساب می‌آورند. لذا بزه‌دیده‌شناسی تقریباً 70 سال پس از پیدایش جرم‌شناسی علمی متولد شد.

هانتیک معتقد است در بررسی جرم هیچ ملاحظه‌ای بهتر از مطالعه‌ی دقیق بزه‌دیده نیست و هر جا به حقوق کسی ضرری وارد شده باید بلافاصله درجه‌ی مجرمیت را ارزیابی کرد و سیاست جنایی امر مبارزه و پیشگیری از جرم نیز همواره باید با توجه به نقش بزه‌دیده در تکوین جرم مورد توجه قرار گیرد. او در کتاب خود توجه جرم‌شناسان را به رابطه‌ی کنش و واکنش متقابل میان بزه‌کار و بزه‌دیده جلب و اعلام کرد: «ما در رابطه‌ی میان بزه‌کار و بزه‌دیده یک نوع همدلی و شراکت احساس می‌کنیم لیکن هیچگاه نقش بزه‌دیده را در خلق جرم مورد مطالعه قرار نداده‌ایم». وی نخستین کسی است که به طور منظم نقش بزه‌دیده را به عنوان عامل موثر در ارتکاب جرم مورد توجه قرار داده است.

هانتیک به سه مفهوم پیرامون روابط میان بزه‌دیده و بزه‌کار اشاره می‌کند:

1- بزه‌کار- قربانی:

2- بزه‌دیده‌ی مخفی یا قربانی بالقوه؛

3- ارتباط خاص میان بزه‌کار و بزه‌دیده.

1- بزه‌کار- بزه‌دیده:

همانطور که گفتیم افکار عمومی فقط قابیل را بزه‌کار می‌شناسند یعنی فردی که کاملاً مقصر است و در برابر او هابیل بزه‌دیده قرار دارد که عاری از هر گناهی است. لیکن مشاهده‌ی دقیق و علمی نشان می‌دهد که میان بزه‌کار و بزه‌دیده روابط بینابینی زیادی به چشم می‌خورد که می‌توان در سه گروه جای داد:

- گروه اول: سوژه به ترتیب بزه‌کار و بزه‌دیده است؛

- گروه دوم: سوژه همزمان بزه‌کار و بزه‌دیده- با حد و مرزی مبهم و غیرقابل تفکیک- است؛

- گروه سوم: یک جنبه‌ی ناشناخته از شخصیت ناگهان خودنمایی می‌کند و فرد را برحسب وضعیت پیش آمده تبدیل به بزه‌کار یا بزه‌دیده می‌نماید. این پدیده کاملاً تصادفی و غیرقابل پیش-بینی است.

* گروه اول: سوژه به ترتیب یا پی در پی بزه‌کار و بزه‌دیده است:

این حقیقت از دیرباز پذیرفته شده که بزه‌کار مستعد و آماده‌ی ایفاء نقش مجنی علیه است. بزه‌کار حرفه‌ای همواره در شرایط خطرناکی زندگی می‌کند زیرا خود را خارج از حمایت جامعه قرار داده است. در بسیاری از موارد، پس از تحمل مجازات نیز در معرض خطر شانتاژ و باج-خواهی همدستان و شرکاء و یا در معرض بهره‌جویی هموعان ناکرده بزه قرار می‌گیرد.

مثال دیگر، بزه‌دیده‌ای است که بعدها تبدیل به مجرم می‌شود، بررسی شرح حال بزه‌کاران بزرگ نشان می‌دهد که در دوران کودکی به دفعات اذیت و آزار شده و مورد بهره‌برداری و سوءاستفاده‌های مختلف قرار گرفته‌اند.

گاهی بزهکار در نتیجه‌ی پیامدهای مقدر و شوم بی‌عدالتی که روزی متحمل شده است دست به ارتکاب جرم می‌زند. گانگستر مشهور آمریکایی که در سالهای 1933 و 1934 به دشمن سرسخت جامعه تبدیل شده بود نمونه‌ی بارز این ادعاست. وی پس از ارتکاب اولین سرقت دستگیر و به حدکثر مجازات محکوم شده بود حال آن که شریک و محرک وی - که مسن‌تر از او نیز بود - به کیفر بسیار کوتاهتری محکوم شد.

***گروه دوم: سوژه یا عامل همزمان بزهکار و بزه‌دیده است:**

خودکشی بهترین مثال این گروه است. چه فرد در آن واحد هم قاتل است و هم مجنی‌علیه. به نظر فون هانتینگ و براساس مطالعات روان‌کاوانه‌ی کارل، سه غلیان و طغیان حیاتی اولیه در اساس خودکشی قرار دارد: علاقه به مردن، علاقه به کشتن و علاقه به کشته شدن. خودکشی زمانی روی می‌دهد که عشق به مردن بر سایر غرایز و علایق غلبه پیدا کند. می‌توان تصور کرد که در موارد «خودکشی مضاعف» علاقه به کشتن و عشق به کشته شدن می‌تواند دارای اهمیت یکسانی نزد دو یار شریک باشد.

در موارد دیگر نیز تضاد و اتفاق، بزهکار یا بزه‌دیده بودن فرد را مشخص می‌کند. در یک دوئل لزوماً با غالب و مغلوب مواجه هستیم. در دعوا و زد و خورد نیز غالباً تشخیص میزان تقصیر یک نفر و اینکه چه تحریکات و تحولاتی صورت گرفته تا در نتیجه‌ی آن یکی قاتل و دیگری مقتول شود امری ناممکن است. این موضوع درخصوص پاره‌ای از جرایم علیه مالکیت نیز صادق است. وجود کمترین سود و مزیت در یک طرف سارق و مالباخته را تعیین می‌کند. هانتینگ به تقلید از ساترلند در مورد ولگردان می‌گوید آنها قادرند سرقت کنند و همزمان قربانی آن نیز واقع شوند. هنگامی که فرد در حالت عادی به سر می‌برد می‌تواند اموال همسایه‌ی خود را سرقت نماید. مدتی

بعد وقتی در حال مستی باشد قربانی سرقت همسایه واقع می‌گردد. درخصوص کلاهبرداری متقابل نیز همین امر صادق است. هانتینگ بر این امر تاکید دارد که در بسیاری از موارد قانونی تصمیم می‌گیرد که چه کسی را مقصر و چه کسی را قربانی تلقی کند. مثلاً در موارد اغواء، بطور اتوماتیک مرد را مقصر و زن را بزه‌دیده قلمداد می‌کند.

※ گروه سوم: جنبه‌ی ناشناخته‌ای از شخصیت بطور ناگهانی بروز کرده فرد را به مجرم یا بزه‌دیده تبدیل می‌کند.

این مورد بیشتر بدین خاطر اهمیت دارد که مرزهای میان بزه‌کار و مجنی علیه بسیار بی‌ثبات و مبهم است. البته «عقل سلیم» هر گونه مفهومی را که میان مجرم و غیرمجرم تفاوتی به شدت مطرح نکند به شدت رد می‌نماید. لیکن عقاید برخی اندیشمندان دلالت بر این امر دارد که تمایل ذاتی به ارتکاب جرم در درون تمام انسانها وجود دارد. مثلاً فروید معتقد است در درون ضمیر ناخودآگاه هر انسان علاقه به ارتکاب برخی جرایم وجود دارد و اگر این ضمیر ناخودآگاه دچار تغییر و تحول شود انسان عادی را به یک بزه‌کار تبدیل می‌نماید.

2- بزه‌دیدی نهان:

بدون توجه به این مفهوم بسیاری از جرایم کاملاً غیرقابل درک باقی می‌مانند. باید بپذیریم که بعضی از افراد کشش و جاذبه‌ی ویژه‌ای بر مجرم اعمال می‌کنند. این افراد خود بردو گروهند:

الف- گروه اول: استعداد خاص بزه‌دیدگی تحت تأثیر شرایط ویژه

فون هانتینگ موارد کاملاً متداولی را به عنوان نمونه ذکر می‌کند:

- سن: هر سنی خطرات خاص خود را به همراه دارد (طفل‌کشی تا..)

طفولیت بویژه در طبقات فقیر، همعرض رفتارهای بد، بهره‌برداری و سوءاستفاده جنسی قرار دارد. کهولت در عوض خطر کشته شدن و موضوع سرقت قرار گرفتن را چند برابر می‌کند و هر قدر فرد ثروتمندتر و منزوی‌تر باشد احتمال بروز خطر بیشتر است.

- شغل: در هر پیشه‌ای مقداری خطر قربانی‌زایی وجود دارد که رمز فعالیت شرکت‌های بیمه را تشکیل می‌دهد. اما خطر بزه‌دیدگی در برخی مشاغل بیشتر است. مثلاً «هوک ویل» در یک مطالعه روانپزشکان و روانشناسان را در معرض خطر مرگ و بزه‌دیدگی دانسته است. به نظر او:

- پزشکان قانونی و روانپزشکان بیشتر بزه‌دیدگی پارانویاهای «متقاضی و مدعی» هستند؛

- جراحان متخصص کلیه یا متخصص زنان بیشتر بزه‌دیدگی پارانویاهای خیالی هستند؛

- دیگر و اکثر پزشکان قربانی هم قربانی کسانی هستند که میل شدیدی به «موردعلاقه واقع شدن» دارند.

- حالت‌های روانی: بیماران روانی که از یکی از اختلالات عصبی- روانی رنج می‌برند شدیداً در معرض بهره‌برداری بوسیله‌ی دیگران علی‌الخصوص خانواده و نیز ارتکاب جرایم مختلف قرار دارند.

- وضعیت اجتماعی: به نظر هانتینگ، بیگانگان، مهاجران و اقلیت‌های قومی یا مذهبی شدیداً در معرض خطر قربانی شدن می‌باشند. همچنین «انزوای اجتماعی» هم در این امر موثر است. افراد ایزوله و منزوی بیشتر آماج تیرهای بزهکاران قرار می‌گیرند. زیرا این افراد زحمت و ریسک کمتری در ارتکاب جرم برای مجرمین ایجاد می‌کنند.

- وضعیت حیاتی: هانتینگ به دو نوع از این وضعیت‌ها اشاره می‌کند:

وضعیت اول: مربوط به فردی است که وی را «قربانی بلوکه شده» می‌نامند. یعنی وضعیت فردی که با اشتباهش خود را در یک وضعیت آنچنان «سردرگم» قرار داده است که هر چه سعی برای بیرون آمدن از آن می‌کند موفق نمی‌شود: مانند شطرنج بازی که فقط دو سه حرکت برای او باقی مانده و در هر حال مات است.

وضعیت دوم: وضعیت «فرد قلب شکسته» است. به عنوان مثال حالات یک بیوه به گونه‌ای است که پس از مرگ همسرش بیشتر آسیب‌پذیر می‌شود. وضعیت خاص این افراد آنان را مستعد قربانی شدن می‌نماید.

البته هانتینگ معتقد است که ناامیدی و تیره‌بختی درونی است که فرد را بالقوه قربانی می‌کند نه وضعیت بیرونی و مثال بارز آن «زنان روسپی قبرستان» هستند. یا همینطور کسانی که دچار شادی زیاد و سرمستی هستند.

ب- گروه دوم: استعدادهای عمومی یا مجنی علیه مادرزادی

همانطور که بزهدکاران مکرر وجود دارند ما با بزهدیدگان مکرر نیز مواجهیم. در هر جامعه عده‌ای وجود دارند که به کرات نقش قربانی را ایفا می‌کنند و عده‌ای بدون هیچ توجیه خاصی مکرراً قربانی تصادفات و اتفاقات می‌گردند. مثلاً بعضی آموزگاران قادر نیستند احترام خود را نزد شاگردان حفظ کنند و مدام قربانی شیطنت‌های دانش‌آموزان قرار می‌گیرند. این افراد دارای افکار خودشیفته و خودمحورند و ذهنیت آنان جای عینیت را می‌گیرد.

«آلندی» دلیل این ناتوانی‌ها را در خودماندگی یا بی‌تفاوتی و بی‌اعتنایی برای دانش‌آموزان، حقارت‌های روانی مانند کم‌رویی، فقدان یا عدم تسلط بر خود، احساس تقصیر شدید و ... می‌داند. او این عوامل را علت اصلی شلوغی دانش‌آموزان در شکل شدید آن یعنی موردی که یک آموزگار مرتباً و به صورتی بی‌رحمانه قربانی سروصدا و هیاهوی دانش‌آموزان واقع می‌گردد می‌شمارد. از

دیدگاه او مجنی‌علیه از پیش مستعد قربانی شدن است: دلایل دیگری هم برای هیاهوی مدرسه و کلاس وجود دارد. در این خصوص سه گروه را می‌توان از هم تفکیک کرد:

- 1- گروه دشمنان نسبت به خود؛ آزارطلب واقعی و آزارگر با تقصیر (طالب پرخاشگری)
- 2- گروه بی‌علاقه به زندگی (سندرم ملال و اندوه)؛ افرادی مبتلا به افسردگی شدید که به قول «روگ» هذیان نمی‌گویند. فعال و سرحال و در کار، موفق بوده و می‌پذیرند که زندگی‌شان نه بهتر و نه بدتر از دیگران است. لیکن از همه چیز بیزار، کسل و ناراحتند و علاقه‌ی واقعی به مردن دارند. زندگی برایشان تهی است ولی عادتاً به زیستن ادامه می‌دهند. اینها نهایتاً خودکشی می‌کنند.
- 3- مبتلایان به «سندرم هابیل»؛ آنها آگاهند که از دیگران خوشوقت‌تر هستند. احساس می‌کنند که دیگران به آنها غبطه می‌خورند و از سوی دیگر نمی‌دانند چگونه از خود به اندازه‌ی کافی دفاع کنند.

پس، خلاصه این که، سه دسته از افراد وجود دارند که آمادگی مستمر، ناخودآگاه و استعداد قبلی برای بزه‌دیده شدن دارند و به همین جهت توجه بزهکاران را به خود جلب می‌کنند.

3- رابطه‌ی خاص بزهکار- بزه‌دیده

هانتینگ معتقد است «در بسیاری از موارد رابطه‌ی بزهکار- بزه‌دیده نقش مهمی در عمل مجرمانه ایفا می‌کند و نوعی رابطه‌ی متقابل میان آنها وجود دارد. فرایندی طولانی که بتدریج منجر به عمل مجرمانه می‌گردد». تشخیص سود از زیان غالباً غیرممکن است و بدیهی است که هیچ کس وجود این رابطه میان «بزهکار- بزه‌دیده» را در کلیه‌ی موارد تایید نخواهد کرد.

می‌دانیم برخی از جرایم وجود دارند که افزایش آنها را باید بنابر روان‌شناسی جمعی و گروهی درک کرد. در یک جمع مجرمانه تفکیک میزان مسئولیت هر یک از محرکین، رهبران و مجریان

صحنه‌ی مجرمانه و تعیین نقش سایر افراد حاضر در آن کاری بس دشوار است. این مسأله حقوقی و جرم‌شناختی بسیار پیچیده است.

مسأله‌ی مبهم دیگر «جرم آینده» است. یعنی ارتکاب جرم در گروه کوچکی مرکب از «بزهکار آینده»، «بزه دیده آینده» و چند فرد دیگر که از مدتها پیش دارای روابط بسیار خاصی بوده‌اند.

مطالعه‌ی مکانیسم‌های بنیادی روابط بزهکار- بزه‌دیده:

برای این مطالعه باید به چند سؤال زیر جواب دهیم:

الف) نحوه‌ی رابطه‌ی موجود میان بزهکار و بزه‌دیده آینده چیست؟

ب) چگونه یک جرم می‌تواند از چنین رابطه‌ای ناشی شود؟

ج) چه چیزی بزهکار آینده و بزه‌دیده‌ی آینده را به هم مرتبط می‌کند و ماهیت این رابطه‌ی عجیب چیست؟

الف: غالباً این افراد ماهها حتی به اندازه‌ی یک زندگی کامل با هم زندگی کرده‌اند. روابط عجیب و غریب آنها در گذشته برای عقل سلیم غیرقابل درک به نظر می‌رسد. تجزیه و تحلیل این موارد سه مکانیسم مختلف را روشن می‌کند که می‌توانند با هم همزیستی هم داشته باشند:

1) رابطه‌ی روان رنجوری محض نورتیک:

یعنی موردی که میان مجرم و مجنی‌علیه روابط غیرطبیعی وجود داشته است. از نظر روانکاوی ریشه‌ی این امر در اختلال زودرس روابط کودک یا هر دوی والدین یا یکی از آنها و یا حتی با برادران و خواهرانش قرار دارد. رابطه‌ی نورتیک ممکن است حول خویشان دارای جنسیت واحد یا جنسیت مخالف ثابت شود یعنی امری که بعدها تمایل همجنس‌گرایانه یا تمایل به جنس مخالف را بوجود می‌آورد. این رابطه ممکن است جنبه‌ی عشق، تنفر یا مخلوطی از آن دو به خود بگیرد.

اساس تعداد زیادی از «پدرکشی‌ها» در این رابطه قرار دارد. این رابطه غالباً مبتنی بر وابستگی به پدر مستبد و مورد تنفر همراه با نوعی توجه زناگونه به مادر است (عقده‌ی ادیپ).

دوگرف، برخلاف هانتیگ، این رابطه را به گونه‌ای دیگر تحلیل می‌کند: مادر مستبد و مبتلا به پارانویا پسران خود را که با توجه زناگونه بر وی متمرکز شده‌اند به کشتن پدر ترغیب می‌کند که البته از او متنفر نیز هست. در تمامی قتل‌ها و تقریباً جرایم عشقی و احساساتی باید میزان رابطه‌ی نوروتیک میان بزه‌کار و بزه‌دیده را درک نمائیم.

2) رابطه‌ی روان-زیستی: برخلاف روابط نوروتیک که باید آنها را اکتسابی و روانی دانست، روابط روانی-زیستی ذاتی و مقید و مشروط به سرشت سوژه می‌باشند. مراد از «رابطه‌ی روانی-زیستی» جاذبه‌ی متقابل دو تیپ سرشتی مکمل است که یکی عکس دیگری می‌باشد.

کانت با عنایت به این رابطه سعی نموده معمای «زوج الکلیک» را حل نماید. این یک واقعیت شناخته شده است که فرد الکلیک سالها همسر خود را مورد اذیت و آزار قرار می‌دهد و این همسر فقط به طور انفعالی از خود واکنش نشان داده و از وضع خویش شکایت می‌کند.

کانت معتقد است دو تیپ زیست‌شناختی مختلف، یک مرد یا غریزه‌ی حیاتی و حیوانی پیشرفته و یک زن انفعالی و ناتوان، بواسطه‌ی تفاوتی که با یکدیگر دارند شدیداً به هم مرتبطند. این موضوع در خصوص جلاد خانوادگی و «زوج روسپی حامی» نیز صادق است.

3) رابطه‌ی زیستی-تبارشناختی: به گفته‌ی ریتر-که براساس مطالعاتی به آن دست یافته- اولاد و نسل‌های بعدی کسانی که امروز به عنوان سارق و ولگرد با هم زندگی می‌کنند بعدها بدون توجه به سطح زندگی هر کدام به همدیگر جذب خواهند شد. ریتر، متعاقباً به مفهوم «ژنوتروپیسیم» دست یافت که مشتمل است بر جاذبه‌ی متقابل بین دو فرد که دارای تبار واحد یا مشابهی هستند.

«استامپل» هم در 1935 از نظر آماری به این نتیجه رسید که زنان افراد بزهکار معمولاً از خانواده‌هایی هستند که توارث مجرمانه‌ای دقیقاً به میزان توارث مجرمانه‌ی شوهرانشان دارند.

اما این مکانیسم‌ها همدیگر را نفی نمی‌کنند. یک رابطه‌ی نوروتیک اکتسابی می‌تواند به جاذبه‌ای از نوع روانی-زیستی افزوده شود و آنرا تقویت کند در صورتی که ژنوتروپیسیم ممکن است در خرده ساختار ارثی-زیستی یافت شود. از سوی دیگر این سه نوع رابطه یعنی نوروتیک، روان‌زیستی و ژنوتروپیک به خودی خود جرم‌زا نیستند.

ب: چگونه یک جرم ممکن است از چنین روابط ناشی شود؟ به چند صورت:

1) جرایم پیوند خورده به یک رابطه‌ی نوروتیک محض

موقعیت‌های تعارض‌آمیز کودک لاینحل باقی مانده و در طول زندگی او را به مجرم یا مجنی‌علیه تبدیل می‌کند. روانپزشکان فرانسوی به این نتیجه رسیده‌اند که رابطه‌ی نوروتیک از خاستگاه اصلی خود به فرد دیگری منتقل شده که وی نیز از اختلال نوروتیک از نوع مکمل رنج می‌برد. بدین ترتیب آن دو به هم مربوط می‌شوند: تنفر، حسادت یا عشق. این دو شریک ممکن است با همدیگر مشاجره کنند و یکدیگر را اذیت نمایند اما هرگز از هم جدا نتوانند شد.

زوج حسود یا کینه‌توز هسته‌ی اصلی یک ساختار فردی - اجتماعی را تشکیل می‌دهد که در آن هر یک از شرکاء اهداف خود را در نظر دارد و معمولاً موقعیت را به نفع خود بهره‌برداری می‌کند. چنین وضعیتی ممکن است به اندازه‌ی یک عمر کامل طول بکشد یا ممکن است با یک قتل پایان یابد.

2) جرایم ارتكابی ناشی از رابطه‌ی تیپولوژیک تکمیلی بزهکار - بزه‌دیده:

وقتی یک مجنی‌علیه بالقوه عکس کامل یک نوع مجرم است بین آنان یک رابطه‌ی قطعی و تمرکزی برقرار می‌گردد. عمل مجرمانه رابطه‌ای است که زوج مکمل را متحد می‌کند. در این زمینه به دو دسته از جرایم اشاره می‌گردد: مسموم کردن - باج‌خواهی (شانناژ)

جرم‌شناسان از دیرباز انفعالی بودن و ابله‌ی قربانیان باج‌خواهی را مورد تاکید قرار داده‌اند. اما در مورد پرونده‌ی مسموم کردن، شخصیت قربانی این جرم زیاد مورد مطالعه قرار نگرفته است. غالباً مجنی‌علیه این جرم یک فرد مسن و آرام است که زیاد به زندگی دلبستگی ندارد لیکن مایل است که بطور انفعالی از آن لذت ببرد.

3) جرایم ارتكابی در خانواده‌ی آزارده و شکنجه‌گر خانگی

پدر جلاد فرزندان خود را قلع و قمع می‌کند و توسط همسر خود مسموم می‌شود. این رابطه‌ی روانی - زیستی بیشتر جنبه‌ی اکتسابی دارد. جلاد یا شکنجه‌گر خانگی یا داخلی یک جامعه ستیز است که سالها همسر و فرزندانش را آزار می‌دهد. این گرایش‌ها و تمایلات شرورانه و بد خیلی زود در طفولیت ظاهر می‌شود و در طول زندگی ادامه می‌یابد لیکن در چارچوب اصلی خانواده باقی می‌ماند. چنین فردی در شغل خود به یک فرد توانا شهرت دارد و گاه به فعالیت‌های خیرخواهانه می‌پردازد و حتی نزدیکترین همسایگان وی غالباً از شرارت او مطلع نیستند.

شکنجه‌گر خانوادگی ممکن است یک زن باشد. شمای جلاد خانگی و قربانی یا قربانیان وی دقیقاً شمای تعداد زیادی از زوج‌های الکلیک است.

4) جرایم ارتكابی در زوج‌های الکلیک

همسر مرد الکلیک از او شکایت می‌کند و تقاضای نگهداری وی را در بیمارستان جهت درمان مطرح می‌کند و همینکه وی را بستری کردند بلافاصله تقاضای آزادی می‌نماید زیرا معتقد است که

شوهرش در واقع مهربان است. درک این پدیده بدون مفهوم روابط نوروتیک و زیستی- روانی میسر نیست. زنان مردان الکلیک غالباً دختران پدران الکلیک‌اند که همسرانی را منطبق با تصویر پدرشان انتخاب می‌نمایند. ارتکاب جرم در این زوج‌ها ناشی از زیاده‌روی در الکل است.

5) جرایم ارتكابی زوج روسپی و حامی او

رابطه‌ی میان روسپی و حامی او برای روانپزشکان یک معمای پیچیده به مانند معمای زوج الکلیک است: نه فقط مرد حامی پول او را می‌گیرد بلکه وی را غالباً تهدید نموده با او بدرفتاری می‌کند و در عین حال زن روسپی همواره به او پناه می‌برد.

هانتینگ معتقد است در اغلب موارد حامی‌ها افراد ترسو و بی‌همتی هستند که جذب روسپی شده‌اند که مسن‌تر از آنان است. در صورت وقوع قتل این روسپی است که از روی حسادت حامی خود را می‌کشد. در رابطه‌ی روسپی - حامی انتقال میان رابطه‌ی نوروتیک محض، حسادت و رابطه‌ی از نوع روانی - زیستی تکمیلی مشابه با رابطه‌ی جلاد خانگی و قربانی وی را می‌یابیم.

جرم‌شناسی باید همزمان با بررسی چگونگی تکوین جرم به مطالعه‌ی چگونگی تکوین بزه - دیدگی پردازد. هر فرد باید بداند که به لحاظ شغل، طبقه‌ی اجتماعی و سرشت و ذات خود در معرض چه خطرات مجرمانه‌ای قرار دارد. مشکل بسیار عمیق‌تر از آن است که با هشدارهای پلیس و تربیت و آموزش مردم رفع شود.

3- وضعیت تحقیقات در قلمرو بزه‌دیده‌شناسی

الف) تا قبل از سال 1948 میلادی

این سال را به این دلیل انتخاب کردیم که کتاب هانتینگ «مجرم و قربانی او» منتشر شد و منشور بزه‌دیده‌شناسی تلقی گشت.

طبیعتاً نخستین مطالعات در این زمینه جنبه‌های ادبی، ذوقی، مذهبی و اخلاقی داشته است. اما تحقیقاتی که می‌توانیم بزه‌دیده شناسی تلقی کنیم و از جمله جرایمی که از دیدگاه بزه‌دیده‌شناسی مورد بررسی قرار گرفته عبارتند از:

- 1- جرم قتل؛ یعنی قاتل و مقتول از نظر علت‌شناسی جنایی و وجود رابطه‌ی سابقه مورد توجه قرار گرفته است؛
- 2- جرم سرقت؛ این مطالعات جنبه‌ی آماری داشته و فاقد تکیه‌گاه علمی می‌باشند (جنبه‌ی توصیفی دارند)؛
- 3- جرایم یا سوءقصد‌های جنسی؛ بررسی وجود رابطه سابقه بین مجرم و مجنی‌علیه؛
- 4- قتل شیرین، بررسی میزان رضایتمندی بزه‌دیده در حین ارتکاب جرم.

(ب) بعد از 1948

هانینگ بخش چهارم کتاب «مجرم و قربانی او» را به بزه‌دیده اختصاص داد و طی سالهای بعد با مطالعاتی که درخصوص برخی از جرایم به عمل آورد. کتاب دیگری تحت عنوان «جرم» به رشته‌ی تحریر درآورد که در جلد دوم آن در قالب 5 بخش به بزه‌دیده و بزه‌دیده شناسی پرداخت.

ژان پیناتل در 1963 «جرم‌شناسی» را نوشت و هرمان مانهایم نیز «جرم‌شناسی تطبیقی» را به رشته‌ی تحریر درآورد. در 1985 نیز کتابی در جنوای ایتالیا نوشته شد که پیرامون شخصیت بزه-دیده به طور کلی و بزه‌دیده به عنوان یکی از انواع بزهکاری بود.

زیلیگ نیز به وجود «بزه‌دیده‌ای که آماده و تعیین شده» اشاره می‌کند که ارتکاب جرم را میسر می‌کرده است. در بعضی از موارد بزه‌دیده به یک علت خاص جرماً تبدیل می‌گردد. مثلاً صاحب

یک ویلا که در نگهداری و امنیت آن سهل‌انگاری می‌کند و متعاقب آن موجبات سرقت را برای سارق و قربانی واقع شدن را برای خود پدید می‌آورد و همچنین انسان ساده‌لوحی که به راحتی تحت تاثیر یک کلاهبردار حرفه‌ای قرار می‌گیرد بزه‌دیده‌ی آماده و تعیین شده‌ای است که ارتکاب جرم را تسهیل می‌نماید.

در سال 1980 انجمن جهانی بزه‌دیده‌شناسی تاسیس شد که نقش آن همانند جامعه‌ی بین‌المللی جرم‌شناسی ارتقاء پژوهش‌ها و تحقیقات جرم‌شناسی در سطح دنیاست. این انجمن به شناساندن این رشته از جرم‌شناسی (بزه‌دیده‌شناسی) همت گماشته است. غالباً به مطالعه‌ی وجود رابطه‌ی قبلی میان طرفین جرم پرداخته شده است.

4- انواع بزه‌دیده

- بزه‌دیدگان را می‌توان به شش نوع تقسیم کرد:
- 1- بزه‌دیدگان واقعی؛ یعنی کسانی که هیچ نقشی در ارتکاب جرم نداشته‌اند (بزه‌دیدگان بی‌گناه)
 - 2- بزه‌دیدگان مقصر؛ یعنی کسانی که مرتکب اصلی جرم بوده‌اند؛
 - 3- بزه‌دیدگان شریک؛ کسانی که در ارتکاب جرم شرکت داشته‌اند؛
 - 4- بزه‌دیدگان معاون؛ کسانی که زمینه‌ی ارتکاب جرم را فراهم کرده‌اند؛
 - 5- بزه‌دیدگان تخیلی؛ کسانی که خیال می‌کنند مورد تجاوز واقع گشته‌اند؛
 - 6- بزه‌دیدگان ناشی از اعمال خود.

با استفاده از روش بالینی می‌توانیم این 6 طبقه را مورد مطالعه قرار داده و علل بزه‌دیدگی آنها را به دست آوریم تا بدین ترتیب بتوانیم از بزه‌دیدگی پیشگیری کنیم.

5- تحولات بزه‌دیده‌شناسی

بنیامین مندلسون وکیل و دانشمند حقوق جزا بود و مطالعات خود را فقط با توجه به قربانی جرم شروع کرد. او شش طبقه بزه‌دیده را از هم تفکیک نمود و در 1937 شروع به ارزیابی بزه‌دیده-شناسی از نظر علمی کرد. هانتیگ در 1941 این کار را انجام داد و مطالعات او اجازه داد تا پایه-های قربانی‌شناسی کیفری یعنی قربانی‌شناسی به معنای مضیق کلمه طرح‌ریزی شود. این دو همدیگر را نمی‌شناختند.

مندلسون در 1947 در سخنرانی خود تحت عنوان «افق‌های نوین زیستی- روانی- اجتماعی بزه‌دیده‌شناسی» عنوان بزه-دیده‌شناسی را به کار برد و در 1956 آنرا تکرار کرد. او اقدام به بررسی جرم «ژنوساید» نمود یعنی جرمی که خود در دوران جنگ دوم قربانی آن بود. از نظر او ژنوساید یک جرم استثنائی است زیرا دارای خصایص استثنایی است:

- تعداد زیاد قربانیان

- رنج‌های فوق‌العاده در کلیه جنبه‌های زندگی

...-

مندلسون ضمن تقسیم قربانیان به قربانیان حوادث کار، قربانیان حوادث رانندگی، اطفال قربانی خانواده و آماده‌ی بزه‌کار شدن، قربانیان نازیسم و ژنوسید و قربانیان باج‌گیری، این نتیجه را بسط داد که فقط بخش کوچکی از قربانیان تمایل ناآگاهانه برای قربانی شدن واقعی دارند. ریشه‌ی قربانی شدن دارای یک علت زیستی، روانی و به ویژه اجتماعی است. بنیامین در مطالعات خود به

بررسی روابط بزهدیده و بزهدکار پرداخت. وی به پنج تیپ رابطه پی برد که ریشه‌ی زیستی-

روانی - اجتماعی آنها در شخصیت بزهدیده نهفته است:

- 1- بزهدیده‌ی کاملاً بی‌گناه (بزهدیده‌ی ایده‌آل یا آرمانی) مثل طفل بزهدیده
 - 2- بزهدیده بادرجه‌ی تقصیر کم (بزهدیده‌ی نادان) مثل زنی که از روش‌های تجربی اقدام به صقظ جنین می‌کند و جان خود را از دست می‌دهد.
 - 3- بزهدیده‌ی مقصر به اندازه‌ی بزهدکار (بزهدیده‌ی عمدی) مثل:
خودکشی - مرگ شیرین - زوجی که اقدام به خودکشی می‌کنند (عشاق ناامید)
 - 4- بزهدیده‌ی بیش از بزهدکار مقصر مثل: تحریک و بی‌احتیاطی.
 - 5- بزهدیده‌ی فقط او مقصر مثل:
- بزهدیده‌ی بزهدکار با ارتکاب حمله خود قربانی آن واقع می‌شود (در اثر دفاع مشروع طرف مقابل)
- بزهدیده‌ی برانگیزنده (محرک عنصر جرم) مثلاً شاکی که متهم را خسته و درمانده می‌کند، دادگاه را به اشتباه وا دارد.
- بزهدیده‌ی تخیلی.

مندلسون در 1976 علمی‌ترین تعریف قربانی را ارائه داد:

«شخصی که بخاطر وضعیت فردی یا عضویت و وابستگی در یک گروه، متحمل پیامدهای دردآور و مشقت‌بار که فاکتورهایی با ریشه‌های فیزیکی، روانی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و حتی طبیعی دارد، می‌شود».

بدین ترتیب مجنی‌علیه‌شناسی وارد مرحله‌ی علمی گردید و تحولات ایدئولوژیک را به خود پذیرفت. در واقع مجنی‌علیه‌شناسی - تحت این تحولات - یک واقعیت علمی شد که به منظور پی

بردن به علل بزهکاری، نقش مجنی‌علیه را به عنوان عامل جرمزا مورد مطالعه قرار می‌دهد. این شاخه از بزه‌دیده‌شناسی از 1948 بوجود آمد و به سرعت رشد کرد.

به موازات این تحول علمی، جنبش سیاسی و ایدئولوژیکی مجنی‌علیه‌شناسی بوجود آمد. عده‌ای از بزه‌دیده‌شناسان و جرم‌شناسان به جای مطالعه‌ی علمی مجنی‌علیه مبادرت به ایراد سخنرانی‌هایی در جهت دفاع از حقوق بزه‌دیده نموده به دفاع از قربانیان بطور کلی و قربانی جرم بطور خاص پرداختند.

بدین ترتیب این جنبش علمی به جنبش مبارزه‌ای تبدیل شده و هدف آن دفاع از مجنی‌علیه و مبارزه برای بهبود سرنوشت و شرایط قانونی قربانیان می‌باشد. خطر این جنبش مبارزاتی این است که پیشرفت‌های حاصله از جنبش علمی بزه‌دیده‌شناسی را به فراموشی سپرده لوٹ می‌نماید زیرا بزه‌دیده‌شناسی مبارز هدف از مبارزات خود را به شرح زیر اعلام کرده است:

«ارائه کمک و امداد و خدمات اجتماعی و حقوقی به بزه‌دیدگان و تلاش در جهت ترمیم آثار سوء ناشی از بزه‌دیده شدن:

این تحول، خاص این رشته نیست و در سایر رشته‌های علمی نیز پژوهشگران به موازات تحولات علمی، طرز تلقی سیاسی خود را در رشته‌ی مطالعاتی خود وارد می‌نمایند. مثلاً در قلمرو جرم‌شناسی علمی نیز جرم‌شناسی رادیکال را به عنوان «مبارز» پیش رو داریم. این جرم‌شناسی مجرم را فردی می‌داند که زیر چرخ‌های جامعه‌ی سرمایه‌داری خرد می‌شود و باید از او دفاع کرد.

این تحول ممکن است به تدریج بزه‌دیده‌شناسی علمی را به یک رشته‌ی غیرعلمی تبدیل نماید یعنی رشته‌ای که بی‌طرفی و عینیت در آن وجود نداشته بلکه جانبداری یک جانبه فرد و ذهنیت‌های شخصی و سیاسی پژوهشگر موضوع بزه‌دیده‌شناسی را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد.

تحولات ایدئولوژیکی یک بزه‌دیده‌شناسی سبب گردیده عده‌ای از بزه‌دیده‌شناسان همایش‌هایی را که علی‌الاصول محل ارائه یافته‌های جدید است تبدیل به تربیونی برای دفاع از حقوق بزه‌دیدگان نموده به ایراد خطابه‌هایی که جنبه‌ی دفاع از حقوق مجنی‌علیه دارد بپردازند و این امر در نهایت به ضرر مجنی‌علیه‌شناسی علمی تمام خواهد شد.

فرق بزه‌دیده‌شناسی علمی و بزه‌دیده‌شناسی مبارزاتی در آن است که هدف این آخری دفاع از بزه‌دیده است بدون آن که نقش بزه‌دیده را در ارتکاب جرم مورد توجه قرار دهد. در حالی که بزه‌دیده‌شناسی علمی مجنی‌علیه را به عنوان کسی که در ارتکاب جرم نقش داشته مورد بررسی قرار می‌دهد بدین ترتیب بزه‌دیده‌شناسی ایدئولوژیک به نقش بزه‌دیده در ارتکاب جرم توجهی نداشته هدفش دفاع از بزه‌دیده به عنوان قربانی جرم و بعضاً دفاع کورکورانه از وی می‌باشد.

6- پیامد این تحول چیست؟

هر قدر قربانیان جرایم، مشهودتر باشند به همان میزان این مبارزان برای دفاع از حقوق آنها فعالیت بیشتری می‌کنند و در نتیجه جرایمی که یا بزه‌دیده ندارد یا قابل رویت نیست مورد مطالعه قرار نمی‌گیرند به عبارت دیگر هیچ‌یک از بزه‌کاری طلایی و یقه سفیدی و جرایم حيله‌انگیز به میان نمی‌آید.

توضیح آن که بزه‌دیده‌شناسان مبارز از جرایمی یاد می‌کنند که آنها را تحت عنوان جرایم خیابانی یا یقه آبی می‌شناسیم اما جرایم یقه سفیدی و حيله‌انگیز که قربانی‌های بسیار زیاد داشته ولی قابل مشاهده و احصاء نمی‌باشند مورد مطالعه قرار نمی‌گیرند. اینها با نوع دیدشان باعث می‌شوند که بزه‌کاری اصناف و افراد متنفذ و شرکتها علیرغم خسارات اجتماعی بسیار وسیع به فراموشی سپرده شوند.

پیامد منفی دیگر این جنبش سوق دادن حقوق جزا و دستگاه عدالت کیفری به سمت مجازات و سزادهی صرف است تا اصلاح و درمان مجرمین. نتیجه آن که در این جنبش مفهوم درمان و اصطلاح بزهکاران کنار گذاشته شده و مسئله‌ی حقوق بزه‌دیدگان مطرح می‌شود. به عبارت دیگر این جنبش باعث می‌شود که حقوق بزهکاران کنار گذاشته شود و حقوق صرف بزه‌دیدگان مد نظر قرار گیرد و این یعنی خنثی کردن تمام تلاش‌ها و مطالعات جرم‌شناسی از آغاز تا امروز.

بنابراین گرچه دفاع از حقوق بزه‌دیده به عنوان یک دکترین که قانونگذار را تحت تاثیر قرار دهد به جای خود کاری مثبت و قابل تحسین بوده و همچنین خود یک سیاست جنایی مبتنی بر دفاع از حقوق بزه‌دیده تلقی می‌شود، مطالعه‌ی مجنی‌علیه به عنوان عامل جرم مبحث دیگری است که به عنوان محقق بایستی قبل از هر چیز به این شاخه توجه داشته باشیم. به عبارت دیگر دفاع از حقوق بزه‌دیده نباید حقوق و منافع مجرمین را به فراموشی بسپارد. دفاع از حقوق مجرمین به معنای پذیرایی از آنها نیست بلکه به معنای دفاع از جامعه است. پاره‌ای از جرایم قابل انتساب به مجرم و مجنی‌علیه - هر دو - می‌باشد. مجنی‌علیه در موارد زیادی خود جرم را به وجود آورده و اگر شرایط مناسب بود خود مرتکب جرم می‌شد.

7- نتیجه بزه‌دیده‌شناسی

1- بزه‌دیده‌شناسی جایگاه خود را به عنوان شاخه‌ای از جرم‌شناسی پیدا کرده است در حالی که شاخه‌های دیگر جرم‌شناسی آن نتیجه‌ی مطلوب را به دست نداده‌اند. بزه‌دیده‌شناسی چشم‌اندازی جدید در جرم‌شناسی ارائه داده، باعث غنی شدن جرم‌شناسی علمی و حل معمای جرم گردیده است.

2- بزه‌دیده‌شناسی، هم اکنون یک مرجع بین‌المللی به نام جامعه‌ی جهانی مجنی‌علیه‌شناسی دارد. مطالعه‌ی جرم باید از مطالعه‌ی مجنی‌علیه هم بگذرد.

3- از جمله آورده‌های ملموس بزه‌دیده‌شناسی روش تحقیقاتی است که در مطالعات جرم بوجود آمده است، بویژه برای ارزیابی رقم سیاه جرم: روش نظرسنجی از بزه‌دیدگان.

این روش اولین بار در سال 1967 بنابه توصیه‌ی رئیس جمهور آمریکا پیرامون اجرای قانون سازمان وزارت دادگستری مورد استفاده قرار گرفت. روش به این شکل بود که عده‌ی معینی از یک جمعیت باید به این سوال پاسخ می‌دادند که آیا در یک مدت معین قربانی این جرایم واقع شده‌اند؟ اگر آری آیا آن را به اطلاع پلیس رسانده‌اند؟

فایده‌ی این روش آن است که تبعات پلیسی به همراه ندارد لذا شانس پاسخگوئی درست به آن خیلی بیشتر است و از طریق این پاسخگوئی‌ها می‌توان در مورد جرایم جنسی، سرقت و جرایمی که خود قربانیان از اعلام آن اکراه دارند به رقم سیاه آن جرایم پی برد. به کمک این روش:

1- رقم سیاه برخی از جرایم ارزیابی می‌شود.

2- میزان وقوع آن جرایم ارزیابی می‌شود

3- مراتب بزه‌دیدگی (در شهر یا روستا بودن) در زمان و مکان مشخص می‌شود.

4- هویت جنسی، سنی و شغلی بزه‌دیدگان معلوم می‌شود.

4- مطالعات انجام شده نشان می‌دهد که میان بزه‌کار و بزه‌دیده تفاوتی از لحاظ زیست‌شناسی و روان‌شناسی وجود ندارد و این نقش تا حد زیادی قابل معاوضه است و لذا برداشتی که بزه‌دیده را یک فرد مظلوم و بزه‌کار را ظالم می‌داند کنار گذاشته می‌شود.

5- در جرایم خشونت‌آمیز- بجز جرایم جنسی و سرقت مسلحانه توأم با خشونت- جرم وسیله‌ی انتقام‌گیری از رفتار تحریک‌آمیز بزه‌دیده است یعنی ارتکاب جرم پاسخی به وسوسه‌های تحریک‌آمیز بزه‌دیده است.

به هر تقدیر، بزه‌دیده‌شناسی در همین گام‌های نخست خود به تحول جرم‌شناسی کمک کرده است. در حقیقت نظریات تعامل‌گرایی، سازمانی، رادیکالی و مجنی‌علیه‌شناسی هر یک وادی جدیدی را در جرم‌شناسی گشوده باعث تحول این رشته شده‌اند و از این طریق دسترسی ما را به راه حل معمای جرم آسانتر نموده‌اند چرا که جرم‌شناسی یک رشته‌ی کاربردی است و نیاز به مطالعات کاربردی دارد.

علی‌الخصوص شاخه‌ی کلاسیک جرم‌شناسی که دائر مدار جرم بود متحول شده است و لذا کلیه‌ی تعلیمات و دست‌آوردهای جرم‌شناسی در این جمله خلاصه می‌شود که باید مجرمین را اصلاح کرد و آنها را از نظر اجتماعی بازسازی نمود. لذا مرکز ثقل توصیه‌های جرم‌شناسی کلاسیک سرنوشت و آینده‌ی مجرم بوده است و توصیه مهم او این است که حتی‌المقدور از فرستادن به زندان جلوگیری و از اقدامات تأمینی استفاده شود. به عبارت دیگر عمده‌ترین تحولی که جرم‌شناسی بعد از مکتب تحقیقی به خود دیده پیرامون حقوق، منافع و آینده‌ی بزهکار بوده است.

تحت تاثیر اندیشه‌های بزه‌دیده‌شناسی مبارزاتی، عده‌ای از طریق تشکیل گروههای فشار و دکترین‌های مختلف قانون کیفری را ناگزیر از اصلاح‌های جدید کردند. در این اصلاحات بر حقوق و آینده‌ی بزه‌دیده تاکید شده است و لذا سیاست جنایی که تا به حال مجرم و عوامل جرم را هدف خود قرار داده، اکنون رسالت دفاع از بزه‌دیده را بر دوش می‌کشد.

به عبارت دیگر، از این پس مجنی علیه باید به محاکمه کیفری شکل دهد و مجازات باید قبل از هر چیز مراتب تشفی خاطر مجنی علیه را فراهم کند و سپس علیه مجرم اعمال شود. از جمله شروطی که قانون در مورد آزادی مشروط پیش‌بینی کرده، ترمیم خسارت وارده به مجنی علیه است با این توجیه که جرم اصولاً جامعه را مختل نموده نظم آن را به مخاطره می‌اندازد. مجنی علیه نیز عضوی از جامعه است که به طور مستقیم زیان‌دیده و لذا ترمیم خسارت وارده به مجنی علیه بوسیله‌ی مجرم به معنای نوعی سازش میان بزه‌کار و مجنی علیه بوده و بدین ترتیب مجرم با جامعه نیز از در آشتی وارد می‌شود. این موضوع آنقدر اهمیت دارد که در قانون فرانسه در صورت ناتوانی مجرم از جبران خسارت بزه‌دیده دولت جایگزین او در این جبران می‌شود.

بنابراین، هدف آن است که از این پس به موازات تمهیداتی که برای بازگشت مجرم به جامعه صورت می‌گیرد مراتب ترمیم خسارت بزه‌دیده هم فراهم شود تا آنجا که در فرانسه در پاره‌ای از محکومیت‌ها ترمیم خسارات مجنی علیه مجازات تلقی می‌شود و قاضی می‌تواند صدور حکم محکومیت کیفری را معلق به ترمیم داوطلبانه خسارت مجنی علیه نماید. در صورت ترمیم، آن حکم کان لم یکن تلقی شده و در سجل کیفری او ثبت نمی‌شود.

در پایان باید یادآوری کنیم که بزه‌دیده‌شناسی در واقع دو شاخه است:

1- شاخه‌ی جرم‌شناسی

2- شاخه‌ی سیاسی

در واقع بزه‌دیده مانند مجرم از دو جهت مورد توجه قرار گرفته است. یعنی همانطور که مجرم به عنوان خالق جرم مورد توجه حقوق جزاست و به عنوان ایجادکننده‌ی جرم از نظر علت‌شناسی جرم مورد توجه است، بزه‌دیده نیز چنین است. بزه‌دیده نخست به عنوان شخصی که جرم علیه او

به وقوع پیوسته است و در مرحله‌ی بعد به عنوان خالق جرم مورد توجه قرار می‌گیرد و در تمام این مباحث نقش بزه‌دیده در فرآیند ارتکاب جرم اهمیت بسزایی را به خود اختصاص داده است.

8- جنبش حمایت از بزه‌دیده در سطح سازمان ملل متحد

در سطح بین‌الملل جهت‌گیری امروزی در این است که مقداری به بزه‌دیدگان پرداخته شود و ما اسنادی داریم که به عنوان منشور دفاع از حقوق قربانیان جرم به اثبات رسیده است.

برداشت سازمان ملل این است که جرم با ناامنی و وحشتی که ایجاد می‌کند در واقع شیرازه‌ی جامعه را متلاشی می‌کند و این یعنی از بین بردن اقتصاد و خلاقیت. یکی از ابعاد امنیت نبودن جرم است. پس احساس امنیت فقط با نبودن جرم ایجاد نمی‌شود بلکه با اشتغال هم حاصل می‌گردد. ولی بی‌تردید بزهکاری از موارد عدم امنیت است. لذا سازمان ملل از آغاز جرم، مجازات و.. را مورد توجه قرار داده است. امروزه باید گفت سازمان ملل برای جامعه در رابطه با سیاست جنایی دارای پیام است. سیاست جنایی در 2 مفهوم بیان می‌شود:

1- مفهوم مضیق: که معادل سیاست کیفری است. یعنی تدبیر و چاره‌اندیشی برای کیفر و به اجرا گذاشتن نهادهای مختلف حقوق جزا برای کنترل جرم. از دیرباز اولین چاره‌اندیشی جوامع در برابر جرم از طریق ارباب و قوه‌ی قهرآمیز بوده است.

2- مفهوم موسع: همان سیاست جنایی اصطلاحی است یعنی تدبیر و چاره‌اندیشی برای جنایت. در اینجا منظور از جنایت همان جرم به معنای عام است. طبق این مفهوم از سیاست جنایی، چاره‌اندیشی برای جرم فقط از طریق حقوق جزا صورت نمی‌گیرد. اگر چه هسته‌ی اصلی استراتژی

مقابله با جرم حقوق جزاست. اما سیاست جنایی شامل سیاست‌های غیرکیفری برای مهار جرم هم می‌شود.

برداشت سازمان ملل متحد از سیاست جنایی یک برداشت موسع است. این سازمان از سال 1950 م در جهت کنترل جرم سیاست جنایی خود را دارای ابزار کرده است. این ابزارها عبارتند از: قطعنامه‌ها، توصیه‌نامه ...

سازمان ملل دارای یک کمیسیون فنی، تخصصی به نام کمیسیون پیشگیری از جرم و عدالت کیفری است. که یکی از مراجع سیاستگذاری سازمان ملل است (در مفهوم موسع سیاست خارجی).

ابزارهای سازمان ملل در واقع تا اندازه‌ای به قانون اساسی کشورها شبیه است. یعنی همانطور که قانون اساسی عام است و اصول کلی و اساسی را آورده است این ابزار نیز حاوی اصول اساسی است و وارد جزئیات نمی‌شود. یکی از قطعنامه‌ها (ابزارها) اعلامیه‌ی اصول اساسی راجع به قربانیان جرم و سوءاستفاده از قدرت است.

در فرانسه برای جبران خسارت بزه‌دیدگانی که بزه‌کار آنها شناخته نشده یا قادر به پرداخت خسارت نیست کمیسیون جبران خسارت تاسیس شده که در معیت صندوق ملی تضمین جبران خسارت بزه‌دیدگان فعالیت می‌کند. در واقع کمیسیون و صندوق مذکور از مشارکت و کمک مردم استفاده می‌کنند تا بتوانند وضعیت کلیه‌ی افراد بزه‌دیده را به حال اول اعاده کنند. اما آیا اجبار شهروندان به پرداخت مبلغی بابت جبران خسارت ناشی از بزه‌ی که خود در آن نقش نداشته‌اند از نظر اصولی درست است؟ برخی می‌گویند چون افراد جامعه در درام جرم نقش نداشته‌اند درست نیست که با اجبار آنها به جبران این خسارت، خسارت ترمیم شود. در پاسخ به این انتقاد گفته شده است که جبران خسارت از سوی جامعه در اصل تاوان در قصور و عدم تربیت خوب افراد جامعه

است و از آنجا که کنترل جرم امروز در انحصار دولت نیست و ما از درایت مردم هم استفاده می-کنیم لذا دولت مردم را شرکت می‌دهد و ما شاهد جلوه‌ای از سیاست جنایی مشارکتی هستیم و امروزه درخصوص مهار جرم و اصلاح بزهکاران دیگر نمی‌توان به صلاحیت اجباری دولتها توجه داشت بلکه جامعه نیز باید به دولت ملحق شود.

سیاست جنایی مشارکتی یا به صورت خودجوش است و قانونگذار هم آن را پذیرفته یا این مشارکت مردم در کنترل و مهار جرم جنبه‌ی سازمان یافته دارد و قانونگذار این مداخله‌ی مردم را در چارچوبی قرار داده است. مشارکت مردم فرانسه در تعیین خسارت از نوع دوم است.

Tout homme est un genre humain

فصل هفتم: جامعه‌شناسی جنایی

Tout homme es un genre humain

عمده‌ی تحقیقات و دیدگاهها راجع به علل جرم و چرایی آن تا اواخر قرن 19 منحصر صبغهی پزشکی و زیست‌شناختی و روان‌شناختی داشته است. جرم‌شناسی در بستر انسان‌شناسی جنایی متولد شد و پدر انسان‌شناسی جنایی لومبروزو بود. پس از لومبروزو روان‌شناسانی چند هم در چارچوب علوم پزشکی در پی تحلیل علل جرم بودند. به دنبال انتشار کتاب لومبروزو تحت عنوان «انسان بزهکار» دانشجویان وی از جمله فری در جهت تعدیل نگرش پزشکی اهمیت مسائل اجتماعی را مطرح کردند. فری در کتاب جامعه‌شناسی جنایی خود ضمن توسعه‌ی طبقه‌بندی دوگانه مجرمین در یک طبقه‌بندی پنجگانه، سعی کرد نشان دهد که بزهکاری نتیجه‌ی کمبودهای جسمی و روانی صرف نیست. به دنبال دیدگاههای فری، گاروفالو دیدگاههای لومبروزو و فری را که بترتیب زیر عنوان انسان‌شناسی جنایی و جامعه‌شناسی جنایی مطرح شده بود در کتابی جمع کرد و مجموعه‌ی این رویکردهای علمی را تحت عنوان «جرم‌شناسی» در 1885 انتشار داد. پس عنوان جرم‌شناسی یک عنوان کلی است که زیر مجموعه‌ی آن انسان‌شناسی جنایی، روان‌شناسی جنایی، روان‌پزشکی جنایی و جامعه‌شناسی جنایی است. در واقع جرم‌شناسی برخلاف حقوق کیفری یک رشته‌ی جهانی است. جرم‌شناسی نظری تئوری‌های یکسانی دارد اما در شاخه‌های کاربردی جرم‌شناسی مثل جرم‌شناسی حقوقی یا انتقادی یا جرم‌شناسی سیاست جنایی ما متعرض قوانین هم می‌شویم و مثلا تورم کیفری را عامل جرم محسوب می‌کنیم.

اصطلاح جامعه‌شناسی برای اولین بار به زبان ایتالیایی و توسط انریکو فری به کار برده شد. بنابراین عنوان موصوف عمری حدود 110 ساله دارد. فری پایان‌نامه‌ی خود را تحت عنوان «جبریت جرم» به نگارش درآورد. پس از انتقاداتی که به نظریه‌ی جبریت جرم لومبروزو وارد شد،

فری در 1881 کتابی تحت عنوان «افق‌های نوین در حقوق و آئین دادرسی کیفری» نوشت و در آن از جمله صحبت از هم‌عرض‌ها یا قائم‌مقام‌ها یا جانشین‌های کیفری نمود. منظور او از این اصطلاحات، دقیقاً اقدامات پیشگیرانه‌ی غیرکیفری بود. مثلاً می‌گوید طلاق را قانونی کنید تا زنا کم شود یا زیارتگاهها را تعطیل کنید تا کیف‌زنی کاهش یابد. به این ترتیب او در کتاب خود می‌خواهد بار حقوق کیفری را کم کند و در برابر حقوق کیفری بکاربایی دیدگاه غیرکیفری را توصیه می‌کند. به این ترتیب وی به علل جامعه‌شناسی جرم اشاره می‌کند و می‌گوید جرم فقط جنبه‌ی فیزیکی و روانی ندارد لذا عنوان چاپ دوم کتابش را «جامعه‌شناسی جنایی» قرار داد.

کتاب فری سبب شد که تدریجاً از دیدگاه‌های توارثی و عوامل ذاتی جرم فاصله گرفته شود. جامعه‌شناسی جنایی که در اواخر قرن 19 در اروپا متولد شد در سالهای 1920 به بعد در آمریکا مورد توجه و مخصوصاً از دهه‌ی 1960 موضوع پژوهش‌های زیادی قرار گرفت. زیرا:

- 1- در دهه‌ی 1920 آمریکا با موجی از بزهکاری و بویژه جرایم سازمان یافته مواجه شد؛
- 2- در دهه‌ی 1920 مهاجرت به آمریکا به دنبال جنگ جهانی اول سرعت گرفت و بدین ترتیب فرهنگ‌های مجرمانه به آمریکا منتقل شد.

در سال 1929، به دنبال حادث شدن معضل بزهکاری در این کشور، قانون منع تولید و مصرف الکل (*prohibition Act*) به تصویب رسید. جرم‌انگاری الکل باعث رونق یافتن بازار این جرم گردید و خیلی زود جرایم سازمان یافته مرتبط با جرم‌انگاری الکل بوجود آمد.

آمریکا که پیشرفت‌های خود در زمینه‌ی علم جرم‌شناسی و مفاهیم جرم‌شناسی را مدیون دانشمندان اروپایی مهاجر به این کشور بود، در دهه‌ی 1920 و پس از آن پژوهش‌های جامعه‌شناسی جنایی را در قالب نظریه‌ها به اروپا صادر کرد.

الف- عنوان‌های مختلف برای این علم

1- جامعه‌شناسی فرآیند ارتکاب جرم: عده‌ای در اروپا گفته‌اند که جامعه‌شناسی جنایی همان جامعه‌شناسی فرآیند ارتکاب جرم یا به عبارتی جرم‌شناسی گذار از اندیشه به عمل و همان علت-شناسی جرم است. منتهی در اینجا این فرآیند گذار از اندیشه به عمل در ارتباط با عوامل طبیعی است که به سه دسته تقسیم می‌شوند:

- محیط فیزیکی: آب و هوا و شرایط جغرافیایی

- محیط اجتماعی عمومی مثل نظام‌های سیاسی و فرهنگی کشور

- محیط اجتماعی شخصی مثل خانواده

مطالعه‌ی محیط اجتماعی عمومی در جرم‌شناسی کلان صورت می‌گیرد اما جرم‌شناسی خرد به بررسی تاثیر محیط اجتماعی شخصی - که برای هر فرد متفاوت است - در ارتکاب جرم می‌پردازد. مثلاً محیط خانوادگی یک نفر وی را به ارتکاب جرم سوق می‌دهد.

2- جامعه‌شناسی کیفری: از دهه‌ی 60 به این سو نظریات جدیدی در ارتباط با جرم تحت عنوان کنترل اجتماعی یعنی تاثیر کنترل اجتماعی بر جرم مطرح شد. کیفر به جای آنکه سدی در برابر جرم تلقی شود در جرم‌شناسی به عنوان عامل جرم در فرضیات وارد شد. لذا پیشنهاد شده از عنوان جامعه‌شناسی جنایی به سود عنوان «جامعه‌شناسی کیفری» صرف‌نظر کنیم. در تأیید این نظر برخی گفتند که قانون مجازات هیچگاه تعریف مستقلی از جرم نداده و در تعاریفی که داده معیار تفکیک جرم از غیرجرم را فقط ضمانت اجرای پیش‌بینی شده توسط مقنن دانسته است. پس مجازات در تعریف جرم موضوعیت دارد.

انتقاد به این نظر: جامعه‌شناسی کیفری شاخه‌ای از جامعه‌شناسی حقوقی است که به مطالعه‌ی فرآیند قانونگذاری، چگونگی انعکاس مجازات در جامعه، میزان کارآیی مجازات، میزان بازدارندگی مجازات و بالاخره فرآیند دادرسی کیفری می‌پردازد. مثلاً اینکه ما سه نوع مجازات داریم: مجازات قانونی، مجازات قضایی و مجازات اجرایی و چگونه اینها با هم متفاوت می‌شوند و در نهایت آنچه اجرا می‌شود با آنچه صادر می‌شود و آنچه صادر می‌شود با آنچه در قانون آمده متفاوت است و شرایط آن چیست (عفو، تعلیق و...) همه‌ی اینها بحث جامعه‌شناسی کیفری است. در جامعه‌شناسی کیفری دنبال آن هستیم که دریابیم: اولاً ملاک مقنن برای تعیین میزان مجازات چیست؟ ثانیاً مردم چه تصویری در ذهن خود نسبت به عملکرد دستگاه کیفری دارند؟

پس در جهت رد عنوان جامعه‌شناسی کیفری می‌گوئیم جامعه‌شناسی کیفری به دنبال علت-شناسی جرم نیست بلکه به دنبال چگونگی تولد، تحول، رشد و افول نهادهای حقوق کیفری است. رویکرد جامعه‌شناسی کیفری یک رویکرد علت‌شناسی نیست بلکه نهادشناسی است. آری اگر از نظریات تعامل‌گرایانه یا جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی یا نظریات کنترل اجتماعی جرم صحبت کنیم در این صورت می‌شود گفت کیفر در فرضیات جامعه‌شناسی جنایی می‌تواند به عنوان علت جرم محسوب شود. در اینجا قصد ما بررسی میزان جرم‌زایی کیفر است.

3- جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری: عده‌ای در میانه‌ی جامعه‌شناسی کیفری و جامعه‌شناسی جنایی عنوان «جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری» را پیشنهاد کرده‌اند و با این عنوان عام خواسته هر دو وصف کیفری و جنایی را مورد توجه قرار دهند. در واقع می‌گویند جامعه‌شناسی بزهکاری را به جای جامعه‌شناسی جنایی و جامعه‌شناسی عدالت کیفری را به جای جامعه‌شناسی کیفری قرار داده آن دو را با هم ترکیب کنیم و جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری را بوجود آوریم. استدلال آنها این است:

1- بیشتر جرایم ارتكابی در جامعه از نوع معمولی و خرد است و جرایم بزرگ و مهم که عنوان «جنایت» یادآور آنهاست خیلی کم رخ می‌دهند. بنابراین جامعه‌شناسی جنایی شامل تعداد کمی از جرایم (*Crime*) شده و جرایم خفیف را دربر نمی‌گیرد. در پاسخ به این استدلال می‌توان گفت اصطلاح *Crime* دارای دو معناست: جرم بزرگ و جرم به معنای عام پس عنوان *sociologie criminelle* شامل هر گونه جرمی می‌شود.

2- همهی کشورها جرایم را به سه دسته جنایت، جنحه و خلاف تقسیم نکرده‌اند پس نباید از اصطلاح جامعه‌شناسی جنایی استفاده کرد بلکه بهتر است از جامعه‌شناسی بزهکاری سخن گفت که شامل همهی جرایم بشود و تقسیم‌بندی‌ها هم در آن تاثیری نداشته باشد.

3- جامعه‌شناسی کیفری بیشتر یادآور آن جایگاه اصلی است که ما به واکنش‌های اجتماعی می‌دهیم یعنی کیفر و مجازات. حال آنکه فرآیند کیفری در همهی موارد منجر به کیفر نمی‌شود. آیا در بطن عدالت کیفری همهی رسیدگی‌ها منجر به صدور حکم مجازات می‌شود؟

- سازش

- شورای حل اختلاف

لذا عنوان جامعه‌شناسی کیفری فقط به بخشی از پرونده‌ها که به صدور حکم مجازات منتهی می‌شود اشاره خواهد داشت و مواردی که به هر دلیل منتهی به صدور حکم مجازات نمی‌شود زیر عنوان جامعه‌شناسی کیفری قابل جمع نیستند در حالی که زیر عنوان عدالت کیفری جمع می‌شوند. با توجه به این توضیحات، طرفداران عنوان سوم معتقدند که جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری عنوان مناسبی است و این دو موضوع مکمل یکدیگر هستند و در تعامل با هم قرار دارند لذا

ذیل این دو عنوان می‌توانیم نظریات واکنش اجتماعی و انواع محیط‌ها و تاثیر آنها بر جرم را بررسی کنیم.

ب- جنبه‌های مختلف جامعه‌شناسی جنایی

به این ترتیب عنوان «جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری» رشته‌ی مطالعاتی با ابعاد مختلف است. این ابعاد عبارتند از: جامعه‌شناسی انحراف (کژروی)، جامعه‌شناسی حقوقی، جامعه‌شناسی سیاسی و جامعه‌شناسی سازمانها و نهادها.

1- جامعه‌شناسی انحراف:

انحراف اعم است از جرم و کژروی. انحراف لغتاً یعنی خارج شدن از راه راست و مجموعه رفتارهایی که از یک قاعده یا هنجار (*norm*) اجتماعی دور باشد. به این ترتیب بزهکاری یا جرم یکی از انحرافات اجتماعی است که به موجب قانون کیفری و حقوق کیفری دارای ضمانت اجراست اما انحراف آن کژروی اجتماعی است که ضمانت اجرای اجتماعی از قبیل طرد، مذمت و سرزنش دارد. پس بین جرم و انحراف مرزهای نفوذناپذیری وجود ندارد. امروزه در حقوق کیفری جرایمی داریم که خطری برای جامعه ندارند و یک انحرافند اما استقرار آنها زمینه‌ی جرم است. لذا جوامع بطور قراردادی آن رفتارها را جرم‌انگاری می‌کنند (جرایم مانع).

در واقع سازو کار جرم‌انگاری و جرم‌زدایی اجازه می‌دهد که یک انحراف به جرم و یا جرم به انحراف تبدیل شود. مثلاً فرض کنید امروز استفاده از ویدئو جرم است ولی فردا از آن جرم‌زدایی می‌کنند در حالی که ممکن است کماکان نزد خانواده‌های مذهبی یک انحراف محسوب شود. پس جامعه‌شناسی بزهکاری با جامعه‌شناسی انحراف همپوشانی می‌کند. لیکن تفاوت در آن است که

جامعه‌شناسی انحراف را در علوم اجتماعی می‌خوانند ولی ما جامعه‌شناسی جنایی را در علم حقوق می‌خوانیم. انحراف و بزهکاری مرزهای نزدیک به هم دارند.

برخی از جرم‌شناسان معتقدند تخم مرغ دزد امروز شتر دزد فردا می‌شود. آنها به عبارتی بزهکاری، انحراف و جرم را در زمان توزیع می‌کنند. یعنی بزهکاران از انحراف شروع کرده و تدریجاً تبدیل به مجرم خطرناک می‌شوند. اما مطالعات امروزی جرم‌شناسی این ترتیب و ترتب در بزهکاری را رد کرده است. پس نمی‌شود گفت بزهکار خطرناک امروز ابتدا فردی غیراجتماعی بوده سپس تبدیل به فرد منحرف (ضد اجتماعی ضعیف) و نهایتاً تبدیل به مجرم (ضد اجتماعی فعال) شده است. فقط در مرور بزهکاران به عادت یا مزمن می‌شود این ترتیب و ترتب را قائل شد.

2- جامعه‌شناسی حقوقی:

موضوع جامعه‌شناسی حقوقی از یک سو مطالعه‌ی فرآیند قانونگذاری است. به این معنی که فلان قانون چگونه وارد حقوق ما شد؟ و از سوی دیگر مطالعه‌ی چگونگی پذیرش متن قانون توسط جامعه‌ی غیررسمی و نهادهای رسمی است. مثلاً آیا فلان قانون مورد پذیرش قضات کیفری قرار گرفته است؟ آیا تاثیر داشته؟

بحث دیگر جامعه‌شناسی حقوقی کارکرد حقوق در جامعه است. آیا همه‌ی روابط اجتماعی از جمله روابط اجتماعی متشنج به نام جرم از طریق حقوق مدون حل و فصل می‌شود؟ یا اینکه نیاز به استفاده از ساز و کارهای جامعه‌ی هم هست؟ در بحث جامعه‌شناسی کیفری که یکی از شاخه‌های جامعه‌شناسی حقوقی است بحث از این است که واکنش متقابل حقوق کیفری و سایر شیوه‌های حل اختلاف چیست؟ آیا حقوق کیفری با گذشت زمان به نفع سازو کارهای غیرکیفری کنار

می‌رود؟

زیرمجموعه‌های عدالت کیفری عبارتند از: قانون کیفری، پلیس، دستگاه قضایی و نهادهای متولی اجرای مجازات. البته باید گفت که نهادهای متولی اجرای مجازات در کشورها یک نهادهای اداری و مستقل از دستگاه قضایی هستند. اما در فرانسه این نهادها کار قضایی انجام می‌دهند. تحت تاثیر مطالعات جامعه‌شناسی حقوقی، عدالت کیفری در کشور ما دو تاسیس برای مجازات بوجود آورده که عبارتند از: قاضی اجرای مجازاتهای اجتماعی و دادگاه اجرای مجازاتهای اجتماعی.

3- جامعه‌شناسی سیاسی:

جامعه‌شناسی سیاسی ارتباط تنگاتنگ با حقوق کیفری دارد. در این رشته، موضوع تحلیل دولت است. دولت به معنای مجموعه‌ی نظام و همه‌ی قوا. هر قدرت سیاسی مبنایی برای مشروعیت خود دارد مثل مذهب یا نژاد. موضوع دیگر جامعه‌شناسی سیاسی مطالعه‌ی قوای تشکیل‌دهنده‌ی نظام و روابط آنها و بررسی چگونگی تدوین و اجرای سیاست‌های عمومی است. به این ترتیب می‌شود گفت که سیاست جنایی یکی از شاخه‌های سیاست‌های عمومی نظام است. حقوق کیفری و اعمال مجازات نماد دولت است. دولت به نام جامعه تعقیب و مجازات می‌کند. سیاست کیفری یعنی چگونگی کاربرد نهادهای کیفری که یک گزینه‌ی کاملاً سیاسی است. لذا دولت براساس ایدئولوژی و سیاست کلی خود سیاست کیفری خود را تنظیم می‌کند. مجری این سیاست دستگاه عدالت کیفری است.

حقوق کیفری با مشروعیت نظام سیاسی ارتباط دارد و دولت‌ها با توجه به پرونده‌های کیفری و چگونگی رسیدگی به آنها و مجازات تعیین شده برای آنها دولت‌ها را می‌شناسند نه از طریق پرونده‌های مدنی.

هر گاه ایدئولوژی حکومت ایجاب کند که دولت دارای اقتدار فراگیر باشد تا بتواند ریزترین اعتراضات و موارد دگراندیشی و تفاوت را کنترل کند دست به جرم‌انگاری می‌زند. گزینه‌ی دولت-های اقتدارگرایی فراگیر آن است که صلاحیت مداخله خود را با جرم‌انگاری‌های بسیار، زیاد کنند به این ترتیب شانس مجرم شدن شهروندان آن کشور نیز افزایش می‌یابد.

هسته‌ی اصلی سیاست جنایی دولت است اما بخشی از آن هم مربوط به جامعه مدنی است. مثلاً در برابر افزایش سرقت، مالکین خودشان دست به چاره‌اندیشی می‌زنند.

4- جامعه‌شناسی سازمان‌ها و تشکیلات:

موضوع مطالعه‌ی آن طرز کار و مجموعه‌ی انسانی سازمان یافته و منظم و دارای سلسله مراتب است تا از این طریق به تبیین همکاری امضای آن مجموعه به قصد دستیابی به اهداف معین دست برند. از این منظر، ادارات دولتی و عمومی از سویی و احزاب سیاسی از سوی دیگر و موسسات بازرگانی هر کدام یک مجموعه‌ی انسانی را تشکیل می‌دهند که کارکرد خاص دارند. یک مجموعه‌ی انسانی دارای سلسله مراتب و مرامنامه است. مثلاً شرکت تجاری اینگونه است.

دستگاه قضایی (عدالت کیفری) نیز یک مجموعه‌ی انسانی دولتی دارای اصول و قواعد خاص خود است که موضوعش مبارزه‌ی واکنشی با جرم می‌باشد. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که موضوع بحث ما رشته‌ای است چند بعدی که جرم را به عنوان پدیده‌ای انسانی از زوایای مختلف تحلیل می‌کند. رعایت اصلی قانونی بودن است که باعث می‌شود دستگاه قضایی فقط جنبه‌ی واکنشی داشته باشد. تا جرمی واقع نشده امکان مداخله وجود ندارد. آیا در بند 5 اصل 156 برای دستگاه قضایی جنبه‌ی کنش‌گرا فائل شده‌اند؟ خیر. اجرای قسمت اول بند مذکور بر عهده‌ی قوه‌ی

قضایه است که مرکب از نهادهای مختلفی می‌باشد. چه بسا لازم باشد برای اجرای این قسمت سازمان جدیدی احداث شود (شورای عالی پیشگیری از جرم).

پس اجرای این بند به عهده‌ی محاکم عمومی نیست بلکه این محاکم باید بند 4 یعنی کشف جرم، تعقیب، مجازات و تعزیر مجرمین را اعمال کنند.

2- چگونگی تولد جامعه‌شناسی جنایی

اصولاً علوم اعم از طبیعی و انسانی در آغاز در چارچوب علوم متافیزیک و در واقع علوم دینی قرار داشتند یعنی جزء بحث‌های انحصاری ادیان و اخلاق دینی بودند. در عصر روشنگری و با وقوع انقلاب صنعتی علوم طبیعی و سپس تا اندازه‌ای علوم انسانی از ملاحظات متافیزیکی و دینی به تدریج فاصله گرفتند. علوم طبیعی سریعاً از ملاحظات متافیزیکی خالی شد. اما علوم انسانی هنوز هم این رگه‌ها را حفظ کرده است.

اولین دانشمندی که کوشید به علوم اجتماعی جنبه‌ی علمی بخشد آگوست کنت بود. او کوشید آورده‌های علوم را برای مطالعه‌ی وقایع اجتماعی مورد استفاده قرار دهد و با رویکردی تحقیقی یعنی مطالعه، مشاهده و آزمون وقایع اجتماعی از جمله جرم را بررسی و تحلیل کند. به دنبال او - حدود یک قرن بعد - لومبروزو سعی کرد در مطالعه‌ی جرم از زاویه‌ی تحقیقی، آورده‌های علوم پزشکی را مورد استفاده قرار دهد. از آنجا که رویکرد تحقیقی و اثباتی و علمی در علت‌شناسی جرم اجازه می‌داد خیلی از بی‌عدالتی‌های طبقه‌ی حاکم و علل بزهکاری، مرتبط با اقتصاد حاکم و تبعیض اقتصادی موجود بیان و منافع طبقه‌ی حاکم تهدید شود در برابر آن مقاومت نشان داده شد. در واقع روش تحقیقی این فرض معمول را که سرمایه‌داران تأثیری در علل بزهکاری افراد ندارند زیر سؤال برده بود. زیرا روش علمی مطالعه‌ی جرم نشان می‌داد که بخشی از بزهکاری ناشی از

بهره‌کشی اقتصادی از مردم توسط حکومت است. به این ترتیب روش تحقیقی به تدریج جای خود را باز کرد. و جرم هم مشمول مطالعات علمی شد و از تأملات اخلاقی و فلسفی خارج گردید. اما مطالعه‌ی علمی و عینی مردم با موانعی روبروست که باعث می‌شود این مطالعه همیشه با عینیت و بی‌طرفی صورت نگیرد:

1- جرم و بزهکاری همواره ایجاد ترس و وحشت می‌کند. این احساس ناامنی می‌تواند رویکرد عینی و مستقل را مخدوش کند. چون جرم عمل بدی است ممکن است محقق را دچار پیش‌داوری نماید. مثلاً متفاوت زیستن افراد باعث نگرانی او می‌شود. چنانکه لومبروزو صرفاً بر مبنای یک پیش‌داوری سیمایی از مجرمین ترسیم کرد که متفاوت از سیمای انسانهای متعارف بود. پس جرم-شناسی در بستری منفی و با پیش‌داوری نسبت به دیگران بوجود آمد.

2- جرم جاذبه دارد و یک صنعتی را به خود اختصاص داده است. فیلمها و رمانهای پلیسی و صفحات حوادث روزنامه‌ها علاقمندان بسیاری دارند. بنابراین جرم یک تجارت و دارای جذابیت است و این جذابیت می‌تواند بی‌طرفی محقق را بر هم بزند.

3- مرز جرم با گناه همواره نامشخص است. لذا مطالعه‌ی جرم ما را با مطالعات دینی نزدیک می‌کند. البته امروزه، خیلی از جرایم محملی در فنون دینی ندارند. اما برخی از جرایم هم دارای سابقه‌ی دینی هستند. محقق با پیش‌داوری‌های ذهنی خود ممکن است فردی را گناهکار بداند و از این رو ملاحظات علمی را بطور کامل رعایت نکند. قرابت جرم و گناه نه تنها از تشریفات دادرسی یکسان که از مضامین اخلاقی همانند مثل سزا، پاداش، مکافات و توبه قابل درک است.

رویکرد یا روش تحقیقی که به دنبال آگوست کنت توسط پزشکان (لومبروزو)، حقوقدانان (گاروفالو) و جامعه‌شناسان (فری) در قرن 19 نسبت به جرم اعمال شد تدریجاً اجازه داد به

رویکردی بی طرف نسبت به جرم برسیم. طبعاً رویکرد جامعه‌شناختی در جرم‌شناسی پس از رویکرد زیست‌شناختی مطرح شد. در گرایش زیست‌شناختی لومبروزو و طرفدارانش جرم را امری ذاتی تلقی کرده و لذا مجرم را از دست رفته می‌دانستند. آنها طرفدار تاثیر عوامل ذاتی بر جرم بودند. اما رویکرد جامعه‌شناختی این جزمیت را شکست و تدریجاً جرم را محصول جامعه دانست. بکارها در کتاب جرایم و مجازاتها با جزمیت مخالفت می‌کند و انسان را در مقابل اعمال خود مسئول می‌داند. جبریت چهره‌های مختلف دارد: زیستی، اجتماعی، اقتصادی، آماری، سیاسی و... بنابراین، آفت تحقیقات در علوم انسانی عدم رعایت بی طرفی است. بر جرم‌شناسان این ایراد را می‌گیرند که چون آنها تحقیقات خود را با استفاده از بودجه‌های دولتی انجام می‌دهند لذا می‌توانند- ممکن است- نتایج تحقیقات خود را به گونه‌ای منعکس کنند که به مذاق دولت خوش بیاید. ضمن این که محقق نیازمند اطلاعاتی است که ممکن است غلط به او داده شود.

الف- مکتب جغرافیای جنایی

نگاه تحقیقی یا علمی به جرم در طول تاریخ رشته‌ی ما اشکال مختلفی به خود گرفته است. محققین مختلف چه از بعد جامعه‌شناسی و چه انسان‌شناسی و پزشکی با درجات مختلف جرم را هم به عنوان پدیده‌ای ضد اجتماعی و هم به عنوان یک پدیده‌ی اخلاقی مذموم مورد مطالعه قرار داده‌اند و البته دیدگاه‌های آنها گاه مقابل هم قرار گرفته است:

1- رویکرد جغرافیایی و مطالعه‌ی تاثیر محیط فیزیکی یا محیط طبیعی بر جرم؛

از نظر تاریخی، ابداع آمار جنایی در فرانسه مطالعه‌ی جرم در بستر محیط جغرافیایی را تسهیل کرد. آمار جنایی برای نخستین بار توسط ناپلئون در اوایل قرن 19 در فرانسه بوجود آمد. گری مسئول شد که آمار محکومیت‌های کیفری دادگاه‌های فرانسه را از سال 1835 جمع‌آوری و تنظیم

کند. او نتایج این کار را در کتاب «جستاری در آمار اخلاقی فرانسه» منعکس نمود. موضوع این کتاب مطالعه‌ی جرم بر اساس آمار محکومیت کیفری محاکم فرانسه در سالهای 1825 تا 1830 بود. اما چرا عنوان این کتاب «جستاری در آمار اخلاقی فرانسه» بود؟ پاسخ این است که در آن عصر هنوز حقوق کیفری و جرم با اخلاق و گناه رابطه‌ی نزدیک داشت. در ابتدا هر جرمی گناه و هر گناهی جرم بود.

تحقیقات گری در 5 استان فرانسه انجام شد و منحنی بزهکاری روی نقشه مورد بررسی قرار گرفت. گری به این نتیجه رسید که در آن دوره‌ی 5 ساله یک نظم سالیانه در آمار بزهکاری دیده می‌شود. در آن کتاب آقای گری یک نیمرخ از جرم و مجرمین ترسیم کرد. او نتیجه گرفت که جرم و بزهکاری یک پدیده‌ی تصادفی نیست بلکه از اصل تبعیت می‌کند و یک جرم آماری بر این مقوله حاکم است. به عبارت دیگر براساس آمار، میزان بزهکاری تقریباً ثابت است.

پس از گری، کتله در کتاب «جستاری در فیزیک اجتماعی» به مطالعه‌ی تاثیر سن، جنس، سطح تحصیلات و فصول سال، براساس آمار محاکم فرانسه تا سال 1833 بر بزهکاری پرداخت. او نتیجه گرفت که بطور مستمر نوعی تمایل به جرم یا میل مجرمانه وجود دارد. وی ثابت کرد که تمایلات مجرمانه تابعی است از نوسانات جمعیتی و اجتماعی.

کتله و گری بطور ضمنی می‌خواهند بگویند نوعی جبریت در بزهکاری وجود دارد. جالب آنکه آنها منکر آزادی اراده نیستند اما معتقدند که گویی در جامعه یک سلسله عوامل طبیعی وجود دارد که اراده‌های فردی عده‌ای را خنثی می‌کند. لذا کتله هم صحبت از جبریت آماری کرد.

2- جبریت اقتصادی؛

در ادامه‌ی تحقیق کتله و گری، در 1843 فردی بلژیکی به نام «دوک پسیو» کتابی به نام «شرایط فیزیکی و اخلاقی جوانان کارگر» نوشت و در آن با آمار نشان داد که فقر و بحران اقتصادی، که یکی از شاخص‌های آن بیکاری است - رابطه‌ی معناداری با بزهکاری دارد.

3- جبریت اجتماعی؛

«پورت» هموطن پسیو در 1842، براساس مطالعات خود در لندن و پاریس، تنزل کیفیت شرایط کار به خاطر صنعتی شدن و کاهش قیمت، و دستمزدها بدلیل رقابت شدید را به عنوان عوامل اصلی افزایش تعداد سرقت‌ها و شورش‌های ناشی از قحطی و گرسنگی اعلام کرد. در واقع به تعبیر او بزهکاری نتیجه‌ی سوء علمکرد اجتماعی است.

ب- مکتب سوسیالیزم

در مقابل تفکر عده‌ای از فلاسفه و اقتصاددانان و جرم‌شناسان که معتقد بودند که برای مبارزه با بزهکاری و برهم زدن این جبریت کافی است دست به اصلاحات بزنیم، در اواسط سده‌ی نوزدهم دیدگاهی مطرح شد که بعدها به دیدگاه یا مکتب سوسیالیزم مشهور گردید. این مکتب طرفدار انقلاب برای برهم زدن جبریت جرم بود. دو بانی عمده‌ی مکتب سوسیالیزم مارکس و انگلس بودند. آنها در 1848 منشور حزب کمونیسم را نوشتند.

مارکس در 1867 «سرمایه» را نوشت و در آن به طرفدارای از طبقه‌ی کارگر و زحمتکش که دچار مشکلات بودند مطالبی را به نگارش درآورد. در آثار او و همچنین انگلس، جرم و چرایی آن خیلی موضوعیت ندارد بلکه بیشتر به مسائل اقتصادی پرداخته می‌شود. از نظر مکتب آنها جرم خصیصه‌ی نظم اجتماعی دنیای سرمایه‌داری است و از این جهت امری محتوم در جامعه‌ی سرمایه‌داری می‌باشد. انگلس سالها قبل از مارکس در 1845 در کتاب «وضعیت و موقعیت طبقه

زحمتکش در انگلستان» اعلام کرد که جرم پدیده‌ای تصادفی نیست بلکه یک تولید اجتماعی است که مبتنی بر روابط اجتماعی می‌باشد. روابط اجتماعی موجود در آن عصر، رابطه‌ی طبقه‌ی دارا و نادار بوده است. لذا در چنین شرایطی بزهکاری کارگر امری محتوم است چون طبقه‌ی کارگر برای کسب حقوق جدید دست به اقداماتی می‌زند که از نظر جامعه‌ی سرمایه‌داری جرم، شورش و طغیان تلقی می‌شوند. به این ترتیب جرم در چارچوب و مکانیزم تولید در جامعه بوجود می‌آید لذا اگر کسی برای تامین گرمای خانه‌اش چوب سرقت کند عمل او نقض یک هنجار اخلاقی نیست بلکه از این جهت جرم و قابل مجازات است که به اقتصاد و تولید اقتصادی جامعه لطمه می‌زند. بنابراین فرآیند جرم‌انگاری علیه اموال صرفاً بار اقتصادی دارد و آن هم حمایت از مالکیت خصوصی است.

در اینجا هم نوعی جبریت اقتصادی به چشم می‌خورد. به این معنی که مادام که جوامع سرمایه‌داری وجود دارند و عده‌ی قلیلی از انسانها از اکثریت آنها بهره‌کشی کرده و حقوق آنها را نمی‌پردازند تضاد منافع و اختلافات طبقاتی وجود دارد.

جبریت اقتصادی در جوامع سرمایه‌داری از نظر سوسیالیزم به نحو دیگری نیز توجیه می‌شود و آن اینکه بزهکار تولید جرم می‌کند و با این کار از یک سو حقوق کیفری مثل استاد، کلاس، درس، ادبیات جرم و از سوی دیگر دستگاه حقوق کیفری مثل پلیس، دادگستری و.. را تولید می‌کند. عده‌ای از جرم‌شناسان سوسیالیست از این تحلیل اصل دیگری را استخراج کرده‌اند. و آن اینکه اگر در جامعه‌ی سرمایه‌داری کمبود نیروی کار پیش آید سعی می‌شود افراد کمتر به زندان فرستاده شوند یا از زندان آزاد شوند تا وارد بازار کار گردند. به عکس هر گاه تعداد بیکاران زیاد باشد دولت بخش مازاد متقاضیان کار را به زندان می‌اندازد تا بازار متعادل شود.

به دنبال دیدگاههای سوسیالیزم، عده‌ای خواستند از پیش فرض‌های مارکس و انگلس برای انجام تحقیقات استفاده کنند. در این راستا، ابتدا کلاجان، از معاصران فری در ایتالیا، با الحاق به تحلیل‌های مارکسیستی کلا توضیحات زیست‌شناختی در باب جرم را منکر شد. به این ترتیب دیدگاه‌های مارکس به مکتب تحقیقی ضربه زد. او در 1884، مشروعیت تز دکتر لومبروزو را با این بیان که تربیت طفل در خانواده رفتار او را جهت می‌دهد و تربیت نیز رابطه‌ی مستقیم با توان مالی خانواده دارد، زیر سوال برد.

سپس بونگر هلندی در تز دکتری خود با عنوان «بزهکاری و شرایط اقتصادی» اقدام به مقایسه‌ی بزهکاری فقرا و توانگران نمود. او نشان داد که جرایم مالی مثل سرقت و تکدی را معمولاً افراد فقیر مرتکب می‌شوند. اما جرایم طبقه‌ی دارا از قبیل سرقت‌های متقلبانه، جعل و انواع تقلب در بستری اجتماعی و اقتصادی ارتکاب می‌یابد و هدف آن افزایش حداکثر سود و حکومت منطق سوداگری است که روابط اجتماعی را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

ج- مکتب تحقیقی

مکتب تحقیقی به موازات مکتب مارکسیستی رشد کرد. اما این دو، دو جبریت متفاوت را ارائه می‌دهند: مکتب تحقیقی یک مکتب تجربی و مبتنی بر آزمایش و مقایسه بوده و مجرم را از نزدیک مطالعه می‌کند اما مکتب سوسیالیزم بیشتر بر پیش‌فرض‌ها و تاملات فکری خود استوار است که لزوماً مبتنی بر مطالعات آماری نیستند. این مکتب نوعی مخالف با حکومت‌های سرمایه‌داری و آثار جرم‌زای آن است.

در مکتب تحقیقی ایتالیایی اصل کلی آن است که نوع جبریت ما با عوامل زیستی و روانی همراه است. این عوامل زیستی و روانی از منظر لومبروزو امری ارثی است. فری جبریت زیستی لومبروزو

را تعدیل کرده و جرم را حاصل شرایط اجتماعی و فردی دانست. او براساس مطالعات گری و کتله دو قانون را مطرح کرد: قانون اشباع جنایی و قانون فوق اشباع جنایی.

پس دیدگاه فری بی‌تاثیر از قانون حرارتی کتله و قانون نظم سالیانه در ارتکاب جرایم نبود است. فری در بحث قانون اشباع جنایی اعلام کرد که در یک محیط اجتماعی معین میزان مستمر و معینی از بزهکاری وجود دارد و به موجب قانون فوق اشباع جنایی هر گاه در یک محیط اجتماعی یک واقعه‌ی غیرعادی رخ می‌دهد منجر به تغییر روابط اجتماعی می‌شود و این تغییر روابط باعث افزایش جرایم می‌شود. به محض این که این واقعه و آثارش تعدیل شود جریان بزهکاری در آن جامعه آهنگ معمول خود را باز می‌یابد. به تعبیر فری در یک جامعه نیروهای طبیعی در همه جا حضور دارند که به ارتکاب جرم در زمان نظم می‌دهند. او می‌گوید انسان فکر می‌کند که آزاد است اما این درست نیست. زیرا انسان هر ساله باید تا میزان معینی مرتکب جرم شود. این نیروهای طبیعی هستند که رفتار مجرمانه را باعث می‌شوند.

بنابراین فری در کتاب افق‌های نوین حقوق کیفری، اصل کلاسیک مسئولیت کیفری را رد کرده و مسئولیت اجتماعی بدون تقصیر را پیشنهاد می‌کند که مبتنی بر درجه‌ی خطر اجتماعی است و به جای کیفر هم اقدامات دفاع اجتماعی را هماهنگ با مسئولیت اجتماعی پیشنهاد می‌کند که این اقدامات باید منطبق با خصوصیات بزهکار باشند.

* تاثیر این دیدگاهها در حقوق کیفری:

ما در حقوق کیفری تا اندازه‌ای مسئولیت اجتماعی مبتنی بر خطر اجتماعی را پذیرفته‌ایم و آن هم در اقدامات تأمینی است که مبتنی بر حالت خطرناک هستند. در قانون اقدامات تأمینی ما

مواردی وجود دارد که اقدام تامینی بدون ارتکاب جرم اعمال می‌شود مثل ضمانت احتیاطی موضوع ماده‌ی 14. این ماده با ماده‌ی 1 آن قانون در تعارض است. زیرا در ماده‌ی 1 به لزوم ارتکاب جرم برای اعمال اقدام تامینی تصریح شده است. اما ماده‌ی 14 از قانون سوئیس گرفته شده و در قانون مذکور در سالهای 1960 حالت خطرناک مجرم ملاک بود و این ضمانت احتیاطی یک اقدام دفاع اجتماعی است که البته خلاف اصل قانونی بودن مجازات می‌باشد. اندیشه‌ی اقدامات دفاع اجتماعی را باید در مکتب تحقیقی جستجو کرد. اقدامات دفاع اجتماعی بر دو نوع است: پیش از جرم و پس از جرم. حقوق کیفری به اقتضای اصل قانونی بودن فقط مرحله‌ی پس از جرم را پذیرفته اما جرم‌شناسی در هر دو سطح در نظر گرفته می‌شود.

*** مفاهیم نسبی یا نظریه‌های نسبیّت گرا در جامعه‌شناسی جنایی:**

در مقابل مطلق‌گرایی جبریت، نظریه‌های محیط اجتماعی مبتنی بر نسبیت‌گرایی بوجود آمدند. بانی این مکتب لاکاسانی، پزشک فرانسوی، بود. او معتقد است که هر جامعه دارای مجرمینی است که شایسته‌ی آن است. در واقع، به اعتقاد او، جامعه محل کشت میکروبی است به اسم انسان بزهکار که اگر فرهنگ مساعد باشد آن میکروب رشد کرده و تبدیل به مجرم می‌شود: او بدین ترتیب، بطور ضمنی، جبریت مکتب تحقیقی را رد کرده است.

گارو، متعاقب لاکاسانی، به آزادی نسبی انسان در میانه‌ی افراط و تفریط آزادی مطلق و جبریت مطلق پایبند است و از این رو قائل به مسئولیت کیفری نسبی است.

گابریل تارد هم می‌گوید جرم ریشه در اجتماع دارد و اکثریت مجرمین کسانی هستند که در دوران کودکی خود به حال خویش رها شده و در کوچه و خیابان زندگی کرده‌اند. بزهکاری آنها ناشی از عوامل ارثی نیست. آنها جرم را انتخاب کرده‌اند و دلیل این امر هم مشکلات دوران

طفولیت آنها بوده است. آقای تارد دیدگاه دیگری نیز تحت عنوان «قوانین تقلید» دارد که در آنها اراده‌ی خود را بین جبریت و آزادی کامل می‌پذیرد. او معتقد است که همه‌ی رفتارهای انسانی تحت تاثیر سه مدل اتفاق می‌افتند:

1- هر چه انسانها به هم نزدیک‌تر باشند بیشتر از هم تقلید می‌کنند؛

2- انسانها بیشتر از فرد فرادست خود تقلید می‌کنند؛

3- الگو یا مدل در انتخاب تقلیدها نقش مهمی دارد.

وقتی دو مدل معایر هم هستند فرد آن مدلی را انتخاب می‌کند که جدیدتر است. به این ترتیب آقای تارد می‌خواهد از طریق قوانین تقلید تحول تاریخی جرم را برای ما توضیح دهد و بگوید که مردم در واقع مفاسد و معایب طبقه‌ی حاکم را تقلید می‌کنند و روستائیان هم از مردم شهر تقلید می‌کنند. تارد معتقد است که قوانین تقلید اجتناب‌ناپذیر هستند. وی منکر مسئولیت کیفری فرد نیست بلکه طرفدار فردی شدن مسئولیت کیفری است.

3- بنیانگذاران جامعه‌شناسی جنایی

Quétlet et Guéry

الف- کتله و گری

کتله بلژیکی و ریاضیدان بود و گری فرانسوی و حقوقدان. این دو با توجه به آمار جنایی دادگستری فرانسه نوسانات بزهکاری را در شهرستانها و استانهای این کشور مطالعه کردند. کتله می‌خواست از این طریق ویژگی و نرخ جرایم را برحسب ویژگی محیط جغرافیایی مطالعه کند (بررسی تاثیر آب و هوا و شرایط جغرافیایی بر خلق و خوی ساکنین: جغرافیایی جنایی). این دیدگاه قبل از کتله و گری در کتاب مقدمه‌ی ابن خلدون و در برخی فصول کتاب روح‌القوانین

منتسکیو منعکس شده بود. البته این دو توجه خاص به جرم نداشته‌اند اما اشاراتی هم به تاثیر شرایط جغرافیایی بر خلق و خوی مردم کرده‌اند.

به هر حال کتله و گری با بنیانگذاری مکتب جغرافیایی جنایی چند آورده داشته‌اند:

- 1- قانون حرارتی بزهکاری: در فصول گرم و کشورهای جنوبی معمولاً جرایم علیه اشخاص بیشتر است و در فصل سرد و کشورهای شمالی جرایم علیه اموال بیشتر رخ می‌دهد.
- 2- قانون استمرار و تداوم جرم: در هر جامعه و کشوری سالیانه شاهد وقوع میزان معینی جرم هستیم. هر جامعه‌ای به اقتضای شرایط خود میزان معینی جرم را مستمراً تجربه می‌کند. ارتکاب جرم دارای نظم سالیانه و مستمر است. اگر شرایط اجتماعی جامعه به هم بخورد بی‌تردید در نظم آن بزهکاری هم خلل وارد می‌کند و جرایم را کاهش یا افزایش می‌دهد. این دیدگاه را بعد از او فری مطرح کرد به این ترتیب که در کتاب جامعه‌شناسی جنایی خود قوانین اشباع جنایی و فوق اشباع جنایی را ارائه داد. او معتقد بود که در هر جامعه‌ای میزان معینی جرم رخ می‌دهد. اگر در شرایط اجتماعی جامعه در اثر حوادث سیاسی یا عوامل طبیعی تحول ناگهانی رخ دهد میزان جرایم هم تغییر می‌یابد. جامعه در این صورت پدیده‌ی فوق اشباع جنایی را تجربه می‌کند. و به محض اینکه شرایط به حالت عادی برگردد، نرخ جرایم کاهش می‌یابد.

Durkheim

ب- دورکیم

دورکیم، جامعه‌شناسی فرانسوی، دو آورده دارد:

- 1- کناره‌گیری از نظریه‌های ارثی و زیستی در باب علت‌شناسی جرم و توجه به محیط،
- 2- کنار گذاشتن ملاحظات اخلاقی و فلسفی راجع به جرم و توجه به واکنش اجتماعی علیه جرم در خصوص چرایی جرم.

او مطالب و تحقیقات خود را حول سه محور ترتیب داده است: حقوق، جرم و کیفر.

حقوق:

در مورد حقوق، دورکیم در کتاب تقسیم کار اجتماعی جوامع را به دو دسته تقسیم می‌کند:

1- جوامع مکانیکی

2- جوامع ارگانیکی (اندام واره)

به اعتقاد او همبستگی و نوع دوستی در این دو جامعه متفاوت است:

1- جوامع مکانیکی:

- انسجام درونی این جوامع ناشی از نیرو یا قدرت وجدان جمعی است: وجدان جمعی رویهم رفته یکپارچه است و لذا این الزامات و فشارهای بیرونی (ناشی از وجدان جمعی) و آن سرزنش جمعی یا اخطار و تقیح مردم نقش قوی در انسجام جامعه دارد.
- این جوامع مثل جوامع بدوی دارای تقسیم کار ابتدایی هستند لذا در این جوامع همبستگی یا نوع دوستی قوی است چون ارزشها یکپارچه است و انسجام اجتماعی قوی‌ای وجود دارد.
- افکار عمومی در مقابل انحراف و جرم پاسخ می‌دهد و هر کس صرفاً برای خود نیست هرکس برای دیگری است و شاید جوامع روستایی را بتوان از این دسته دانست.
- تکثر ارزشها وجود ندارد و وظیفه‌ی حقوق هم حفظ این وحدت ارزشی جامعه است. لذا افراد به ضمانت اجراهای آن ارزشها هم اعتقاد دارند لذا اگر نظام واحد ارزشی با انحراف کسی مواجه شود چون همه‌ی جامعه در آن سهیم است واکنش سرکوبی نشان داده می‌شود.
- در این جوامع حقوق کیفری به دنبال حفظ انسجام درونی جامعه است.

2- جوامع ارگانیکی:

- خصیصه‌ی بارز این جوامع تقسیم کار است به لحاظ پیچیده شدن و تنوع و تعدد کارها
 - در این جوامع همبستگی مبتنی بر مشابهت افراد به یکدیگر نیست. در واقع همبستگی براساس معیار «مکمل یکدیگر بودن» است.
 - در این جوامع - که نمونه‌ی بارز آن جوامع صنعتی است - اعضاء از استقلال نسبی زیادی برخوردار هستند. فردیت و مسئولیت فردی مطرح است.
 - حقوق جنبه‌ی حیرانی، همکاری و تعاون دارد. یعنی حقوق بیشتر در جهت حمایت از بزه‌دیده و به نوعی رفع مشکلات بزهکار از طریق اصلاح و بازپروری است.
 - کاهش عناوین مجرمانه در این جوامع حکایت از درجه‌ی تحول این جوامع دارد.
 - ارزش‌ها متکثر و کار حقوق برقراری تعادل میان این ارزش‌های متکثر است.
 - کمااینکه امروزه حقوق کیفری تبدیل به حقوق کیفری فنی شده است. حقوق کیفری فنی یعنی قطعه قطعه شدن حقوق کیفری براساس موضوع جرم، نوع مجازات و آئین دادرسی کیفری: مثل حقوق کیفری خانواده، حقوق کیفری اطفال، حقوق کیفری محیط زیست.
 - حقوق در این جوامع به دنبال حفظ تعادل جامعه است.
- دورکیم در مقاله‌ای که به سال 1900 نوشت دو قانون را مطرح کرد:

تحول کیفری و تکامل کیفری

- قانون اول را وی از مشاهده‌ی مجازات نتیجه گرفته است. او معتقد است که مجازات‌های شدید و قوی معمولاً با جوامعی که قدرت مرکزی دارای خصیصه‌ی مطلق است ملازمه دارند. به عبارت دیگر سازمان تشکیلات توسعه یافته نیست و حکومت مرکزی مطلقه است. به محض این که این

حکومت از بین می‌رود یا تغییر پیدا می‌کند (انقلاب یا اصلاح) بحث کیفیات مخففه و نرم شدن تدریجی کیفرها مطرح می‌شود.

در قانون دوم او با ملاحظه‌ی این که کیفرهای بدنی جای خود را به کیفر حبس می‌دهند نتیجه می‌گیرد که سلب آزادی به تدریج به یک شیوه‌ی عادی و جاری کنترل اجتماعی تبدیل می‌شود. این تحول می‌تواند ناشی از علل زیر باشد:

- 1- تغییر ماهیت جرایم، یعنی جرایم نسبت به گذشته ملایم‌تر شده‌اند؛
- 2- جایجائی احساسات جمعی به احساسات فرعی (جرایمی که علیه فرد است کمتر احساس تنفر یا انزجار را در بین مردم ایجاد می‌کند تا جرایمی که در گذشته علیه ارزش‌های جمعی یا مذهبی بوده است. به عبارت دیگر، چون در جوامع ارگانیکی کل تبدیل به جزء و فرد می‌شود، جرایم علیه فرد افکار عمومی را کمتر برمی‌انگیزد)،
- 3- ظهور مقوله‌ی جدیدی به نام حقوق بشر که طبق آن شکنجه و اذیت و آزار حتی به نام مجازات ممنوع است؛
- 4- رشد صنعت بیمه و این که بیمه همه چیز حتی جرم را تضمین می‌کند؛
- 5- دلیل اقتصادی: توزیع عادلانه ثروت امروزه (بزه‌دیده راحت می‌تواند مال از دست رفته را بدست آورد و لذا به فکر انتقام سنگین نیست)

جرم:

موضوع دیگر در مطالعات دورکیم، جرم است. قبل از دورکیم در مکتب تحقیقی، جرم فعل یا حالتی است آسیب‌گونه و به تبع آن مرتکب جرم فردی است بیمار و منحرف و لذا مستحق درمان

و اصلاح. دورکیم در بستری وارد می‌شود که جرم‌شناسی مملو از دیدگاههای پزشکی، روان-شناختی و فیزیولوژیک است. او معتقد است که جرم سه خصیصه دارد:

1- بهنجار است.

2- کارکرد اجتماعی دارد.

3- فایده‌دار است.

او می‌گوید جرم عبارتست از هر عملی که صرفنظر از درجه شدت خود باعث می‌شود که علیه مرتکب آن واکنش خاصی اجرا شود که این واکنش را جامعه کیفر می‌نامد. به این ترتیب دورکیم جرم را از طریق کیفر تعریف می‌کند. او می‌گوید که جرم یا جرایم صرفنظر از ماهیات متفاوت در یک خصیصه مشترکند و آن اینکه همگی دارای ضمانت اجرای کیفری هستند. میزان مجازات اهمیت و وخامت جرم را نشان می‌دهد. همچنین اعمال مجرمانه اعمال مجرمانه توسط اعضای جامعه بطور مشترک محکوم می‌شود. لذا از منظر جامعه‌شناسی جرم عملی است که به حالت‌های قومی یا باورهای قوی یا ارزش‌های قوی و بالای وجدان جمعی صدمه و لطمه می‌زند. بنابراین جرم به این جهت جرم است که وجدان مشترک جمعی را می‌رنجاند.

به این ترتیب جرم دارای محتوای ذاتی قبیح نیست بلکه جامعه است که آن خصیصه را به جرم می‌دهد. احساسات و اعتقادات مشترک جامعه در حال تحول است و این تحول لاجرم معنای جرم را عوض می‌کند. یعنی فعلی که امروز به حالات قوی وجدان جمعی لطمه می‌زند ممکن است چند سال دیگر این خصوصیت را از دست بدهد و دیگر جرم نباشد.

در مقابل دیدگاه دورکیم- که یک دیدگاه لائیکی است- جامعه‌شناس و حقوقدان دینی معتقد است که برخی اعمال از نظر اخلاقی و دینی ذاتا قبیح هستند و زمان و مکان نمی‌شناسند مثل زنا. لذا عده‌ای در رد دیدگاه دورکیم معتقدند همه‌ی جرایم نسبی نیستند لیکن برخی جرایم طبیعی

هستند (گاروفالو و تارد). البته دورکیم معتقد است که بر اثر تحولات متوسط جامعه سیاهه‌ی جرایم تغییر می‌کند. سیاهه‌ی جرایم ارتباط نزدیک با فرهنگ دارد. لذا حقوق کیفری رشته‌ای است ملی.

اما توضیح خصایص سه‌گانه‌ی جرم از دید دورکیم:

1- جرم پدیده‌ای است بهنجار:

دورکیم می‌گوید جرم صرفنظر از نوع جوامع، زمان و مکان همواره وجود داشته و دارد و لذا جرم بیشتر در چارچوب اعمال بهنجار قابل بررسی است. یک عمل ناشی از بیماری نیست. اینکه در هیچ یک از جوامع جرم غایب نبوده نشان می‌دهد که این پدیده بی‌تردید کارکردی دارد. بدیهی است که او نمی‌گوید جرم خوب است بلکه چون جرم واقعی اجتناب‌ناپذیر است می‌گوید بهنجار است.

2- جرم کارکرد اجتماعی دارد:

از نظر دورکیم جرم دارای سه کارکرد است:

اولاً باعث افزایش همبستگی گروهی می‌شود. افراد برای مقابله با آن با هم متحد می‌شوند. ثانیاً جرم امری بدیع و تازه است و این تازگی اجازه می‌دهد که اخلاق اجتماعی متحول شود: جرم تلنگری در آب است که موج ایجاد می‌کند. این موج اخلاق جامعه و ارزش‌ها را به چالش می‌کشد. وقوع جرم این فکر را در ذهنها ایجاد می‌کند که آیا آن مصلحت اجتماعی که جرم‌انگاری برای حفظ آن بوده اعتبار خود را از دست داده است؟ دورکیم می‌گوید جرم عمل بدیهی است که اگر چه خسارتبار است، وضع موجود و اخلاق موجود را به چالش می‌کشد. مقنن را به فکر وامی‌دارد و لذا ممکن است جرم نوعی پیشی گرفتن از اخلاق موجود باشد. مثالی که می‌زند محاکمه‌ی سقراط است. سقراط به اتهام افساد جوانان و کفرگویی محاکمه و محکوم به مرگ شد. اما دورکیم

می‌گوید او قربانی شد ولی اتهامی که متوجه وی شد پس از اعدام او سبب تحول اخلاق جامعه گردید.

ثالثاً، جرم اجازه می‌دهد تا ما عمل غیرجرم را بشناسیم. جرم یک معیار است که حد و مرز رفتار را مشخص می‌کند.

3- جرم عملی است که فایده دارد:

مجرم را نباید یک فرد ضد اجتماعی بدانیم. چه بسا او یک عامل نظم بخش به زندگی اجتماعی است. مجرم فردی حاشیه‌ای نیست. بلکه چه بسا فردی متعادل‌کننده‌ی جامعه و موتور تحول اخلاق جامعه است.

کیفر:

کیفر از نظر دورکیم یک واکنش احساسی با شدت مدرج است. این واکنش احساسی در واقع به نام جامعه و از طرف آن توسط هیاتی ساختارمند به نام دستگاه قضایی علیه آن اعضایی که برخی قواعد رفتاری را نقض کرده‌اند اعمال می‌شود. کیفر از دید دورکیم یک کار انتقام‌جویانه و مکافاتی است. این خصیصه همیشه برای کیفر وجود داشته با این تفاوت که امروزه با وضع قواعد آئین دادرسی و تشکیل محاکم، تعیین و اجرای کیفر بی‌معیار نیست بلکه تابع تشریفات است. مجازات، از نظر دورکیم، بیش از آنکه بعد اصلاحی- درمانی داشته باشد در واقع به منظور حفظ انسجام اجتماعی است. حفظ انسجام اجتماعی هم با حفظ شادابی جامعه و حیات بخشیدن به وجدان جمعی ممکن است. به دیگر سخن، کیفر از دید دورکیم کارکرد اجتماعی دارد و سعی می‌کند این وظیفه را بیشتر با تاثیرگذاری بر افراد غیرمجرم انجام دهد. یعنی احساسات جمعی افراد درستکار را تقویت می‌کند. مثلاً مجازات سارق که با جرم سرقت دارای ثروتی شده است ارج گذاشتن و مشروعیت دادن به عمل شخصی است که با کار آن ثروت و دارایی را کسب کرده است. اینکه می-

گویند آمار کیفری نباید عیناً منعکس شود دقیقاً به این جهت است که ارزش مورد حمایت کیفر در ذهن مخاطبین تنزل درجه پیدا نکند. البته عده‌ای هم می‌گویند که آمار باید دقیقاً منعکس شود تا افراد تمهیدات لازم را برای دفاع از خود بیندیشد. به هر حال وقتی دورکیم می‌گوید مخاطب مجازات غیرمجرمین هستند به نظر می‌آید که منظورش این است که افراد درستکار ببینند عمل مجرمانه بی‌مجازات نمی‌ماند.

جمع‌بندی نظرات دورکیم

- 1- دورکیم جرم را به عنوان پدیده‌ای اجتماعی، در بستر اجتماع، برای اجتماع و ناشی از اجتماع در نظر می‌گیرد و بنیانگذار جامعه‌شناسی جنایی علمی (عاری از ملاحظات اخلاقی، زیستی و ذهنی) است؛
- 2- قضاوت ارزشی و ذهنی جواب نمی‌دهد. جرم را باید با اعمال متدهای علمی مطالعه کرد؛
- 3- در مقابل مکتب محیطی و فیزیکی، مکتب محیط اجتماعی را ایجاد کرد. او جرم را پدیده‌ای اجتماعی مطرح کرد.

Gabriel Tard

ج- گابریل تارد

وی که یک حقوقدان فرانسوی بود دو کتاب دارد: فلسفه‌ی کیفری و قوانین تقلید. آنچه از دیدگاه‌های تارد برای پژوهشگران جامعه‌شناسی جنایی قابل توجه است قوانین سه‌گانه اوست. تارد در مورد قوانین تقلید معتقد است که انسانها جرم و نحوه‌ی ارتکاب آن را از هم فرا گرفته و تقلید می‌کنند. این تقلید سه رکن دارد: یکی اینکه انسانها متمایل هستند که از افراد فرادست خود تقلید کنند. او می‌گوید در جرایم سازمان یافته، اعضای مافیا از رهبر باند تقلید می‌-

کنند. رکن دوم قوانین تقلید این است که انسانها از افراد نزدیک‌تر به خود تقلید می‌کنند. همزیستی چه آگاهانه و چه ناآگاهانه افراد را به تقلید از هم وا می‌دارد. تارد معتقد است که تقلید متقابل در بعد مثبت خود باعث جامعه‌پذیر شدن انسانهاست.

رکن سوم دیدگاه او این است که همانطور که در امور مادی انسانها تابع مد هستند در امر بزهکاری هم مرتکبین جرم از هر موقعیت جدیدی برای ارتکاب جرم استفاده می‌کنند. مجرمین متفاوت از افراد درستکار نیستند. آنها هم تقلید می‌کنند.

بنابراین، پیشگامان جامعه‌شناسی جنایی معتقدند که بزهکاری، چه ریشه در مسائل نژادی داشته باشد و چه ریشه در مسائل شهری و چه ریشه در مهاجرت، با مشکلات اجتماعی و سوءکارکردهای اجتماعی مرتبط است.

4- نظریات جامعه‌شناسی جنایی

اول - نظریات فرهنگ محور

قبلا در بحث عدالت ترمیمی دیدیم که چگونه دانشمندان و دگراندیشان اروپایی به آمریکا مهاجرت کردند. مهاجرت این نخبگان اروپایی سبب انتقال علم اروپایی به آمریکا شد. این مهاجرت نخبگان و محققین اروپایی سبب شد افکار افرادی مثل فری، منتسکیو و تارد به قاره‌ی جدید یعنی آمریکا منتقل شود. همزمان، در اوایل قرن 20، به خاطر حاکمیت فضای جنگ و قحطی در اروپا عده‌ی زیادی به آمریکا مهاجرت کردند. به دنبال این پدیده زندگی شهری در آمریکا گسترش یافت. گسترش شهرنشینی و فرهنگ شهری سبب شد که پدیده‌های خشونت، ناسازگاری و بزهکاری هم به سهم خود گسترش یابد. به این ترتیب ایالات متحده از سویی با حجم گسترده‌ی مهاجرین و از سوی دیگر با حجم گسترده‌ی بزهکاری روبرو شد. لذا ضرورت

احساس شد که چرایی افزایش بزهکاری بررسی شود. تحولات اقتصادی و اجتماعی جامعه که در پرتو مهاجرت بوجود آمد بی‌تاثیر از بزهکاری نبود. سوال اصلی این بود: چرا شهروندان هنجارها را نقض می‌کنند؟ در بادی امر دلایل قومی و نژادی و مباحث فرهنگی و آسیب‌های اجتماعی مطرح شد اما در واقع همه‌ی اینها ریشه در نوعی سوء کارکردهای اجتماعی دارد.

مکتب شیکاگو

مجموعه تحقیقات و مطالعاتی که بین سالهای 40- 1915 توسط اساتید و دانشجویان کارشناسی ارشد و دکتری رشته‌ی جامعه‌شناسی دانشگاه شیکاگو راجع به جرم انجام شده و به چاپ رسیده است را مکتب شیکاگو گفته‌اند. این مکتب دغدغه‌های فرهنگی داشت و علل جرم را براساس فرهنگ- در معنای وسیع کلمه- مورد توجه قرار داده بود. این مکتب معتقد است که فرد در فرآیند جامعه‌پذیر شدن خود تحت تاثیر فرهنگ قرار می‌گیرد. فرهنگ بر روند جامعه‌پذیری فرد تاثیر می‌گذارد. مکتب شیکاگو نخستین مطالعات خود را به از هم گسیختگی سازمان و تشکیلات اجتماعی که سبب می‌شود توسعه‌ی مراکز شهری دچار اختلال شود اختصاص داد. طبعاً این نابسامانی اجتماعی بی‌تردید درچارچوب پدیده‌ی مهاجرت، روابط قومی- نژادی، جامعه‌پذیری و برنامه‌های مشابه‌سازی مهاجرین با افراد بومی قابل مطالعه است. این علل بعد فرهنگی دارد.

خصایص مکتب شیکاگو:

1- این مکتب بیشتر به جامعه‌شناسی شهری و در جامعه‌شناسی شهری عمدتاً به مسئله‌ی مهاجرت پرداخته که دامنگیر آمریکا بود. جمعیت شیکاگو در سال 1840، 4500 نفر بود ولی 90 سال بعد در سال 1930 به 3/5 میلیون نفر افزایش یافته بود.

2- جامعه‌شناسی مطلوب مکتب شیکاگو جامعه‌شناسی اصلاح محور است. این مکتب بیشتر جنبه‌ی عملی و تجربی دارد تا تئوری. اعضای مکتب شیکاگو بیشتر در پی آن هستند که به مسائل بحران‌ساز و فوری مطرح در شهر خود پاسخ سریع بدهند. این مسائل عبارت بودند از: مسکن، بهداشت عمومی، فقر، عدالت اجتماعی، فساد، بزهکاری و خشونت.

3- جامعه‌شناسی این مکتب، جامعه‌شناسی عملگرا و تجربی است. تجربی بودن مطالعات مکتب شیکاگو منجر به این شد که محققین این مکتب طرفدار مطالعات میدانی گردند و برای انجام کارهای میدانی باید متوسل به روش‌های تحقیقات میدانی شوند. این تکنیک‌ها عبارت بودند از:

1- تحلیل گزارش‌های مختلف مشاغل مختلف.

2- تحلیل روزنامه‌ها

3- تحلیل نامه‌ها

3- تحلیل زندگی‌نامه‌ها

5- تقسیم مناطق شهری روی نقشه برای شناسایی مناطق

6- مصاحبه با مجرمین و...

اینک به بررسی نظریات بانیان مکتب شیکاگو می‌پردازیم:

1- توماس و زنائیکی

این دو، در اولین دور از آثار تحقیقات مکتب شیکاگو، «روستایی لهستانی» را منتشر کردند. موضوع کتاب راجع به تحیل زندگی‌نامه‌ی مهاجران لهستانی که بین سالهای 1918 تا 1920 به آمریکا آمده بودند و مقایسه‌ی آنها با لهستانی‌هایی که در روستای خود در لهستان باقی مانده بودند بود. علت انتخاب لهستانی‌ها این بود که جمعیت مهاجر زیادی را در آمریکا به خود اختصاص داده

بودند. برای نوشتن این کتاب از همان روش‌های تحقیق (مذکور در صفحه پیش) استفاده شده بود. شناخت آداب و رسوم لهستانی‌ها قدم مهمی در پیشگیری از جرم آنها بود. زیرا مهاجرین این کشور دو نوع تغییر فرهنگی را تجربه کرده بودند:

1- مهاجرت از اروپا به آمریکا

2- مهاجرت از روستا به شهر

در این مطالعات می‌توان گفت دو مفهوم را مکتب شیکاگو مطرح می‌کند:

1- مفهوم طرز نگرش یا طرز برخورد؛ که به موجب آن عوامل عینی و واقعی مثل فقر و بیکاری نیست که جرم‌زاست بلکه استعدادها و آمادگی‌های شخصی و ذهنی و نیز جهتی که کنشگران اجتماعی به این آمادگی‌ها می‌دهند را نیز باید در تبیین جرم در نظر گرفت. توضیح اینکه ممکن است با پدیده‌ای در لهستان به گونه‌ای و در آمریکا به طرز دیگر برخورد شود که با آن کاملاً متفاوت است. این تفاوت طرز نگرش را محققین مکتب شیکاگو از طریق نامه‌ها، دفترچه خاطرات و مصاحبه با مهاجرین پیدا کردند و از طریق مطالعه‌ی این اسناد و مدارک شخصی متوجه شدند که این تفسیر که اینها از رفتار لهستانی‌ها دارند لزوماً آن برداشتی نیست که خود فرد مهاجر از رفتارش دارد.

2- از هم‌گسیختگی و فروپاشی سازمان و تشکیلات اجتماعی؛

این از هم‌گسیختگی را محققین در گروه‌ها و جمعیت‌های لهستانی دیدند که حاصل پیدایش رویه‌ها و طرزفکرهای فردگرا و لذت‌طلب است که در اثر مهاجرت بوجود آمده و این رویه‌ها باعث شده بود که همبستگی خانوادگی در میان آنان از بین برود، شکاف و تعارض بین نسل‌ها بوجود آید و انقیاد به یک طرز فکر مشترک در جامعه هم رو به افول بگذارد. می‌شود گفت که

جامعه‌ی لهستانی در آن عصر جامعه‌ای مکانیکی بوده است اما فرد مهاجر با مهاجرت وارد جامعه‌ی ارگانیک آمریکا می‌شد.

از هم پاشیدگی اجتماعی یعنی افول قدرت هنجارهای گروه برای اعضای گروه سبب شد که برای توجیه بزهکاری از نظریه‌های کلاسیک مثل فقر و بزهکاری، قدرت خرید و بزهکاری به بحث گسترده‌تر بیایم و آن بر هم خوردن نظم اجتماعی است. آنها که گفتیم (فقر و اعتیاد و...) جملگی آثار از هم پاشیدگی اجتماعی یا کم رنگ شدن هنجارهای گروه هستند.

2- پارک و بورگس: بنیانگذاران مکتب زیست‌بوم‌شناسی

پارک و بورگس در کتاب «The city» بی‌نظمی اجتماعی را ناشی از تعییرات اجتماعی دانستند که این تغییرات هم مولود صنعتی شدن جامعه و بویژه تغییر اشکال کنترل جرم بود. می‌دانیم که دو شیوه‌ی کنترل جرم وجود دارد:

1- شیوه‌های سنتی یا اقناع‌آور، مثل خانواده، همسایه و دین (پیشگیری از جرم)

2- شیوه‌های رسمی یا آلترناتیو کنترل جرم (قهرآمیز)؛ مثل دادگاه، پلیس و...

روبرت پارک معتقد است که از هم‌گسختگی اجتماعی ناشی از این موضوع است که اشکال متعارف و سنتی کنترل جرم با پدیده مهاجرت تضعیف شده است. مهاجرین از هنجارهای گروهی اولیه رها گشته و به جای الزامات گروهی و خانوادگی و همسایگی که تضعیف شده، با شیوه‌های صرفاً قهرآمیز کنترل جرم مواجه‌اند، اما کارایی اینها به اندازه‌ی آنها نیست.

پارک در شیکاگو با همکاری بورگس تحقیقی راجع به ابعاد فضایی و مکانی جرم- یعنی ارتکاب جرم در مکانهای مختلف- انجام داد. اولین تحقیق آنها راجع به باندهای مجرمانه (gang) بود. آنها شهر شیکاگو را به دوایر مختلف (روی نقشه) با مرکزیت یک نقطه با شعاع‌های مختلف

تقسیم کردند. آنها به کمک ترشر توانستند 1313 باند بزهکاری جوانان را در پنج لایه یا قشر شهری شیکاگو در دواير مختلف شناسایی و مطالعه کنند. در واقع آنها قبل از اینکه به مطالعه‌ی علل بزهکاری بپردازند شهر شیکاگو را روی نقشه به 5 لایه تقسیم نمودند:

- 1- مرکز شهر که نزدیک دریاچه‌ی میشیگان بود و مرکز تجاری و اداری شهر محسوب می‌شد لایه‌ی اول (با عنوان Loop) بود. این مرکز روز فعال و شب خالی از سکنه بود؛
- 2- ویرانه‌ها و خرابه‌های اطراف که لایه‌ی دوم را تشکیل می‌داد؛
- 3- محل سکونت کارگران متوسط الحال که در میان آنها مهاجرین هم بودند (لایه‌ی سوم)؛
- 4- منطقه‌ی مسکونی پولدار نشین؛
- 5- آخرین لایه، منطقه‌ای در شرف مسکونی شدن.

این سه پژوهشگر دیدند که بزهکاری در لایه‌ی حد واسط 1 و 3 (یعنی 2) بیشتر است لذا اسم آنها «کمر بند فقر» گذاشتند. این منطقه که محل سکونت مهاجرین تازه وارد و رفت و آمد آنها بود باندهایی را در خود نشان می‌داد که براساس یافته‌های بورگس و ترشر با آشنایی تصادفی کودکان و نوجوانان با هم بوجود آمده بودند. بطوری که شکل‌گیری آنها مولود دو امر بود:

- 1- اختلاف و تعارضی که این نوجوانان با جامعه‌ی متعارف دارند؛
- 2- اختلاف یا تعارضی که بین منافع هر باند با یکدیگر وجود دارد. گروه برای حفظ منافع خود در مقابل گروه دیگر بوجود می‌آید.

با شکل‌گیری باند، رهبر باند انتخاب می‌شود و نوعی نظم درون گروهی بوجود می‌آید و اعضا نسبت به باند احساس همبستگی و تعلق پیدا می‌کنند.

بورگس و ترشر متوجه شدند که در کنار این باندها، باندهای موقت و مناسبتی هم شکل گرفته-
اند. ترشر نتیجه می‌گیرد که شکل‌گیری باند پاسخی به فروپاشی نظم اجتماعی و از هم گسیختگی
اجتماعی است. زیرا گروه یا باند در واقع جانشین آن گروهی می‌شود مثل خانواده که باید نیازهای
فرد را بطور متعارف تامین و برآورده کند اما دیگر قادر به انجام آن نیست. باند این خلاء را برای
افراد پر می‌کند و محبت و همبستگی و نیازهای تفریحی افراد را به آنها می‌دهد.
بنابراین، باند در بادی امر برای رفع نیاز اقتصادی بوجود نیامده بلکه برای رفع نیازهای دیگری
بوده است. محل شکل‌گیری باندها هم عمدتاً جایی بوده که مورد غفلت شهرداری و مقامات
شهری به دنبال غفلت خود مالکین بوده است.

3- شاو و مک‌کی

این دو برنامه‌ای تحقیقاتی راجع به بزهکاری نوجوانان در شهر شیکاگو انجام داده و در
مطالعات خود از فرضیات و تجربیات ترشر استفاده کردند. شاو و مک‌کی رابطه‌ی بین ساختار
بزهکاری جوانان و شهرسازی را مطالعه کردند. هدفشان این بود که دریابند آیا بزهکاری در شهرها
تابع منطق محلی است یا خیر؟ آنها برای بررسی رابطه‌ی بزهکاری نوجوانان و شهرسازی، پرونده‌ی
تعدادی از اطفال صغیر را که با پلیس و دستگاه قضایی ارتباط یافته بودند بررسی کردند (پرونده-
های سه دوره‌ی 1906-1900، 1923-1917 و 1933-1927) /

آن دو متوجه شدند که محل زندگی این اطفال محله‌های مشابه است. در این محله‌ها جمعیت و
ساکنین محله عوض شدند اما نرخ بزهکاری آنها عوض نشده بود. مطالعات از روی نقشه نشان داد
که در محله‌هایی که نظم اجتماعی از هم گسیخته است بزهکاری بیشتر است. این محله‌ها هم

فضای اطراف مرکز شهر را تشکیل می‌دهند. بنابراین تحقیقات شاو و مک‌کی نتایج تحقیقات موثر را تایید کرد.

نکته‌ی دیگری که این دو پی بردند این بود که بزهکاری ربطی به مهاجر بودن ندارد بلکه این فضای حاکم بر یک محله است که هر کس وارد آن محله می‌شود را سوق به ارتکاب جرم می‌دهد. نمونه‌های عمران و آبادانی و فرهنگ در این محله‌ها وجود ندارد. بنابراین سه دسته عوامل متعارف جرم دیده می‌شود:

1- وضع اقتصادی متزلزل ساکنین

2- سیال بودن جمعیت 3- عدم تجانس جمعیت‌هایی که وارد این محله‌ها شده و سبب می‌شوند انسجام اجتماعی از بین برود.

شاو و مک‌کی نشان دادند که سست شدن کنترل‌های اجتماعی سنتی و تضعیف اشکال سنتی تنظیم رفتارهای اجتماعی مثل خانواده و مدرسه سبب می‌شود زمینه‌ی بزهکاری افزایش یابد و جامعه‌پذیری اطفال و نوجوانان در درون باندهای مجرمانه رخ دهد.

این دو در عین حال نشان دادند که پاسخ کیفی به جرایم در چنین وضعیتی نه تنها فایده ندارد بلکه تالی فاسد هم دارد زیرا تکیه بر مجازات برای اصلاح و درمان مجرمین در واقع به این معنی است که بزهکاران خود را با الگوهای جامعه سازگار کنند و حال آنکه قبل از رفتن به زندان این الگوها یا نبوده و یا اگر هم بوده دچار نوعی از هم پاشیدگی بوده است. وانگهی برنامه‌های اصلاحی زندان و کانون‌های اصلاح بیشتر صورتگرایی است و اساسی و ریشه‌ای نیست. بنابراین آنها بجای مجازات پیشنهاد پیشگیری می‌کنند و دو نکته را بیان می‌دارند:

اولاً پیشگیری باید از ساماندهی محله‌ها و گروه‌ها شروع و به مرمت و عمران محله‌ها ختم شود ثانیاً پیشگیری از جرم باید با کمک اعضای محله انجام شود (پیشگیری محلی در مقابل پیشگیری دولتی).

آنها معتقد بودند که پیشگیری دولتی بدلیل عدم شناخت شرایط خاص محله‌ها اقداماتی سطحی و بی‌فایده هستند. پیشگیری محلی خود مردم محله را درگیر می‌کند. مثلاً فقط مردم محله هستند که می‌دانند محل اجتماع معتادین در کجاست و چگونه می‌توان آن محل را تغییر کاربری داد. شاو و مک کی معتقد بودند که به جای مجازات باید مشکلات محله اصلاح شود و تا وقتی این اصلاح صورت نگیرد مجازات نمی‌تواند جنبه‌ی پیشگیرانه چندانی داشته باشد.

شاو و مک‌کی معتقد به جرم‌زایی برخی مناطق بودند. یعنی این مناطق به دلیل فقدان شیوه‌های کنترل اجتماعی جرم‌زا هستند. صرف‌نظر از اینکه مهاجرین در آنجا ساکن باشند یا امریکایی‌های بومی. این بحث در بوم‌شناسی جنایی مطرح می‌شود. در مقابل، در جغرافیای جنایی فقط به تاثیر محیط طبیعی بر جرایم می‌پردازیم.

آن دو می‌گفتند از طریق عمران و آبادانی محله‌ها همبستگی و احساس تعلق به منطقه را در جوانان زیاد کنیم تا اشتیاق جرم در آنها کم شود. به عقیده‌ی آنها زیست گاه بر رفتار انسان تاثیر می‌گذارد. از جمله پیشنهادات شاو و مک کی آن است که برحسب نیازهای هر محله:

1- کلیسا بسازیم و از طریق آن فرهنگ عمومی را احیا کنیم؛

2- امکانات فعالیت‌های ورزشی را فراهم کنیم؛

3- اوقات فراغت جوانان را در تابستان سروسامان دهیم.

ایرادات وارد بر تحقیقات شاو و مک کی:

1- ویلیام ویت گفته است که مفهوم از هم گسیختگی اجتماعی با واقعیت منطبق نیست. مهاجرین تازه وارد که به تعبیر شاو و مک کی بیشتر از مهاجرین قدیمی در معرض ارتکاب جرم هستند اتفاقاً توسط هم میهنان خود که از قبل در آن محله بوده‌اند تحت کنترل اجتماعی قرار می‌گیرند. از سوی دیگر تغییرات اجتماعی (شهری شدن و صنعتی شدن) که گفته‌اند منجر به آسیب‌پذیر شدن ساکنین می‌شود زیر سوال می‌رود زیرا به تعبیر ویلیام ویت در این مناطق از یک تاریخ به بعد فقط افراد سیاه‌پوست زندگی می‌کرده‌اند (انسجام).

2- جرایم یا خشونت‌آمیز هستند یا نیرنگ‌آمیز. به عبارت دیگر یا خیابانی هستند یا آپارتمانی. آنچه که به تعبیر شاو و مک کی در لایه‌ی دوم شهر شیکاگو به عنوان جرم‌دیده می‌شود همان جرایم خیابانی هستند که به دلیل آشکار بودن آنها دارای رقم سیاه پائینی هستند. اما چه بسا در لایه‌های سوم و چهارم جرایم نیرنگ‌آمیز و آپارتمانی وجود داشته و ما از آنها اطلاع نداشته باشیم در حالی که ممکن است از جرایم لایه‌ی دوم هم بیشتر باشند.

4- ساترلند و نظریه معاشرت‌های ترجیحی

نظریه‌ی معاشرت‌های ترجیحی ساترلند بدون توجه به مساله‌ی مهاجرت و در انتقاد به نظریه‌ی از هم‌گسیختگی اجتماعی مطرح شد. یک ایراد ساترلند به شاو و مک کی از یک سو و ترشر از سوی دیگر این است که آنها تحقیقات خود را براساس آمار جنایی رسمی انجام دادند در حالی که در آمار رسمی و دولتی همه‌ی جرایم منعکس نمی‌شود. پس نمی‌شود نتیجه‌ی تحقیقات حاصل از آنها را به همه‌ی مجرمین تسری دهیم.

زمانی که ساترلند به بحث بزهکاری مدیران پرداخت جرم‌شناسی نوپا بود و لذا در تحقیقات لومبروزو، سوءظن نسبت به طبقه‌ی حاکم و ذینفوذ به لحاظ فرهنگ حاکم در زمان وی مطرح نشد

اما ساترلند در زمانی بعد در کشور سرمایه‌داری آمریکا سوءظن خود را نسبت به جرایم طبقه مذکور نشان داد. ساترلند در این تحقیق فرض را بر این نهاد که طبقات اجتماعی حاکم و ذی‌نفوذ از حمایت اجتماعی در برابر دستگاه قضایی برخوردارند ولی به لحاظ موقعیت اجتماعی غالب و روابط قوی که دارند موفق می‌شوند از تعقیب و مجازات فرار کنند. لذا اثر اندکی از آنها در آمار جنایی وجود دارد.

بدین ترتیب، ساترلند با تحقیق پیرامون رفتار مدیران موسسات و شرکتها متوجه شد که در محیط مدیران هم جرایمی ارتکاب می‌یابد اما این افراد از نوعی حمایت‌های اجتماعی در برابر دستگاه قضایی و پلیس برخوردارند. او پیشنهاد کرد که ما حوزه‌ی مطالعات جرم‌شناسی را تعمیم دهیم به کسانی که در بادی امر مجرمیت آنها قابل تصور نیست. به این ترتیب، او پس از طرح بحث بزهکاری مدیران براساس فرایند یادگیری جرم، نظریه‌ی معاشرت‌های ترجیحی را بیان کرد. او معتقد بود که جرم مثل اعمال دیگر فراگرفتنی است و به عنوان خصیصه‌ی اکتسابی از طریق فراگیری وارد شخصیت فرد می‌شود. نظریه‌ی معاشرت‌های ترجیحی او 9 رکن دارد:

- 1- رفتار مجرمانه آموخته می‌شود پس ارثی نیست (تفاوت با نظریه‌ی لومبروزو)؛
- 2- فراگیری رفتار مجرمانه در تماس با اشخاص دیگر صورت می‌پذیرد (از طریق ارتباط شفاهی و کلامی یا از طریق الگوبرداری)؛
- 3- رفتار مجرمانه در درون گروهی محدود از انسانها که روابط نزدیک با هم دارند آموخته می‌شود (تاثیر روزنامه و رسانه‌ها کم است)؛
- 4- ضمن آموختن رفتار مجرمانه، لوازم آن نیز آموخته می‌شود مثل پوشش خاص مجرمین و..؛

5- هر گاه الگوی تقلید فرد یا دوستان فرد نسبت به قوانین رویه‌ای مساعد و هم‌نوا داشته باشند او هم هم‌نوا می‌شود اما اگر آن هم گروهان نقض قانون را مشروع بدانند فرد هم از آنها این امر را می‌آموزد.

6- یک فرد زمانی منحرف می‌شود که تعابیر و رویه‌ها و نگرش‌های ناموافق نسبت به قانون بر نگرش و رویه‌های مثبت غالب شود.

7- تأثیر معاشرت‌های ترجیحی بر جرم تابعی است از

1/ میزان کثرت تماس‌ها (تداوم)،

2/ مدت تماس‌ها (دفعات) و

3/ شدت تماس‌ها (کیفیت).

8- فراگیری جرم تابع همان ساز و کارهای فراگیری رفتار درست است؛

9- رفتار مجرمانه بیان همان نیازها و ارزش‌هایی است که رفتار غیرمجرمانه بیانگر آنهاست.

رفتار مجرمانه در پاسخ به بعضی از نیازهاست مثل پول. جستجوی پول و ثروت یک ارزش و یک نیاز است اما مجرمین راه دیگری را برای رسیدن به آن انتخاب می‌کنند.

فراگیری جرم از همان ساز و کارهایی که جامعه برای القای هنجارهای خود دارد پیروی می‌کند.

مثلاً نهاد خانواده و مدرسه ساز و کارهای جامعه‌پذیری فرد هستند اما همین‌ها ممکن است بستر

فراگیری جرم باشند و این زمانی است که مثلاً در خانواده پدر معتاد و مادر هم بی‌تفاوت باشد.

بنابراین در دید ساترلند صرف رفت و آمد به یک محیط نامطلوب کافی نیست بلکه لازم است

که او با آن محیط تعامل داشته باشد.

ایرادات وارد بر نظریه‌ی ساترلند:

1- در دیدگاه ساترلند تعاملات قوی بین فرد و جامعه چندان مورد توجه قرار نگرفته است. او فرد مجرم را فردی منفعل و تحت تاثیر الگوها می‌داند در حالی که مجرمین نقش فعال داشته و دست به انتخاب می‌زنند؛

2- بیش از اندازه به تاثیر محیط مجرمانه پیرامون فرد تاکید کرده و به این ترتیب تاثیر جو و فضای عمومی جامعه بزهکاری و تاثیر تجربیات شخصی بزهکار را نادیده گرفته است. دیدگاه ساترلند در این نظریه خیلی خرد است. (مثلا تاثیر ترک تحصیلی را بررسی نمی‌کند).

3- تاکید زیاد بر اکتسابی بودن رفتار مجرمانه و لوازم آن دارد در حالی که همه‌ی جرایم نیاز به صلاحیت و تکنیک ندارند مثل سرقت‌های ساده.

4- امروزه در پرتو جهانی شدن عرف و آداب و رسوم، خیلی از الگوهای مجرمانه از طرق جدید در معرض دید و انتخاب افراد قرار می‌گیرد پس در چارچوب نظریه‌ی معاشرت‌های ترجیحی قابل طرح نیست.

عده‌ای منشاء نظریه‌ی معاشرت‌های ترجیحی را دیدگاه‌های تارد (قوانین تقلید) دانسته‌اند.

5- سلین و نظریه تعارض‌های فرهنگی

این نظریه را در واقع سلین از ویرث اقتباس کرده است. این نظریه مثل نظریه‌ی از هم گسیختگی اجتماعی بیشتر در بستر تبیین چرایی بزهکاری خارجی‌ها مطرح شد. مطالعات ویرث بیشتر در محله‌هایی انجام شده بود که مهاجرین خاصی را در خود جای می‌داد. او به این محله‌ها «ghetto» می‌گفت. گتو از امکانات بقیه‌ی شهر برخوردار نبوده است. ویرث در تحلیل شرایط حاکم بر گتوها به دنبال این بود که ببیند تعارض فرهنگی چقدر در رفتار مجرمانه مهاجرین تاثیر دارد. او تحقیق خود را با این فرض شروع می‌کند که نرخ بزهکاری مهاجرین نسل اول با نرخ بزهکاری خود

آمریکایی‌ها یکسان است. آنچه اینها را از آمریکایی‌ها جدا می‌کند ماهیت جرایم ارتكابی مهاجرین است که ارتباط مستقیم با خاستگاه فرهنگی آنها (کشور مهاجرفرست) دارد.

فرض دوم او این است که نرخ و ماهیت بزهکاری مهاجرین نسل دوم برابر است با نرخ و ماهیت جرایم آمریکایی‌ها. این همسانی بیانگر آن است که مهاجرین نسل دوم در حال طی فرآیند فرهنگ‌زدایی در کشور مهاجرپذیر هستند. فرآیند فرهنگ‌زدایی و فرهنگ‌پذیری یعنی بی‌تفاوتی نسبت به فرهنگ کشور مهاجرفرست و پذیرش فرهنگ کشور مهاجرپذیر.

تعارض دو جنبه دارد: عینی و ذهنی. تعارض عینی یعنی تفاوت مقررات فرهنگی مهاجرین و کشور میزبان که جرما نیست. بلکه آنچه بیشتر جرم‌زاست تعارض فرهنگی ذهنی است یعنی خارجی‌های مهاجر برای برآورد فرهنگ خاستگاهی خود نحوه‌ی برخورد و نگرش کشور میزبان با آن فرهنگ را معیار قرار می‌دهند. مهاجرین فرهنگ خود را در آینه‌ی قضاوت افراد بومی می‌بینند. حال اگر این افراد مهاجر چنین استنباط کنند که متعلق به فرهنگی هستند که از نظر کشور مهاجرپذیر تحقیر شده و به آن توهین می‌شود، میل به پذیرش در جامعه‌ی مهاجرپذیر به آنها اجازه‌ی تعلق به فرهنگ اصلی خودشان را نمی‌دهد. در چنین شرایطی این قبیل مهاجرین بیشتر تمایل دارند به هنجارها و اوامر و نواهی فرهنگ کشور میزبان ملحق شوند تا کمتر تحقیر شوند و مجموعه‌ی رفتاری کشور میزبان را الگو قرار می‌دهند تا زودتر دارای هویت اجتماعی شوند. در چنین شرایطی در برابر فرد مهاجر موانع فرهنگی برای جذب در فرهنگ کشور میزبان ایجاد می‌شود مثل آموزش زبان و آموزش شغلی. یک پاسخ فرد مهاجر ممکن است دور زدن این موانع از طریق بزهکاری باشد.

هر قدر گروه مهاجر که فرد به آن تعلق دارد از نظر فرهنگی متلاشی‌تر باشد و هر قدر توانمندی خود را در حمایت جامعه‌پذیر از اعضای خود از دست داده باشد بزهکاری به عنوان پاسخ به آن تعارض فرهنگی بیشتر است. هر قدر این فرد احساس عضویت در گروهی را بکند که در تعارض با فرهنگ کشور میزبان است رفتار آن گروه را اتخاذ می‌کند و با فرهنگ غالب در تعارض قرار می‌گیرد و مجرم می‌شود.

سلین که سمبل‌های فرهنگی را نسبی می‌داند پیشنهاد می‌کند که بزهکاری را در وضعیت‌هایی که دارای تکرر فرهنگی هستند تبیین کنیم. بدین ترتیب چون تاکید وی بر بزهکاری مهاجرین در آمریکا بود و می‌خواست قضاوت‌های منفی نسبت به برخی مهاجرین را رد کند تحلیل خود را بر تعارض قواعد و هنجارهای آمریکا با قواعد و هنجارهای مهاجرین (تعارض عینی) بنا می‌کند. سلین نظریه‌ی خود را روی دو اصل بنا می‌کند:

1- قواعد اخلاقی از فرهنگی به فرهنگ دیگر و از زمانی به زمان دیگر تغییر می‌کنند (نسبیت فرهنگی)؛

2- هر فرد هنجارها و قواعد جامعه‌ی خود را درونی و برای آن ضمانت اجرا تعیین می‌کند. یعنی موانع درونی همواره با درونی کردن آن ارزشها در فرد بوجود می‌آید.

یکی از مصادیق تعارض بین دو فرهنگ محتوای ماده‌ی 630 ق.م.ا. است که در ایران جایز اما در فرانسه جنایت است. البته جهانی شدن فرهنگ از طریق رسانه‌های گروهی شکاف و فرهنگها را حداقل از نظر ذهنی نسبت به زمان سلین کمتر کرده است. جهانی شدن فرهنگ هم به معنای نزدیک شدن فرهنگها (از طریق گفتگوی تمدن‌ها) و هم به معنای شوک فرهنگها (نظر ساموئل هانتیگتون) است. دلماس مارتی معتقد به در نظر گرفتن حساسیت‌های همه‌ی فرهنگها در فرآیند

جهانی شدن حقوق است تا این امر منجر به استقرار یک حقوق یا نظم حقوقی تک قطبی یا صرفاً غربی نشود.

به این ترتیب می‌توان گفت که با نزدیک شدن فرهنگ‌ها به هم جرایم خشونت‌آمیز کمتر شده و ما به سوی جرایم نیرنگ‌آمیز می‌رویم. نزدیک شدن فرهنگ‌ها به معنای درک بهتر فرهنگ بیگانه‌ی است. مثلاً فرانسوی‌ها برخلاف حدود 50 سال پیش امروزه وجود چند زن چادری را در مجموعه‌ی خود به خوبی می‌پذیرند.

سلین معتقد است که تعارض فرهنگ‌ها در سه بستر ممکن است اتفاق افتد:

- 1- اشتراک مرزها: جایی که فرهنگ‌ها در تماس با یکدیگر قرار دارند؛
- 2- استعمار: کشور استعمارگر فرهنگ خود را به خورد مردم کشور استعمار شده می‌دهد؛
- 3- مهاجرت؛ فرهنگ بومی از طریق مهاجرت به کشور جدیدی انتقال می‌یابد (مثل ختنه دختران در آفریقا).

سلین می‌گوید که در باب بزهکاری خارجی‌ها آمار ثبت شده نمی‌تواند معیار اندازه‌گیری قضاوت راجع به بزهکاری خارجی‌ها باشد. زیرا رفتار ضابطین و بطور کلی جامعه نسبت به خارجی‌ها تابعی است از موقعیت اقتصادی و سیاسی آنها. جایگاه فرد مهاجر از این جهان اصولاً پایین‌تر است. چون سوءظن مأموران نسبت به آنها بیشتر است لذا احتمال دستگیری و محکومیت و مجازات آنها هم بیشتر است.

چنانچه گروه‌های مهاجر در بدو ورود و در هنگام استقرار در کشورهای مهاجرپذیر انسجام درونی و قومی داشته باشند نوعاً اختلافات و جرایمی که درون خودشان اتفاق می‌افتد را به مراجع رسمی و قضایی منعکس نمی‌کنند بلکه خودشان آنرا حل می‌کنند. به همین دلیل آمار ثبت

شده جرایم مهاجرین بیانگر واقعیت مجرمانه نیست. در حالی که اگر گروه مهاجر دچار پراکندگی درونی شود شفافیت رفتار و کردار آنها بیشتر می‌شود و جرایم آنها بیشتر در آمار جنایی وارد می‌شود چینی‌ها مصداق دسته اول هستند.

سلین معتقد است که بنا به دلایل ذیل، جرایم خارجی‌ها نتیجه‌ی تعارض بین هنجارهای رفتاری کشور میزبان و هنجارهای رفتاری کشور مبداء است.

1- تغییر محیط اجتماعی از یک جامعه‌ی روستایی به یک جامعه‌ی شهری؛

2- تغییر از یک جامعه‌ی همبسته به یک جامعه‌ی از هم گسیخته.

به این ترتیب سلین دو نوع تعارض فرهنگی را در مورد مهاجرین تفکیک می‌کند: تعارض فرهنگی اولیه شامل مهاجرینی می‌شود که به کشور میزبان وارد شده‌اند و لذا هنجارهای رفتاری آنها با هنجارهای رفتاری میزبان متفاوت است. به این ترتیب تعارض فرهنگی اولیه ناظر به نسل اول مهاجرین است.

تعارض فرهنگی ثانویه ناشی از تداوم هنجارهای اجدادی مهاجران در نسل دوم یعنی فرزندان مهاجرین اولیه است. فرزندان مهاجرین اگر چه در کشور مهاجرپذیر متولد شده و با رفت و آمد به جامعه میزبان به سمت فرهنگ آن سوق یافته‌اند، اگر در یک مورد خاص فرهنگ کشور میزبان حکمی متفاوت از فرهنگ کشور مهاجر فرست داشته باشد، مهاجر نسل دوم متمایل است از حکم و فرهنگ آبا و اجدادی خود تبعیت کند زیرا احساس نزدیکی بیشتری به آن دارد (قانون دوم تارد). اما این انتخاب با گزینه‌ی رسمی کشور میزبان در تعارض است (مثال: ذبح حیوان).

ایرادات نظریه‌ی سلین

1- او انسانها را افرادی بی‌اراده تلقی کرده که همه‌ی ارزش‌ها را درونی می‌کنند و به این ترتیب برای افراد جای انتخاب باقی نمی‌گذارد. در حالی که سطح درونی کردن فرهنگ‌ها و ارزش‌ها همواره کامل نیست و افراد از این حیث با هم تفاوت دارند؛

2- تفاوت فرهنگی اقوام و ملل و تاثیر آنها بر جرایم را بعضاً بزرگ‌نمایی کرده است زیرا هر چقدر هم فرهنگ‌ها متفاوت باشند معذک در خصوص ارزش‌های مشخصی متفق‌القول هستند مثل احترام به مال، حیات و حریم دیگری. پس تفاوت فرهنگی به ارزش‌های جدید و مرتبط با تحول تمدن برمی‌گردد. تازه این ارزش‌های جدید (مثل جرایم اینترنتی) هم رفته رفته از مرزها عبور کرده و کشورها را به هم پیوند می‌دهند؛

3- سلین درخصوص جرایم نسل دوم مهاجرین توضیح قانع‌کننده‌ای نمی‌دهد. این دسته از مهاجرین به لحاظ تعامل با جامعه میزبان در ادوار سنی مختلف با فرهنگ میزبان خو می‌گیرند، لذا علی‌القاعده باید نرخ بزهکاری نسل دوم سیر نزولی را طی کند. اما تحقیقات نشان داده که تمایل نسل دوم به ارتکاب جرم دست کمی از مهاجرین نسل اول ندارد. لذا نظریه‌ی تعارض فرهنگی از این حیث ناقص است.

دوم- نظریه‌های فشار

نظریه‌های فشار بر مبنای این اعتقاد هستند که انسانها ذاتاً منحرف نیستند بلکه در اثر فشار به سوی جرم کشیده می‌شوند: فشار ناشی از آمال و آرزوها از یک سو و عدم امکان دستیابی به آنها از طرق قانونی از سوی دیگر. رابرت مرتن تنش ناشی از شکاف بین آمال و آرزوهای قانونی و وسایل دستیابی به آنها را تئوری فشار می‌نامد.

زیر عنوان نظریه‌های فشار سه نظریه بیان می‌شود:

- 1- نظریه‌ی رابرت مرتون (نظریه‌ی فشار به معنای خاص یا نظریه‌ی اهداف و ابزار مشروع و قانونی)؛
 - 2- نظریه‌ی آلبرت کوهن (نظریه‌ی خرده‌فرهنگ‌های مجرمانه)؛
 - 3- نظریه‌ی کلوارد و اوهلین (نظریه‌ی فراوانی فرصت‌های نابرابر).
- همانطور که نظریه‌های فرهنگ محور مرتبط با دیدگاه‌های تارد در قرن 19 می‌باشد، نظریه‌های فشار نیز با دیدگاه‌های دورکیم قرابت دارند. دورکیم را با نظریه‌ی آنومی می‌شناسند.
- در بحث آنومی یا احساس خلاء هنجاری یا احساس عدم پایداری به هنجارها یک بحث روان‌شناسی وجود دارد. انسانی که در این وضع قرار می‌گیرد خود را آزاد از قیود می‌بیند. دورکیم در کتاب خودکشی می‌گوید که مجردها بیشتر خودکشی می‌کنند. حضور کودک در خانواده نقش حمایتی در برابر خودکشی دارد و از آنومی جلوگیری می‌کند.
- او در «تقسیم کار اجتماعی» می‌گوید که آنومی بیماری جوامعی است که محروم از هنجارهای اخلاقی و حقوقی هستند (اخلاق و حقوق وجود دارد اما وجودش احساس نمی‌شود). در این شرایط شاهد فروپاشی همبستگی اجتماعی هستیم. در کتاب خودکشی، او از این تو دفاع می‌کند که آنومی در یک فرد یعنی تراکم مسایل و مشکلات جمعی جامعه در او.
- رابرت مرتون حدود سی سال بعد با الهام از همین تفکر دورکیم نظریه‌ی اهداف و ابزار را مطرح کرد. او در کتاب ساختار اجتماعی از این نظریه دفاع کرد که آنومی محصول ساختار اجتماعی است. ساختار اجتماعی خیلی بیشتر از فقر و مشکلات خانوادگی در ارتکاب جرم موثر است.

1- رابرت مرتون و نظریه اهداف و وسایل

نظریه‌ی اهداف و ابزار مرتون دو رکن دارد:

از یک سو اهداف و مقاصد تعریف شده‌ای در جامعه وجود دارد (اهداف مجاز) و از سوی دیگر جامعه ابزار مشروعی را برای دستیابی به آن اهداف در اختیار افراد می‌گذارد. زمانی خلاء هنجاری بوجود می‌آید. که بین اهداف و ابزار در دسترس توافقی وجود نداشته باشد. در این شرایط تنش بوجود می‌آید. مثلاً در تمدن آمریکایی یکی از اهداف مشروع پول است. افراد دعوت می‌شوند که با تلاش به این هدف برسند اما در عمل، سازو کارهای اقتصادی به همه اجازه نمی‌دهد که به این هدف برسند. این شکاف بین وسایل و آن هدف باعث واکنش‌های مختلفی در افراد می‌شود. این واکنش‌ها 5 حالت ممکن است داشته باشند:

1- همنوایی (*comformism*): چون جامعه ثبات دارد و استمرار شرایط تضمین شده است خیلی‌ها هم هدف‌ها و هم وسایل را قبول دارند و در حد همان وسایل اقدام به دستیابی به اهداف می‌کنند. در این حالت جرم ارتکاب نمی‌یابد.

2- نوآوری (*Innovation*): برخی از افراد اهداف را قبول دارند اما چون وسایل دستیابی به آن اهداف را در اختیار ندارند دست به اعمال مجرمانه می‌زنند. یقه سفیدان بالاترین اهداف را در نظر می‌گیرند و برای رسیدن به آنها مرتکب جرایمی مثل سوءاستفاده مالیاتی و ارتشاء می‌شوند و یقه آبی‌ها اهداف معمولی را در نظر داشته و برای رسیدن به آنها مرتکب جرم می‌شوند.

3- آئین منشی یا شعارگرایی (*Ritualism*): این حالت شامل نوعی افراد غیراجتماعی می‌شود. این افراد، اهداف بسیار بالا را قبول ندارند و آرمانگرا نیستند اما در عین حال به قواعد و هنجارهای معمول زندگی احترام می‌گذارند. این افراد که به هم‌نواها نزدیک هستند بیشتر در طبقات متوسط زندگی می‌کنند. تفاوت آنها با هم‌نواها در این است که هم‌نواها اهداف بالا و عالی را قبول دارند.

4- کناره‌گیری (*Retreatism*): این حالت استثنایی است. فرد هدف و وسیله، هر دو، را کنار گذاشته و نوعی بی‌تفاوتی را پیشه می‌کند. این قبیل افراد منزوی و غیراجتماعی هستند. یعنی با این که در درون جامعه هستند به آن تعلق ندارند. مثل معتادین، ولگردان و خانه به دوش‌ها. اینها برای خود یک خرده فرهنگ غیراجتماعی بوجود می‌آورند و اما از منظر بزهکاری چندان مهم نیستند زیرا خطر مهمی ندارند.

5- سرکشی یا طغیان (*rebellion*): کسانی که آن اهداف و وسایل را غیرقانونی و خودسرانه می‌بینند و چون بیرون رانده شده‌اند دست به طغیان و شورش می‌زنند. این نوع واکنش داعیه‌ی تغییر نظام را دارد و با جرایم سیاسی و تروریسم و نظایر آن در ارتباط است. اهداف و وسایل را قبول دارند اما نه در جامعه‌ی فعلی. اعتقاد بر این است که اعتراضات و نارضایتی‌ها را خود طبقه‌ی حاکم بوجود می‌آورد.

واکنش نوع چهارم غیراجتماعی ولی واکنش نوع پنجم ضداجتماعی است. بدین ترتیب مرتون معتقد است زمانی که دستیابی به همه‌ی ارزش‌ها رقابتی شود نوعی فشار و تنش بوجود می‌آید. پیوند نظریه‌ی مرتون با نظریه‌ی دورکیم آن است که نظریه‌ی فشار با میزان تقید فرد به هنجارهای عمومی موجود ارتباط دارد لیکن در جهت وسایل و اهداف تخصصی شده است.

ایرادات نظریه‌ی مرتون:

1- همه‌ی جرایم در جوامع غربی با نظریه‌ی فشار تبیین نمی‌شوند؛ معبود همه توفیق مالی نیست.

2- درخصوص جرایم اطفال نظریه‌ی مرتون پاسخ نمی‌دهد چون این جرایم بیشتر جنبه‌ی لذت‌طلبی فوری دارد. و گاه بخاطر احساس بی‌عدالتی است. لذا ارتکاب جرم توسط اطفال به منظور کسب یک هویت اجتماعی است.

3- اگر چه سمبل موفقیت در جوامع غربی رسیدن به مادیات است، فقط شامل پول نمی‌شود

بلکه اهداف ورزشی، نوآوری‌های علمی و ... را نیز دربرمی‌گیرد.

4- در نظریه‌ی مرتون به بزهکاری مهاجرین پرداخته نشده است.

آلبرت آلینو کوشیده است، به این انتقادات وارد بر نظریه‌ی فشار پاسخ دهد. از نظر او تاکید

عمده‌ی نظریه‌های اجتماعی، از جمله مرتون توجه به اهمیت روابط اجتماعی منفی است. این

روابط اجتماعی منفی احساسات منفی مخصوصاً خشم را به همراه دارند که جنایت و بزهکاری

شیوه‌های معمول بیان آن هستند. او می‌گوید سه منشاء برای فشار وجود دارد:

1- عدم موفقیت در دستیابی به اهداف با ارزش از نظر اجتماع؛

2- حذف وقایع با ارزش از نظر اجتماع؛ مثل از دست دادن نزدیکان، طلاق و...

3- تجربه‌ی وقایع منفی؛ مانند سوءاستفاده جنسی از کودکان...

2- آلبرت کوهن و نظریه خرده فرهنگ‌های مجرمانه

کوهن اصطلاح «جایگاه اجتماعی» را جانشین «موفقیت» در نظریه‌ی مرتون کرد. به این معنی که

طبقات پایین در جامعه از نظر دستیابی به جایگاه اجتماعی دچار ناکامی هستند. جامعه در عین حال

که آنها را به کسب منزلت تشویق می‌کند امکان دستیابی را در اختیار آنها قرار نمی‌دهد.

بر مبنای نظر وی نوجوانان و جوانان طبقه‌ی پایین همانند هم‌تایان خود در طبقه‌ی متوسط

علاقه‌مند به دستیابی به منزلت بالا هستند. یکی از مکان‌های مهم برای کسب منزلت در زندگی

مدرسه است. در جامعه‌ی آمریکایی مدرسه بر مبنای هنجارها و ارزش‌های طبقه‌ی متوسط شکل

گرفته است و این ارزشها را ترویج می‌کند. جوانان طبقه‌ی محروم که عمدتاً از اقلیت‌های نژادی

هستند با آن کاملاً بیگانه می‌باشند در نتیجه شکست این افراد بی‌چون و چرا تضمین می‌شود.

آقای کوهن معتقد است با توجه به این که اطفال متعلق به قشر پایین و متوسط جامعه تحت تاثیر ارزش‌ها و فرهنگ‌های دانش‌آموزان متعلق به طبقه‌ی متوسط به بالا قرار دارند و ارزش‌ها و بایدها و نبایدهای معمول در گروه خود را در مدرسه نمی‌بینند بلکه درست بعضی اوقات عکس آنها در محیط مدرسه به آنها القا می‌شود لذا خود را در حالت تنش و کشش بین ارزش‌های غالب تدریس شده و ارزش‌های خاستگاهی و خانوادگی خود می‌بینند که بعضاً متعارض هستند.

این حالت در اطفال سبب می‌شود که آنها دچار تنش شده و به دنبال راه حل بگردند. یک پاسخ به این وضعیت آن است که به فرهنگ غالب و ترویج شده در مدرسه پشت کرده و به فرهنگ گروه خود پناه ببرند و این خرده فرهنگ ممکن است خلاصه شود در خرده فرهنگ بزهکاری، یعنی ممکن است پاسخ به آن تنش، ارتکاب جرم و شکل‌دهی به یک خرده فرهنگ مجرمانه باشد.

چگونگی شکل‌گیری خرده فرهنگ مجرمانه

در محیط آموزش، دانش‌آموزان طبقه‌ی پایین مورد سرزنش و عتاب معلمین و همسالان خود قرار می‌گیرند و بدین ترتیب ارزش و احترامی را که برای خود و فرهنگ خود قائل هستند تدریجاً از دست می‌دهند لذا دیگر از تلاش برای هم‌نوا کردن خود با بایدها و نبایدهای مدرسه دست می‌کشند. در چنین حالتی دانش‌آموز متعلق به طبقه‌ی پایین می‌کوشد با ترک تدریجی تلاش برای هم‌نوايي خود با ارزش‌های مدرسه، استرس و فشاری را که احساس می‌کند کم کند. چنین دانش‌آموزی با طرد ارزش‌های غالب خود را راحت می‌کند. او به تدریج قواعد و هنجارهای بازی خاص خود را درست می‌کند زیرا قواعد ساخته‌ی او طوری تنظیم شده که اجازه می‌دهد آروزهای خود را محقق و استرس موجود را رفع کند.

به این ترتیب این قواعد ساخته و پرداخته دانش‌آموزان کم کم چارچوب‌های هنجاری را تشکیل می‌دهد که تعدادی اطفال به آنها ملحق می‌شوند و نوعی همبستگی و منافع مشترک ایجاد می‌شود. این منافع و اصول مشترک حتی به صورت نانوشته خرده فرهنگ‌های ایجاد می‌کند که عبارتست از تقسیم ارزش‌ها بین هم. شکل‌گیری خرده فرهنگ مطلوب گروه نوعی پاسخ و راهکار جمعی به مشکلاتی است که دانش‌آموزان برای سازگارسازی خود با محیط با آن روبرو هستند. به عبارت دیگر این خرده فرهنگ سبب می‌شود که این دانش‌آموزان از آن فشار و تنش‌های احساس می‌کنند رهایی پیدا می‌کنند. این خرده فرهنگ برای تحقیر و دست کم‌گیری فرهنگ متعارف است و می‌تواند اشکال مختلفی مثل پوشش و آرایش خاص یا استفاده از مواد مخدر داشته باشد. یکی از مظاهر آن هم می‌تواند خرده فرهنگ مجرمانه باشد. در چنین حالتی رفتار بزهکارانه جنبه‌های مختلف به خود می‌گیرد:

1- سرقت نه یک عمل سودجویانه بلکه عملی تلقی می‌شود که به فرد شخصیت و جایگاه می‌دهد؛

2- سرقت تملک مال به شیوه‌های خلاف ارزش‌های حاکم و یک عمل لذت‌طلبانه و مقطعی است.

در این چارچوب ارتکاب سرقت بیشتر برای به چالش کشیدن ارزش‌های متعارف بوده است و نوعی خودنمایی و ابزار فرهنگ جدید در مقابل فرهنگ اصلی است.

تشکیل خرده فرهنگ بطور کلی و از نوع مجرمانه‌ی آن بطور خاص بخاطر خروج عده‌ای از متعارفات جامعه سبب می‌شود که افراد در چارچوب آن خرده فرهنگ نوعی همبستگی بین خود پیدا کرده و به این ترتیب کسب هویت کنند. این هویت تنش‌زداست و آنها را از فشار خارج می‌-

کند. در صورت شکل‌گیری خرده فرهنگ مجرمانه و با توجه به اینکه اعضای آنها تاکید بر تثبیت ارزش‌های خود دارند، برای سازگارسازی آن با اطفال و مهاجرین نیاز به کار مضاعف است: ابتدا باید خرده فرهنگ مجرمانه مذکور از بین برود و سپس فرهنگ متعارف جایگزین آن در وجود فرد شود.

ویژگی‌های خرده فرهنگ‌های بزهکاری:

- 1- گرایش غیر سودمندگرایانه؛
 - 2- میل به خشونت و ویرانگری؛
 - 3- منفی‌گرایی (ارزش‌های معمول و رایج به شکل معکوس مورد قبول قرار می‌گیرد)؛
 - 4- لذت‌جویی و خوش‌پرستی (لحظه‌ای و برای مدت کوتاه بدون آینده‌نگری)؛
 - 5- آزادی و تنوع در کج‌رفتاری (دزدی، وحشیگری و...)
 - 6- استقلال و انسجام گروهی (وفاداری به گروه از اهمیت خاصی برخوردار است)
- انتقادات وارد بر نظریه‌ی خرده فرهنگ مجرمانه:

1- بزهکار طوری ترسیم شده که گویی زشتی عمل خود را درک نمی‌کند. در کسب عادات مجرمانه فردی منفعل است لذا مذمت و سرزنش که عمل او به دنبال دارد را نمی‌بیند و فقط جنبه‌ی مثبت اعمال خود را می‌بیند. در حالی که تحقیقات نشان داده که اطفال بزهکار هم ارزش‌های متعارف و قبح اعمال مجرمانه خود را می‌دانند و درک می‌کنند.

2- یک عامل (فشار یا از هم گسیختگی) به تنهایی نمی‌تواند جرم را توصیه کند اگر چه بطور

موردی ممکن است جواب دهد.

نظریاتی که تاکنون بحث شدند از جبریت اقتصادی، اجتماعی یا زیست بوم‌شناختی سخن می‌گویند یعنی تاثیر آنها را در ارتکاب جرم جبری تلقی می‌کنند. اما در نظریه‌های خرد محور که در آینده به آنها خواهیم پرداخت بزهکار فردی معتدل و حسابگر و اقتصادی معرفی می‌شود. او نه فقط فردی بی‌استعداد و کم هوش نیست بلکه اتفاقاً از عقلانیتی برخوردار است که آن را در خدمت بزهکاری قرار داده است.

3- کلوارد و اوهلین و نظریه فرصت‌های افتراقی

کلوارد و اوهلین کوشیدند نظریه‌ی آنومی دورکیم که مورد توجه مرتون قرار گرفته بود و نظریه‌های معاشرت‌های ترجیحی ساترلند و از هم گسیختگی اجتماعی شاو و مک کی را با هم تلفیق و سنتز کنند. اینکه اگر فرد فکر کند در موقعیت اقتصادی ثابت باقی خواهند ماند این تفکر او را به این سمت سوق می‌دهد که راهکاری برای این وضعیت خود بیابد و یکی از این راهکارها ارتکاب جرم تشکیل خرده فرهنگ مجرمانه و انتخاب وسایل مجرمانه برای دستیابی به اهداف می‌باشد از نظر کلوارد و اوهلین غلط است. زیرا در وضعیت مذکور همه‌ی افراد مرتکب جرم نمی‌شوند به این علت که فرصت‌های مجرمانه و نامشروع در دسترس همه نیست. به عبارت دیگر ارتکاب جرم نیازمند شرایط و امکاناتی است که همه‌ی مردم آنها را در اختیار ندارند. مثلاً هر کسی نمی‌تواند از راه اختلاس پولدار شود زیرا شرط اختلاس کارمند بودن است.

این دو به جای نظریه‌ی مرتون، مفهوم وسایل نامشروع و غیرقانونی را برمی‌گزینند و معتقدند که دستیابی به این وسایل غیرقانونی ممکن است سه شکل به خود بگیرد:

1- از طریق خرده فرهنگ یقه سفیدی: در محله‌های متمول، جوانان در ارتباط با بزرگسالان سمبول‌های موفقیت مثل پول، ماشین، سفر خارج و.. را از آنها یاد می‌گیرند. در شکل‌گیری این نوع

خرده فرهنگ مجرمانه، نظریه‌ی تارد و نظریه‌ی ساترلند مطرح می‌شود. در چنین حالتی فرد ظاهراً ارزش‌ها را رعایت می‌کند اما مرتکب جرم می‌شود و آنرا مخفی و پنهان می‌کند (قابلیت ارتکاب بالای جرم و قابلیت انطباق اجتماعی بالا).

2- از طریق خرده فرهنگ متعارض؛ این خرده فرهنگ در مناطق از هم گسیخته و متلاشی شده اجتماعی به وجود می‌آید و با نظریه‌ی زیست بوم شاو و مک کی شباهت دارد. مناطق از هم گسیخته اجتماعی مناطق فقیرنشین و گتوها هستند. در این مناطق راههای دستیابی به موفقیت - اعم از قانونی و غیرقانونی - بسته است. وسایل دستیابی به موفقیت در دسترس نیست. در چنین حالتی جوانان دست به پرخاش می‌زنند و از هر شکل ادغام اجتماعی دور می‌گردند. حتی برای مجرم شدن باند و تشکیلات ندارند چون همه چیز به هم خورده است.

در این شرایط می‌توان گفت که جوانها نسبت به هر شکل بهنجارسازی و جامعه‌پذیری و سازگارسازی با محیط سرکش می‌باشند و به لحاظ این سرکشی نسبت به نظام کنترل جرم، با مجازات و دستگیری و محکومیت روبرو می‌شوند. در شرایطی که در یک محله سازمان یافته و دارای نظم اجتماعی، بزهکاران سازمان یافته می‌توانند از تعقیب پلیس و رفتن به زندان به طرق مختلف خود را رهایی دهند، در مناطق از هم گسیخته جوانها به حال خود رها شده‌اند و حمایت مالی در اختیار ندارند. لذا بزهکاران تنها با سرکوبی شدید، دستگیری و محکومیت روبرو هستند. در چنین محله‌هایی آمار و دستگیری مجرمین بالاست چون قابلیت و استعداد مجرمیت بالا ولی قابلیت سازگارسازی کم است. در این محله‌ها نمادهای دولتی و جامعه‌ی کنترل جرم و همینطور همبستگی گروهی و اجتماعی ضعیف است.

3- خرده فرهنگ کناره‌گیری یا فرار؛ در این خرده فرهنگ افرادی دور هم جمع می‌شوند که شکست مضاعف را تجربه کرده‌اند. نه از اینکه اهداف خود را با وسایل قانونی محقق کنند موفق

بوده‌اند و نه از اینکه در دنیای بزهکاری ادغام گردند. برای فرار از این شکست مضاعف به وسایلی مثل مصرف مواد مخدر، اعتیاد به الکل... روی آورده‌اند.

نظریه‌ی فرصت‌های نابرابر غیرقانونی این مزیت را نسبت به نظریه‌ی مرتون دارد که ورود به عالم بزهکاری بستگی به قابلیت‌های آشکار و نامرئی فرد در ورود به دنیای مجرمان سازمان یافته دارد. به عبارت دیگر، ورود در دنیای مجرمان سازمان یافته نیاز به یک سری قابلیت‌ها دارد. هر کسی نمی‌تواند مرتکب جرم شود.

از سوی دیگر، آقای دیوید متزا ایراداتی را به نظریه‌ی خرده فرهنگ وارد کرده است و به عقیده‌ی او دو رکن زیر که از ارکان این نظریه هستند قابل رد می‌باشند:

1- در این نظریه بطور ضمنی از این موضوع دفاع می‌شود که ارزش‌های مجرمانه و غیرمجرمانه متفاوت هستند؛

2- نظریه‌ی خرده فرهنگ از این امر دفاع می‌کند که بزهکار همواره براساس ارزش‌های مجرمانه عمل می‌کند.

متزا معتقد است که اولاً بزهکاران همیشه در تعارض با جامعه نیستند بلکه بطور تدریجی و نادانسته به دنیای بزهکاری گرایش می‌یابند. به عبارت دیگر، بزهکار بین دنیای متعارف و دنیای بزهکاری زندگی می‌کند. این نظریه‌ی متزا را نظریه‌ی «*la dérive /Drift*» گفته‌اند. متزا در مصاحبه‌ی آزاد با محکومین به حبس به این نتیجه رسید که خرده فرهنگ مجرمانه اصلاً وجود ندارد. تفکیک فرهنگ مجرمین از غیرمجرمین به طور مطلق صحیح نیست. او در این مصاحبه‌ها پی برد که:

1- مجرمین گذشته‌ی خود را تلخ می‌دانند و از کرده‌ی خود شرم دارند؛

2- آنها گفته‌اند که معیارهای عمومی اخلاق (مثل تعهد، قول و احترام به خانواده) را قبول

دارند؛

3- افراد بزهکار به افراد درستکار احترام و آنها را تحسین می‌کند؛

4- به مقررات آگاهند و مجازات خود را هم به حق و عادلانه می‌دانند.

مترا نتیجه می‌گیرد که فرهنگ غالب جامعه نظام ارزشی مجرمین را هم تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. اکثر افراد جامعه درستکار هستند و محیط پیرامون بزهکاران را هم آنها تشکیل می‌دهند. پس بزهکار فردی بیگانه از جامعه نیست.

سوم- نظریه‌های خرد محور

این نظریه‌ها معتقدند که مجرم تفاوت ماهوی با غیرمجرم ندارد و اتفاقاً بزهکار فرد بسیار اجتماعی شده‌ای است و می‌داند که چگونه در مواقع فشارهای اجتماعی - اقتصادی استراتژی طرح کند. مجرم می‌داند که چرا مرتکب جرم می‌شود و چگونه آن را باید انجام دهد و برای خود توجیه کند. عقلانیت بزهکار البته مطلق نیست چرا که عقلانیت شرایطی را می‌طلبد که چه بسا مجرم در اختیار نداشته باشد. مثلاً اطلاعات کافی در مورد سبب مجرمانه نداشته باشد. اما بزهکار به هر حال قدرت تشخیص کافی برای قبول مسئولیت اعمال خود را دارد.

زیر عنوان نظریه‌های خرد محور سه جریان نظری را بررسی می‌کنیم:

1- نظریه‌ی فنون خنثی‌سازی

2- نظریه‌ی رابطه‌ی اجتماعی

3- نظریه‌های انتخاب عقلانی

در نظریه‌های خردمحور بزهکار فردی انتخابگر، حسابگر، اجتماعی و فعال است. به این ترتیب به نظریه‌های بکاریا و بویژه بنتام⁷ نزدیک می‌شویم.

اما آیا اساساً جرم به عنوان عملی ضداخلاقی می‌تواند برخوردار از عقلانیت باشد؟ در پاسخ باید گفت که اصولاً اقتصاد در جرم‌شناسی از دو زاویه بررسی شده است:

1- به عنوان عامل جرم: در اینجا در باب علت‌شناسی ما مظاهر اقتصادی را به عنوان عامل جرم بررسی می‌کنیم: فقر، بیکاری، قدرت خرید پایین و گرانی. تأثیر این عوامل بر بزهکاری بررسی می‌شود. در عین حال شکوفایی اقتصادی و ثروت هم به عنوان عامل جرم بررسی می‌شود. در هر دو حالت بحران و شکوفایی اقتصادی، اقتصاد بستر ارتکاب جرایمی را فراهم می‌آورد (رویگرد سلبی).

2- در رویکردی ایجابی از زاویه دید عده‌ای که ما آنها را مجرم می‌نامیم، اقتصاد به عنوان فعالیت‌هایی که آثار مادی و معنوی بر آن مترتب است در باب بزهکاری هم صادق است. در اینجا ما جرم را به عنوان یک فعالیت اقتصادی بررسی می‌کنیم که عده‌ای از اعضای جامعه آن را انتخاب کرده‌اند و از زاویه دید آنها اتفاقاً این فعالیت مشروع است و نه فعالیت‌های متعارف قانونی.

گفته می‌شود که جرم اشتغال‌زا است. عده‌ای به عنوان بزه دیده از جرم صدمه می‌بینند اما برخی از جرم کسب درآمد می‌کنند. مجرمین اولین گروهی هستند که از جرم استفاده می‌برند اما چون بر این درآمد آنها مالیات و بیمه‌ای وارد نیست، فرد مجرم بابت فعالیت مجرمانه‌اش هزینه‌ای به جامعه نمی‌دهد و بلکه از مزایای جامعه هم استفاده می‌کند. در کنار بزهکاران و برای مهار بزهکاران

⁷ - بنتام با اصل حسابگری جزایی (Criminal/Penal Calculation) خود از نخستین کسانی بود که بزهکار را فردی حسابگر و منطقی معرفی کرد.

جامعه غیر مجرم و متعارف بسیج می‌شود، (اعم از دولت و بخش خصوصی) و برای مبارزه با جرم اقدام می‌کند (ایجاد پلیس، استخدام قاضی، ساخت زندان، ایجاد بیمه‌های جرم و ساخت وسایل پیشگیری از جرم). به این ترتیب صنعت و فعالیتهای مبارزه با جرم یک حجم پول و اقتصاد را به خود اختصاص می‌دهد. جامعه با اخذ مالیات صاحب درآمد می‌شود. صنعت کنترل جرم اشتغال‌زا است چنانکه در کشور ما اخیراً با نظارت نیروی انتظامی شرکتهای پیشگیری از جرم تأسیس شده و اشتغال‌زایی کرده‌اند.

در مقابل، جرم عده زیادی را متضرر می‌کند. اول خود بزه دیده و سپس هزینه‌ای که جامعه برای مبارزه با بزهکاری می‌کند که می‌توانست صرف کارهای دیگر شود. بزهکاری مخارج امنیتی را به دولت و افراد تحمیل می‌کند. خود صنایع مرتبط با جرم، ارتکاب جرم را می‌طلبد تا آن صنعت روی پا بماند. پس جرم از جهات مذکور تالی فاسد دارد (کسب درآمد عده‌ای از راههای نامشروع، هزینه‌های دولت برای کنترل و مبارزه با آنها و...). در اینجا این بحث مطرح می‌شود که در شرایطی که هزاران بیکار و بیمار در جامعه وجود دارند ولی نظم جامعه را نقض نکرده‌اند آیا باید شاهد صرف هزینه‌ها در راه مبارزه با مجرمینی باشیم که امکان برخورد ساده‌تر و ارزان‌تر با آنها هم وجود دارد (مثل مجازاتهای شدید سرکوبگرانه، اعدام و نظایر آن).

نظریه‌های خردمحور برای ما یادآور دیدگاههای بنتام - اقتصاددان و فیلسوف کیفری انگلیسی - است که نظریه حسابگری جزایی او یا نظریه سود و لذت از یکسو و رنج و عذاب مجازات از سوی دیگر برای ما مانوس است.

در دیدگاه طرفداران نظریه‌های خرد محور انسان بزهکار قربانی جبر اقتصادی و فرهنگی نیست. قربانی فقر و خرده فرهنگ مجرمانه نیست بلکه برعکس، یک عامل یا سوژه‌ای است که دست به انتخاب استراتژی می‌زند. به این ترتیب بزهکاری از قواعدی تبعیت می‌کند. قواعدی مشابه قواعد

مربوط به رفتارهای اجتماعی متعارف. بنابراین بزهکار می‌داند که چرا فلان عمل را مرتکب می‌شود و چگونه باید آن را انجام دهد. برای ارتکاب جرم دست به انتخاب زده و براساس موانع احتمالی، استراتژی خود را تغییر می‌دهد. او هویت مجرمانه را برای خود قبول می‌کند.

از میان نظریه‌های خرد محور نظریه فنون خنثی‌سازی و نظریه رابطه اجتماعی ناظر به شخص مجرم (مجرم محور) هستند و چرایی ارتکاب جرم را با مطالعه مجرم به عنوان عاملی اقتصادی و حسابگر مطالعه می‌کنند. اما نظریه‌های انتخاب عقلانی بیشتر ناظر به بزه دیده هستند. در نظریه‌های اخیر انتخاب بزهکار تابعی است از رفتار و نحوه بودن بزه دیده. پس در نظریه‌های خردمحور، از سویی بزهکار و از سوی دیگر بزه دیده وجه غالب را تشکیل می‌دهند.

الف - نظریه فنون خنثی‌سازی⁸

چنانکه در باب نظریه‌های فشار آمد، دیوید متزا ایرادی به نظریه خرده فرهنگ مجرمانه گرفت مبنی بر اینکه از دید این نظریه ارزش‌های مطلوب بزهکاران با ارزش‌های مطلوب انسان‌های درستکار یکی نیست. بزهکاران ارزش‌ها و فرهنگ خاص خود را دارند. متزا⁹ معتقد است که بسیاری از ارزش‌ها در دو فرهنگ مجرمانه و متعارف مشترک است. بزهکاران هم زشتی عمل خود را می‌پذیرند و ارزش‌های متعارف را قبول دارند. اما در مورد اینکه ارتکاب جرم چگونه اتفاق می‌افتد متزا دو پاسخ می‌دهد. از یکسو متزا معتقد است که علت بزهکاری اطفال را باید در موقعیت‌های خاص جستجو کرد که جوانان در آن قرار دارند یعنی محیط پیرامون و محیطی که آن‌ها را دور هم جمع می‌کند. این تشکل جوانان به آن‌ها اجازه می‌دهد که استرس دوره نوجوانی و جوانی را خنثی کنند. یک احساس جمع بودن و همبستگی به آنها دست می‌دهد. برخی از این تشکل‌ها ممکن است منجر به یک سوءتفاهم و وضعیتی شود که آن وضعیت جرم باشد. به عبارت دیگر تشکل جوانان این کارکرد را دارد که فشارها را بهتر تحمل کنند و احساس تنهایی نکنند اما ممکن است همین تشکل که برای جرم تشکیل نشده، تبدیل شود به محیط جرم. این تشکل‌ها علی‌الاصول

⁸ - Technics of neutralization

⁹ - گفتنی است که متزا با همکار خود آقای گرشام سایکز آثارشان در دهه 60 به چاپ می‌رسد و کوشش کرده‌اند تا از پدیدار شناسی برای بررسی مسئله کجرفتاری استفاده نمایند.

کارکرد مثبت دارند اما در شرایطی که فرد کار و موقعیت اجتماعی فعال نداشته باشد، این تشکل‌ها مستمر و دائم می‌شود. پس اگر فرد نوجوان موفق به کار و ازدواج و ورود به فعالیت‌هایی شود که هویت اجتماعی پیدا کند، فوراً از تشکل خارج می‌شود اما زمانی این تشکل‌ها دائمی شده و زمینه‌ساز جرم می‌شوند که شخص موفق نشود در سنی که استعداد کار دارد فعالیت رسمی و هویت اجتماعی داشته باشد. متزا می‌گوید بزهکاری نوجوانان به چند دلیل در چارچوب این تشکل‌ها ممکن است به وجود آید:

1- انکار مسئولیت و خودداری از قبول مسئولیت اعمال و رفتار خود. فرد نوجوان به خود می‌گوید که مجبور به ارتکاب جرم بوده است و برای خود دلیل می‌تراشد، مثل بیکاری و نیاز مالی.

2- انکار زیان و کوچک کردن خطای ارتکابی. کوچک‌نمایی خساراتی که به بزه دیده وارد شده است.

3- منکر شدن وضعیت بزه دیدگی مجنی علیه و حتی وجود او.

4- محکوم کردن پلیس و قاضی و تقبیح آنها به این جهت که فاسد هستند و قائل به تبعیض می‌شوند. این کار را در جهت توجیه خود انجام می‌دهد.

5- پیروی از اصل وفاداری نسبت به مافوق. تقاضاها و هنجارهای مسلط جامعه را فدای تقاضاهای گروه کوچک می‌کند مثلاً خویشاوندان دار و دسته، دوستان و ...

به این ترتیب نظریه متزا از این جهت در نظریه‌های خرد محور مورد بحث قرار می‌گیرد که به موجب آن فراگیری بزهکاری نیاز به فراگیری همزمان روش‌های خنثی‌سازی موانع درونی فرد دارد. خنثی کردن این موانع، ارتکاب جرم را برای او عملی مشروع جلوه داده و تسهیل می‌کند. پس تکنیک‌های خنثی‌سازی به بزه کار اجازه می‌دهد که به عمل خود همان اعتباری را دهد که فرد درستکار به عمل خود می‌دهد.

تکنیک‌های خنثی‌سازی ناظر به قبل از ارتکاب جرم است. با این تکنیکها فرد راه ارتکاب را برای خود تسهیل می‌کند. خنثی‌سازی باعث می‌شود عقلانیت مجرم او را از ارتکاب جرم باز ندارد. در

واقع منظور از خنثی‌سازی در اینجا خنثی‌سازی عقلانیت است. خنثی کردن نیروی وجدان یا پلیس درونی (Inter policeman) منظور است. دلیل تراشی‌ها به فرد اجازه می‌دهد اعتبار هنجار و ارزش‌ها یا یک ماده قانونی را خنثی و آنها را برای خود بی‌اثر کند.

آورده متزا در نظریه فنون خنثی‌سازی این است که فراگیری بزهکاری ملازمه دارد با فراگیری و اشراف بر تکنیکهای خنثی‌سازی. فرد می‌تواند هنجارهای اجتماعی و قوانین دولتی را نقض کند در عین اینکه به این قوانین دولتی و هنجارهای اجتماعی بها می‌دهد. این فرق نظریه متزا با نظریه‌های قبلی است. او می‌گوید مجرمین برای ارزشهای اجتماعی اعتبار قائلند اما سعی می‌کنند آنها را برای خود بی‌اعتبار جلوه داده و به این ترتیب آنها را دور بزنند. به این ترتیب تأکید دیوید متزا بر عمل مجرمانه و عقلانیت جرم است که به موجب آن مجرم فرد نامتعارفی نیست. نظریه او راجع به علل بزهکاری چیزی نمی‌گوید بلکه برای ما بزهکاری (بوئزه در اطفال) را توجیه می‌کند.

انتقادات نظریه متزا ایراد وارد بر نظریه متزا این است که افرادی که مکرراً مرتکب نقض هنجارها می‌شوند چه عقلانیتی می‌توانند داشته باشند بوئزه وقتی جرایم ارتكابی ناچیز و سود حاصله کم است؟ ممکن است در این حالت مجرمین دچار یک نوع آسیب باشند که عقلانی عمل نمی‌کنند. لذا استدلال جامعه‌شناختی برای جرایم آنها کارایی خود را از دست می‌دهد.

با توجه به اینکه امروزه تکنیکهای پیشگیری از جرم و دستگیری مجرمین پیشرفت کرده و لذا امکان دستگیری و شناسایی مجرمین نسبت به گذشته بیشتر شده‌اند لذا عقلانیت مجرمانه ایجاد می‌کند برای ریسک‌پذیری پایین و سودآوری بالا مرتکب جرایم خطرناک مثل سرقت مسلحانه نشوند بلکه برای کسب همان سود که با ارتکاب سرقت مسلحانه بدست می‌آید، از طریق ارتکاب تعداد بیشتر سرقت عادی عمل کنند. کمیت جای کیفیت را می‌گیرد. امکان شناسایی و کشف

سرقت ساده کمتر از سرقت از بانک یا سرقت مسلحانه است. به این ترتیب عقلانیت بزهکاری امروزه به لحاظ مصون‌سازی سیبل‌های جرم سبب تحول سرقت‌ها از جهت کیفیت ارتکاب جرم شده است. سرقت ساده جای سرقت مسلحانه و سرقت از بانک را گرفته زیرا ریسک کمتری دارد و در صورت تکرار می‌تواند همان سود سرقت از بانک را هم داشته باشد.

از دیدگاه و روش متزا ما نمی‌توانیم به حقیقت نزدیک شویم فقط نقطه نظر مجرمین و بزهکاران در مورد جرایم آنهاست اما اعتقاد آنها ممکن است غلط باشد یا دچار آگاهی کاذب شده باشند. مثلاً کسی که عقیده دارد هر کس محیط زیست را نابود می‌سازد می‌تواند مورد صدمه و آزار جسمانی قرار دهد حقی غیرقانونی برای خود قائل شده است.

حمله نئونازیها در انگلستان به خانواده‌ها و کودکان هندی به دلیل این اعتقاد غلط بود که وجود اقلیتهای نژادی مهاجر علت همه بدبختیهاست. همه مجرمین برای عمل خود دلایلی دارند اما مسئله این است که این دلایل تا چه حد به واقعیت نزدیک است.

نپرداختن به ساخت جامعه و نابرابریهای موجود در آن است. البته متزا زندگی در زاغه‌ها و محله‌های فقیر نشین و عدم دسترسی به امکانات را باعث گرایش به بزهکاری می‌داند اما او این امر را بدیهی می‌داند. ساختار جامعه و فرهنگ تغییرناپذیر است و مجرم هیچ انتخابی ندارد مگر اینکه به علت یأس و ناامیدی از طریق فعال شدن در اعمال مجرمانه حرکت کند. در حالیکه همه افراد در شرایط نامناسب لزوماً بزهکار نمی‌شوند بعضی آن را می‌پذیرند و بعضی خواستار حقوق بیشتری از دولت می‌شوند و ...

ب- نظریه رابطه (علقه - پیوند) اجتماعی¹⁰

این نظریه با نام هیرشی¹¹ عجین است.¹² او در کتابی به سال 1969 تحت عنوان علل بزهکاری (Causes of delinquency) معتقد است که انسان ذاتاً منحرف است. ناهمنوایی و پشت کردن به هنجارها در ذات انسانهاست. اصل بر این است که انسان هنجارشکن است. پس همنوایی و قانونگرایی استثناست. لذا سؤال اصلی باید این باشد که چرا عده‌ای همنوا با قانون هستند و مرتکب جرم نمی‌شوند؟ چون از نظر هیرشی نقض هنجارها، جاذبه‌دار و لذت‌آور و سودآور است. هیرشی به دنبال بیان انگیزه‌هایی است که افراد را به سمت قبول و پذیرش رفتار بهنجار سوق می‌دهد. چه چیزی باعث می‌شود انسان قانونگرا بشود؟ هیرشی معتقد است که ما باید انواع کنترل‌ها و روابط و انواع موانع سبب این کار را بررسی کنیم. هیرشی معتقد است که علقه‌ها یا پیوندهای اجتماعی متعارف مثل زناشویی، دوستی، همکار بودن و ... نقش کنترل‌کننده عمده‌ای را در عدم ارتکاب جرم ایفاء می‌کنند. هر قدر که این روابط و دلبستگی‌های فرد ضعیف باشد استعداد او برای ارتکاب جرم بیشتر است.¹³

نظریه هیرشی مبتنی است بر تحقیق از چهار هزار دانش‌آموز درخصوص جرایم ارتكابی آنها که شناسایی و کشف نشده‌اند. این روش برآورد رقم سیاه را روش خود اعترافی بزهکاران¹⁴ می‌گویند. براساس تحقیق مذکور بود که هیرشی نظریه روابط (علقه‌ها / پیوندهای) اجتماعی را مطرح کرد. این نظریه چهار رکن دارد که همراه هم عمل می‌کنند:

- 1- وابستگی (Attachment) 2- تعهد (Commitment) 3- درگیر بودن و درگیر شدن (Involvement) 4- اعتقاد (به ارزش و اعتبار قواعد مشترک) (Belief)

¹⁰ - Social bond

¹¹ - Hirshi

¹² - این نظریه را «کنترل اجتماعی هیرشی» یا «تقید اجتماعی» نیز نامیده‌اند.

¹³ - در اینخصوص نظریات دیگری هم هست از جمله نظریه خویشنداری یا کف نفس (موانع درونی و موانع بیرونی) که جهت مطالعه بیشتر مراجعه شود به تقریرات درس جرم شناسی آقای دکتر نجفی ابرندآبادی، دوره کارشناسی ارشد سال 74-1373، تدوین و تنظیم توسط بتول پاکزاد (جلد 1، مباحثی در علوم جنایی، تقریرات دکتر نجفی ابرندآبادی، اسفند 1383).

¹⁴ - Self Report Study

1- وابستگی: این رکن با میزان گرایش فرد به تشبیه خود به اشخاص مرجع در جامعه مرتبط است مثل پدر و مادر، دوستان و استاد و ... این علقه وابستگی به افراد مدل، با قضاوتی که آن مدلها نسبت به فرد دارند تکمیل می‌شود. بنابراین فرد نسبت به طرز فکر و برداشت والدین و دوستان حساس است. هر قدر قضاوت آنها نسبت به وی مثبت باشد، رکن وابستگی بیشتر و قوی‌تر می‌شود. اما هر قدر احساس وابستگی کمتر شود و فرد نسبت به قضاوت مدل در مورد خود بی تفاوت شود میزان پشت کردن به هنجارها بیشتر می‌شود. فرزندى که نمى‌خواهد والدین نسبت به او بدبین شوند سعی می‌کند کار بدی نکند. هر قدر کنترل والدین بیشتر باشد و القائات تربیتی آنها بیشتر باشد فرآیند دوری از هنجار کمتر می‌شود. هیرشی در تحقیق خود پی برده که هر قدر نظارت والدین بیشتر بوده، جرایم ارتكابی اطفال کمتر بوده است.

2- تعهد: منظور احساس پایبندی به تعهدات قبلی است. زمانی که فرد نسبت به تعهدات خود دغدغه دارد و هزینه‌های آن را می‌پردازد، کمتر مرتکب جرم می‌شود. در اینجا اطفال بدلیل تمایل به حفظ هویت اجتماعی مثبت خود سعی می‌کنند تعهدات خود را نسبت به جامعه و گروه انجام دهند.

3- درگیر بودن: منظور سرگرم بودن و دلمشغولی داشتن نسبت به یک امر اجتماعی است. به عبارت دیگر وقتی نوجوانان جذب فعالیتهای اجتماعی باشند و دغدغه آن را داشته باشند فرصت ارتكاب جرم را ندارند.

4- اعتقاد به اعتبار و مشروعیت هنجارهای مشترک: احترام به قواعد رابطه تنگاتنگی دارد با اعتباری که ما برای آن قواعد قائل هستیم. در اینجا رابطه بین قانون و انتظارات تابعان آن مطرح می‌شود. اگر تابعان قانون انتظارات و خواست‌های خود را در قانون متبلور ببینند احترام بیشتری به قانون می‌گذارند. قانون نگرش شخص مسئول نیست بلکه حکمی مردمی است و از قاعده به رأس آمده است. اعتبار قانون از انطباق آن با انتظارات عمومی می‌آید.

انتقادی که بر دیدگاه هیرشی وارد کرده‌اند این است که بُعد تعارض را در شکل‌گیری رفتارها در نظر نمی‌گیرد. زیرا شکل‌گیری شخصیت و اغلب از فراز و نشیب‌هایی مانند مخالفت و روابط اجتماعی می‌گذرد. پس رفتار ما اصطلاحاً یک نوع محصول آبدیدگی است. فراز و نشیب‌ها را طی کرده و تثبیت رفتار، بدون تعارض و تنش و اصطکاک با دیگری نبوده است. (خود آن اصطکاک خالی از تنش نبوده است). به این ترتیب نظریه هیرشی از یکسو، با دیدگاه‌های فرهنگ محور در تعارض است، زیرا در نظریه‌های فرهنگ محور عقیده بر این است که بزهکاران صلاحیت لازم برای توسعه و بسط روابط اجتماعی را ندارند و روابط اجتماعی آنها بسیار ضعیف و آسیب‌پذیر است. در عوض ساترلند و کوهن معتقدند که بزهکاران دارای صلاحیتهای اجتماعی گسترده و توسعه یافته هستند و اتفاقاً در بستر رابطه با گروه جرم را فرا می‌گیرند و در این چارچوب است که در واقع بزهکاری فراگرفته می‌شود. با توجه به این مطالب می‌شود بر هیرشی ایراد گرفت که به بُعد عمودی فرآیند انتقال هنجارها بهای بیش از اندازه می‌دهد. یعنی به نظر او هر قدر رابطه فرزند با والدین بیشتر باشد او بهتر ارزشهای مطلوب را می‌پذیرد. این بها دادن بیش از اندازه به بعد عمودی به قیمت کم بها دادن به کنش متقابل یا تعامل از نوع افقی است. یعنی تعامل بین همکلاسی‌ها و دوستان. پس رکن اول نظریه هیرشی (attachment) زیر سؤال می‌رود. وابستگی (attachment) به معنای القای عمودی بایدها و نبایدها از یک مدل به فرد است اما القای ارزشها همواره اینطور نیست بلکه طفل از طریق افقی (دوستان و همسالان) نیز ارزشهایی را فرا می‌گیرد. تراویس هیرشی به این بُعد افقی توجه چندانی نکرده است. پس نظریه هیرشی یک نظریه جامع نیست و فقط بخشی از رفتارهای مجرمانه را تبیین می‌کند.

ج- نظریه‌های انتخاب عقلانی

نظریه‌های مشهور به گزینه عقلانی (Rational choice theories) بر دو دسته هستند:

1- نظریه مدل شیوه و سبک زندگی (Life style model)

2- نظریه فعالیت روزانه (Routine activity)

در نظریه‌های مشهور به گزینه عقلانی انسان مجرم واقعاً به عنوان یک انسان مقتصد، محاسبه‌گر و معقول ترسیم و مطالعه می‌شود. مجرم در این نظریه کسی است که کسب رضایت خود را به اوج می‌رساند. کسی است که از نظر خود بهترین وسیله را برای دستیابی به اهداف خود انتخاب می‌کند. مزایا و معایب عملش را بررسی می‌کند. هزینه‌های ارتکاب جرم را می‌سنجد (شانس شناسایی و دستگیری و همچنین شانس محکومیت و میزان کیفر احتمالی) و سپس انتخاب می‌کند.

ویژگی دو نظریه مذکور در این است که بزهکاری را منتقل می‌کند به بزه دیده و از نقطه نظر بزه‌دیدگان بررسی می‌کند. بدین معنا که بزه‌دیده چه ویژگی‌هایی داشته که سیل¹⁵ جرم واقع گشته است. پس می‌توان گفت در این نظریه‌ها بخش عمده‌ای از محاسبه بزهکار براساس موقعیت، سن، شغل و هویت اجتماعی بزه دیده شکل می‌گیرد.

1- نظریه مدل شیوه و سبک زندگی

این نظریه به گات فردسن و هیندلانگ منسوب است و طبق آن، هر قدر یک فرد شیوه زندگی بازتری داشته باشد یعنی فعالیتهای شغلی و تفریحی و اوقات فراغت وی بیشتر باشد احتمال بزه دیده شدن او بیشتر است. هر چقدر یک شخص با افراد بزهکار یا با محیطهای مجرمانه یا محیطهای خطرناک یا در زمانهای خطرناک بیشتر رفت و آمد کند شانس بزه‌دیدگی خود را افزایش می‌دهد. کسانی که در مرکز شهر زندگی می‌کنند نسبت به کسانی که در محله‌های دوردست زندگی می‌کنند بیشتر شانس بزه‌دیدگی دارند. جوان‌ها برخلاف تصور ما که بیشتر مجرم می‌شوند اتفاقاً به

جهت شیوه زندگی بازتری که دارند شانس بزه‌دیدگی آنها بیشتر است، زیرا در مقایسه با افراد مسن شیوه و مدل زندگی آنها براساس فعالیت است و نه براساس انفعال. نظریه مدل زندگی در واقع چنین وانمود می‌کند که مردان (ترجیحاً جوان و ترجیحاً مجرد و ترجیحاً شهرنشین و بیکار یا کم درآمد) بیشتر در معرض بزه‌دیدگی هستند. بزه‌کاران، این سیلها را انتخاب می‌کنند. افراد مسن کمتر بزه دیده می‌شوند چون شیوه زندگی آنها بسته‌تر و محتاطانه‌تر است. همچنین است وضع زنان زیرا آنها می‌دانند که سیبل جرم هستند لذا احتیاطات لازم را به عمل می‌آورند.

2- نظریه فعالیت روزانه (فعالیت جاری):

این نظریه بیشتر به فلسون (Felson) مرتبط می‌شود. مارکوس فلسون و لورنس کوهن این نظریه را طرح کرده‌اند و به وسیله آن، نظریه قبلی (مدل زندگی) را تکمیل کرده‌اند. نظریه فعالیت روزانه در مقام پاسخ به این سؤال است که چه عواملی تمایل به ارتکاب جرم را مساعد می‌کند. بحث این است که آیا موقعیت (situation) و شرایط سیبل جرم (بزه دیده)، ارتکاب جرم و تعرض به آن سیبل را مساعد می‌کند؟ نظریه فعالیت روزانه بیشتر توجه دارد به اوضاع و احوال یا شرایط مادی ارتکاب جرم، آنچه که ما شرایط مشرف بر ارتکاب جرم می‌نامیم مثل روز بودن یا شب بودن و ... در این نظریه بحث بر سر رابطه فقر و بزه‌کاری یا بیکاری و بزه‌کاری نیست بلکه اتفاقاً برعکس، کوهن و فلسون معتقدند که در دهه 60 میلادی، آمریکا دارای شرایط اقتصادی شکوفا و مثبتی بود. اما در عین حال در همین زمانها بحران اجتماعی و تنشهای اجتماعی از جمله بزه‌کاری در حد زیادی بود. کوهن و فلسون نتیجه گرفتند که فقط فقر و بیکاری بحران‌زا نیست بلکه ثروت و سازندگی هم می‌تواند جرم‌زا باشد. درخصوص جرایم علیه اموال کوهن و فلسون معتقدند که برای ارتکاب این جرایم سه شرط لازم است:

1- وجود فردی مصمم به ارتکاب جرم

2- وجود یک سیبل جاذبه‌دار

3- عدم وجود محافظ یا حفاظت اندک از سیبل (آماج).

برای وقوع جرم باید این سه شرط جمع باشد که هر سه به یکدیگر ارتباط دارند و در همه آنها بطور مستقیم یا غیرمستقیم آماج یا سیبل جرم نقش و تأثیر دارد. کوهن و فلسون معتقدند که تحولات جامعه‌شناختی که مثلاً از طریق مهاجرت رخ داده و تحولات اقتصادی که از طریق رشد فناوری و صنعت بوجود آمده سبب تحول فعالیت‌های روزانه مردم شده است. به عبارت دیگر ما از سالهای 1950 میلادی به این سو شاهد تکرر فعالیتها و مشاغل هستیم. این تنوع فعالیتها منجر به تکرر جابجا شدن، سیالیت و حرکت شده و بنابراین، این تحول مشاغل به نوبه خود زمینه اجتماع سه شرط پیش گفته را مساعد کرده است. توضیح آنکه مثلاً افزایش سرقت از منازل در آمریکا در سالهای 1947-77 همراه بوده با افزایش تجرد و افزایش جابجایی‌ها بین محل کار و سکونت و توسعه کار زنان (چنانکه امروز در کشورهای صنعتی زوجین ناگزیر به کار هستند) لذا در ساعات زیادی از روز خانه خالی است و یا برای رفتن به محل کار، ساعاتی از حیات ما در رفت و آمد سپری می‌شود یا به لحاظ گرانی مسکن در مرکز شهر، مردم به ناچار در شعاع دورتر محل سکونت خود را برمی‌گزینند و این هم باعث می‌شود برای رفت و آمد به شهر ساعات بیشتری خانه را خالی گذارد. افزایش روزهای تعطیل و افزایش تمایل مردم به مسافرت هم بر خالی ماندن خانه‌ها در برخی روزها می‌افزاید. نتیجه آنکه شهروند آمریکائی بخش مهمی از زندگی خود را خارج از خانه‌اش سپری می‌کند. در نتیجه تعداد خانه‌های خالی از سکنه در ساعات قابل توجهی از روز زیاد می‌شود و به همین ترتیب سیبل حفاظت نشده را برای مجرمین مصمم بیشتر می‌کند، لذا سرقت از منازل افزایش می‌یابد.

به این تحول فعالیتهای روزانه باید تحول تعداد اموال منقول (قابل سرقت) را افزود. تعداد این کالاهای نسبت به گذشته بسیار بیشتر شده است. مثلاً رادیو در 50 سال پیش بسیار کمتر از زمان حال در دسترس مردم بود. پس سیبل‌های جرم در جوامع مصرفی زیادتر شده است. هر چه جاذبه این سیبل‌ها بیشتر باشد همزمان تمایل به ارتکاب جرم بیشتر می‌شود.

تسهیلات حمل و نقل و جابجا شدن هم از طریق خودرو، مترو، اتوبوس و موتورسیکلت افزایش یافته پس بزهکار به راحتی می‌تواند اموال را جابجا کند. از سوی دیگر از جهت سهولت حمل و نقل، کالاهای امروزی بسیار ساده‌تر حمل می‌شوند. چنانکه تلویزیون‌های امروزی بسیار سبک‌تر از مدل‌های قدیمی هستند. این سهولت جابجایی هم وقوع سرقت را تسهیل می‌کند.

همزمان با این تحولات، وسایل حفاظتی و حمایتی مثل دزدگیر سبب شده است که ارتکاب جرم دشوار گردد. در نتیجه آن سیبل‌ها یا بزه‌دیدگان بالقوه‌ای بیشتر در معرض جرم قرار می‌گیرند که احتیاط نکنند و امکانات حفاظتی لازم را بکار نگیرند. پس عوامل بزه‌دیده‌زا ناشی از قصور خود بزه‌دیده می‌باشد که اقدامات احتیاطی مناسب را انجام نداده است. در این شرایط بزهکار آن سیبلی را برمی‌گزیند که از نظر حفاظتی خلع سلاح و بی دفاع است.¹⁶

فلسون - کوهن نتیجه می‌گیرند که بزهکاری نتیجه مشکلات اجتماعی یا سوءکارکردهای نهادهای اجتماعی نیست بلکه در واقع نتیجه تضعیف کنترل اجتماعی است یعنی افراد در برخی فعالیت‌ها و مشاغل احتیاطات لازم را به خرج نمی‌دهند و خود را در برابر جرم محافظت نمی‌کنند.

¹⁶ - چنانکه ملاحظه می‌شود این نظریه در پی تعیین سهم بزه دیده در وقوع جرم است و از این جهت در نخستین رویکرد بزه دیده شناسی یعنی رویکرد مقصر انگاشتن بزه‌دیده در وقوع و ارتکاب جرم (Victim Blaming) جای می‌گیرد. رویکردحمایتی به بزه دیده در چارچوب Victim helping قرار می‌گیرد

نظریه مذکور با بحث پیشگیری فنی و وضعی¹⁷ بیشتر مانوس است. پیشگیری وضعی در عین اینکه بحثی قدیمی است اما با طرح نظریه فلسون- کوهن امروزه دوباره طرفداران زیادی پیدا کرده

است

Tout homme est un genre humain

¹⁷ - Situational Prevention / Techno prevention